

سفرنامهٔ کِمپفر

نوشتهٔ انگلبرت کِمپفر

چاپ دوم

ترجمهٔ

کیکاووس جهانداری

جوادی‌پور



سفرنامهٔ کِمپفر

نوشتهٔ انگلبرت کِمپفر

ترجمهٔ کیکاووس جهانداری



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

انگلبرت کمپفر

Engelbert Kaempfer

سفرنامهٔ کمپفر به‌ایران

Am Hofe des persischen Grosskönigs (1684-85)
[Das erste Buch der *amoenitates exoticae*]

چاپ متن اصلی K. F. Koehler، ۱۹۴۰ م. لایپزیک.
چاپ اول ترجمهٔ فارسی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ ه.ش. تهران
چاپ دوم با تجدیدنظر، آبان‌ماه ۱۳۶۰ ه.ش. تهران
چاپ سوم: اسفندماه ۱۳۶۳ ه. ش. تهران
تعداد ۳۳۰۰ نسخه

فهرست

دیباچه

تعداد مقالات و گزارشهائی که دربارهٔ ایران تالیف شده و به‌چاپ رسیده به‌هزارها بالغ می‌گردد. باوجود این در بین آنها آثاری که دارای اهمیت اساسی ودرجه اول باشد نسبة اندك‌است. سفرنامهٔ انگلبرت‌کمپفر[۱] (۱۶۵۱ - ۱۷۱۶) سیاح محقق آلمانی از این‌دست شمرده می‌شود.

در این کتاب توصیفی مفصل، جاندار و قابل اطمینان از دربار شاه ایران در اصفهان در طول نیمهٔ دوم قرن هفدهم به‌دست داده شده است.

از شاه و وزیر اعظم وی تاادندارباشی (= رئیس انبار هیـزم) هیچ صاحب منصب یا خدمتگزار دیوانی از قلم نیفتاده است. تـوصیف کمپفر از کاخها، تفرجگاهها، قصور، حرمسرا وباغها چنان‌دقیق ورساست که حتی امروز می‌توان برمبنای آن قسمتهائی را که از بین رفته است تجدید بنا کرد. تشکیلات داخلی دولت و امور اداری، دسیسه‌های رایج در دربار آن روز گار، دخالت قوای دولتی و دینی در امور یکدیگر، به طورمختصر همهٔ مظاهر زندگی عمومی آن عهد در ضمن بیان مشاهدات نویسنده به‌وضوح تمام در برابر دیدگان خواننده قرار می‌گیرد. اما این گزارش‌ها و وصفهای نویسنده که خود شاهد وناظرآن‌بوده به‌زبان‌لاتینی تحریر شده است.

هنگامی که مـن در دورهٔ زمستانـی سال ۳۶/ ۱۹۳۵ در دانشگاه برلین انجمنی را برای تحقیقات دربارهٔ ایران[۲] بنیاد نهادم این وظیفه‌را پیشنهاد آن قرار دادم که تحریری به‌زبان آلمانی از دفتر اول سفرنامهٔ کمپفر تحت‌عنوان «نوادر دلپسند»[۳] فراهم آورد. پس از اینکه درتابستان سال ۱۹۳۷ به‌دانشگاه گوتینگن فراخوانده شدم کار آغاز شده را دنبال کردم تا سرانجام در بهار سال ۱۹۳۸ ترجمهٔ متن لاتینی به‌صورت‌ابتدائی‌ـ خود حاضر و آماده شد. در کار این ترجمه اعضاء زیر از انجمن مذکور در فوق مشارکت داشتند:

۱ـ Engelbert Kaempfer

۲ـ Iran-Arbeitsgemeinschaft

۳ـ Amoenitatum exoticarum fasciculus I. Complectens relationes de Aulae Persicae statu hodierno

عنوان کامل اثر بدین‌قرار است:
Amoenitatum exoticarum politico-physico-medicarum fasciculi V, quibus continentur variae relationes, observationes et descriptiones rerum persicarum et ulterioris Asiae, multâ attentione, in peregrinationibus per universum Orientem, collectae, ab Auctore Engelberto Kaempfero, D. Lemgo 1712.
دفتر اول در این کتاب صفحات ۱ تا ۲۵۰ را شامل است.

دکتر برتولدشپولر (گوتینگن) نیمی از کتاب و دقیقتر بگویم فصلهای دوم، ششم، هفتم، دهم، یازدهم، چهاردهم و شانزدهم را به‌تمامی و قسمتی از فصل‌های یك و سه را ترجمه کرده‌اند؛ دکتر ویلهلم‌ایلرس (اصفهان) ترجمهٔ فصل نهم و نیمی از فصل اول را به‌عهده داشت؛ دکتر هانس‌هارتمان (برلین) فصول دوازده و سیزده را به‌پایان برد؛ دکتر هانس‌رومر (گوتینگن) ترجمهٔ فصول پنجم و هشتم، آلویس‌کرانتس (گوتینگن) فصل چهارم، دکتر کارل‌گئورگ فرایهر فن‌براندنشتاین مشترکاً بادکتر هلموت‌براون (هردو در برلین) فصل پانزدهم و دکتر ولفگانگ‌هاگ (برلین) بخشی از فصل سوم را متعهد شدند و کار را به‌انجام رسانیدند.

این ترجمهٔ آلمانی ابتدائی در ضمن تمرین‌های انجمن مزبور به مدت شش نیمسال مورد مداقه قرار گرفت. قبل از هرچیز می‌بایست تکلیف اصطلاحات متعدد خاص اداری آن عهد که فهرستی از آنها در ذیل کتاب بدست داده شده تعیین گردد. تازه پس از انجام این کار من توانستم تحریر قطعی این کتاب را بەزبان آلمانی شروع کنم.

پس بدین‌ترتیب می‌بینیم که کتاب حاضر حاصل کار دسته‌جمعی مستشرقین جوان آلمانی است.

در مورد این چاپ باید توجه داشت که کار ما منحصر به‌یك‌ترجمهٔ محض نبوده بلکه آنرا به‌صورتی تازه عرضه داشته‌ایم و مثلا بعضی از عبارت‌پردازیهای لاتینی رایج در آن دوره را کوتاه و سهوهای ناچیز مؤلف را بدون یادآوری اصلاح کرده‌ایم. آن قسمت از خطاهای کمپفر که گناه آن به‌گردن راویان وافراد مورد اطمینان او بوده در حاشیه اصلاح شده است. پس بدین‌ترتیب کتاب حاضر شامل تمام اصل آن است که به‌لاتینی تحریر شده است. در تحریر حواشی حتی‌المقدور به‌اختصار کوشیده شد. از مقایسهٔ گزارش کمپفر با آثار سایر سیاحان معاصر او احتراز کردیم زیرا این کار موضوع تحقیقی دیگر است دربارهٔ تاریخ سیاسی واداری ایران در قرنهای شانزدهم وهفدهم و از این گذشته باید بااستفاده از منابع ایرانی به‌تکمیل آن کوشید.

غیر از همکارانی که از آنها یاد کردیم باید از ناظر طبع سلسلهٔ «منابع و تحقیقات مربوط به‌تاریخ جغرافیا و مردم‌شناسی»۴، آقای پروفسور دکتر هرمان (برلین) به‌خاطر زحمات بسیارشان و همچنین از ناشر که علیرغم‌جنگ این کتاب‌را به‌صورتی شایسته در اختیار علاقمندان گذارد تشکر کنم

والتر هینتس

گوتینگن، اکتبر ۱۹۴۰

۴– Quellen und Forschungen zur Geschichte der Geographie und Völkerkunde

مقدمه

۱ـ سیرزندگی انگلبرت کمپفر

انگلبرت کمپفر در شانزدهم سپتامبر ۱۶۵۱ در لمگو واقع در لیپه به دنیا آمد[۱]. پدرش یوهانس کمپفر که کشیش بود در عین حال سمت ریاست مدرسهٔ متوسطهٔ آن دیار را که در آن زبانهای لاتینی و یونانی تدریس می‌شدبه‌عهده‌داشت. انگلبرت درشهرهای لمگو، هاملن، لونبورگ و سرانجام در لوبك[۲] به‌تحصیل‌پرداخت. وی‌که بیش از هفده سال نداشت از هاملن سفری به‌هلند کرد. در دانزیك پس از اتمام تحصیلات متوسطه در سال ۱۶۷۲ دنبال مطالعات خود را در دانشگاه گرفت. در آنجا در کلاسهای فلسفه، تاریخ، زبانهای قدیم و جدید حاضر می‌شد و در همان دیار بود که اولین رسالهٔ علمی[۳] خود را منتشر ساخت. در سال ۱۶۷۴ کمپفر در شهرهای تورن و کراکو[۴] دنبال تحصیلات خود را گرفت و در ضمن سایر رشته‌ها به‌تحصیل طب نیز پرداخت. در این دوران وی ظاهراً با قناعت و تنگدستی به‌سر می‌برده است.

کمپفر همه‌جا می‌کوشید تا به‌تحصیل علم قناعت نورزد بلکه بامردم برجستهٔ زمان خود و شخصیتهای علمی روابطی برقرار کند. در کراکو با سفیر براندنبورگ به‌نام یوهانس فن‌هوربکه و شاهزاده الکساندر لوبومیرسکی[۵] آشنا شد. در سال ۱۶۷۶ در ورشو باسفیر ایران در دربار لهستان به‌نام محمدحسین باقر مربوط گردید. ضمن چهار سال تحصیل در کونیگسبرگ وی در رشته‌های طب و علوم طبیعی معلوماتی کافی و اساسی کسب کرد. در این مدت به‌تدریس خصوصی در منزل یك نفر راهبه می‌پرداخت و بادرس دادن به‌برادرزادهٔ وی مخارج خود راتأمین می‌کرد.

درسال ۱۶۸۰ کمپفر برای‌مدتی‌کوتاه‌به‌زادگاه‌خود لمگو بازگشت. ولی در همین‌سال وی همراه برادرش آندرآس که به‌علت مضیقهٔ مالی

۱ـ قسمت اعظم اطلاعات مربوط به سیرتکامل زندگی کمپفر از شرح‌حال مفصل و قابل اطمینانی اقتباس شده‌که کارل‌مایر‌ـلمگو درکتاب خود آورده است. مشخصات کتاب بدین‌قرار است:

Karl Meier-Lemgo, Engelbert Kaempfer, der erste deutsche Forschungsreisende, 1651-1716. Nach den bisher unveröffentlichten Handschriften Kaempfers im Britischen Museum gearbeitet. Stuttgart, Strecker und Schröder, 1937. 212 S.

۲ـ Lemgo, Hameln, Lüneburg, Lübeck

۳ـ De Maiestatis divisione

۴ـ Thorn, Krakau

۵ـ Johannes von Hoverbecke; A. Lubomirski

تحصیلات خود را در ینا معوق گذارده بود از طریق هامبورگ به‌لوبك سفر کرد و در آنجا از وی جدا شد. انگلبرت تا سال ۱۶۸۱ تحصیلات خود را در کونیگسبرگ ادامه داد و بعد مانند برادرش در سوئد اقامت گزید. آوازهٔ فضلای سوئدی در آن دوره او را به‌رفتن به‌آن دیار ترغیب کرد. البته ناگفته نباید گذارد که وی بااین کار ضمناً امیدوار بود تا بلکه بتواند آرزوهای دور و دراز خود را برای دست زدن به‌تتبعات و مطالعات تحقق بخشد زیرا آلمان آنروز که از جنگهای سی‌ساله خسته و کوفته بیرون آمده بود جای‌مناسبی برای این‌گونه‌کارها به‌شمار نمی‌رفت.

در اوپسالا و بیشتر‌از‌آن‌در استکهلم وی‌به‌آشنائی‌بامردان‌سرشناس بسیاری توفیق یافت که از آن میان حقوقدان برجسته پوفندرف[۶] شایستهٔ ذکر است. از دربار پادشاه فعال و جوان کارل یازدهم قرار بود هیأتی به سفارت ایران برود. وظیفهٔ این هیأت آن بود که باایران روابط تجاری برقرار سازد و شاه ایران را به‌جنگ باترکها ترغیب کند. به‌توصیهٔ پوفندرف، کمپفر به‌سمت منشی و طبیب این هیأت که ریاست آن با یك نفر هلندی کارآمد به‌نام لودویش‌فابریتیوس[۷] بود برگزیده شد و بدین طریق دفعهٔ برای این دانشمند سی ویك‌سالهٔ آلمانی که دل در هوای مسافرت به‌نقاط دوردست داشت فرصتی برای تحقیقات دلخواه فراهم‌آمد.

۲ـ سهم آلمان در تتبعات مربوط به‌ایران قبل از کمپفر

انگلبرت کمپفر نخستین آلمانی نبود که به‌ایران سفر کرد وحاصل مشاهدات خود را به‌رشتهٔ تحریر کشید. نخستین نفر شخصی بود از اهالی بایر به‌نام یوهانس شیلت‌برگر[۸] که در رکاب لاینهاردت‌ریشارتینگر[۹] در سال ۱۳۹۴ مسیحی به جنگ ترکها رفت. در نبرد باسلطان ایلدرم‌بایزید به‌اسارت افتاد و پس از انواع واقسام اتفاقات و حوادث درسال ۱۴۰۲ نزدیك آنقره در جنگ بزرگ سلطان ترك باتیمورلنگ، جهانگشای‌تاتار شرکت جست. این بار نیز شکست نصیب وی شد. او خود می‌نویسد: «باری، من اسیر تیمور شدم و مرابه‌کشور او بردند.» پس از مرگ تیمور (۱۴۰۵ م.) وی غلام پسر وجانشین او شاهرخ شد که مقر وی در هرات بود. هنگامی که میرانشاه پسر دیگر تیمور که در تبریز فرمان می‌راند درجنگ باامیرقره‌قوینلو از برادر خود کمك‌خواست، شیلت‌برگر نیز همراه قشون کمکی‌به‌تبریز وارد شد. درحملهٔ بعدی‌ترکمنها میرانشاه از پای درآمد. «آن وقت به‌پسروی ابوبکر پیوستم و چهارسال نزد او ماندم.» هنگامی که ابوبکر یکی از امرای تاتار را که نزد وی مقیم بود به‌روسیه فرستاد شیلت‌برگر را نیز همراه او کرد. شیلت‌برگر توانست از تاتارستان، از طریق قفقاز و دریای سیاه بادست‌زدن به‌یك سلسله ماجراجوئی به‌ملداوی بگریزد ودرسال ۱۴۲۷ باز به‌میهن‌خود قدم گذارد.

باوجود توقف طولانی شیلت‌برگر در شرق نزدیك سیاحتنامهٔ[۱۰] او

۶ـ S. Pufendorf

۷ـ Ludwich Fabritius

۸ـ J. Schiltberger

۹ـ L. Richartinger

۱۰ـReisen des Johannes Schiltberger aus München in Europa, Asia und Afrika von 1394 bis 1427. Zum erstenmal nach der gleichzeitigen Heidelberger→

از نظر احتوا براخبار واطلاعات تاریخی و جغرافیائی سخت ضعیف است زیرا وی جنگاوری بود بدون داشتن معلومات عمومی لازم و بدین لحاظ نمی‌توانست تصویری زنده از اوضاع واحوال روزگار خود ترسیم کند.

گزارشی که گئورگ تکتاندر فن‌درپابل۱۱ از اهالی ساکسن از خود به‌جا گذارده از آنچه گفته شد زباندارتر است. او باسمت منشی‌مخصوص همراه اولین سفیر آلمان که از طرف رودلف دوم به‌دربار شاه‌عباس اول گسیل‌شده‌بود به‌ایران‌آمد. سفیرمتأسفانه دربیست‌وپنجم اکتبر ۱۶۰۳ در گیلان به‌بیماری‌تردد درگذشت. از تمام‌هیأت سفارت‌فقط شخص تکتاندر از این بیماری واگیر مصون ماند؛ وی نامه‌های رسمی رودلف را در تبریز به‌شاه ایران رساند. او خود می‌نویسد: «و تك و تنها گرفتار سرپنجهٔ اندوه و ماتم ماندم». وی‌که سخت دچار تب بود شب و روزباشتاب تمام اسب‌می‌تاخت تاپیش ازشروع‌لشکرکشی‌شاه ورفتن به‌جنگ‌ترکها به‌وی برسد.

تکتاندرفن‌درپابل خاطرات مدت توقف در دربار ایران را ضمن یادداشتهائی مدون کرد و هنگام بازگشت در هشتم ژانویهٔ ۱۶۰۵ در پراك تقدیم شاه داشت؛ این یادداشتها پنج سال بعد به‌طبع رسید۱۲. صرف‌نظر از ارزش فوق‌العاده‌ای که این سفرنامه از نظر تحقیق دربارهٔ روابط ایران و آلمان در قرن هفدهم واجد است از لحاظ مطالعه در وضع جغرافیائی واحوال قوم ایرانی در آن عهد نیز اهمیت دارد.

در سال ۱۸۱۹ در اولین و آخرین برگ یك نسخهٔ خطی فارسی متعلق به‌کتابخانهٔ ملی وین موفق به‌کشف قطعاتی از یادداشتهای یك بازرگان ناشناس آلمانی شده‌اند که پس از تکتاندر در حدود سال ۱۶۲۳ در ایران سکونت داشته و ظاهراً در خدمت شاه‌عباس بوده است. مجموع این یادداشتها که حجم آن از تقریباً دو صفحهٔ چاپ شده تجاوز نمی‌کند کافی برای آن‌نیست که بتوانیم قضاوتی قطعی‌دربارهٔ این‌منبع ازدست‌رفته بکنیم؛ باوجود این علیرغم اختصار و کوتاهی می‌توان در آن به‌اطلاعات متعددی که از نظر تاریخ فرهنگ و تمدن گویای نکاتی است برخورد؛ من‌جمله خبری دربارهٔ لوکاس‌دوهازولد۱۳ که سالیان دراز در خدمت شاه

→ Handschrift herausgegeben und erläutert von *Karl Friedrich Neumann*. Mit Zusätzen von *Fallmerayer* und *Hammer-Purgstall*. München 1859.

همچنین مقایسه شود با:

J. Bergbauer, Das Itinerar des Münchener Orientreisenden Hans Schiltperger usw. Peterm. Mitt. 1914, II, S. 263-265.

۱۱–Georg Tectander von der Jabel

۱۲– Iter Persicum, Kurtze doch ausführliche und warhafftige beschreibung der Persianischen Reiss: Welche auff der Röm: Kay: May: aller gnedig. Befelch im Jahr Christi 1602. Von dem Edlen und Gestrengen Herren *Stephano Kakasch von Zalokemeny*, vornehmen Siebenbürgischen vom Adel, angefangen: Und als derselbig unterwegen zu Lantzen (Lâhidschân) in Medier Land todtes verschieden: Von seinem Reissbeferten *Georgio Tectandro von der Jabel* vollends continuiret und verrichtet worden. 1610. Gerdruckt zu Altenburg in Meissen.

۱۳–Lucas de Hasveld

عباس کبیر بوده است[۱۴].

اما از همهٔ اینها مهمتر کتابدار و ریاضی‌دان دربار فریدریش فن هلشتاین‌گوتورپ[۱۵] است به‌نام آدام‌الئاریوس. وی که منشی سفارت بود در دو سفر مهم شرکت جست یکی در سال ۱۶۳۳ به‌مسکو ودیگری در ۱۶۳۶ (از راه مسکو) به‌ایران. هدف از این سفارتها برقراری روابط تجاری باروسیه وایران بود. از ایران خواهان خریداری ابریشم بودند و می‌خواستند آنرا از راهی که از مسکو می‌گذشت به‌هلشتاین واردکنند. هیأت سفارت دوم که تحت ریاست بازرگانی نالایق از اهالی هامبورگ به‌نام اتوبروگمان[۱۶] قرار گرفته بود از چهارده کارمند، هشت پادو، چهارده نوکر، هشت تبرزین‌دار و پنجاه مستخدم تشکیل می‌شد که از این بین تعدادی کافی از ملوانان برای عبور از دریای خزر قابل ذکراند. در بیست ودوم اکتبر سال ۱۶۳۵ از هامبورگ عزیمت کردند؛ و پس از حدوث وقایع وماجراهای گوناگون سرانجام در سال ۱۶۴۰ باز به‌هلشتاین برگشتند.

آدام الئاریوس دانشمندی بود با معلومات زیاد و حدت ذهن فوق‌العاده تاجائی که حتی شخصی مانند گوته در دیوان شرقی خود او را مورد تمجید قرار می‌دهد و او را «مرد کارآمدی» می‌نامد که «برای ما از سفر خود گزارشهایی سخت آموزنده و محظوظ‌کننده» باقی گذارده‌است. از اثر بسیط وی که تا به‌حال به‌صورت مکرر چاپ و ترجمه شده است[۱۷] به‌حق باید تحریر تازه‌ای انتشار داد. این کتاب مجموعهٔ گرانبهائی است از مشاهدات و ملاحظات زیرکانه که متأسفانه به‌علت کمیاب بودن کتاب و نثر کهنه ومغلق آلمانی آن چنانکه باید و شاید اشاعه نیافته است.

به‌همراه الئاریوس جوان نجیب‌زادهٔ دیگری ازاهالی شلسویك به‌نام یوهان‌آلبرشت‌فن‌ماندلسلو در این سفر شرکت داشت. شاه صفی (۴۲ ـ ۱۶۲۹ م.) می‌خواست وی‌را باحقوق‌سالانه هفت‌هزار وپانصد تالر در دربار خود نگاهدارد؛ اما ماندلسلو این پیشنهاد را نپذیرفت و پس از آنکه در سی ویکم دسامبر ۱۶۳۷ هیأت سفارت هلشتاین از اصفهان باز گشت وی مستقلا به‌خلیج فارس سفر کرد. نظامی جراحی که به‌نام یوهان واینبرگ[۱۸] باوی همراه بود در اول مارس ۱۶۳۸ در بندرعباس به بیماری تب و نوبه درگذشت و از آن پس ماندلسلو به‌تنهائی سفر خود را به‌هندوستان ادامه داد. سفرنامهٔ وی را که البته چندان مطلب زیادی دربارهٔ ایران ندارد بعدها الئاریوس منتشر کرد[۱۹].

۱۴_Bruchstücke eines Tagebuchs eines Deutschen, der zu Anfang des 17. Jahrhunderts mit diplomatischen Aufträgen sich in Persien aufhielt. In: Archiv für Geographie, Historie, Staats-und Kriegskunst, hrsg. Von *Joseph Freiherr von Hormayr*, 10. Jahrgang, S. 141. Wien 1820.

۱۵_Herzog Friedrich von Holstein-Gottorp

۱۶_Otto Brugmann

۱۷_ Offt begehrte Beschreibung der Newen Orientalischen Reise/So durch Gelegenheit einer Holsteinischen Legation an den König von Persien geschehen. Schleswig 1647.

۱۸_Johann Weinberg

۱۹_ Des HochEdelgeborenen Johan Albrechts von Mandelslo Morgenländische Reyse-Beschreibung. Heraus gegeben Durch *Adam Olearius*. Schleswig 1658.

این‌ها بودند آلمانیهائی که قبل از کمپفر در مطالعات و تحقیقات مربوط به‌ایران سهمی به‌عهده داشته‌اند.

۳ـ اقامت کمپفر در ایران (۸۵ - ۱۶۸۳ م.)

در بیستم مارس ۱۶۸۳ هیأت سفارت سوئد از استکهلم به‌راه‌افتاد؛ کمپفر در دهم ژوئیه در پذیرائی رسمی که از طرف دربار روسیه از هیأت سفارت درمسکو به‌عمل آمد شرکت جست. در آن هنگام دوتزار صغیر ایوان و پطر (که بعدها ملقب به‌کبیر شد) در روسیه فرمان می‌راندند. سوئدیها از پایتخت به‌وسیلۀ کشتی تا رود ولگا راندند و با در نوردیدن این رود به‌دریای خزر رسیدند و در هفتم نوامبر ۱۶۸۳ به‌استراخان وارد شدند. کمپفر از ابتدای مسافرت خود وقایع آنرا به زبان آلمانی در دفتری یادداشت می‌کرد که همه فعلا در بریتیش میوزیوم محفوظ است وامید است که روزی از نظر علمی مؤرد توجه قرار گیرد.

در هشتم نوامبر ۱۶۸۳ سوئدیها به‌اتفاق دو هیأت سفارت روسی و لهستانی بادو کشتی از استراخان به‌مسافرت خود ادامه دادند تا به حضور شاه ایران برسند. در هفدهم دسامبر وارد شماخی پایتخت ناحیۀ شیروان که در آن عهد هنوز جزء خاك ایران بود شدند. در اینجا ناگزیر چهارهفته ماندند تا از اصفهان خبر پذیرش آنها برسد. کمپفر در این مدت به‌بازدید مناطق نفتی باکو (به‌فارسی: بادکوبه) پرداخت واولین اروپائی بود که به‌صورت مشروح آنرا توصیف کرد. در چهاردهم ژانویۀ ۱۶۸۴ از شماخی حرکت کردند؛ درست یك ماه بعد این هیأت به‌رشت که مرکز گیلان است رسید. در آغاز ماه مارس کمپفر در قزوین که در قرن شانزدهم پایتخت ایران بود اقامت داشت. در کاروانسرائی که مقیم بود به‌کشف نام هموطن خود آدام‌الئاریوس که از سفرنامۀ او ذکری کردیم توفیق یافت. هیأت سفارت از طریق ساوه، قم، کاشان و نطنز در تاریخ بیست‌ونهم مارس ۱۶۸۴ به‌اصفهان، مقر شاه ایران رسید.

کمپفر مدت اقامت خود را در پایتخت بدون وقفه به‌فعالیت‌گذراند. در دفتر یادداشت‌های او که مربوط به‌آن دوره است می‌بینیم که وی به مساحی واندازه‌گیری ارتفاعات و فواصل پرداخته است‌گفتی‌درصدد بوده که نقشه‌ای از ایران تهیه کند. از آن گذشته به‌توصیف دقیق امکنه، مساجد و کاروانسراها عنایت کرده است. او در این دوره همه‌روزه اندازه می‌گیرد، فواصل را یادداشت می‌کند اما از اطلاعات مسافران و مردم‌محلی‌که‌به‌اوضاع واحوال جغرافیایی‌آشنائی‌دارند نیزکمك‌می‌گیرد[۲۰].

اقامت کمپفر در اصفهان بیست‌ماه تمام طول کشید و در این مدت قسمت اول رساله‌ای دربارۀ گیاهان ایران به‌پایان رسید. این اثر به‌چاپ نرسید ومی‌توان پذیرفت که امروز دیگر اعتبار علمی زمان تحریر خود را نداشته باشد[۲۱]. مهمتر از این تحقیقات مربوط به حکمت طبیعی ملاحظات و یادداشتهای کمپفر است دربارۀ سازمان واصول ادارۀ دولت

۲۰_*K. Meier-Lemgo*, Engelbert Kämpfer, S. 33.

۲۱_Planatarum Persicarum rudis tam delineatio quam descriptio. Eng. Kempfer, Tom. I, Ispahani, 1685, Mens. May.
(یادداشت و توصیف اجمالی ازگیاهان ایران)

و دربار در ایران قرن هفدهم. در این تحقیقات که برای انجام گرفتن آن مؤلف ناگزیر شد زبان مملکت و دربار یعنی فارسی و ترکی را بیاموزد از مشاورت و مساعدت مرد کارآمدی برخوردار شد که تجربیات واطلاعات مفید خود را که طی ده‌ها سال تحصیل کرده بود باگشاده‌دستی دراختیار هرسیاحی قرار می‌داد واین شخص مردی روحانی بود از فرقهٔ کاپوسین به‌نام رافائل دومن که از سی وهشت‌سال پیش از آن تاریخ در اصفهان اقامت داشت.

رشته‌ای استوار از علائق راستین ومعنوی کمپفر را بااین‌فرانسوی بزرگوار مربوط می‌کرد. ژاك‌دوترتر[۲۲] که پس از ورود به‌طریقت نام رافائل را برخود نهاد در سال ۱۶۱۳ در لومن[۲۳] به‌دنیا آمد. پدر وی وکیل دعاوی بود. در بیستم فوریهٔ ۱۶۴۴ وی با تاورنیه که مردی سیاح و جواهرفروش بود از حلب به‌بغداد رفت. چندسالی بعد رافائل دومن در صومعهٔ کاپوسین حومهٔ ارمنی‌نشین شهر اصفهان به‌کار پرداخت وسرانجام نیز ریاست آنجا را به‌عهده گرفت. او ضمن سایر معلومات خود از ریاضیات نیز به‌صورت اساسی بهره داشت و بسیاری از دانشمندان وابستهٔ دربار باابزار و وسایلی کار می‌کردند که ساخته و پرداختهٔ دست او بود. وی که به‌زبانها و آداب و رسوم مملکت به‌کمال خوبی آشنائی داشت نزد همه‌کس و در همه‌جا از حیثیت بسیار برخوردار بود. شاه‌صفی او را به‌خوبی می‌شناخت و درمذاکرات بافرنگیها مترجم خود کرده بود. ته‌ونو[۲۴] که در سال ۱۶۶۴ به‌ایران سفر کرد، پتی‌دولاکروا[۲۵] که از طرف کلبر[۲۶] به‌مشرق فرستاده شد و در سال ۱۶۷۴ در اصفهان به‌سر می‌برد، شوالیه ژان‌شاردن که از ۱۶۶۵ تا ۱۶۸۰ تقریباً بلاوقفه در ایران ساکن‌بود همه ازتعلیمات وراهنمائی‌های رافائل دومن برخوردار بوده‌اند. کمپفر به‌کرات بابیانی تحسین‌آمیز مراتب اعجاب واحترامی را که برای معلم و راهنمای خود در اصفهان داشته یادآوری کرده است. این روحانی فرقهٔ کاپوسین شخصاً برای استفادهٔ کمپفر دستور زبان ترکی[۲۷] و شش ماه بعد (سپتامبر ۱۶۸۴) توصیفی از مملکت ایران [۲۸] را به‌رشتهٔ تحریر کشید. اینکه کمپفر هنگام تحریر اثر خود از این نوشته استفاده کرده هنگامی ثابت می‌شود که آنرا باکتاب «وضع ایران در سال ۱۶۶۰»[۲۹] که دومن آنرا برای کلبر وزیر تالیف کرد مقایسه کنیم. از مقایسه این‌نیز برمی‌آید که کمپفر اطلاعات وارقام دوست خود را نه‌تنها به‌محك‌حقایق

۲۲ـ Jacques Dutertre
۲۳ـ Le Main
۲۴ـ Thévenot
۲۵ـ Pétis de la Croix
۲۶ـ Colbert

۲۷ـ مقایسه کنید با:

Charles Rieu, Catalogue of the Turkish manuscripts in the British Museum, London 1888, S. 151.

۲۸ـ Descriptio Persiae communicata Dno *Engelberto Kaempfero*, Ispanae, 1684.

۲۹ـ Estat de la Prese en 1660 par le *P. Raphaël du Mans*, publié avec notes et appendice par *Ch. Schefer*, Paris 1890 (Publications de l'Ecole des langues orientales vivantes, II^e série, vol. XX).

و واقعیات آزموده بلکه آنها را تکمیل نیز کرده است.

۴ـ سفرهای دیگر کمپفر (۹۴ ـ ۱۶۸۵)

کمپفر در مدت اقامت خود در اصفهان از وجود سفاین هلند در خلیج فارس آگاه شد و دریافت که موقع خوبی برای جدا شدن از هیأت سفارت سوئد فراهم آمده واو می‌تواند با سمت طبیب کشتی سفری تحقیقاتی به‌هندوستان بکند. مجاهدات وی به‌نتیجهٔ مطلوب رسید و او در اواسط دسامبر ۱۶۸۴ توسط وان هوی‌ول[۳۰] در اصفهان بامقام سر جراح به‌خدمت دولت هلند درآمد. اما تازه در بیست و یکم نوامبر ۱۶۸۵ راهی سفر شد. از طریق تخت‌جمشید، یعنی محل کاخهای داریوش و خشایارشا، پادشاهان هخامنشی واز راه شیراز کمپفر به‌سوی خلیج‌فارس رهسپار شد و «به‌گمرون یا بندرعباس که شهرت جهانی دارد وموردتمجید ایرانیان است اما در حقیقت در دنیا لم‌یزرع‌ترین، خشك‌ترین، داغ‌ترین، مسموم‌ترین، ناسالمترین، لعنت‌شده‌ترین و به‌دوزخ نزدیك‌ترین‌مواضع»[۳۱] است رفت.

علت خشم کمپنر که از این کلمات مفهوم می‌شود اینست که هلندیها تصمیم گرفته بودند او را به‌عنوان طبیب در آن دیار نگاهدارند. کمپفر به‌جای اینکه به‌مناطق دوردست و ناشناخته برود از ۲۸ دسامبر ۱۶۸۵ تا سی‌ام ژوئن ۱۶۸۸ در بندرعباس که هوای ناسالم و کشنده‌اش زبانزد است زندگی کرد، رنج برد و به‌فعالیت پرداخت. تازه آنگاه آرزوهایش که سفر به‌هندوستان، جاوه و ژاپن بود صورت تحقق پذیرفت و در اواخر سال ۱۶۹۴ از این مسافرت‌ها به‌وطنش بازگشت. دربارهٔ خاطرات و کشفیات علمی او در این سفر بی‌نظیر که کمپفر را به‌عنوان محقق در اوضاع واحوال ژاپن به‌شهرت رساند کتاب کارل‌مایر ـ لمگو که در بالا به‌آن اشاره شده به‌تفصیل مطالبی در بردارد.

۵ـ تألیف «نوادر دلپسند»

کمپفر امیدوار بود که بلافاصله پس از بازگشت به‌وطن با تألیف چند کتاب مردم را در جریان اتفاقات مسافرت خود بگذارد. همان‌طور که با لحنی که خالی از تلخکامی نیست در مقدمهٔ کتاب خود می‌گوید فقط چندماه فرصت لازم داشت تا بتواند مطالب جمع‌آوری شده را تنظیم و آمادهٔ چاپ کند اما در عوض بسیاری از گرفتاریها و موانع او را از رسیدن به‌این هدف بازداشت. مشکلات خانوادگی خاطر وی را می‌آزرد، مطب‌داری بسیاری از وقت او را می‌گرفت و بقیهٔ اوقات فراغت را نیز ناگزیر بود درسمت طبیب شخصی دو نجیب‌زادهٔ دتمولد (سیمون‌هاینریش ۹۷ـ۱۶۶۶ و فریدریش آدلف ۱۷۱۸ ـ ۱۶۹۷) صرف کند.

مشکل دیگر چاپ کتاب، وجود تعداد زیادی از گراورها بود که می‌بایست از روی طرحهای خود او تهیه شود. اشکالات خط عربی و ژاپنی را نیز باید برآن مزید کرد. در نامه‌ای مورخ اول نوامبر ۱۷۰۱ کمپفر به‌پاروه[۳۲] دوست هلندی خود در لیدن نوشت که سرگرم تحریر

۳۰ـ Van Heuvel

۳۱ـ کارل مایر ـ لمگو، اثر مزبور، ص ۳۳.

۳۲ـ Parve

کتابی است به‌نام «عجایب ممالك خارجی»[۳۳] (همان‌طور که می‌دانیم بعدها این عنوان به«نوادر دلپسند» تغییر یافت)؛ اما دوسال‌است‌که‌کار طبع‌آن به‌تعویق افتاده زیرا او می‌خواهد که نزد پاروه کار کلیشه سازی آنرا شخصاً نظارت کند[۳۴]. اما این سفر عملی نشد؛ بلکه کمپفر ناگزیرگردید از استادان محلی استفاده کند که بعد معلوم شد آنها هم در این مورد ناشی و بیکاره‌اند. به‌عقیدهٔ مایر ـ لمگو که طرحهای کمپفر را در بریتیش میوزیوم دیده ارزش آثاری که بادقت و وجدان به‌لطف تمام کشیده شده و از نظر مطلب و موضوع نیز دارای اهمیت بسیار است در گروارسازی به‌کلی از بین رفته است[۳۵].

سالهای دیگرگذشت وباوجوداین‌کمپفر فراغت‌نیافت تابه‌گنجینه‌ای که باخود آورده و در صندوقهای متعدد جای داده بود سر وصورتی بدهد. او خود در مقدمهٔ کتاب می‌گوید[۳۶] «این نوشته‌ها باکمال تأسف تاکنون در این صندوقها ماند تااینکه من این اواخر در اثر فراغ از خدمت اندکی وقت و در نتیجه جسارت و تصمیم لازم‌را یافتم تا دستنویس های خود را که طعمهٔ کرم و بید شده، کپك گرفته و از شکافهای کشتی آب دیده و لایقرء شده از زوال برهانم.»

تألیف اثر بدین‌صورت‌انجام پذیرفت که‌کمپفر مضامین یادداشت‌های خود را که به‌آلمانی تهیه شده بود به‌لاتینی فصیح ترجمه می‌کرد و درعین حال آنها را بسط می‌داد و یك دست می‌کرد و در این کار آثار درجه اول و قابل اعتماد و قبل از همه سفرنامه‌های دلاواله،تاورنیه، شاردن و ته‌ونو را از مد نظر دور نمی‌داشت. «من هیچ چیز را که حاصل‌خیالبافی باشد یا بوی منشیگری و دود چراغ از آن به‌مشام برسد در این اثر نیاورده‌ام. کار خود را بدان محدود کرده‌ام که منحصراً چیزهایی را که یاکاملا تازه است و یا به‌طور اساسی و کامل از طرف دیگران ذکر نشده در اینجا توصیف کنم. من که سیاحی محقق بودم هدفی دیگر نداشتم جز اینکه مشاهدات خود را دربارهٔ مطالبی که در هیچ‌کجا بدان دسترس نیست یا به‌قدر کافی شناخته نشده یادداشت و جمع‌آوری کنم[۳۷]». این کتاب مهم که در حدود نهصد صفحه است سرانجام در سال ۱۷۱۲ در لمگو، هفده سال پس از بازگشت کمپفر منتشر شد. چهارسال پس ازآن یعنی در بیست و چهارم اکتبر ۱۷۱۶ مؤلف که در اثر نامرادیهای‌حاصل از زناشوئی و تحمل مشقات و بلایای دیگر به‌کلی از پا درآمده بود، در سن ۶۵ سالگی در گذشت.

این کتاب از پنج دفتر تشکیل می‌شود. قسمت بزرگتر این کتاب وقف توصیف ایران شده است. در سراسر دفتر اول و چهارم‌کتاب، قسمت بیشتر دفتر دوم و یك ربع از دفتر چهارم یعنی رویهمرفته در چهل و سه‌قسمت از مجموع شصت و یك قسمت آن صحبت از ایران است. بقیه

۳۳ـ Curiositates exoticae

۳۴ـ کارل‌مایر ـ لمگو، اثر مزبور، ص ۱۸۳.

۳۵ـ همان‌جا، ص ۱۸۷.

۳۶ـ به‌نقل از کارل‌مایر ـ لمگو، ص ۱۸۸.

۳۷ـ مقدمهٔ کتاب؛ مقایسه کنید با:

Engelbert Kaempfer: 1651-1716. Seltsames Asien (Amoenitates exoticae). In Auswahl übersetzt von *Karl Meier-Lemgo*. Detmold 1933, 172 S.

به‌توصیف ژاپن اختصاص یافته. از قسمت‌های مربوط به‌ایران اثر کمپفر دفتر اول که اینك ترجمهٔ آن به‌نظر خوانندگان می‌رسد از نظر احتوا برمطالب مفید و فشردگی از سایر قسمت‌ها مهم‌تر است. شانزده فصل آن برابر است با صفحهٔ ۱ تا ۲۵۰ چاپ اصلی. دربارهٔ مطالب وامتیازات این کتاب دیگر چیزی نباید گفت زیرا خواننده خود به‌خوبی می‌تواند در این‌باره قضاوت کند. دفتر دوم شامل اخبار واطلاعاتی است دربارهٔ دریای خزر، باکو و منابع نفتی آن که در آن عصر به‌کلی ناشناخته بود، دربارهٔ برجی که آنرا در اصفهان از شاخ شکار ساخته‌اند، دربارهٔ مقابر پادشاهان هخامنشی و کاخهای آنها در تخت‌جمشید و نزدیك آن که به‌قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد مسیح راجع می‌شود، دربارهٔ آرامگاه سعدی و حافظ در شیراز از قرنهای سیزدهم و چهاردهم و همچنین اطلاعاتی دربارهٔ اوضاع طبیعی. دفتر سوم مربوط است به‌انواع مشاهدات نادر و عجیب دربارهٔ امور طبی در حالی‌که دفتر چهارم منحصر است به‌بحث در بارهٔ نخل‌های ایران. دفاتر پنجم و ششم مربوط است به‌ژاپن.

۶ـ دربارهٔ چاپ جدید قسمتی از کتاب کمپفر که مربوط به‌ایران‌است

سون‌هدین در کتاب خود به‌نام «آثار بربادرفته»[۳۸] تمام سیاحان اروپائی را که در قرون شانزدهم وهفدهم به‌ایران سفر کرده‌اند و در اوضاع واحوال آن دست به‌تحقیقاتی زده‌اند ذکر کرده است؛ اما از انگلبرت کمپفر در بین آنها نشانی نیست. فقط معدودی از متخصصین و اهل فن وی را به‌عنوان محقق وایران‌شناس می‌شناختند. این کارل‌مایر-لمگو بود که بانوشته‌های خود توجه جمع کثیری از مردم آلمان را به اهمیت مقام کمپفر به‌عنوان متتبع وایران‌شناس جلب کرد. زیرا کارها و آثار کمپفر زمینه‌ای قابل اطمینان و جامع برای تاریخ سازمان فرهنگی واداری ایران در قرن هفدهم به‌شمار می‌رود که مشاهدات دیگر ناظران و صاحب‌نظران نیز ابداً لطمه‌ای به‌اهمیت آن وارد نیاورده است. امنیت جاده‌ها و شکفتگی اقتصادی مملکت که از زمان سلطنت شاه‌عباس کبیر (۱۶۲۹ ـ ۱۵۸۷) آغاز شد موجب گردید که مردان جسور و باپشت‌کار متعددی تقریباً از تمام کشورهای مغرب زمین در آن عهد به‌اصفهان روی آورند. نویسندگان اروپائی دربارهٔ هیچ دوره از تاریخ ایران اطلاعاتی دقیق‌تر و مفصل‌تر از این در دست ندارند. در نتیجه برای اثر کمپفر رقبائی به‌قلم سیاحان فرانسوی، ایتالیائی، اسپانیائی وانگلیسی وجود دارد. اما این کتاب به‌هیچوجه در این رقابت و چشم و همچشمی زیانی نمی‌بیند و پاپس‌نمی‌گذارد. **جامع‌ترین سفرنامه‌دربارهٔایران قرن‌هفدهم** به‌قلم شاردن است که قبلا از او یاد کردیم. وی مردی فرانسوی وپرتستان مذهب بود که گوته از او به‌تحسین یاد می‌کند. باوجود این، سفرنامهٔ کمپفر از اثر شاردن هیچ دست‌کم ندارد و این نکته از آنجا ثابت می‌شود که لانگله[۳۹] مصحح و ناظر طبع‌اثر ده‌جلدی‌شاردن درحواشی بااستفاده از اثر کمپفر اصلاحات و تکمله‌های فراوانی آورده است.

تنها کمیابی فوق‌العادهٔ این کتاب و زبان لاتینی مشکل آن باعث

۳۸ـSven Hedin, Verwehte Spuren
۳۹ـLanglès

شد که تقریباً در فراموشی کامل بیفتد. سرنوشتی که دستنویس‌های بسته‌بندی شدهٔ این کتاب را سالیان دراز در صندوقها تهدید می‌کرد ظاهراً دست از سر صورت چاپ شدهٔ آنهم برنداشت و چنین شد که این کتاب بدون کوچکترین استفاده‌ای در مخزن کتابخانه‌های اروپا گرد وخاك بخورد.

به‌این دلیل تهیهٔ چاپ جدیدی از قسمت مربوط به‌ایران سفرنامهٔ کمپفر به‌صورتی‌منقح وانتقادی‌یکی از وظایف‌ملی‌محققان‌به‌شمار می‌رفت. تاکنون فقط قسمت‌های مختصری از این اثر به‌زبان آلمانی انتشار یافته‌بود[۴۰]. رویهمرفته هشتاد صفحه از مجموع دویست و پنجاه صفحهٔ دفتر اول آنهم به‌صورت منتخب یعنی جمعاً یك ثلث از کتاب ترجمه شده است. ترجمهٔ کامل فعلی از کتاب اول از هرلحاظ به‌صورت مستقل انجام پذیرفت. این کار از نظر وجود اصطلاحات خاص متعدد مربوط به‌سازمان اداری و طرز مملکت‌داری ایران ضروری بود چون‌کمپفر در متن (لاتینی) کتاب خود این اصطلاحات را به‌خط فارسی ذکر کرده که مسلماً مطالعه و فهمیدن آن برای کسانی که باایران‌شناسی سر وکار ندارند مشکلاتی ایجاد می‌کند[۴۱]. به‌این‌علت نباید موجب حیرت باشد که پس از تحقیق و ملاحظهٔ ترجمهٔ کارل‌مایر چنین معلوم شد که این ترجمه از لحاظ علمی نمی‌تواند مورد عنایت قرار گیرد؛ هدف این ترجمه اصولا این بوده که جمع کثیرتری از مردم آلمان را باحاصل مطالعات کمپفر مربوط سازد و به‌همین‌جهت هم باید از مؤلف کتاب سپاسگزار بود.

از یاد نبریم که دنیای رنگارنگی که کمپفر به‌ما در این کتاب معرفی می‌کند متعلق به‌قرن هفدهم است و به‌همین‌دلیل نباید خصوصیات آنرا در ذهن به‌ایران فعلی تسری داد. پس از انحطاط ایران که براثر پایان‌کار صفویه (۱۷۲۲ م.) روی داد ودر دورهٔ‌قاجار (تا ۱۹۲۵ م.) نیز ادامه یافت، ایران در دورهٔ معاصر تجدید حیات پیدا کرد. باوجود این: براثر مطالعهٔ دقیقتر آشکار می‌شود که ایران امروز نیز از نظر سیاسی و فرهنگی برهمان پایه استوار است که سلاطین‌بزرگ صفویه در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی بنا نهاده‌اند. بدین‌ترتیب در می‌یابیم که کتاب کمپفر سهم مهمی در روشن کردن تاریخ ایران امروز به‌عهده دارد.

والتر هینتس

۱۹۴۰

۴۰ـ *Engelbert Kämpfer:* 1651-1716. Seltsames Asien (Amoenitates exoticae). In Auswahl übersetzt von *Karl Meier-Lemgo.* Detmold 1933, 172 S.

۴۱ـ نوشتن اصطلاحات خاص به خط فارسی در متن اصلی لاتینی انجام‌گرفته است. در متن آلمانی فعلی چیزی به خط فارسی وجود ندارد و به همین دلیل هم مترجم برای پیداکردن معادل‌های فارسی ناگزیر از مراجعه به منابع متعدد بوده است (مترجم).

۱ شاه ایران و دربار وی

۱ــ مقدمه

قصد من این است که به‌وصف دربار ایران در نیمهٔ دوم قرن هفدهم بپردازم و در عصر ما این درباری است‌که از دیرباز‌شهرتی به‌سزا داشته است، چه هنگامی که در عهد باستان، ایران جهانی را زیر سلطهٔ خود داشت و چه‌در روزگاری که زیر یوغ اعراب، سلجوقیان و تاتارها گردن خم کرده بود. باوجود این ایران امروز یعنی در دورهٔ فرمانروائی صفویه نیز به‌همان درجه اهمیت دارد و به‌همان مقدار شکوفان و آشتی‌خواه است که درگذشته بود، قدرتی است مقهور نشده که هراس در دل شرقیان افکنده و همهٔ جهانیان را به اعجاب وا داشته است.

من شرح مشاهدات خود را به قطعات متعدد تقسیم کرده‌ام و همواره ازفصول طولانی پرهیز داشته‌ام واین نه‌تنها به‌علت آنست که یادداشتهائی که ضمن سفر تهیه می‌شود خود به‌خود کوتاه است بلکه از آن‌رو نیز هست که بدین ترتیب می‌توان موضوع را برای خواننده به‌نحوی مفهوم تقسیم کرد.

اقتدار شاه

رئیس کشور ایران شاه است و پادشاهی درآنجا موروثی‌است. بادرمد نظر داشتن دونکته می‌توان از وضع خاص شاه تصوری به دست آورد: یکی املاك پهناوری که دارد و دیگر امتیازات خاصی که از آن برخوردار است و از این لحاظ از تمام فرمانروایان دیگر

قارهٔ آسیا ممتاز شمرده می‌شود. من ذیلا برجسته‌ترین این امتیازات را تعداد می‌کنم:

شاه‌صفوی‌ایران‌از حقوقی‌کاملا نامحدود و مستقل‌در اعمال‌قانون برخوردار است. در بقیهٔ جهان قدرت دولت یا باتوافقی رسمی و شناخته‌شده یعنی توسط قانون اساسی محدود می‌شود یاموانعی غیر معترف ودر عین‌حال غیر قابل غلبه درراه آن وجود دارد. مثلا قدرت تزار روسیه تاکنون توسط بویارها (اشراف) محدود گردیده است و ازآن‌گذشته پای‌بندی به‌حفظ سنن‌آباء واجدادی وی‌راازبسیاری از خودرأییها و خودکامگی‌ها مانع‌گردیده است. سلطان عثمانی نیز لگام گسیختگی‌های ینی‌چری‌ها را که به‌هیچ تدبیر چاره‌ای برای رفع آن نمی‌توان اندیشید مانعی بزرگ در راه حکومت مطلقه خود می‌شمارد. فرمانروای مغولی هند نیز از فرزند شخص خود که همواره از توجه و عنایت خاص مردم برخوردار است پروا می‌کند. وی محدودیت‌های دیگری نیز درکار فرمانروائی خود دارد که فعلا در آن‌باره سکوت می‌کنیم، اما پادشاه صفوی برخلاف آنچه گفته شد به‌هرکاری مجاز است و هیچ رادع ومانعی در سلطنت خود نمی‌شناسد. عقد قراردادها، اعلان جنگ و صلح، تغییردادن در قوانین مملکت، وضع مالیاتهای جدید و حتی اختیار جان ومال هرفرد و زنان و فرزندان او همه در دست شاه است و هیچ قاعده و قانونی زیردستان را چه فرادست و چه‌فرودست در مقابل‌هوی و هوس‌های یك فرمانروای احتمالا منحط حفظ و حراست نمی‌کند.

تقدس شاه

شاه‌صفوی‌قدرتی‌از نوع‌دیگر هم‌دارد که‌خاص خود اوست: یعنی نوعی تقدس آمیخته به‌احترام نه از آن دست که ما در مغرب‌زمین آنرا برای شاهان قائلیم بلکه تقدسی که فطری است و باتولد شاه همراه است و ملازمه دارد. روایت است که وی این تقدس را از اصل و نسب خود که به‌محمد پیغامبر اسلام می‌رسد دارا شده‌است؛ اما چون ممکن است این مطلب مورد تردید قرارگیرد و بدون ارائهٔ سند ومدرك قابل باورکردن نباشد ایرانیان آن‌طور که من از یك روحانی ایرانی شنیدم چنین استدلال می‌کنند:

«اعقاب بلافصل حضرت‌محمدکه امام نامیده می‌شوند بیماران

را تنها بانفس خود و بدون هیچ دارو و وسیله‌ای دیگر شفا می‌بخشیدند. خوب اگر ما این قدرت را در اثر تقدس فطری امام ندانیم پس آنرا چگونه توجیه کنیم؟ ولی چون شاهِ نیز از عهدهٔ چنین کاری برمی‌آید آنهم نه باادای لفظی و کلمه‌ای بلکه با پرتوی که از بدنش ساطع است ـ واین خود بسی شگفت‌انگیزتر است ـ پس به‌هیچ‌وجه‌نباید دیگر درتقدس شاه تردید وتأملی رواداشت.»

برای آنکه علاج فوری حاصل شود بیمار باید از آبی‌که به نحوی از این تشعشع نیرو گرفته است بنوشد خواه اینکه شاه این آب را برای شستن دستهای خود به‌کار برده باشد خواه اینکه انگشت‌های خود را در آن فرو برده باشد و خواه اینکه آب به‌نحوی باوی‌تماس یافته‌باشد. این تصور چنان‌درمردم رسوخ‌یافته‌است که بسیاری از بیماران شفای خود را بیشتر در آب لگن دستشوئی شاه می‌جویند تا در داروی دواخانه ـ و هرگاه ایمان در بیماران چندان قوی است که علاج هم می‌یابند دیگر در این مورد چه خرده‌ای می‌توان گرفت؟

مبرا بودن فرمانروا از معاصی

یك امتیاز فوق‌العاده نادر دیگر بااین تقدس‌فرمانروای صفوی ایران توأم است.

از آنجا که در مشرق‌زمین حکومت و سلطه برپایهٔ تقدس‌رئیس مملکت که به‌عنوان خلیفه فرمان می‌راند استوار است پس چنین نتیجه می‌شود که هرکس حکومت را به‌میراث ببرد ، در عین‌حال‌نیز به‌عنوان رئیس و پیشوای دین از متابعت قوانین و نوامیس دینی که همهٔ مسلمانان به‌پیروی از آن موظف‌اند مستثنی است؛ و آن هم از این جهت که روح فرمانروا با بی‌اعتنائی به‌عبادات ومناسکی که از طرف دین تجویز شده گرانبار نگردد و از طرف دیگر تن او براثر شرب مسکر یا ارتکاب سایرِ اعمال منافی دین ملوث و آلوده نشود. به‌هرتقدیر حداقل آنست که بعضی از ملایان ایرانی به سختی از این نظریه دفاع می‌کنند، خواه براثر خوش‌آمدگوئی و تقرب‌جوئی و خواه به‌علت اعتقاد شرافتمندانه‌ای که به‌این اصل دارند*.

* ـ همان‌طورکه در مقدمه ذکر شده اطلاعات دینی مؤلف برپایه‌هائی سست استوار←

به‌میزان‌اقتدار شاه‌صفوی بر اثر اعتقادخاص رعایا و زیردستان باز افزوده می‌شود و این امر باعث می‌گردد که آنها کلا و بدون قید و شرط نسبت به‌فرمانروای مقدس خود که برای قدرت وی حد وحدودی متصور نیست اظهار اطاعت وانقیاد می‌کنند و دیگر هیچ تفاوت نمی‌کند که شخص فرمانروا در اقدامات خود به حیله‌گری و فریبکاری دست بزند یا از زیردستان خود توقعات عجیب و حیرت‌انگیزی داشته باشد. به‌زحمت موردی می‌توان پیدا کرد که هرگاه اموال محکومی را از طرف دولت ضبط کنند یا جلادی بخواهد چشم وی را از کاسه بیرون بیاورد و یا پیک غیر منتظرهٔ شاه قصد جداکردن سر او را بکند وی خم به ابرو بیاورد (چنین محکومیت‌هائی اغلب معلول سعایت‌ها و همچشمی‌ها در مجامع درباری است)؛ زیرا همه این را از جملهٔ بدیهیات می‌شمرند که هرکس باید دار وندار، چشم و عمر خودرا فدای یك اشارهٔ او بکند. در دورهٔ شاه‌صفی (۴۲ ــ ۱۶۲۹ م.) اتفاق افتاده است که به‌فرمان وی پدران پسران و پسران پدران را بافرو کردن دشنه در سینه کشته‌اند و بدون ترس و باحال‌تسلیم و رضا به‌فرمان پسر و پدرکشی گردن نهاده‌اند. به همین‌ترتیب هم ممکن بود اینها به‌دلخواه شاهی که فرمان اوراست باهیاهو و سروصدائی که در مجالس عزاداری و تشییع‌جنازه‌ها معمولا به راه می‌اندازند هزاران آفرین و درود به‌بانی آن نثار کنند.

القاب شاه

القاب و عناوینی که تقریباً جنبهٔ خدائی دارد حاکی از عظمت مقام شاه است و وجوداین‌القاب وعناوین‌را می‌توان‌بادر نظر گرفتن حالت پرستش و خضوع مردم نسبت به‌شاه توجیه کرد.

یکی از برجسته‌ترین القاب ولی‌نعمت است و این خود به‌معنی نمایندهٔ تام‌الاختیار خدا و پیغمبر است در تقسیم مال دنیا بین مردم. در تشریفات تاجگذاری وی توسط صدر بااین لقب مورد خطاب‌قرار می‌گیرد؛ همچنین‌هنگامی که‌شاه در گفتار واسنادبخواهد از خود نام ببرد خود را بااین لقب یاد می‌کند.

← است و به‌هیچ‌وجه مستند نمی‌تواند باشد. مترجم از نظر حفظ امانت تغییر در متن را روا ندانست وگرنه بی‌پایگی این‌گونه مطالب و نظایر آن به خوبی برخوانندگان روشن است. (مترجم).

در زبان رایج درباری شاه را عالم‌پناه یا جهان‌پناه یا از این هم مبالغه‌آمیزتر پادشاه عالم می‌گویند و شاه بدون تأمل بسیار این القاب را شایستهٔ خود می‌شمارد. بین هند وایران تا امروز با تعصب در این‌باره بحث و بگو مگو است که آیا این القاب در شأن کدام‌یك است. آیا باید پادشاه‌مغولی هندرا که‌ازسال ۱۵۳۰م. یعنی سال وفات بابر بر هند فرمان می‌راند و از اعقاب تیمور است به‌این لقب نامید یا شاه‌صفوی را. به‌هرحال این اختلاف به‌هیچ نتیجهٔ قطعی هنوز منجر نشده است. در این مورد ایرانیان چنین استدلال می‌کنند: حق بیشتر به‌طرف شاه ایران است زیرا وی از پشت علی است و علی بنی‌عم وداماد پیغمبر اسلام کسی است که از طرف حضرت محمد،(ص) به جانشینی انتخاب شده و حکومت بر عالم به‌وی به صورت موروث داده شده است نه به‌خاندان تیمور.

فضلا شاه را با لفظ «اقدس» توصیف می‌کنند در حالی که مردم عادی وی را برحسب عقیدهٔ رایج و بی‌پایه‌ای به‌تبع شاپور پادشاه‌ساسانی[1] «برادر آفتاب»* می‌نامند؛ بعضی‌دیگر وی را سپهر رکاب و صاحب‌قران می‌خوانند. لقب دیگر شاه که کم‌طمطراق‌تر و رایج‌تر است والی ایران** است. خودلفظ شاه نیزکه مختص‌اوست وهمه نیز آنرا به‌کار می‌برند دارای معنی در همین حدود است[2].

مراسم ادب واحترامی هم که در حضور شاه باید رعایت شود درخوراین‌القاب‌بلند و مطنطن‌است. رجوع به‌شاه بدون‌اینکه قبلا تحفه وهدیهٔ شایسته‌ای تقدیم شده باشد در حکم جنایت است؛ مخاطب قراردادن وی قبل از اینکه ضمن تعظیم غرا سه‌بار خاك‌پای شاه را بوسیده باشند گناهی است بزرگ. این پرستش که بی‌شباهت به‌پرستش خدا نیست مربوط به‌زمانی است‌که پادشاهان ایران دنیا را زیر فرمان خود داشته‌اند اما صاحب فعلی تخت و تاج چنان بدان عادت‌کرده‌است‌که باوجودآنکه‌ایران نسبت به‌ازمنهٔ قدیم

۱ـ شاپور اول از سال ۲۴۱ تا ۲۷۲ م. و شاپور دوم از ۳۰۹ یا ۳۱۰ تا ۳۷۹ م. سلطنت کرد. اما از این متن برنمی‌آید که منظور مؤلف کدام‌یك از این دوتن بوده است.

۲ـ عجیب است که کمپفر از لقب اعلیحضرت و اعلیحضرت همایون که در آن روزگار هم رایج بود و امروز نیز قبول عام یافته است ذکری نمی کند. به‌علت تنگی مجال و اجتناب از اطناب در این‌جا از القاب پادشاهان که درکتیبه‌ها آمده ذکری نمی کنیم هرچند که پرداختن به‌این موضوع نکات مهمی را روشن می کند.

*ـ شاید مراد کمپفر از برادر آفتاب کلمهٔ «جمشیدشان» بوده است (مترجم).

**ـ ولی ایران هم به قرینه درست به نظر می‌آید.(مترجم).

آنقدر از متصرفات واراضی خود را از دست داده باز به‌هیچوجه به‌مخیلهٔ وی خطور نمی‌کند که این تشریفات را لغو کند.

وسعت ایران

قلمرو فرمانروائی شاه محدود است به‌سرزمینی که در مغرب به‌دجله، در مشرق به‌هلمند (در افغانستان)، در جنوب به‌خلیج فارس و در شمال به‌دریای خزر منتهی می‌گردد. دقیق‌تر بگوئیم سرزمینی است بین درجهٔ چهل و چهارم و شصت وششم طول‌شرقی و بین درجهٔ سی و نهم و بیست و پنجم عرض شمالی. اهالی بومی بدان ایران یا عجم[۳] می‌گویند. در محدودهٔ قارهٔ آسیا (چین و ژاپن را من مستثنی می‌کنم) این سرزمین از نظر سیاست، علوم و فنون از سایرکشورها ممتاز است. در آن سوی مرزهای وسیع ایران روسها، تاتارها، هندی‌ها، عربها و ترکها ساکن‌اند. برای اینکه بتوان بااین‌اقوام در صلح وسلم زیست باید درسیاست ومملکتداری سخت زیرك وهوشیار بود؛ اما هرگاه‌جنگی درگیرشود دیگرپیروزی فقط وفقط بابکار بردن تمام قوا و ابراز دلیری بسیار میسر می‌گردد. از طرف دیگر طبیعت، ایرانیان را در چنان حصار استواری از دریاها، کوهها و بیابانها محصور کرده است که دشمنانشان به‌ندرت‌می‌توانند با دستبردها وشبیخون‌های‌غیرمترقب‌خود زندگی مطمئن و توأم با فراغت ایشان را مختل کنند و به‌آنها ضرر وزیانی برسانند.

ما که ذیلا به‌اختصار به‌توصیف احوال هریك از پادشاهان صفوی می‌پردازیم از آن‌رو است تا نشان بدهیم حقوق و اختیارات فوق‌العاده و بی‌نظیر پادشاهان ایران اغلب درخورد استعدادها و شخصیت ایشان بوده است. زیرا هرگاه شاه‌صفی را که به‌ستمگری و خونریزی راغب بود از جمع سلاطین صفوی مستثنی کنیم می‌بینیم که شاهان این سلسله باداشتن امتیازاتی ذاتی وخارق‌العاده انظار را به‌خود جلب کرده‌اند. سه‌خصلت از این‌خصایل به‌خصوص جلب توجه‌می‌کند: اول، داشتن وجدانی حساس ودقیق برای‌رعایت

۳ـ کلمهٔ عربی «عجم» در بدو امر به کسانی اطلاق می‌شد که عربی‌را بد صحبت می کردند اما در صدر اسلام تغییری در معنی آن پیدا شد و برای غیرعرب‌ها به کار رفت و اندك‌اندك به‌طور خاص برای ایرانیها رواج یافت. دربارهٔ وسعت و مساحت ایران رجوع شود به نقشهٔ Adrianus Relaudus مورخ سال ۱۶۹۵ (نقشهٔ ضمیمهٔ این کتاب).

قانون؛ دوم، خداترسی که از دورهٔ کودکی به‌آنها تلقین گردیده است؛ سوم، سجایای اخلاقی قابل توجهی که در آنها ارثی و یا مکتسب از شرایط مساعد محیط زندگی است. هرچند که پادشاهان ایرانی قدرت حکومت مطلق دارند و در اعمال خود کاملا آزاد هستند باز به‌طورکلی در کار مملکتداری جانب عدل، انصاف و عطوفت را رعایت می‌کنند؛ هنگامی که بخواهند به‌اقدامی غیر عادی دست بزنند یا هوی و هوس برآنها چیره شود قبلا نظر دیوان عالی را در آن‌باره جویا می‌شوند و همچنین از دست زدن به‌اقدامات خیلی تند وشدید ضدکارمندان‌سخت‌کوش و وظیفه‌شناس خودداری می‌کنند.

۲ـ صفویه

از دو قرن پیش در ایران پادشاهانی از یکی از دودمان‌های تقدس‌مآب خطهٔ آذربایجان سلطنت می‌کنند که اروپائی‌ها عادةً آنها را صوفی می‌نامند[۴]. شیخ‌اسمعیل پسر شیخ‌حیدر که از امرای اردبیل بود و براثر علم وزهد بسیار شهرت‌داشت در اوایل قرن شانزدهم میلادی به‌حکومت دنیوی دست‌یافت. وی‌مردی پای‌بند دین‌بود وبه‌همین‌دلیل مردم به‌اولقب صوفی‌داده بودند. القاب‌صوفی و شیخ به‌مردان عابد داده می‌شود، بخصوص به‌پیشوائی روحانی که از عهدهٔ تفسیر قوانین شرعی برآید.

مادر اسمعیل شاهزاده خانم مارتا دختر حسن‌بیگ بود که بزبان ترکی به‌وی لقب اوزون‌حسن داده بودند. قامت بلند و درشتی‌اندام باعث شده بود که مردم او را چنین بنامند[۵].

کمی پس از اینکه اسمعیل پایتخت یعنی تبریز را به‌تصرف درآورد (۱۵۰۱ م.) به‌پادشاهی سراسر ایران رسید. زمینهٔ این ترقی را شش نسل قبل از او فراهم کرده بودند و بیش از همه جد اعلای وی شیخ‌صفی (۱۳۳۴ ـ ۱۲۵۲ م.) که به‌صورت کامل

۴ـ برای توضیح بیشتر در این مورد رجوع شود به چند صفحهٔ بعد تحت عنوان شاه‌اسمعیل مؤسس سلسلهٔ صفوی.

۵ـ برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع شود به‌کتاب زیر:
W. *Hinz*, Irans Aufstieg zum Nationalstaat im 15. Jahrhundert, Berlin/Leipzig 1936 (این کتاب تحت عنوان تشکیل دولت ملی در ایران قبلا ترجمه و انتشار یافته است)

صفی‌الدین اسحق نامیده می‌شود و یکی از اعقاب علی، داماد و بنی‌عم پیغمبر اسلام است و شجرهٔ نسب او با بیست و هفت واسطه بدو می‌رسد در این‌راه کوشیده بود. شیخ‌صفی در عین حال یکی از طرفداران و مجاهدان سرسخت مذهب شیعه بود که در عهد وی رواج چندانی نداشت. صفی از یك پدر ملاك در اردبیل به‌دنیا آمد. اما چون تصمیم گرفته بودکه باوجود مال ومنال پدرش زندگی را همچون زهاد در فقر بگذراند از زادگاه خود خارج شد و در زاویه‌ای نزدیك مسکن گزید تا در عزلت و دور از هیاهوی دنیا و کار دنیا عمر را به‌عبادت و ریاضت بگذراند! چنین تصمیمی ظاهراً دارای عواقب مهمی بود. زیرا براثر طرز زندگی بی‌غل و غشی که در پیش گرفته بود و تعالیم بلندی که می‌داد در مدتی کوتاه دارای چنان شهرتی شد که از اطراف واکناف سیل سر سپردگان و طرفداران به‌سوی وی روان شد. این وضع در دورهٔ اعقاب شیخ‌صفی نیز همچنان ادامه داشت.

تیمور در بقعهٔ اردبیل

بدین‌ترتیب شهرت زهد و ورع شیوخ اردبیل تیمور را وادار کرد که هنگام عبور از این منطقه سری هم به‌آن زاویه بزند (۱۴۰۳ م.). او پس از پیروزی برعثمانیها به‌هنگام بازگشت از آناطولی سوای سلطان ایلدرم‌بایزید پادشاه عثمانی که وی را در تخت‌روانی محبوس کرده بود اسرای زیادی را به‌همراه خود داشت و می‌خواست بزودی همهٔ آنها را بکشد. من در اینجا آنچه را برتیمور گذشت و آنچه را در ملاقات این دو تن یعنی یك نفر جهانگشا با یك مرد خدا رخ داد طبق روایات تاریخی ایرانیان وصف می‌کنم هرچند که تفصیل زیر ممکن است باافسانه و قصه درهم آمیخته باشد. زیرا حداقل از این روایت بخوبی برمی‌آید که ایرانیها خود داستان روی کار آمدن سلسلهٔ فعلی را چگونه می‌پندارند.

تیمور (۱۴۰۵ ـ ۱۳۳۶ م.) از امرای مشهور تاتار و مؤسس یکی از سلسله‌های بزرگ مغول بود. به‌علت زخمی که وی در لشکرکشی به‌سیستان در سال ۱۳۶۲ م. برداشت ازپای راست می‌لنگید و به‌همین دلیل به‌تیمورلنگ ملقب شد و همین اسم است که

در زبانهای اروپائی به «تیمورلان» تبدیل گردید. وی قدرت جسمی بسیار داشت و به‌سلامت وی تا ایام پیری لطمه‌ای وارد نیامد؛ در جنگها هرگز قوت قلب و حضور ذهن خود را از دست نمی‌داد و آنچه مایهٔ تحسین بسیار است این است که همواره ستایندهٔ حق و قانون و مردی خداترس بود هرچند که ابن‌عربشاه وی را فرمانروائی جبار و ستمکار خوانده است و از طریق کتاب وی این فکر در آثار اروپائیان هم رسوخ کرده است[۶] باز از نظر دور نباید داشت که تیمور براثر عطوفت و ملایمت با زیردستان وداشتن خصائل متعدد برجسته در شرقیان خاطرهٔ خوبی از خود به‌جا گذارده است.

در دورهٔ وی اسلام به‌قوت خود باقی ماند؛ اما وی‌چندان‌معتدل بود که هیچگاه به‌طریقت یا دین خاصی نگروید و در اینجا تا اندازه‌ای از سلف خود چنگیزخان تبعیت می‌کرد که یك قرن ونیم پیش از او (در ربع اول قرن سیزدهم مسیحی) به‌عنوان یك فرمانروای مغول سراسر آسیا را تحت سیطرهٔ خود آورد. در عین‌اینکه تیمور در برابر تمام ادیان ومذاهب از خود حوصله و تحمل نشان می‌داد و شخصاً تحت تأثیر بسیار ستاره‌شناسی بود قاعدهٔ می‌بایست بازحمت واشکال‌فراوان به‌معجزات وکرامات روی خوش نشان دهد و بدانها باور کند. بنابراین معقول است که وی هنگام ابراز آمادگی برای ملاقات شیخ اردبیل اطمینان داشته که وی مردی است شیاد و از نادانی مردم عوام حداکثر استفاده را می‌کند. در حالی که تیمور برای تحقیق در حقیقت امر راهی شد پیش خود چنین فکر کرد که اگر شیخ در سه مورد خاص رفتاری را بکند که وی در نظر گرفته است باید به‌تقدس‌وی‌معترف شد. اولا: در صورتی که شیخ بااو برخوردی واقعاً انسانی داشته باشد، از خضوع و خشوع مفرط بپرهیزد و به‌اندك احترامی بسنده کند؛ دوم: هرگاه شیخ به‌اوکه سخت‌گرسنه‌است‌ازغذای غیر

۶ـ بهترین و قابل‌اعتمادترین تحقیقی‌که تا به حال دربارهٔ تیمور انجام‌گرفته است اثر زیر است:

Wilhelm Barthold, Ulug Beg und seine Zeit, deutsche Bearbeitung von *Walter Hinz*, in:

Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes, XXI. Band, Nr. I, Leipzig 1935.

عادی خود بدهد، غذائی که تیمور از مدتها پیش از آن نخورده باشد؛ سوم: هرگاه شیخ به‌کاری شگفت‌انگیز و غیرعادی‌دست بزند. باری تیمور بااین تمهید شاد و خرسند به‌ملاقات شیخ رفت.

هنگامی که شیخ[۷] توسط مریدان خود آگاه می‌شود که شاه‌عالم در آنجا حاضر است بدون کوچکترین تغییر حالتی می‌گوید که وارد شود و همان‌طور به‌قرائت‌کتابی‌که آغازکرده‌بود ادامه می‌دهد. وقتی هم که برای استقبال تیمور از جا برمی‌خیزد بدون هیچ تکلفی از وی می‌خواهد که طرف راستش بنشیند. البته نشستن در طرف راست کسی در مشرق زمین دلیل محترم بودن است. پس از آن وی باسخنانی خوش به‌تیمور خوش‌آمد می‌گوید و پیروزی وی را تبریك می‌گوید و ضمناً خاطرنشان می‌سازد که چنین فتوحاتی را نباید در اثر قوه و قدرت بشری دانست بلکه مشیت‌الهی و رحمت خداوندی است که کسی را شامل احوال می‌گردد.

امیر تاتار ظاهراً تحت تأثیر ابهت این پیرمرد قرار می‌گیرد؛ بالاخره اظهار گرسنگی می‌کند و از مرد زاهد چاشت می‌خواهد. شیخ دستور می‌دهد که شیر و پنیر از انبار بیاورند ــ و می‌گوید که غذای دیگری نزد گوشه‌گیران یافت نمی‌شود. هنگامی که تیمور با ولع فراوان از این غذای ساده خورد به‌خدا سوگند یاد کردکه ازمدتها پیش‌غذائی‌چنین لذیذ نخورده‌بوده‌است. تیمور از میزبان خود پرسید که رمه و مرتع وی در کجاست؟ شیخ که انگشت خود را به‌طرف ستیغ ساوالان بلند کرده بود در جواب گفت «آن جنگلها را در آنجا می‌بینید؟ این است مرتع من؛ حالا رمه خود را به‌شما نشان می‌دهم!» در همان حال پارچهٔ سفیدی را چند بار بالا برد و پائین آورد و با این‌کار خود بزهای وحشی‌کوهستانی راکه به این علامت آشنا بودند نزد تیمور خواند و آنها درست مانند دام اهلی پستان‌های پر شیر خود را برای دوشیدن عرضه داشتند...

به‌محض مشاهدهٔ این حادثهٔ خارق‌العاده تیمور به‌یاد سه شرط خود افتاد و ناگزیر معترف شد که شیخ واقعاً زاهدی مؤمن ومقدس است و عبادت‌های وی‌مورد توجه خاص ذات باری است و از اینکه پیش از آن وی را مردی شیاد دانسته بود خجل شد؛ در نتیجه

۷ــ منظور شیخ خواجه‌علی، پیرطریقت صفوی است که از سال ۱۳۹۲ م. در رأس این طریقت قرار داشت و در ژانویه ۱۴۲۹ م. در فلسطین جهان را بدرود گفت.

تصمیم گرفت تا این زاهد گوشه‌گیر چیزی از وی نخواهد از او جدا نشود. شیخ تقاضای تیمور را پذیرفت و از او خواست تا اسرائی را که در نتیجهٔ پیروزی باخود همراه آورده بود و تعداد آنها به‌چندین هزار ترك بالغ می‌شد آزاد کند زیرا دل‌شیخ برحال زار این اسرا می‌سوخت. تیمور منتظر شنیدن چنین تقاضای‌عجیبی نبود اما دیگر نمی‌توانست از حرف خود برگردد و بالنتیجه این اسرا را به‌کسی که از آنها شفاعت کرده بود تسلیم داشت. شیخ این اسرای ترك را که از مرگ حتمی رسته و در اثر اندوه، بند و محرومیت در طول این راه‌پیمائی سخت فرسوده شده بودند به میهمانی پذیرفت و آنها را پس از اینکه پناه و پوشاك و خوراك داد به‌وطن مألوف بازگرداند.

منظور ما از ترك در اینجا قبیله‌ای است که به‌خانوارها منقسم بود وبدون داشتن مقر ثابتی در ناحیهٔ آناتولی تا آسیای مرکزی ساکن بود و به‌دامداری اشتغال داشت. ناحیهٔ ترکستان به‌تبع نام ترکها چنین نام گرفته است؛ اصطلاح ترکمنستان (در آناتولی شرقی) از ترکمان و ترکمن مأخوذ است که صورت خشن کلمهٔ ترك است. این شبانان دوره‌گرد در آن دوره فوق‌العاده مقتدر و دلیر بودند؛ شیخ صفوی باشفاعتی که کرد دل آنانرا به‌دست آورد وآنانرا متحد خودکرد. شیخ‌صفی براثر این‌حادثه وهمچنین دراثر طرز زندگی زاهدانهٔ خود که نمونه و سرمشق بود مورد توجه خاص ایرانیان قرار گرفت واعقاب وی نیز که سلسلهٔ صفویه را تشکیل دادند همواره از عنایت و توجه مردم برخوردار بودند.

شاه اسمعیل مؤسس سلسلهٔ صفوی (۲۴ - ۱۵۰۱ م).

ترکان اسیر آناتولی به‌خصوص به‌صفویه وفادار ماندند واین امر به‌سود مناسبات پدر شاه اسمعیل یعنی شیخ حیدر باسلطان یعقوب ترکمن، پسر اوزون حسن تمام نشد. طرفداران و مریدان حیدر چنان موجب تشویش یعقوب گردیدند که وی دیگر تأمل را جایز نشمرد و تصمیم گرفت حیدر را که از همه جا بی‌خبر بود از سر راه خود بردارد و پسر او اسمعیل و همچنین همسرش شاهزاده‌خانم مارتا را بدون سر و صدا به‌قتل برساند. البته باید دانست که شاهزاده‌خانم مارتا خواهر ناتنی یعقوب نیز بود. اما

اسمعیل توانست از چنگ فرمانروای آن عهد ایران بگریزد و مدتها به‌صورت خانه‌بدوش در گیلان که در ساحل جنوبی دریای مازندران واقع است به‌سر ببرد.

اسمعیل که به‌سن جوانی رسیده بود در قبال این همه نابکاری به‌فکر انتقام گرفتن افتاد و به‌جنگ الوند، برادرزادهٔ یعقوب و مراد پسر وی که مانع بودند او به‌میراث قانونی خود برسد رفت. اسمعیل به‌وفاداری قبایل ترکمنی که ذکر آنها پیش از این رفت مطمئن بود و ضمناً امید داشت که گیلانیان نیز که او را چنین‌خوب پذیرا شده بودند از همراهی دریغ نورزند. از این‌ها گذشته او از بقیهٔ ایرانیان نیز که به‌علت پای‌بندی به‌مذهب تشیع بااو برسرمهر بودند چشم یاری داشت.

پیروزی بااقدام متهورانهٔ اسمعیل همعنان بود. نه‌تنها او در آن واحد هم برالوند و مراد پیروز شد و شهرهای تبریز، شیراز و بغداد را تصرف کرد بلکه حتی توانست خان مقتدر ازبک-ترکستان غربی را مقهور و منکوب کند. بدین ترتیب شیخ‌زاده‌ای مقدس به‌پادشاهی نیرومند مبدل گشت. وسیلهٔ رسیدن او به‌قدرت آن‌درویشها یا صوفیهای مخلص و صمیم بودند که از مدتها پیش از صفویه هواداری می‌کردند؛ ما غربیها چون کلمهٔ صوفی را سوء تعبیر کرده‌ایم از دیرباز پادشاه ایران را صوفی (Sophi) نامیده‌ایم.

پس از شاه اسمعیل پسرش طهماسب (۷۶ ـ ۱۵۲۴ م.) به سلطنت رسید و پس از شاه‌طهماسب پسرش اسمعیل دوم که پادشاهی ستمکار بود جانشین وی شد. اما برادر بزرگتر او محمد خدابنده که تقریباً نابینا بود به‌حکومت شاه‌اسمعیل دوم خاتمه بخشید (۱۵۷۸ م.). حمزه که بزرگترین پسر سلطان محمد خدابنده بود در کار حکومت به‌پدر نابینا کمك می‌کرد[۸]. سرانجام شاه‌عباس برتخت سلطنت صفویه جلوس کرد و به‌شاه‌عباس‌کبیر ملقب شد (۱۶۲۹ ـ ۱۵۸۷ م.).

پس از شاه‌عباس نوه‌اش صفی (۴۱ ـ ۱۶۲۹ م.) به‌سلطنت

۸ـ دربارهٔ پادشاهان صفویه در قرن شانزدهم می‌توانید به آثار زیر رجوع کنید:

W. Hinz, Schah Esma'il II. Ein Beitrag zur Geschichte der Safaviden, in:Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen, Bd. XXXVI, II. Abt., S. 19 bis 100, Berlin 1933;

H. Roemer, Der Niedergang Irans nach dem Tode Isma'ils des Grausamen, Diss. Würzburg 1939.

رسید؛ شاه‌عباس دوم جانشین شاه‌صفی شد (۶۶ ـ ۱۶۴۱ م.) و سرانجام نوبت پادشاهی به‌شاه سلیمان رسید که اکنون نیز زمام کشور را در دست دارد (۹۴ ـ ۱۶۶۶ م.).

اما درباره کلمهٔ «صوفی» باید بگوئیم آن‌طور که عموماً تصور می‌کنند این لغت از مادهٔ صاف که در عربی و فارسی هردو رایج است مشتق نشده بلکه از مشتقات «صوف» است که به‌معنی نوعی پشم زبر و خشن است. شاه‌اسمیل قبل از رسیدن به‌سلطنت و همچنین پیروانش جامه‌هائی از «صوف» می‌پوشیدند وامروز نیز همهٔ اهل علم ومردان خدا لباسی از این نوع پشم در بر می‌کنند. به‌همین دلیل به‌پوشندهٔ چنین لباسی «صوفی» گفته‌اند یعنی پشمینه پوش. کلمهٔ صوفی همانطور که گفتیم در مغرب زمین به‌صورت مسخ شدهٔ Sophi رایج شده است و به‌هیچوجه آنرا باصافی‌که بمعنای پاکیزه و منزه است نباید اشتباه کرد.

۳ـ ولیعهد

چون در تبار ولایت‌عهد تنها تقدس و اصل و نسب و نجابت شیوخ یاسلاطین صفوی دارای اهمیت است بنابراین به‌اصالت خانوادگی مادر ولیعهد چندان توجهی نمی‌شود. مهم نیست که مادر ولیعهد دارای جه خونی وچه‌صفات واستعدادهائی بوده است، گاه ممکن است مادر ولیعهد دختر یکی از بزرگان مملکت باشد که او را به‌شاه هدیه داده‌اند و گاه نیز می‌شود که وی به‌عنوان یك کنیز چرکسی یا گرجی به‌حرمسرای شاه راه یافته باشد زیرا قفقاز از دیر باز زادگاه زیباروترین دختران آسیا بوده است. به‌هرصورت کافی است که زنی براثر ملاحت مورد توجه شاه واقع شود و بنظر شاه لیاقت آنرا داشته باشد که مادر ولیعهد مملکت گردد.

آیندهٔ ولیعهد مملکت نه باتربیت منظم تعیین می‌گردد و نه با تعلیم جدی و نه با معاشرت و نشست و برخاست بامردان لایق و شایسته. زندگی ولیعهد سراسر در اطاقهای حرمسرا می‌گذرد و خارج از حدود حرمسرا حتی به‌وی اجازه نمی‌دهندکه رنگ آفتاب‌را ببیند. مصاحبین ولیعهد خواجه‌های زنگی هستند که از اطراف و

اکناف مناطق جنوب عالم خریداری شده‌اند. گروه کثیر همخوابه‌ها و متعه‌های شاه نیز در این میان سهم وزیران را به‌عهده دارند. تربیت پسر به‌عهدهٔ مادر، مادربزرگ و بعضی‌زنان‌سالخورده‌است که بعلت حرمت واحترامی که یافته‌اند از سایرین ممتازاند. حتی معلم ولیعهد را که غلامی است اخته شده به‌پیشنهاد زنان انتخاب می‌کنند. این معلم که به هیچوجه توانائی ندارد شاه آینده را به‌رموز شایستهٔ مقام سلطنت آشنا سازد یکه وتنها وی را درس دین می‌آموزد و از آن گذشته به‌او انواع واقسام رسوم وآداب خرافی را تعلیم می‌دهد. از آنجا که ضرور است بیشتر به‌طرز تربیت ولیعهد پرداخته شود و نکات مختلف‌آن روشن‌گردد من بهترمی‌دانم که شرح خودرا با توصیف حرمسرا آغاز کنم که تربیت ولیعهد در آنجا انجام می‌گیرد.

حرمسرا

قسمت مخصوص اقامت زنان که به‌عربی و فارسی آنرا حرم می‌نامند تشکیل می‌شود از ساختمانی که با کاخ‌مربوط است و بادیواری به‌ارتفاع تقریبی بیست متر یا حتی بیش از آن محصور است. در طول شب محافظان و نگهبانان چون زندانی از این ساختمان مراقبت می‌کنند و اجازهٔ ورود به‌احدی نمی‌دهند. درکنار در ورودی حرمسرا قوای محافظی مرکب از چند واحد مستقر است که نزدیك شدن به‌ساختمان را غیر ممکن می‌سازند و هرعابری را که در برابر آن عمارت پا سست کند بزودی می‌رانند و متواری می‌سازند. در هشتی سرپوشیدهٔ حرمسرا کارمندان وخدمتگزارانی متعدد وگوناگون گرد آمده‌اند که از همه شاخص‌تر یساولان یا پادوها هستند. این‌ها قبلا محافظین مخصوص شاه‌اسمعیل اول بوده‌اند. وی آنها را از قبایل ترك وفادار به‌خود انتخاب می‌کرد؛ اما امروز این شغل موروثی است و آنها درست مانند اسلافشان که طبق آئین شیعه خود را صوفی نامیده بودند باز از این لقب دست بردار نیستند.

مدخل بعدی حرمسرا را گروهی از خواجگان ایرانی حراست می‌کنند. در داخل حرمسرا، کنیزان، متعه‌ها و همسران پادشاه سکنی دارند؛ اینها غالباً از نژادهای ایرانی، ارمنی، گرجی و

چرکسی هستند. اضافه براینها تعداد کثیری از خواجگان زنگی را می‌توان یاد کرد که چهرهٔ چین‌دار و شکل و شمایل زشت و کریه آنها با پوشاك زیبایشان سخت تعارض دارد. وظیفه و تکلیف این خواجه‌ها هم انجام دادن کارهای مشکل و سخت‌خانه است و هم مراقبت در گفتار و کردار متعه‌ها. اینها سخت مراقبت‌دارند که دامن عفت هیچیك از متعه‌ها لکه‌دار نشود و به کشف اسرار آنها کوشا هستند. هرگاه متعه‌ای مرتکب خطائی شود وی را تأدیب می‌کنند و هرگاه خطا بزرگ باشد از تنبیه بدنی نیز ابا ندارند. حال آیا جای شگفت است که کسانی که خود براثر اخته شدن‌دشمن و خصم آشتی‌ناپذیر هرنوع لذت جسمی شده‌اند در این‌گونه امور تبدیل به‌جاسوسانی سخت‌گیر بشوند؟ این خواجه‌ها نه‌ریشی‌دارند و نه از قدرت جسمی برخوردارانـد. صدایشان، رفتارشان و قوای دماغیشان همه و همه حاکی از اینست که به‌زن تبدیل شده‌اند.

به‌سهولت می‌توان فهمید که امید آیندهٔ مملکت در دایرهٔ تنگ این افراد نادان و ناتوان به‌چه صورت رشد می‌کند و می‌بالد و دیگر اینکه این محیط با وظایف سخت مملکتداری که در انتظار اوست تا چه پایه مباین است. زیرا جز پدر احدی حق ندارد پا به حرمسرا بگذارد هرچند که به‌داشتن افکار بدیع یا خصال برجسته از دیگران ممتاز باشد و بتواند سرمشق و نمونهٔ خوبی به‌ولیعهد ارائه دهد و وی را به‌فضیلت علم بیاراید. از این گذشته ولیعهد هیچ وسیله وامکانی در اختیار ندارد که به‌تربیت قوای بدنی خود بپردازد و جسارت و دلیری خود را بیازماید؛ زیرا تنگی فضا مانع آنست که بتوانند اسبی در آنجا نگاهدارند و نگاهداری سگ نیز برخلاف دین آنهاست. حداکثر وجود الاغ را تحمل‌می‌کنند و کودك آنقدر در سواری تمرین پیدا می‌کند که بعدها که شاه شد بتواند براسب بنشیند.

للهٔ ولیعهد

للهٔ ولیعهد به‌کودك تحت سرپرستی خود بیشتر آداب‌دانی و دینداری می‌آموزد بدون اینکه پروای تربیت قوای فکری و معنوی او را داشته باشد. حتی قبل‌از اینکه طفل‌از عهدهٔ خواندن ونوشتن برآید باا‌و از علم دین صحبت می‌کند تا در خلال کار خود بتواند

اصول عقاید مذهب شیعه را به‌وی تلقین کند. قبل از هرچیز قواعد نماز، وضو، غسل و روزه را به‌او می‌آموزد و او ناگزیر است که همه را مو به‌مو اجرا کند. پس از آن‌نوبت به‌سیرت‌نبوی و دوازده‌امام جانشین پیغمبر و نسبت‌های خانوادگی ائمه که مطلبی است پیچیده و مشکل می‌رسد. به‌خصوص به‌مسائل مورد اختلاف بین ایرانیان شیعی‌مذهب و عثمانیان طرفدار سنت که از دیرباز مورد بحث و فحص بوده به‌صورت اساسی بذل توجه می‌شود. لله به تفصیل تمام سرگذشت حضرت‌علی، مؤسس‌مذهب شیعه و همچنین فرزندانش حسن و حسین را توصیف می‌کند؛ زجر و مشقاتی را که این دو تن به‌خاطر رسیدن به‌خلافت تحمل کرده‌اند به‌انحاء مختلف، مکرر و بعضاً مکتوب به ولیعهد یادآور می‌شود. بدین‌طریق لله می‌کوشد که در کودك تحت‌سرپرستی خود خصومتی سخت و مرگبار نسبت به دشمنان تشیع ایجاد کند*.

گمراه کردن ولیعهد

معلم ولیعهد مغز شاهزاده را با افسانه‌های بی‌معنی پر می‌کند بدون اینکه توانائی آنرا داشته باشد که به‌وی علمی واقعی بیاموزد؛ حرمسرا چنین می‌خواهد و خانواده‌های نجیب‌زاده ومعتبر نیز بااین امر موافقت دارند. اصلا و ابداً خبری از اعمال مردان بزرگ و مشهور به‌گوش این پسربچه نمی‌رسد؛ حقوق عمومی، اصول مملکتداری، ورزش و مسائل مربوطه به‌تربیت بدنی که اعضاء را نرم وآماده می‌کند، تمرین‌هائی برای سرعت انتقال وادراك، اصول جنگ و آنچه دانستن آن برای شاه آیندهٔ مملکت لازم است به‌هیچوجه مورد نظر نیست و به‌وی آموخته نمی‌شود. به‌خصوص بسیار توجه می‌شود که مبادا ولیعهد پس از بدست گرفتن زمام امور به‌سخن‌مشاوران خود اعتناء نکند وبخواهد شخصاً به‌حل و عقد مهمات امور همت گمارد. از آن هم بدتر اینکه برای ولیعهد که هنوز به‌سن بلوغ نرسیده است چند همسر انتخاب می‌کنند. در حشر و نشر مدام بااین زنان براحتی کم‌کم نطفهٔ هرفکر مستقلی در وی خفه می‌شود زیرا وی که جوانی نورس

* ـ چند سطری از این قسمت و بند بعدی که قصه‌ای بود متضمن مطالبی موهن نسبت به خلیفهٔ ثانی و ذکر آن صلاح دانسته نشد از ترجمه حذف گردید. (مترجم).

است خارخار شهوت‌را در خود حس می‌کند و یارای مقـاومت در برابر آن را ندارد و در این راه امساك نمی‌شناسد. در این اوضاع واحوال تمام نیروی شاهزاده که باید صرف‌کارها واقدامات‌بزرگ شود به‌شهوترانی مبدل می‌گردد؛ دلش می‌خواهد کـه در عشق و لذت‌جوئی بزرگ‌باشد وکارهای‌خارق‌العاده‌کند. اینست‌که‌ازاطباء داروهای مختلف می‌طلبد تا به‌کمك آنها بتواند قوای خود را که اصولا و به‌طور موروثی هم اندك وناچیز بوده است تحریك کند و افزایش دهد.

اطباء این داروی مؤثر را برای شاهزاده از خشخاش فراهم می‌کنند. آنها شیرهٔ غلیظ شدهٔ خشخاش را که همان تریاك باشد با مشك و عنبر و سایر عطریات مخلوط می‌کنند و از آن حب‌هـای کوچکی می‌سازند و در لحظه‌های معین یکـی از حب‌هـا را بـه‌او تجویز می‌کنند. اگر شاهزاده به‌مایعات بیشتر رغبت کند. شربتی از شکوفه‌های معطر مهیا می‌سازند و پوستهٔ خشخاش را چند ساعتی در آن می‌خوابانند تا نرم شود. بعد باز این شربت را با قندی که به‌سهم‌خودباعطریات‌آغشته شده می‌آمیزندبه‌صورتی‌که به‌گوارائی نوشیده شود.

این شربت را که ایرانیان باآن به‌خوبی آشنائی دارند کوکنار می‌نامند که عصارهٔ افیون است. ایرانیان به‌قدری به‌این شربت علاقه دارند که آنرا حتی برلذیذترین اغذیه ترجیح می‌دهند وحتی یك روز از لذت برخورداری از آن چشم نمی‌پوشند. خاصیت این شربت در آنست‌کـه پس از خوردن مغز را از تصورات و خیالات خوش می‌آکند و در عین‌حال قوای شهوی را تحریك می‌کند. اماچه داروی لعنتی و نکبت‌باری است این کوکنار! ساعتی چند از خوردن این دارو نگذشته آثارش زایل می‌گردد وحالت افسردگی و تشویش جای آن را می‌گیرد. استعمال مکرر کوکنار آدمی را بـه‌ضعف و کاهش تن، کند ذهنی و بی‌اعتنائی به‌هرچه بزرگ و سترك است دچار می‌کند و سرانجام به‌تیرگی مطلق روح منجر می‌گردد. پس چه جای شگفت است که ولیعهدی که در عنفوان شباب به‌افراط به‌شهوترانی پرداخته است و در نتیجه مردی خسته، وامانـده و دچار پیری زودرس شده است به‌هنگام رسیدن به‌سلطنت بـه‌علت عدم توانائی فکری و روحی از عهدهٔ ادارهٔ امور مملکت برنیاید.

۴ـ تاجگذاری ولیعهد

هرگاه شاهی جهان را بدرود گوید بلافاصله ولیعهد از دنیای محصور زنان بیرون می‌آید و بـر تخت سلطنت مـی‌نشیند. اغلب پسر ارشد را به‌ولیعهدی انتخاب می‌کنند مگر آنکه پدر بدان‌علت که با فرزند ارشد خود برسر بی‌مهری است یکی از پسران جوانتر خود را به‌ولایت‌عهدی برگزیند.

هرطور که باشد بهرحال بزرگان مملکت برای اجرای مراسم جلوس او برتخت‌سلطنت‌که تشریفات خیلی زیادی هم ندارد فـرا خوانده می‌شوند. جانشین سلطنت را به‌تخت زرین هدایت می‌کنند و علائم خاص سلطنت را که عبـارت است از خنجـر و شمشیـر برلباس او استوارمی‌کنند وتاج برسر اومی‌گذارند. بلافاصله جمع حاضران اورا تهنیت می‌گویند و هریك از آنها به‌نوبهٔ خـود به خاك می‌افتد. کسی که ناگهان به‌تخت سلطنت جلوس کرده و تا به حال فقط در حرمسرا بوده است در برخورد بااین تشریفـات و احترامات غیر مترقب چه حالی دارد؟

پس از اینکه ولیعهد به‌صورتی غیرمنتظر بـر تخت سلطنت جلوس کرد نخستین هم و غمش اینست که بتواند بلامعارض‌اعمال قدرت کند. در این مورد سوءظن وی متوجه کسانی می‌شودکه‌ممکن است خودشان جویای رسیدن به‌سلطنت باشند و یا آنانکه به‌سلطنت وی به‌نظر تحقیر می‌نگرند. پس از برادران تنی شاه گـرفته تـا برادرزاده‌های زندهٔ شاه مرحوم همه در مظان قرار می‌گیرند. حال دیگر یا چشم اینها را بادشنه از کاسه بیرون می‌آورند یا بامیله‌ای داغ آنها را کور می‌کنند. آنها پس از نابینا شدن برای تمام مدت عمر نمی‌توانند مدعی تاج و تخت بشوند. هیچگاه علاقهٔ برادری یا تضرع و جزع و فزع کسانی که مظنون هستند نمی‌تواند دل‌شاه را نرم کند. شاه تازه بـدون هیچ ناراحتـی و تشویشی از سنت پدران خود پیروی می‌کند؛ سرمشقی که از شاهان قدیم برای شاه جدید به‌جا مانده باعث می‌شود که فریاد استغاثهٔ برادران بردل وی کارگر نباشد[۹].

۹ـ کشتن یا کورکردن اقوام ذکور پادشاه جدید به هنگام جلوس از طرف ترکهای عثمانی قـاعـده و قانونی برای مملکتداری شمـرده می‌شد و در نتیجه واجب‌الاتباع بـود. از←

روز پس از تاجگذاری شاه براسب می‌نشیند و از قصر خارج می‌شود تاخود را علناً به‌مردم نشان بدهد. محافظین مخصوص (قورچی‌ها)، شاه را در حین سواری احاطه کرده‌اند در حالی که درباریان، بزرگان و اعیان قوم و همچنین کارمندان برجسته و عالیمقام دولتی در التزام رکاب وی هستند. هزاران هزار تن از مردم که در قسمت‌های مختلف شهر متفرق هستند بااحترامی توأم باشادی به‌شاه جوان خود تهنیت و شادباش می‌گویند. مردم از دیدن او دچار اعجاب و حیرت می‌شوند و اورا می‌ستایند ولی شاه که تحت‌تأثیر این همه احترام و تحسین قرار گرفته واز تعظیم و تکریم و تهنیت‌های فراوان اهل حرمسرا و دیوان‌عالی سخت دچار غرور گردیده بانگاه‌هائی متکبرانه برپشت اسب راست می‌نشیند و باحرکات و رفتار متشخصانهٔ خود عظمت قدرتی را که به‌وی تفویض شده نمودار می‌کند.

عواقب تغییر سلطنت

میزان تحولاتی که در اثر تغییر سلطنت در دربار ایجاد می‌شود از حد تصور هرکس خارج است. چون هنوز طرز فکر شاه جدید برهیچکس روشن نیست پس هرکس ــ آن هم نه بدون دلیل ــ براحوال خود بیمناك است. زیرا فنای هریك از درباریان که ازعطوفت ومحبت شاه بی‌نصیب باشد حتمی است. این ملاحظات و تأملات بسیاری از کملین و بزرگان مملکت را غرق در وحشت ساخته است. آنها به‌سائقهٔ ترس و امید شتاب دارند که نظر لطف شاه را به‌خود جلب کنند. بعضی‌ها خواهان آنند که در مجاورت شاه باشند، گروهی دیگر در تلاش‌اند که بلکه به‌افتخار مصاحبت وی نایل شوند تا اقلا از این طریق بتوانند به‌نوع احساسات و طرز تفکر شاه واقف شوند و رفتار خود را با آن تطبیق‌دهند. آن‌کس‌که تااین درجه‌نتواند پیش‌برود می‌کوشد تا با یکی از نزدیکان‌شاه صفوی‌گرم بگیرد وبه‌لطف این دوستی هم به منافع شخصی خود برسد و هم راه را بررقبای خویش ببندد و با

← شاهان صفویه شاه‌اسمعیل دوم که مردی سفاك بود (۷ــ۱۵۷۶ م.) اولین کسی است‌که این بدعت را گذارد، اما توسط جانشینان شاه‌عباس‌کبیر درقرن‌هفدهم مسیحی این‌کار درایران رواج و عمومیت یافت.

سعایت و بدگوئی مانع دخول آنان در مجامع درباری شود.
بدین‌طریق است که محیط دربار همواره در جوش و خروش و هیجان است. هرکس می‌کوشد که گلیم خود را از آب بیرون بکشد. بزرگان سرگرم بند و بست و بگیر و بده هستند و در این میان هیچ‌کس پروای کار مملکت را ندارد. احدی در بین جمع بی‌شمار این برگزیدگان و معتمدان شاه نیست که به‌تبعیت از ندای وجدان و از شور وطن‌پرستی مشکلات کار مملکت‌داری را به‌شاه بی‌تجربه بنمایاند و یا به‌او نصیحت کند که به‌صلاح و صرفهٔ عموم، با بازوان توانا سکان ادارهٔ امور را بگرداند. این‌ها اگر بتوانند یك‌بار مرحمت شاه را به‌خود جلب کنند دیگر هم وغمشان منحصراً موقوف به‌آن می‌شود که او را از معرفت به‌احوال مردم و مملکت مانع شوند و کاری کنند که او بدون پروا و اندیشه اوقات را به‌فراغت و بیکاری بگذراند تا از این رهگذر آنها بهتر بتوانند به‌منافع شخصی خود برسند. تمام درباریان هرچند که ممکن‌است تك تك خصم یکدیگر باشند در این یك نکته باهم اتفاق‌نظر کامل دارند و سر شاه را بدون وقفه با انواع‌واقسام قصه‌های خوشمزه و نقل عیاری‌ها وحکایتهاگرم می‌کنند؛ مدیران شورای مملکتی به‌وی اطمینان کامل می‌دهند که اوضاع روبراه و در اطراف واکناف مملکت امنیت برقرار است. ستاره‌شناسان می‌گویند که ستارهٔ سعد پادشاه برآسمانها طالع‌است، اطباء قوه وقدرت‌ومزایای بدنی‌ویرا می‌ستایند و او را به‌تفریح مداوم تحریك و ترغیب می‌کنند. حرمسرا نیز در این مسابقه که برای جلب توجه شاه انجام می‌گیرد از دیگران واپس نمی‌ماند و البته باراه و رسم زنان حیله‌گر و به عبارت دیگر باتحریك شهوات شاه به‌مقصود خود می‌رسد.

نفوذ وزیر اعظم

در چنین مقتضیاتی ادارهٔ مملکت بالضروره در دست بزرگان و اعیان است که به‌دلخواه و صوابدید خود همه‌کار می‌کنند. در رأس اینان وزیر اعظم (اعتمادالدوله یا وزیر راست) قرار داردکه به‌وی پشت وپناه مملکت نیز می‌گویند. شاه فقط از دریچهٔ چشم اوست‌که وقایع‌جهان‌را می‌بیند؛ باصوابدید وزیراعظم‌هر‌تصمیمی گرفته می‌شود و عملی می‌گردد. در نتیجه در این مقام لازم است که

ازسهمی که این مرد در حیات اداری و سیاسی مملکت‌ادا می‌کند به اختصار شمه‌ای گفته شود.
حدود مسئولیت واعتبار عمومی وزیر اعظم بسیار است. به حق می‌توان او را دست راست و عقل منفصل شاه نامید. زیرا تمام حوادث واتفاقات عمومی چه از طرق اداری و چه از راههای شخصی به‌اطلاع وی می‌رسد و آنگاه او مقداری از این اخبار را به‌عرض شاه می‌رساند. هر روز در کاخ شاه به‌خدمت وی می‌رسد و اغلب در حضور چند تن از خواجه‌ها و به‌ندرت به‌صورت خصوصی و دو نفری با شاه صحبت می‌کند. وی به‌عرض می‌رساند که در نواحی مختلف مملکت چه وقایع تازه‌ای رخ داده و در ممالک همسایه چه خبر بوده است و می‌گوید که برای غلبه برمشکلات چه کارها باید کرد وقس‌علیهذا. در مسائل مهم و بیشتر در موضوعات مربوط به‌جنگ و صلح وی از شاه می‌خواهد که تصمیم خود را ابلاغ دارد و در عین‌حال نظر مشورتی خود را نیز اعلام می‌کند. این نظر مشورتی بعد در حرمسرا از طرف شاه، ملکهٔ مادر و خواجه های سوگلی و عالیمقام مورد بحث و فحص قرار می‌گیرد. شاه معمولا قبل از غروب آفتاب برای حفظ تندرستی سوار براسب از قصر خارج می‌شود و به‌باغها و تفرجگاه‌ها می‌رود. در این موقع وزیر اعظم نیز در طرف راست وی را همراهی می‌کند. در این هنگام وزیر اعظم از موقع استفاده می‌کند و مسائل مهم را بدون واسطه به‌عرض شاه می‌رساند و از تصمیم و دستور وی در این مسائل مطلع می‌گردد.

مجالس

مجالس رسمی برای بحث دربارهٔ امور مملکت، اعطای مشاغل، پذیرفتن سفرای پادشاهان خارجی و باردادن به‌این‌گونه شخصیت‌ها که شاه آنانرا لایق چنین افتخاری می‌داند تشکیل می‌شود؛ هروقت باری چنین داده شود عادة پس از آن میهمانان به‌صرف شام نیز دعوت می‌شوند.
رسیدگی به‌امور مملکتی باخطابهٔ وزیراعظم که بدواً خود را به‌پای شاه می‌اندازد آغاز می‌گردد. وی به‌این مناسبت به‌نحوی مبالغه‌آمیز خود را فدائی و برخی شاه می‌نامد. پس از عرض درود

و تهنیت وی به‌ترتیب عریضه‌های مختلفی را که رسیده به‌عرض می‌رساندولی به‌صورتی این‌کار رامی‌کندکه‌فقط عرایضی که‌خودش می‌خواهد مورد تصویب شاه واقع می‌شود. در به‌تصویب رساندن عرایض او به‌اصلی پای‌بند است که طبق آن باید صاحب عریضه قبلا دست او را که می‌خواهد به‌شفاعت بلند شود «طلا» بگیرد. وقتی عریضه‌ها به‌پایان رسید وزیر به‌امور دولتی می‌رسد و به بحث دربارهٔ اموری می‌پردازد که از نظر رفاه عموم دارای اهمیت است.

در چنین مجالسی شاه شایسته می‌داند که عقیدهٔ خود را اعلام دارد به‌خصوص هرگاه تقاضای گرفتن مقام، اضافه حقوق یا پاداش مطرح شود یا حتی در مواردی که از این‌ها هم مطلب کم اهمیت‌تر باشد. به‌مسائل پیچیده و امور مهمهٔ مملکتی و سیاسی که حل و فصل آنها وقت زیاد می‌خواهد به‌صورتهای مختلف رسیدگی می‌شود. در چنین مواردی شاه اغلب نمی‌تواند به‌جزئیات دخالت کند و دربارهٔ آن رأی دهد. علاوه برآن در مطلب مورد بحث دستی ندارد و سوابق امر در اختیار وی نیست. پس هیچ بعید نیست که صحبت بدون هیچ ضابطه‌ای از مطالب کوچك ناگهان به‌مسائل مهم و معضل کشیده شود. اما برای اینکه خاطر شاه ملول نشود وزیراعظم که مردی موقع‌شناس و ماهر است باز ناگهان صحبت را از این امرمهم حیاتی منحرف می‌کند گوئی مطلب معینی را فراموش کرده بوده است و می‌خواهد باز پای آنرا به‌میان بکشد. مسلم است که مطلب جدید که به‌سهولت باشاره‌ای می‌توان آنرا پذیرفت یا رد کرد کمتر موجب ناراحتی واشتغال ذهن شاه می‌گردد.

انصراف از امور مملکت

در حین مذاکرات همواره ذهن و فکر شورکنندگان به‌صورت‌های کاملا مختلف از موضوع مطرح شده منحرف می‌شود. در حین صرف غذائی لذیذ انواع مختلف سازها به‌صدا درمی‌آید؛ در همان حال رقاصه‌هائی برصحنه پای کوبی می‌کنند و با نمایش‌های هیجان‌انگیز و بی‌بندوبار خود می‌کوشند که توجه شاه را به‌خود جلب کنند. اغلب به‌اقتضای تالار به‌جای رقاصه‌ها انواع واقسام کشتی‌گیر، کسانی که باهم جنگ تن به‌تن می‌کنند، هنرپیشه یا

دلقك برصحنه ظاهر می‌شوند و هنرنمائی می‌کنند. چنین مجلسی شش، هفت ساعت و یا بیش از اینها هم طول می‌کشد و این دیگر بستگی به‌حوصله شاه دارد. سرانجام شاه باخروج خود به‌نمایش عمومی پایان می‌بخشد ولی شخصاً برای خوش‌گذرانی خصوصی به‌حرمسرا می‌رود.

از آنچه گفته‌شد به‌خوبی برمی‌آید که آن مقدار وقت هم که به‌ادارهٔ امور مملکتی تخصیص داده شده اصولا ضایع و تلف شده است. فقط قسمت ناچیزی از این وقت به‌صورت جدی به‌کار گذشته وقسمت اعظم آن صرف باده‌گساری، تشریفات مجلل و بخصوص بیکاری، بازی و نمایش گردیده است. زیرا شاهی که از کودکی نازك نارنجی وبدعادت بار آمده است برای انجام دادن امور عمومی‌ومملکتی هیچ رغبتی‌درخود نمی‌بیندگوئی‌شاه ایران‌رافقط برای‌خوشگذرانی به‌دنیاآورده‌اند نه‌برای‌مملکتداری. بدین‌طریق به امور جاری مملکتی بلافاصله به‌ترتیب اهمیت آنها رسیدگی نمی‌شود بلکه انجام دادن و تمشیت آنها موکول می‌گردد به‌اینکه شاه یا مشاورانش باندازهٔ کافی با موضوع آشنا شده باشند تا بتوانند دربارهٔ آن تصمیمی بگیرند. چون معمولا آشنا کردن ذهن شاه با مطلبی مهم و پیچیده خطرناك‌ترین‌کارهاست وهیچکس به‌رغبت تن به‌قبول چنین مسئولیتی نمی‌دهد.

سستی شاه به‌بزرگان واعیان این اجازه را می‌دهد که فقط به‌فکر خود و کیسهٔ خود باشند، به‌زیردستان ظلم‌می‌شود، بی‌گناهان شکنجه می‌بینند و عدل وداد در بوتهٔ تعویق می‌ماند. هرکس هدایای بیشتری بدهد و استادی خود را در رشوه‌دادن بهتر ثابت کند مشاغل مهم دولتی را اشغال می‌کند و این امر تابه‌آنجاست‌که آن مقامات مهم مملکتی را که شاه می‌بایست بدون تأخیر و تعلل به‌شایسته‌ترین افراد تفویض کند حالا برحسب طمع و هوس بزرگان به‌اشخاص می‌دهد. طبیعی‌است‌که درهمهٔ مملکت از دربار سرمشق می‌گیرند وبدین‌ترتیب است که حکام وداروغه‌ها مردم را سر کیسه می‌کنند و از عواید مملکت ومحصول خاصه‌ها هرچه بتوانند حیف و میل می‌کنند و این اختلاس‌ها چون دوسه تن از معتمدین شاه هم در آن دست دارند و درصورت آفتابی شدن امر و ایراد اتهام، مقصرین را در پناه خود می‌گیرند بدون مجازات

می‌ماند. تصور می‌رود که مبارزه با اختلاس وغارت اموال دولت در مملکت ایران کاری غیرممکن باشد؛ اما از نظر نیز دور نباید داشت که در دربارهای اروپا هم به‌اندازهٔ کافی حقوق مردم پای‌مال می‌شود.

۵ـ طرز زندگی شاه صفوی

ادارهٔ مملکت به‌صورتی که در فوق تشریح شد انجام می‌گیرد درحالی که شاه بدون دلسوزی به‌منافع و رفاه عمومی بدنبال‌امیال و اهواء خویش است و روزگار را باارضاء شهوت خود به‌سر می‌آورد. گاه به‌ترتیب دادن میهمانی‌های باشکوه و پرخرج می‌پردازد، گاه باشراب شیراز و گرجستان سرگرم و گاه، باملازمان بسیار به‌شکار و تفریح در دامنهٔ کوهساران می‌پردازد. اما بیش از همهٔ اینها به‌انواع واقسام شهوترانی دل بسته است؛ شهوترانی کار اختصاصی وی در زندگی به‌شمار می‌رود. توسط خواجه‌های جاسوس از وجود زیباترین دختران گرجی، ارمنی و ایرانی خبردار می‌شود و بلافاصله آنها را متعه می‌کند و به حرمسرا می‌فرستد. همان‌طور که بعد به‌تفصیل ذکر خواهد شد شاه‌صفوی به‌خاطر این‌زنان‌فرمان «قرق» می‌دهد تا بتواند بافراغ‌بال‌و بدون اینکه در مرعی و منظر دیگران باشد و از حسد بینندگان در هراس بیفتد به‌خوشگذرانی بپردازد، در باغها بچمد، آب‌تنی کند، ماهی‌بگیرد و هرطور که دل بی‌بندوبارش خواست آتشِ هوس خود را اطفاء کند.

این طرز زندگی خاص شاه البته که تناسبی با وضع مزاجی وی ندارد. وی هیچ بروی خود نمی‌آورد که دچار پیری زودرس شده است‌تااینکه دردها وناراحتی‌هائی که‌دراثر عیش‌مداوم‌عارض جسم ضعیف و نحیف او شده است وضع و حال واقعی را به‌وی بفهماند. حال دیگر او از افراطها وزیاده‌روی‌های گذشته پشیمان می‌شود و عزم جزم می‌کند که مانند گذشته بابی‌بندوباری به‌دنبال کامرانی نرود واز این پس عمر را وقت کارهای مهم و جدی‌کند. حال دیگر به‌فکر ماهیت کار مملکتداری و وظایف آن می‌افتد و درآخرین فرصت وساعت می‌کوشدکه از روش‌درستی در مملکتداری

پیروی کند و به‌حال ورفاه رعایای خود بیندیشد. پس در داخل مملکت نظم را استوار می‌کند و حتی به‌فکر توسعهٔ حدود و ثغور آن نیز می‌افتد. پس از این دورهٔ طولانی سستی و اهمالکاری سرانجام دوره‌ای نیکوتر برای ملت فرا می‌رسد؛ منتهی اینکه مهلت دیگرکم‌است زیراسلامت شاه‌صفوی‌دراثر طرززندگی‌شرم‌آور گذشته مختل گردیده است و اغلب دست اجل قبل از اینکه وی به سن چهل سالگی رسیده باشد وی را می‌رباید.

در این مورد دیگر از دست اطباء کاری ساخته نیست و آنچه آنها از پیر استاد آموخته‌اند فایده‌ای ندارد و خوردن آب طلا و یا مرواریدهای درشت خلیج فارس و حتی گرد پادزهر که از طلا هم گرانقیمت‌تر است و آنرا از کرمان (جنوب شرقی ایران) می‌آورند دردی را درمان نمی‌کند. شاه بیمار بی‌جهت به‌چرب‌زبانیهای اطبای معالج خود دل خوش کرده تصور می‌کند که این داروهای گرانقیمت سلامت و قدرت را به‌وی باز می‌گرداند؛ واز ضعف و عوارض جسمی وی جلو می‌گیرد؛ روزگار وی دیگر به‌سر آمده است و شاه جدیدی برتخت سلطنت ایران جلوس می‌کند.

۲ تاجگذاری شاه‌سلیمان

۱

فعلا دیگر از توصیف عمومی وضع سلطنت و دربار ایران دست می‌کشم و به‌مورد خاص می‌پردازم یعنی به‌وصف سرگذشت شاه معاصر ایران.

بدواً نام وی صفی بود ولی دیری نگذشت‌که او آنرا به‌سلیمان تغییر داد؛ در سال ۱۶۶۶ جانشین پدرش شد که به‌مرگی غیر منتظر مرد ومن در اینجا شمه‌ای مختصر دربارهٔ او می‌نویسم.

پایان‌کار شاه پیشین

شاه‌عباس دوم به‌جاه‌طلبی و تهور در اقدامات بزرگ از دیگران ممتاز بود؛ مردی بود دادگر، زیرك و مردم‌جوش و ضمناً اغلب، بیگانگان را گرامی‌تر از رعایای خود می‌داشت. در دورهٔ سلطنت او به‌هیچ روی بدرفتاری با مسیحیان میسر نبود. بدین ترتیب او هیچ تردیدی به‌خود راه نداد تا شخصیت‌های برجسته‌ای مانند پیشنماز و صدر را که رفتاری ناشایست با مسیحیان کرده بودند از مقام‌های خود خلع نماید. شیخ‌الاسلام را که از مهربانی زیادهٔ شاه به‌مسیحیان خرده می‌گرفت تهدید کرد که او را مصلوب خواهد کرد و در عین‌حال قضات دیگر را سرجای خود نشاند و خطاب به‌آنان گفت که کار مملکت به‌مثل به‌بدن آدمی می‌ماند که همهٔ اعضاء و جوارح آن باید در خدمت یکدیگر باشند و بایکدیگر مدارا کنند و شاه مکلف است که بارفتاری یکسان و توأم باعدل و

داد نظم مملکتی را برقرار سازد. هرگاه آدمی بخواهد به‌گزارش‌ها و شرح وقایع ایرانیان و مسیحیانی که شاه‌عباس دوم تمام مدت سلطنت خود را در ملازمت آنها در اصفهان به‌سر برده باور کند باید بگوید که شاه‌عباس دوم دارای تمام خصائل نیکو بوده. من به عنوان شاهد رافائل دومن[1] را که ازآباء کلیسا وفرانسوی‌کهنسالی از طریقهٔ کاپوسین بود ذکر می‌کنم. وی مترجم پادشاه و مردی شریف یا تحصیلات و عواطفی برجسته بود و به کرات در حضور من برمرگ این پادشاه مویه کرد. تنها نقطهٔ ضعف شاه‌عباس دوم این بود که بیش از حد فریفتهٔ زن و شراب بود و این خود به‌ضرر وی تمام شد. عیاشی‌ها و افراط وی سرانجام به‌بیماری شدیدی منجر شد که علاجی نداشت.

او در مازندران که نام دیگرش طبرستان است واز آبادترین مناطق مملکت به‌شمار می‌رود و در قسمت شرقی ساحل جنوبی دریای خزر قرار دارد بدرود حیات گفت. او سال پیش از آن (۱۶۶۵ م.) برای استراحت و تجدید قوا باتمام درباریان به‌آنجا رفته و کلیهٔ اهل حرم را به استثنای یك همسر شرعی و چند همخوابه که بعدها به عقد وی درآمدند در اصفهان به‌جا گذاشته بود. در آن هنگام او در قصر کوچکی واقع در اشرف به‌خوشگذرانی سرگرم بود که شبی در حال مستی در خود میلی شدید به یك رقاصه احساس کرد. معمولا در ایران رسم است که در مجالس میگساری و نوشخواری زنانی از این دست نیز شرکت می‌کنند. رقاصه خود را به‌زمین افکند و شاه را به‌همهٔ مقدسات سوگند دادکه از وی درگذرد زیرا به‌یکی از بیماریهای زهروی مبتلاست. اما بدون توجه به‌این احوال شاه باوی هم‌بستر شد.

یك ماه بعد در شرمگاه شاه آثار درد و تاول ظاهر شد ولی شاه از معالجهٔ خود غافل ماند، تااینکه علائم بیماری مقاربتی که کاملا پیشرفته بود نمودار گردید. اما چون باز وی نمی‌توانست امساك کند و برخود سخت بگیرد واز طرف دیگر اطباء خواه به علت جهل و خواه به‌دلیل اینکه جرأت تجویز داروئی را که درخور بیماری پیشرفتهٔ شاه بود نداشتند به‌طور سطحی و غیر اساسی به معالجهٔ وی پرداختند. بیماری به‌نوعی خورهٔ سرطان‌مانند تبدیل‌شد

۱ـ Raphaël du Mans

ولثه‌ها واستخوان‌بینی وی را به‌صورتی خورد و از بین برد که دود قلیان از بینی او بیرون می‌زد. دیگر جلو این بیماری مهلك را نمی‌شد گرفت. اما تازه حالا یعنی کمی قبل از مرگش شاه‌عباس دوم هوشیار شد و تصمیم گرفت که از شرابخواری دست بکشد و نظم و نسقی شدید در طرز زندگی خود رعایت کند زیرا اطباء می‌پنداشتند اگر شاه‌چنین کند آنها خواهند توانست از بروز حادثه‌ای ناگوار جلوگیری کنند. طبق رسمی کهن شاه تصمیم گرفت محل اقامت خود را نیز عوض کند، گفتنی محل اقامت وی مانع در پیش‌گرفتن یك زندگی معتدل است. در نتیجه هشت روز قبل از مرگش دستور داد که وی را به خسروآباد که نزدیك شهر دامغان است ببرند.

در آنجا شاه اوقات را باهوشیاری وخلق خوش درجوار زنانش به‌سرمی‌برد و روز را باخنده و شوخی، کتاب خواندن و نقاشی می‌گذراند وماننند همیشه در تب وتاب وفعالیت بود. ضمن‌کارهائی که در این مدت کوتاه کرد دسته شمشیری از موم قابل ذکر است که به‌دست او ساخته شد و باانواع جواهر آن هم به‌زیبائی و لطف هرچه تمامتر مرصع گردید. شاه این طرح را درست کرده بود تا بعد هنرمندی به‌تبعیت از آن دسته شمشیری از طلا بسازد؛ قیمت جواهر این دسته شمشیر به‌یك هزار و پانصد تومان‌بالغ می‌گردید که با بیست‌و پنج هزار و پانصدتالر برابر است. از این گذشته شاه باامید بسیار در فکر طرح لشکرکشی برای جنگ باازبکها و فتح بلخ بود ومی‌خواست نقشه‌ای را که از پیش در سر داشت‌جامهٔ عمل بپوشاند.

درست درحینی‌که شاه به‌هیچوجه دراندیشهٔ مرگ نبود شبی هنگامی که به‌تقاضای زنانش مقداری شیرینی خورده بود دچار درد شدیدی شد و در نتیجه شب بعد را تاصبح به‌طرز وحشتناکی تاحد جنون رنج کشید و در حالی که از خود بی‌خود بود اطباء معالج خود را به‌باد فحش و ناسزا گرفت. درساعت چهارصبح‌بیست و ششم ربیع‌الثانی سال ۱۰۷۷ هجری‌که برابر است بابیست وششم اکتبر ۱۶۶۶ مسیحی مرگ وی در رسید. وی به‌هنگام مرگ ۳۶ ساله بود.

اطباء با ترس و وحشت فراوان خبر مرگ شاه را به‌وزیر

اعظم دادند و گفتند به‌عقیدهٔ آنها نباید از جمع پسران شاه‌آنرا که قدرت‌عمل بالاستقلال‌دارد برتخت سلطنت نشاند زیرا روزگار همهٔ آنها سیاه خواهد شد. ترس این اطباء را از آن‌جا می‌توان توجیه کرد که آنها امیدوار بودند در دورهٔ سلطنت یك نفرصغیر بتوانند زندگی خود را نجات دهند زیرا طبق رسوم کهن به‌محض مرگ پادشاهی اطباء مایملك و آزادی خود را از دست می‌دهند و باید بقیهٔ عمر را در محبس بگذرانند.

۲ـ شور برای تعیین جانشین

هنگامی که خبر مرگ شاه‌عباس دوم منتشر شد وزیراعظم شورائی از بزرگان و اعیان برپا کرد. پس از اینکه این مجمع تشکیل شد وزیراعظم خبر حادثهٔ ناگوار را به‌استحضار رساند و اظهار عقیده کرد که بلافاصله برای انتخاب جانشین باید دست به‌کار شد؛ زیرا در غیر این‌صورت مردمی که همواره به‌اغتشاش و بلوا رغبت دارند بدون اینکه قبلا بیماری شاه به‌اطلاع آنان رسیده باشد درست هنگامی از مرگ وی آگاه می‌شوند که تخت سلطنت خالی و بدون جانشین است.

شاه درگذشته دو همسر داشت که هردو از بین کنیزان برخاسته بودند؛ یکی از آنها زن چرکسی بود که وی هنگامی که بیش از هجده سال نداشت و جوان نورسی بود او را به‌همسری اختیار کرده بود. وی پسری برای او به‌نام صفی به‌جهان‌آورد که در این لحظه بیست سال داشت و نزد مادرش در اصفهان در حرمسرا به‌سر می‌برد. دیگری زنی بود گرجی که از نظر رشد و حسن بردیگری برتری داشت و شاه به‌او سخت عشق می‌ورزید. او که بیست ودوساله بود در آن هنگام باپسر منحصر به‌فرد خود حمزه در کنار تابوت شوهر به‌سر می‌برد.

وزیراعظم اکنون‌از این‌فکر دفاع می‌کرد که شاهزاده حمزه را که پسر طرف توجه شاه بود باید به‌جانشینی برگزید، از آن گذشته چون این شاهزاده سخت‌کوش است واصل و نسب بهتری دارد گوئی برای به‌دست گرفتن قدرت آفریده شده است. شورا بلافاصله این نظر را پذیرفت و چنین نظر داد که حتماً پدر نیز

خود این شاهزاده را در دورهٔ حیات به‌ولایت‌عهدی انتخاب می‌کرد یا اگر اجل به‌این سرعت نمی‌رسید لااقل در بستر مرگ او را به جانشینی اختیار می‌کرد و تازه مهم اینست که دربارهٔ فرزند دیگر تردیدها و تأمل‌هائی باید کرد زیرا اولا وی در فاصله‌ای بعید است ودیگر آنکه شاه مرحوم می‌خواسته است به‌علت خودسری و نافرمانی او دستور بدهد تا وی را نابینا کنند و یا حتی به‌قتل برسانند.

باری در صدد بودند که حمزه‌میرزا را به‌پادشاهی برگزینند که ناگهان یکی از خواجه‌ها به‌نام آغامبارك که مهتر یا به‌عبارت دیگر رئیس خواجگان دربار بود رشتهٔ‌کلام را به‌دست گرفت. او بقیهٔ خواجه‌ها را خارج کرده بود واما خود بدون اینکه کسی مانع او شده‌باشد در تالار شوری باقی مانده بود. آغا مبارك برخلاف‌رسم و سنت،این مجمع عالی را مورد خطاب قرار داد و در حالی که در اثر طرفداری از حق و عدالت دچار هیجان شده بود مستمعین را از اجرای تصمیمی که داشتند برحذر داشت و گفت که وی به‌هیچ‌وجه باچنین نقشه‌ای نمی‌تواند موافقت کند و بزرگان فقط به‌این‌دلیل می‌خواهند کودك هفت‌ساله‌ای را در رأس مملکت بنشانند تا خود بهتر بتوانند سالیان دراز رشتهٔ‌امور را در دست داشته باشند و آنها فقط با برکنار کردن وارث قانونی تاج و تخت به‌مطلوب خود می‌توانند برسند و بس. آخر مسلمانان چه‌گونه ممکن است برخلاف گفتهٔ خدا، پیغمبر و نوامیس شرع واحکام قرآن دست به چنین گناه بزرگی بیالایند؟ چه‌جور ممکن است فکر کنند که یك ایرانی از یك شاه غیر قانونی حرف شنوائی داشته باشد؟ آنهم در صورتی که مردم قیام نکنند و شاه غیر قانونی را ازسلطنت برکنار نسازند وانتقام این بدکاری و نمك نشناسی را نگیرند! از آن گذشته ملل همسایه و همچنین خود شاه که برخلاف حق به‌تخت نشسته است امکان دارد که مسببین این واقعه را به‌کیفر برسانند. این ادعا که تخت و تاج وارث نداردکاملا موهوم است ونابینا کردن فرضی وی هم پایه‌ای ندارد، «صفی زنده است ومی‌بیند. اگر چنین‌واقعه‌ای‌درحرمسرارخ می‌دادمن‌مطلع‌می‌شدم‌نه‌شما! ادعا می‌کنید که او خیلی دور است ــ اما او درست در جائی است که شاه باید باشد و سلطنت کند یعنی در اصفهان نه‌جائی دیگر!»

هنگامی که او این کلمات را خطاب به‌مجمع می‌گفت از فرط خشم برخود می‌لرزید ـ زیرا زنگیان چون‌ایرانیان معتدل نیستند ـ، پس از سکوت کوتاهی باصدائی که در اثر گریه بریده بریده بود چنین به‌گفتهٔ خود ادامه داد که به‌تأیید خداوند او خود شخصاً و با دست خود شاهزاده حمزه، کودک تحت سرپرستی خود را خواهد کشت تا امرا را ناگزیر کند که وارث قانونی و برحق را سرکار بیاورند.

بزرگان واعیان‌که از شنیدن این ملامتهای غیر منتظره سخت غافلگیر شده بودند بدواً یارای جواب دادن نداشتند. چه کسی تصور می‌کرد که خواجه‌ای در دیوان‌عالی جسارت سخن گفتن پیدا کند واز آن گذشته ضد کودك تحت سرپرستی خود اقدام کند؟ با تحیر به‌یکدیگر نگاه می‌کردند زیرا هیچکس جرأت مخالفت باآن مطالب را نداشت تا آنکه سرانجام وزیراعظم اضطراراً رشته سخن را به‌دست گرفت و به‌آنها گفت: «اگر شاهزاده صفی آنطور که آغامبارك می‌گوید واقعاً زنده و سالم است پس طبیعی است که او باید پادشاه بشود. در نتیجه ما فقط باید مشورت کنیم تا بدانیم چه‌کسی را برای اعلام این خبر باید فرستاد.»

آگاه کردن وارث تاج و تخت

به‌این‌طریق مذاکرات جریانی کاملا دیگر یافت. تفنگچی ـ لرآقاسی برای رفتن به‌اصفهان انتخاب شد، زیرا وی چندی قبل در سفارت به‌خدمت اورنگ‌زیب پادشاه هند (۱۷۰۷ ـ ۱۶۵۸ م.) از خود هوش و زیرکی بسیار نمودارکرده بود. اوکه‌مردی حیله‌گر ودرعین‌حال زبان‌آور ودلیر بود درخورد این‌مأموریت‌بود و پیش‌بینی می‌شد که بتواند از طغیان و شورش مردم جلوگیری یا آنرا در نطفه خفه کند. خیلی‌ها طالب انجام دادن این مأموریت بودند تا بلکه بتوانند از شاه‌جدید مژدگانی‌سرشاری دریافت کنند. اما چون قرار بود مرگ شاه را پنهان نگاهدارند صلاح نبود که یکی از معتمدین وی یایکی از صاحب‌منصبان عالیمقام را که برحسب‌شغل همواره می‌بایست در ملازمت شاه باشد به‌اصفهان بفرستند. بعضی از اعیان ورجال، خود نمایندگانی‌همراه این فرستاده‌کردند؛ از آنها گذشته دو ستاره‌شناس نیز ملازم وی بودند تا بتوانندساعت

سعد را برای تاجگذاری تعیین کنند.

مراسله‌ای که از طرف دیوان‌عالی خطاب به‌وارث تخت وتاج تهیه شد و به‌این فرستاده تسلیم گردید حاکی از این بود که شاه عباس دوم در بیست و ششم ماه جاری به‌خواب ابدی رفته است بدونِ اینکه شخصاً جانشینی برای خود تعیین کرده باشد. درنتیجه این وظیفهٔ بزرگان واعیان بوده است‌که بدینوسیله ازایشان‌باکمال عجز بُخواهند که هرچه زودتر برتخت سلطنت جلوس کند و به‌این دورهٔ بی‌سرپرستی پایان دهد. تفنگچی‌لرآقاسی بدینوسیله مأموریت یافته است که از جانب آنان تاج را برسر پادشاه بگذارد. درنگ کردن دیوان‌عالی نزدیك دامغان ضروری است زیرا بایدخبر مرگ را پنهان نگاهداشت و از طرف دیگر تدارك تشییع جنازهٔ مجللی را دید. اعضاء دیوان‌عالی وکلائی از طرف خود فرستاده‌اند. چنین منظور نظر است که جسد شاه مرحوم را به‌کاشان حمل‌کنند؛ معهذا چه از نظر تدفین[2] و چه از نظر وظایفی که از این پس باید اعضاء دیوان عالی انجام دهند تمنی می‌شود که شخص‌شخیص شاه‌نظر وارادهٔ خود را ابلاغ بفرمایند و بعد باتعارفات و تهنیت‌ها نامه پایان می‌یافت.

دیگر هیأت مأمور، بلافاصله راهی شد. در بین راه در هیچ‌کجا توقف نکردند؛ ۱۱۲ ساعت مسافت راه را (۶۷۵ کیلومتر) فقط در عرض شش روز پیمودند. تفنگچی لرآقاسی زودتر از هرشایعه‌ای ساعت نه شب به‌اصفهان وارد شد. در پاسخ تمام پرسشهائی که بین راه از آنان می‌شد فقط می‌گفتند که شاه بلافاصله وارد خواهد شد. تفنگچی لرآقاسی بلادرنگ به‌قصر سلطنتی شتافت. به‌سرعت از اطاقها گذشت و در حرمسرا را به‌شدت کوبید و آغاناصر خواجه را که ناظر حرم و در عین‌حال للهٔ ولیعهد بود صد اکرد.

بلافاصله پس از ورود خواجه، تفنگچی‌لرآقاسی علت مهم‌ورود خود را در جملات کوتاهی به‌اطلاع وی رساند. خواجه بلافاصله به‌حضور ملکه شتافت و به‌وی گفت که پسرش باید بدون تأخیر از حرمسرا خارج شود زیرا کسی از دربار که حامل خبر بسیار خوشی برای اوست انتظارش را می‌کشد.

۲ــ تدفین شاه‌عباس دوم در کاشان انجام نپذیرفت بلکه شاه را در قم در جوار ضریح حضرت فاطمه خواهر امام‌رضا، امام هشتم به خاك سپردند.

این پیغام مادر را به‌حداعلی ناراحت کرد؛ گریه‌کنان فریاد برآورد که او از مدتها پیش حس کرده بوده است که زن دوم شاه به‌غنج ودلال تملق‌آمیز قلب شاه را ربوده و او را نسبت به‌فرزند اولش بدبین و ظنین‌کرده است. مادرفقط به‌این‌فکر می‌کردکه جلاد برای کور کردن یا برای کشتن پسرش آمده است و بس. او که اشك می‌ریخت و همسر دوم گرجی شاه را نفرین می‌کرد پسر خود را در آغوش کشید و گفت به‌هیچ تمهیدی او را رها نخواهد کرد. هنگامی که اصرار و ابرام ناظر حرم از حد گذشت مادر خنجر را از کمر پسرش بیرون کشید وتهدید کرد که اگر باز به‌بردن پسر او اصرار ورزد وی را بادست خود خواهد کشت. خواجه باز قسم خورد که شاهزاده را صحیح و سالم باز گرداند. باوساطت سایر خواجگان وخوش‌زبانی بانوان‌متشخص دیگر سرانجام ناظر حرمسرا با زحمت وکوشش بسیار توانست پسر را از چنگ مادرش خلاص کند.

آنگاه این جوان در معیت ناظر باخاطری مشوش ودر حالی‌که هنوز چهره‌اش از اشکهای مادر تر بود از حرمسرا خارج شد. تفنگچی لرآقاسی به‌محض دیدن وی به‌خاك افتاد و به‌نشان احترام سه‌بار زمین ادب بوسید. آنگاه زانو زد و نامهٔ دیوان‌عالی را بیرون کشید و اشگ‌ریزان گزارش داد که پدرش مرده و وی به‌جانشینی انتخاب شده است و حال بهتر آنست که هرچه زودتر فرمان به برگذاری مراسم تاجگذاری بدهد.

شاهزاده که ضمیری پاك‌داشت ازمرگ‌پدر بیشتر دچار هیجان شد تا از رسیدن شخص خود به‌سلطنت؛ زار زار گریست، جامه برتن درید وتمنی‌ها والتماس‌های مأمور ومهتر به‌زحمت‌در وی‌مؤثرافتاد.

۳ـ آمادگی برای تاجگذاری

بدواً قصری را که در نزدیکی حرمسرای شاه‌عباس دوم* بود برای برگذاری مراسم تاجگذاری در نظر گرفتند و شاهزاده را که دستش در دست کسی بود بدانجا هدایت کردند. شاهزاده پس از اینکه وی رادرفضائی محصور شستند وبه‌لباسی‌شایسته‌ملبس‌کردند

*ـ برای وقوف به نام قصر رجوع شود به ترجمهٔ سفرنامهٔ شاردن، جلد نهم، صفحهٔ ۹۲.

درانتهای تالاربرکرسی وسط که بلندترین‌جا بود جلوس کرد. در کنار دیوارهای هردوطرف تالار، تفنگچی‌لرآقاسی و سایر وکلای دیوان‌عالی، رویهمرفته دویست تن، صف کشیده بودند.

در این بین ستاره‌شناسان بربام مسطح قصر بالا رفتند تا با وسایل خود فواصل ستاره‌ها را از یکدیگر اندازه بگیرند و تأثیر ممکن آنها را حساب کنند، در چنین مواردی ستاره‌شناسان مشغلهٔ بسیار دارند زیرا فضلای ایران معتقدند که غیر از هفت سیارهٔ مرئی هشت سیارهٔ نامرئی دیگر هم هست که به‌آن به‌اصطلاح ترکی «سکیزاولدوز» («هشت ستاره») می‌نامند. این ستاره‌ها به‌حال بشر مساعد نیستند و تقارن آنها نکبت وزیان می‌آورد؛ هردور آنها معمولا یك روز طول می‌کشد، دور بعضی‌ها از این قدری بیشتر است. در این مقتضیات، امکانات کاملا مختلفی از وضع ستارگان نسبت به‌یکدیگر پیدا می‌شود. هنگامی‌که من‌منکر وجود این سیارات نامرئی شدم ستاره‌شناسان به‌من جواب دادند که حتی بطلمیوس آنها را ذکر کرده هرچند که دربارهٔ حرکت و تأثیرات آنها خاموش‌مانده است[۳].

پس از گذشت نیم‌ساعت ستاره‌شناس به‌تالار فرود آمد و اعلام کرد که پس از سی دقیقه ساعت برای تاجگذاری‌سعد است. بلافاصله نزد شیخ‌الاسلام و بزرگان و اعیانی که در پایتخت حاضر بودند کس فرستادند تا آنها نیز در این مراسم حضور یابند. شیخ‌الاسلام در این میان وظیفه داشت که تشریفات تاجگذاری را انجام بدهد.

در عین‌حال علائم واسبابی را که برای تاجگذاری لازم بود حاضر کردند و آنها عبارت بود از: اولا یك صندلی چهارپایهٔ بدون تکیه‌گاه که می‌بایست نمودار تخت باشد. پایه‌های این صندلی راباطلای‌ناب تزیین‌کرده بودند؛ ثانیاً «تاج» مخصوص صفویه که به‌عنوان دیهیم به‌کار برده می‌شد؛ ثالثاً شمشیری منحنی باکمربند برای استوار کردن آن به‌تهیگاه؛ رابعاً خنجری که در طرف راست در غلافی فرو می‌رود. تمام اینها از طلاست و از فرط مروارید و جواهری که در ترصیع آنها بکار رفته چشم را خیره می‌کند. چنین

۳ـ ایرانیان باآثار بطلمیوس دربارهٔ حرکت سیارات وکرات سماوی به‌دقت آشنائی داشتند و در وهلهٔ اول نیز ایرانیان بودندکه اثر مهم وی (Syntaxis megiste یا المجسطی) را از زبان یونانی به عربی ترجمه کردند و آنرا مورد تحقیق قرار دادند.

می‌گویند که بهای «تاج» فقط به‌تخمین خبره‌ها و مردم بصیر به‌صد هزار تومان بالغ می‌شود و یك تومان برابر است با **۱۵** تا **۱۷** تالر یااونس‌طلا.

برگزاری تشریفات تاجگذاری اول

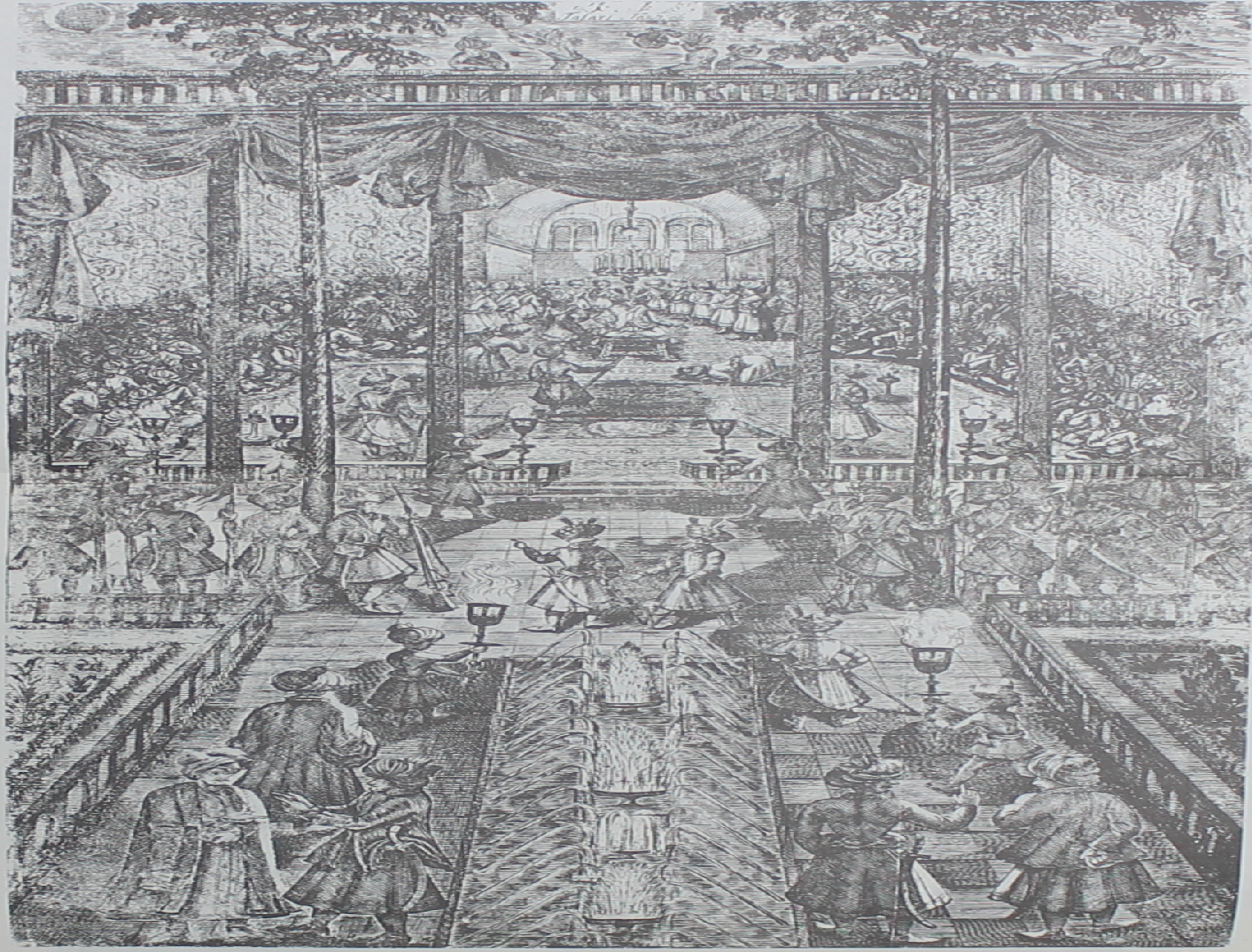
هنگام فرارسیدن لحظهٔ موعود شاه به‌علامتی باکلیهٔ حضار از جا برخاست. فرستادهٔ دیوان عالی نامه‌ای را که باخود آورده بود بیرون کشید، آنرا باکمال احترام بوسید و به عبارت دیگر آنرا به دهان و پیشانی نزدیك کرد، آنگاه آنرا تقدیم حضور پادشاه کرد. شاه باانگشت آنرالمس‌کرد، ومسترد داشت تابه‌صدای بلندقرائت‌شود و همگان آگاه گردند که شاه جدید به‌اتفاق آراء دیوان عالی به جانشینی پدر خود انتخاب شده است.

پس‌از اینکه قرائت‌نامه پایان یافت شیخ‌الاسلام دست به‌کار انجام‌وظیفه شد. بدواً ازقادرمتعال برکت‌خواست، بعدخدا را شکر گزاشت که‌ایران‌را از حلیهٔ پادشاهی شایسته محروم نساخت وآنگاه کار واقعی تاجگذاری را آغاز کرد. در حین تلاوت آیات قرآن وسایر ادعیه شمشیر منحنی را در طرف چپ جانشین تاج و تخت استوار کرد وخنجررا در غلاف خود درطرف راست پادشاه فرو برد وتاج‌را از محفظهٔ خود بیرون کشید و برفرق پادشاه که تراشیده شده بود گذاشت. شاه که بدینگونه آراسته بود توسط شیخ‌الاسلام به نزدیك تخت زرین که در وسط تالار قرار داشت هدایت شد. شیخ‌الاسلام که روبروی‌شاه نشسته، زانو زده بود به‌خواندن اوراد وادعیه ادامه داد وسرانجام باصدائی بلند شاه را چنین دعا کرد: «باشد که‌قدرت وسطوت شاهنشاه صفی که مورد مرحمت خاص خداوند است تاقاب قوسین برسد!» در این موقع همهٔ حضار کف زدند و به صدای بلند «انشاءالله» گفتند و بدین طریق مراتب تحسین و تمجید خود را بیان کردند.

هنگامی که وظیفهٔ شیخ‌الاسلام به پایان رسید خود را در مقابل تخت باصورت به زمین افکند زیرا در این کشور رسم‌است که به‌جای (خاك)پای شاه احترام کنند؛ تمام حاضرین از این سرمشق پیروی کردند و در حالی که زانو برزمین زده بودند مراتب تهنیت و شادباش خود را عرضه داشتند و زمین را بوسه دادند. از آن پس



شیخ صفی   شاه سلیمان   تیمور لنگ



تالار طویله

هرکس به‌جای قبلی خود بازگشت؛ تنها خواجه‌ای که به کرات از او نام برده‌ایم و اکنون در سمت مهمتری انجام وظیفه می‌کند در کنار شاه ماند. فرستادهٔ دیوان عالی که وکالت ناظر را به عهده داشت بلافاصله پس‌از شاه قرار گرفته بود. شاه سرانجام تخت را رها کرد تا به‌جای پیشین خود باز گردد.

نخستین فرمانهای شاه جدید

تشریفات رسمی کمی قبل از ساعت یازده به پایان رسید. بلافاصله فرمانهای شاه جدید صادر شد: اولا باید در داخل وخارج قصر همانطور که هنگام حضور پادشاه رسم است نگهبان گمارده شود؛ ثانیاً دستهٔ نوازندگان‌دربار باید بیست‌روز تمام یعنی به‌تعداد سالهای عمر پادشاه بنوازد.

نوازندگان دربار را دریك راهرو دراز وخیلی مرتفع سقف‌دار چوبی، واقع در بالاترین طاق بازاری که به قیصریه موسوم است، در طرف شمال قصر شاه در اصفهان جا دادند. این ارکستر مشتمل است برچهل نوازندهٔ شیپور[۴]، که پس از نیم‌شب، به‌هنگام طلوع خورشید و همچنین درحین صرف غذای شاه و همچنین در جشنهائی که به‌افتخار شاه برپا می‌شود دست به‌کار می‌شوند و از این سازهای بادی صداهای خارج چندش‌آوری بیرون می‌آورند. من در اروپا و آسیا به‌ندرت دیدم‌که شیپور (ترومبون) رامانند اینجا بدون تمرین و فراگرفتن نواختن آن به‌صدا درآورند. در همان حال به‌صورتی در هم برهم و ناراحت‌کننده طبل می‌نوازند و به‌تبع همین طبل زدن است که به محل استقرار نوازندگان «طبل‌خانه» می‌گویند.

از آن گذشته فرمان شاهانه صادر شد که نام شاه مرحوم را از مهرهائی که پیکی از اردوگاه بهمراه آورده بود حذف کنند و حتی‌المقدور نام شاه جدید ــ شاه‌صفی دوم ــ را برآن نقش کنند. هرجاکه بیشتر به صلاح وصرفه مقرون بود می‌بایست به‌جای تغییر دادن در مهر قدیم، مهر جدیدی بسازند. سرانجام اختیار داده شد که مهرهای مخصوص ساخت سکه را نابود کنند و مهرهائی با نام پادشاه جدید بسازند.

همه شتاب داشتند که فرمان‌های صادر شده را زودتر جامهٔ

۴ــ دراین‌ترجمه همه‌جا به‌جای ترومپت اصطلاح بوق یا شیپور به‌کار رفته‌است (مترجم).

عمل بپوشانند. در همان شب سکه‌های طلاو نقره نیز زده‌شد تا آنها را روز بعد بین اعیان تقسیم کنند.

پس از آنکه همه چیز روبراه بود مقارن نیم‌شب شاه دور شد و از این همه احترامات خسته و فرسوده به‌اولین مجلس درباری خود پایان بخشید.

هنگامی که باز به‌حرمسرا وارد شد، مادرش که از ملازمان احاطه شده بود از او استقبال کرد و باسه‌بار بوسیدن خاك پای او مراتب احترام خود را ابراز داشت. همسر و متعه‌های وی نیز چنین کردند و همه سخت سرحال و تر دماغ بودند. شاه جوان در حین اجرای مراسم تاجگذاری گاه سرخ می‌شد و گاه رنگ می‌باخت؛ او که کمی پیش به غلام اسیری می‌مانست ناگهان باگذشت شبی به فرمانروای تام‌الاختیار سراسر ایران بدل شده بود بدون اینکه از امور دولت و مملکتداری بوئی به‌مشامش رسیده باشد. من از جزئیات آنچه در اطاقهای حرمسرا رخ داده هیچ اطلاعی ندارم؛ زیرا پی بردن به اتفاقاتی که در تاتارستان دوردست رخ می‌دهد بسیار سهل‌تر از فهمیدن حوادثی است که در حرمسرای پادشاه ایران به وقوع می‌پیوندد.

اعلام تغییر سلطنت

روز بعد اصفهانی‌ها به‌میدان‌شاه روی آوردند تاعلت نواختن بی‌موقع نوازندگان‌سلطنتی‌را دریابند. هنگامی که‌ازاین‌واقعهٔ مهم مطلع شدند پس‌از اینکه قدری برای صحبت و گفتگو درنگ کردند باخاطری آسوده به‌کار وکسب خود پرداختند، گفتی هیچ مطلبی‌رخ نداده است. ایرانیان به هنگام تغییر سلطنت چنان اندك به هیجان می‌آیند که می‌توان گفت به هیچ‌عنوان ازاین رهگذر آرامش عمومی و امنیت به مخاطره نمی‌افتد. صرف‌نظر از وضع خاصی که در مغرب‌زمین حکمفرماست در بقیهٔ مشرق‌زمین نیز به‌چنین حالتی کمتر برمی‌خوریم. ایرانیان بدون ناراحتی و زحمت کار تغییر سلطنت را چنین روبراه می‌کنند که‌همواره خبر مرگ شاه بااعلام تاجگذاری وارث سلطنت یك‌جا منتشر می‌گردد. شاه جدید نیز خود را از این طریق ازشر حسادت و تهدید اطرافیان مستخلص می‌سازد که بلافاصله فرمان به کور کردن یاقتل شاهزادگانی می‌دهد که ممکن

است به موجب حسب ونسب خود مدعی تاج و تخت باشند. آسودگی خاطر شاه ونظم عمومی به‌چنین قیمتی خریداری می‌شود.

قبل از ظهر روز بعد شاه جدید باتمام تزیینات تاجگذاری در تالار همان قصر حاضر شد تاتهنیت‌ها و شادباشهای بزرگان و اعیان شهر اصفهان را بپذیرد. این‌کار از ساعت ۹ تا ۱۱ به‌طول کشید. بعداز ظهر شاه برای اینکه خود را به‌مردم نشان دهد به «باغ هزار جریب» رهسپار شد در حالی که قشون، امرا و صاحب‌منصبان‌دولتی و سایر اعیان در التزام رکـاب او بودند. آری دورهٔ فرمـانروائی شاه‌صفی دوم چنین آغاز شد.

در همان روز پول جدید هم رواج یافت. در یك طرف این پول نـوشته شده بود «لااله الاالله، محمدرسول‌الله، علی‌ولی‌الله» در طرف دیگر پول بیتی بود بااین مضمون:

ز بعد هستی عباس ثانـی
صفی زد سکهٔ صاحبقرانی*

قدری پایین‌تر چنین خوانده می‌شد: ضرب اصفهـان (در سال هجری) ۱۰۷۷ (که برابر است با ۱۶۶۶ مسیحی). روی سکه‌های دیگرکه متأسفانه به‌دست من نیفتاد گویا در حاشیه نام دوازده امام بوده و در وسط طرف دیگر «صفی از ملازمان پیغمبر است»**

۴ـ تزلزل در ارکان سلطنت شاه جدید

بدین ترتیب امر تاجگذاری برگذار شد و ظاهر چنین است که این‌کار در ساعت سعدی از قران‌کواکب انجام نپذیرفت. به‌هر تقدیر مردم خرافی چون احوال شاه و مملکت در دوران پس از تاجگذاری به‌بهترین وجه نبود چنین می‌پنداشتند. شاه بیمار شد، قوایش رو به تحلیل گذاشت واز ناحیهٔ سر به مرض نفرت‌انگیز جرب دچار شد. این بیماری معمولا براثر افراط درخوشگذارنی وعیاشی به‌ایرانیان

---

*ـ طغرای سکه از صفحه ۹۲ کتاب زیر:

H.L. Rabino di Borgomale, Coins, Medals, and Seals of the Shâhs of Irân, 1945

نقل گردید. (مترجم).

**ـ درصفحهٔ ۹۳ کتاب سکه‌ها و مدالهای پادشاهان ایران تألیف رابینو که ذکر آن گذشت عبارتی هست به‌این عبارت: «شاه‌سلیمان عبد دین است» (مترجم).

عارض می‌شود. رنگ چهره‌اش پریده بود و مرتب لاغر می‌شد؛ دوسال تمام ناگزیر به‌معالجهٔ اطباء تن در داد. بسیاری گمان داشتند که او مسلول است و حتی بیماری سل او به‌سرعت در حال پیشرفت است اما او باوجود همهٔ اینها نه‌از تفریحات علنی‌خود مانند سواری و تفرج بااهل حرم دست برداشت و نه از میهمانی‌ها و انواع و اقسام عیش و نوشها خودداری ورزید.

در همین احوال بلا و قحط و غلا برکشور مستولی شد. خواربار کم شد، طاعون در بین اهالی بیداد می‌کرد و علاوه براینها از اطراف و اکناف مخاطراتی در زمینهٔ سیاست خارجی به مملکت رو آورده بود. از یکها بلخ را در شمال افغانستان مورد تاخت و تاز قرار داده بودند؛ قزاقها سواحل جنوبی دریای خزر را ویران کردند؛ در جنوب افغانستان قندهار از طرف اورنگ زیب مغول تهدید به ویرانی شد؛ شایع بود که عثمانیها در مغرب هجوم به ایران را تدارك می بینند. باکمال یأس می‌شد از خود پرسید که وضع کدام فلاکت‌بارتر است، احوال مملکت یا حال و روز شاه‌صفی. اطباء برای اینکه دچار بدنامی نشوند همهٔ گناه‌ها را به‌گردن کواکب افکندند و مدعی شدندکه شاه در زمانی نامساعد تاجگذاری کرده است؛ ستاره‌شناسان یا مرتکب اشتباه شده‌اند یا در کار خود دقت لازم را به‌کار نبرده‌اند.

دربار قانع‌شد. دیوان‌عالی تشکیل‌گردید تادر بارهٔ یك‌تاجگذاری مجدد در لحظهٔ بهتری که توسط ستاره‌شناسان تعیین شود بحث و مذاکره کنند. فکر می‌کردند بدین طریق می‌توانند راه پیشرفت بیماری شاه را سدکنند زیرا دیگر ستاره‌ها اثر شوم خود را از دست می‌دادند. درعین حال تصمیم‌گرفته شد به‌ستاره‌شناسان یادآوری و اخطار شودکه این‌بار حرکت‌کواکب‌را بادقت‌بیشتری‌زیرنظربگیرند تابتوانند لحظه‌ای راکه به‌هیچوجه بدیمن نباشد برای‌تاجگذاری‌پیدا کنند. از آن گذشته باین نتیجه رسیدند که نام «صفی» برای شخص شاه و مملکت میمنت ندارد؛ پس آنرا نیز باید تغییر داد. بعد از همهٔ اینها باید نقطهٔ دیگری را برای‌تاجگذاری‌انتخاب‌کرد و اشخاص دیگری را سوای‌کسانی‌که بار اول درمراسم‌آن‌شرکت داشته‌اند برای حضور در این تشریفات دعوت نمود. دربارهٔ تمام این موارد شور کردند و تصمیم گرفتند.

تاجگذاری مجدد

این بار کاخ چهل‌ستون با توجه به تمام دستورالعمل‌ها برای برگذاری دومین تاجگذاری برگزیده شد. من در این‌جا به‌وصف شکوه وجلال این آئین نمی‌پردازم، این تاجگذاری با مراسم پیشین این تفاوت را داشت‌که شیخ‌الاسلام جدید در پایان سخنانش «شاه‌سلیمان مؤید به‌عنایت یزدانی» را دعاکرد نه‌شاه‌صفی[۵] را. پس از تبریک‌ها و تهنیت‌های معمول بزرگان و اعیان دومین تاجگذاری شاه که از این پس سلیمان نامیده می‌شد پایان یافت و او به حساب ایرانیان دویست وسی‌وچهارمین شاه کشور ایران است. این مراسم در بیستم مارس ۱۶۶۸ ساعت نه اتفاق افتاد واین هنگامی بود که خورشید به برج حمل وارد شد یعنی درست در شروع سال ایران به‌حساب‌گاه شماری قدیم آنان‌که در قبل‌از اسلام رایج بوده است. درظرف چهار ساعت مهرها و قالب مسکوکات را عوض کردند، به‌اطراف واکناف مملکت پیک فرستادند تابه حکام مختلف تغییر نام را خبر بدهند. حال خواه دورهٔ بیماری تمام شده بود و خواه روحیهٔ شاه تقویت شد بهر تقدیر حال شاه پس از تاجگذاری مجدد رو به بهبود نهاد وهمچنین شاه بر مخاطراتی که به مملکت عارض شده بود با موفقیت غلبه کرد.

۵ـ البته در طول تاریخ ایران گاه‌گاه پیش‌آمده است‌که پادشاهی در لحظهٔ جلوس خود برتخت سلطنت نام دیگری اختیار کند؛ اما تاجگذاری مجدد شاه صفی و تغییرنام وی در دورهٔ زمامداری امری است‌که در تاریخ ایران نظیر ندارد.

۳ شخصیت شاه‌سلیمان

۱ـ وصف شاه

شاه فعلی ایران در سال ۱۰۵۷ هجری قمری که مطابق است با سال ۱۶۴۶ مسیحی زاده شد. قامت و طرز رفتار او اصیل است و راستی می‌توان آن را شاهانه خواند. سلیمان قدی متوسط دارد و قامت او کشیده و رعناست. در دورهٔ کودکی صورتی گرد داشت اما فعلا چهرهٔ او کشیده و لاغر شده است. پوست رنگ پریده‌اش بسیار لطیف و روشن است؛ پیشانی بلند او باز است و تأثیری نیکو دارد.

سلیمان از مادر چرکسی خود چشمانی درشت به ارث برده که نگاهی شاد و مهربان دارد. بینی او اندکی منحنی است. دهان او زیبا و لبانش گوشت‌آلود است. ابروهای کم‌پشت مستقیم و ریش نوك تیز کوتاهی دارد که در زیر لب‌ها آنرا تراشیده و سیاه‌رنگ کرده است.

شاه سلیمان رفتاری مطبوع و حتی می‌توان‌گفت نرم دارد؛ او با صدائی آهسته و در عین حال مردانه صحبت می‌کند. سر را بالا نگاه می‌دارد، با جلال و تبختر راه می‌رود و هنگامی که بر اسب می‌نشیند آهسته می‌راند و درحین سواری اغلب به اطراف خود متوجه است و مردم را با نگاهی محکم که در عین حال مزاحم و ناراحت کننده هم نیست برانداز می‌کند. جامهٔ او که از ابریشم نرم روشن و اغلب در مایهٔ رنگهای زرد و پشت‌گلی است همواره از نظر شکوه و جلال به‌پای لباس درباریانش نمی‌رسد. فقط پوشش

گرانبهای سر، او را از اطرافیان ممتاز می‌کند. دیهیمی که در پشت عمامه استوار شده و نوعی پرمزین به‌جواهر است نشانی از شأن و شوکت شاهانهٔ وی به‌شمار می‌رود. تعداد زیاد این پرها قسمتی از خزانهٔ سلطنتی ایران را تشکیل می‌دهد. در میان این پوشش سر اغلب الماس بسیار گرانبهائی است که آنرا در میان مرواریدها و سایر سنگهای قیمتی دیگر نشانده‌اند. پرها در سه‌لوله قرار گرفته است.

کلمهٔ فارسی «تاج» در عین حال هم به‌معنی کلاه‌نمدی مخصوصی است که در دربار صفویه رواج دارد و همانطور که گفته شد تاجی هم هست که برای تاجگذاری شاه به‌کار می‌رود.

در مجالس و جشن‌های درباری بزرگان و اعیان با این کلاه‌که از زری تهیه و با جواهر تزیین می‌شود حضور پیدا می‌کنند. این نوع پوشش سر را «تاج طومار» می‌گویند تا آنرا از کلاههای سادهٔ محافظان ترک‌نژاد که بعداً از آنها سخن خواهیم گفت و همچنین کلاه صوفی‌ها یا یساول‌های نگهبانی داخل کاخ مشخص سازند. تاج قرمزرنگ سادهٔ اینها محکم به‌پیشانی چسبیده، آنگاه پنهن می‌شود و در بالا به‌یک قسمت مسطح ختم می‌گردد. برحسب تعداد دوازده‌امام تاج نیز دوازده«تا» دارد؛ از میان آن میله‌ای باریک به شکل مخروط ناقص بیرون آمده است*. چنین روایت شده است که امام علی در عالم خواب با چنین پوشش سری به‌شیخ‌حیدر صفوی ظاهر شده است؛ شاه‌اسمعیل مؤسس سلسلهٔ صفوی آنگاه آنرا به صورت کلاه متحدالشکل دربار خود رواج داد.

شاه فقط به‌هنگام سواری در خارج از قصر خود شمشیر می‌بندد؛ در سایر مواقع شمشیر را به یکی از محافظین مخصوص خود می‌سپارد. با تفنگ، کمان و ترکش، دستمال، قلیان و همچنین قوطی مخصوص داروهای خود نیز چنین می‌کند؛ تمام این اشیاء را پادوهای مخصوص به دنبال او حمل می‌کنند. فقط در سمت راست خنجری در کمر شاه قرار دارد. مهر شخصی و مخصوص نیز از

---

*- در کتاب زیر

W. *Hinz*, Irans Aufstieg zum Nationalstaat in 15. Jahrhundert, Berlin 1936, S. 76f

توصیف و تصویری از این تاج هست. به ترجمهٔ فارسی این کتاب تحت عنوان تشکیل دولت ملی در ایران نیز می‌توان رجوع کرد (مترجم).

گردن او آویخته است.

۲ـ جوانی شاه سلیمان و طرز رفتار نخستین او

این تصویر شاهی است که من آنرا با کمك کلمات بهتر و نزدیك‌تر به واقعیت ترسیم‌کردم تا با توسل به‌قلم‌موی نقاشی، زیرا کشیدن صورت پادشاه در حکم اهانت به‌مقام سلطنت است ومشکلاتی که در این زمینه همین اوقات برای یك نفر هندی اهل مولتان پیدا شد می‌تواند درس عبرتی برای دیگران باشد. این هندی که صورتی از شاه‌کشیده بود می‌خواست‌آنرا برای شاه مغول هند به دهلی بفرستد؛ این موضوع از پرده بیرون افتاد. بلافاصله تابلو را ضبط و هندی را حبس کردند. طبق رسمی که در مملکت جاری است او وهزاران هموطن وی که در اصفهان سکونت دارند به پرداخت جریمهٔ هنگفتی محکوم شدند. اما من برخلاف این هندی به توصیف صفات و استعدادهای روحی و فکری شاه که همه در آن متفق‌القول‌اند و به طور کلی به ذکر آنچه در مدت اقامت چهارسالهٔ خود در ایران از خوب و بد دربارهٔ شاه شنیده‌ام می‌پردازم.

از دورهٔ جوانی او چنین می‌گویم که توسط مادر چرکس و دایهٔ متشخص ایرانی خود که همسر یکی از مستوفی‌الممالك‌ها بود به آزادگی و به‌نحوی درخشان تربیت شد. در سایر موارد تعلیم و تربیت او طبق آئین عمومی پرورش شاهزادگان بود که در فوق به آن اشاره شد. پس از جلوس برتخت سلطنت براثر افراط در عیش و عشرت سخت بیمار شد تا اینکه پس از دوسال راه اعتدال پیش گرفت و از بیماری مهلك نجات یافت. در حال حاضر روی‌همرفته می‌توان وی را سالم دانست.

اما وی بدین لحاظ به‌هیچوجه از شهوترانی چشم نپوشیده است، حتی می‌توان گفت که او همواره مباشر و ملازم حرمسرای خویش است. هنگامی که شاه سلیمان با زنان خویش از تفرجگاهی به تفرجگاه دیگری می‌رود با قرق‌های مکرر واکید بیش از پیشینیان خود رعایا و مردم فرودست را دچار زحمت و ناراحتی می‌کند؛ فقط در طول سه سال اول سلطنت وی پیش از صدبار دستور قرق صادر کرد. بیش از همه به روستای مرتفع کوچکی در دامنه کوه صفه

دلبسته است که در آن سوی حومهٔ ارمنی نشین جلفا قرار دارد. چون او خود این گردشگاه را احداث کرده به‌آن نام «تخت سلیمان» را داده است. هربار که او به‌این مکان می‌رود و همچنین هنگامی که از آنجا باز می‌گردد قرقهایش نه‌تنها ارامنهٔ جلفا بلکه تمام سکنهٔ خیابان بزرگ چهارباغ اصفهان را دچار مشکلات غیرقابل تحملی می‌سازد.

به موقع است که در این مقام توضیحی دربارهٔ دو اصطلاح حرام و قرق بدهیم. حرام به‌طور کلی به چیزی اطلاق می‌شود که از جانب شرع منع شده باشد، چیزی که نباید لمس شود، برزبان آید یا مورد ارتکاب قرار گیرد. بدین ترتیب طبیعی است که ساکنین اندرون‌که اصطلاح «حرم» برای آن از مادهٔ حرام گرفته شده بیش از هرچیز دیگر «غیرقابل لمس» هستند. فقط خداوند خانه، محافظین اخته شده و طبیبی که برای معالجه آورده باشند به حرم حق دخول دارند. حسادت ایرانیان تابه جائی است که زنان خود را فقط در صورتی که از فرق سر تا نوك پا در حجاب پوشیده باشند اجازهٔ خروج از منزل می‌دهند.

اما شاه اجازه می‌دهد که زنانش بدون نقاب و حجاب از منزل خارج شوند؛ منتهی قبلا باید تمام موجودات ذکور از هفت سالگی تا سن کهولت و از پاافتادگی از میدان دید خارج شده باشند. به این دستور منع حضور معمولا قرق می‌گویند؛ این لفظ ترکی به معنای وسیع خود حاکی از هرچیزی است که در زندگی عمومی منع شده باشد.

شاه سلیمان در ابتدای سلطنت خود بسیار گشاده دست بود؛ هیچ محتاج و خواهنده‌ای از پیشگاه او ناامید بیرون نمی‌رفت و کار و بار متملقین روبراه بود. او قسمت مهمی از املاك خود را به تیول مادام‌العمر یا به‌تملك موروثی به‌این و آن داد. فقدان عواید این املاك بخشوده شده به مقدار زیاد خزانه را خالی کرد؛ اما پس گرفتن مال بخشوده شده در شأن شاه نبود. ولخرجی‌هائی هم که در مجالس میگساری، بازی‌ها و آتش‌بازیها می‌شد دست‌کم از آنچه گفته شد نداشت. گفتی ایران در دوره‌های بسیار قدیم زندگی می‌کند یعنی هنگامی‌که جلال‌وشکوه شاهنشاه‌های‌آن مثل سائر بود.

۳ـ خست شاه سلیمان

هرگاه شاه‌سلیمان درآخرین لحظات متوجه وضع رقت‌بار خزانهٔ خالی مملکت و عدم تعادل غیرسالم بین پرداخت‌ها و دریافت‌ها نمی‌شد قطعاً و حتماً اسراف و تبذیر در املاك سلطنتی و اموال دولت کار را به افلاس می‌کشاند. او از دریافت این حقیقت سخت متوحش شد اما به‌جای اینکه زندگی معتدلی در پیش‌گیرد از افراط به‌تفریط گرایید و مردی ممسك و مال دوست شد و حتی بدون توجه به‌صلاح و صرفهٔ شخص خودش به‌انباشتن مال و گردآوردن درهم و دینار پرداخت هرچندکه او را سوای مال‌دوستی بی‌اندازه باید به دینداری، مهربانی‌ودادگستری‌ستود. مثلامن زن بیوه‌ای‌راازخاندان سلطنتی می‌شناسم که همسر صدر بوده است و به‌دستور شاه‌عباس مستمری دریافت می‌داشته است. هنگامی که این زن فرتوت برای دریافت اضافه‌ای شرفیاب شد شاه از اسراف‌کاری در اموال دولتی به‌خشم‌آمد ومستمری وی را به‌حد خنده‌آوری‌یعنی به‌یك عباسی‌برای معاش روزانه تقلیل داد و یادآور شد که وی باید درست همانطورکه در خور پیرزنان است زندگی را به‌قناعت بگذراند. اما وضع یك بیوهٔ نجیب‌زادهٔ دیگر از آنهم بدتر شد زیرا وی که به‌امید دست یافتن به معیشتی بهتر به‌شاه روی آورد کلیهٔ کمك مالی را هم که قبلا می‌گرفت از دست داد.

شاه‌سلیمان مقامات درباری‌راکه‌آزادمی‌شد حتی‌المقدور تامدتی دراز بی‌متصدی نگاه می‌داشت و انجام دادن آن وظایف را در این فاصله به‌عهدهٔ‌کارمندان شاغل دیگر می‌گذاشت و حقوق صرفه‌جوئی شده را برای خود نگاه می‌داشت. بدین‌طریق مدتی طولانی سمت‌های شیخ‌الاسلام، مهتر و ایشیك آقاسی باشی‌که دارای حقوق و مقرری گزافی است بدون متصدی مانده بود، مشاغل‌کوچك‌ترکه‌دیگرگفتن ندارد. از نحوهٔ تخمین وتقویم هدایای نادری‌که درحین اقامت‌من‌در دربار از طرف امرا و شاهزادگان مختلف ارسال می‌شد دریافتیم که داستان مال‌پرستی شاه سلیمان تهمت محض نیست و حقیقت دارد. تا وقتی‌که سفرای خارجی‌حضور داشتند شاه بدون‌استثناء هرچه‌راکه‌به حضورش می‌آوردند با چهره‌ای متبسم تحسین و تمجید می‌کرد. اما پس‌از پایان یافتن مجلس هنگامی که فرصت بیشتر برای معاینهٔ

هدایا داشت، درست است که مهارت و دقت ساخت آن اشیاء را می‌ستود ولی فقط اشیائی را که از طلا ساخته شده بود به‌علت قیمت فلز گرانبهای آن جدا می‌کرد و برای خود نگاه می‌داشت.

فرانسوا پیکه[1]، سفیر فرانسه که‌در عین‌حال اسقف بابل و مأمور پاپ نیز بود هدیه‌ای استثنائی را که با هنرمندی خاص تهیه شده بود به همراه آورده بود. این شیئی وضع و حرکت ستاره‌ها را طبق نظریهٔ هیأت کپرنیکی که در آن موقع در مشرق زمین از آن اطلاعی دردست نبود نشان می‌داد. شاه نه تازگی مطلب‌را مورد تحسین قرار داد و نه‌استادی‌را که درساخت آن‌اسباب به‌کار رفته‌بود. فقط قبل‌از هرچیز پرسید آیا آن‌اسباب‌را ازطلا ساخته‌اند یانه‌گفتی که تنها معیار تقویم و تخمین‌نزد او طلاست و بس. هنگامی که‌دریافت این شیئی را از فلزی عادی ساخته‌اند عقیدهٔ ستاره‌شناس خودرا دربارهٔ این نظریهٔ تازهٔ علم‌هیأت جویا شد. اینها درپاسخ‌گفتند که‌هرکس می‌تواند هرروز شاهد بالا وپائین رفتن خورشیدباشد درحالی که‌زمین برجای‌خود به‌طور ثابت ایستاده است واز این مطلب به‌خوبی برمی‌آید که کپرنیك غرق در سهو و اشتباه است. پس از این پاسخ شاه دستور داد این شاهکار هنری را که قیمتش غیر قابل تخمین بود از پیشش ببرند. دیری نگذشت که آنرا به‌اطاق یکی از قلاع اصفهان که درآنجا اسلحهٔ کهنه و سایر اشیاء بی‌فایدهٔ مستعمل را نگهداری می‌کنند[2] منتقل‌کردند. از یك قرن پیش تمام‌هدایای سفرای‌خارجی را به اینجا می‌آورند که در بین آنها اشیاء نادر و فوق‌العاده فراوان یافته می‌شود؛ این اشیاء در اینجا بروی هم افتاده‌اند و گرد و غبار و بید و زنگ‌زدگی به‌جان آنها افتاده است.

سرنوشت ساعتی هم که ما آنرا جزو هدایای پادشاه سوئد تقدیم کردیم و روزگاری از طرف شهر نورمبرگ به‌گوستا وآدولف پیروز

۱– François Piquet اهل مارسی از ۱۶۵۲ تا ۱۶۶۰ قنسول فرانسه در حلب بود، پس‌از اینکه به سلك روحانیون درآمد در سال ۱۶۷۵ به سمت اسقفی ترفیع یافت و به موجب فرمان پاپ به‌نمایندگی وی درنخجوان که در ارمنستان ایران واقع بود برگزیده شد. در سال ۱۶۸۲ وی از طرف لوئی چهاردهم به سمت سفیر فرانسه در ایران انتخاب شد، سال بعد پاپ او را به سمت اسقف بغداد تعیین کرد. وی در ۲۶ اوت سال ۱۶۸۵ در همدان بدرود حیات گفت. برای شرح مفصل‌تر دربارهٔ او رجوع شود به:

Vie de François Piquet, Paris 1732

۲– طبق اظهار کمپفر نام این قلعه بروك بوده است. محتملا منظور قلعهٔ قدیمی و مستحکم طبرك است.

هدیه شده بود به همین منوال بود[۳]. این ساعت شکلی مانند هرم داشت به ارتفاع چهارپا و شاهکار تمام عیاری بود از صنعت ساعت سازی و با حرکت دو گلوله سیر همهٔ سیارات و مقیاسهای کاملا مختلف اندازه‌گیری زمان را نشان می‌داد و سر ساعت‌ها از آن نوای دلکش موسیقی طنین‌انداز می‌گردید. اما چون این ساعت را از چینی ساخته بودند نه از طلا، نه ظرافت ساختمان، نه استادی که در داخل آن به‌کار رفته بود نه لطافت و پاکی غیرعادی صدای آن هیچکدام نتوانست مانع تبعید شدن این ساعت به اطاق قلعهٔ مذکور بشود، هرچند که این ساعت را با زحمت فراوان از کشورهای مختلف گذرانده و صحیح و سالم به اینجا رسانده بودند. بعدها دیدیم که این ساعت در یك گوشهٔ تاریك بروی زمین افتاده است در حالی‌که تزیینات دلربا و مجسمه‌های برگزیدهٔ آنرا که طلا پنداشته بودند غارت کرده بودند.

تمایل شاه سلیمان به‌شهوترانی

علاقهٔ به‌لذات شهوی که در این مملکت شیوع دارد در شاه‌سلیمان شدت وحدت بیشتری گرفته است. وی به‌هرچه به‌قامت زنان‌شباهت داشته باشد بی‌اندازه دلبستگی دارد. عطش وی به‌گردآوری طلا را زودتر می‌توان اطفاء کرد تا هوس او را به‌اندام دلربای زنان. حکام اطراف واکناف کشور برای وی رکابهای نقره، پارچه‌های گرانبها، اسب‌های اصیل، قاطر وشتر می‌فرستند؛ باوجود این‌همه متفق‌القولند که هدایای سالانهٔ نایب‌شاه در شیروان که در مشرق قفقاز واقع است بیش از همهٔ اینها مطبوع شاه قرار می‌گیرد. این نایب به‌جای سایر هدایا زیباترین دختران و پسران را که جاسوسهایش در سرزمین چرکس‌ها، داغستان و گرجستان کشف و جمع‌آوری می‌کنند برای شاه می‌فرستد! این نایب در پیشهٔ خود سخت‌کارکشته است و درکاریافتن زیباترین مخلوق خدا از هیچ

۳ـ در ادبیات و کتب فقط از دوجام ذکر شده است که زمین و آسمان را برآنها نمایانده بوده‌اند:

۱ـ *F.V. Soden*, Gustav Adolf und sein Heer in Süddeutschland, Erlangen 1865, I, p. 220.

۲ـ *Joh. Paul*, Gustav Adolf, Lepizig, 1932, III, p. 76

وقوف براین نکته را من مدیون پروفسور زینر (E. Zinner) هستم.

مجاهدتی دریغ نمی‌ورزد. او خواجگان خود را به‌همه‌جا می‌فرستد که هرجا به‌آدمیزادهٔ خوش‌اندامی برخوردند به‌نرمی یا به‌تطمیع یا به‌زور وی را جلب کنند و تقدیم ارباب خود دارند. بدیهی‌است که چنین اقدامی باسنت‌ها وآداب قدیم این مملکت مغایرتی ندارد.

من دراینجا بی‌مناسبت نمی‌دانم که به‌ذکرمثال دیگری‌بپردازم. در سال ۱۶۸۳ شاه‌سلیمان برای نخستین‌بار به‌ارامنهٔ مسیحی نیز دست‌درازی کرد و در یك نوبت بیست و یك تن از زیباترین دختران جلفا را ربود. در این مورد کلانتر جلفا که علی‌رغم اسم مسیحی خود مردی از خدا بی‌خبر بود مقدمات کار را فراهم کرد و به‌شاه توصیه نمود که درجشن «خاچ‌شویان» که درخشان‌ترین‌جشن کلیسای شرقی است از موقع برای پیش‌بردن نقشهٔ خود استفاده کند. برای اینکه هیچ جلب‌توجهی نشود شاه نمی‌بایست شخصاً در کنار رودخانه که محل برگذاری جشن بود حاضر شود. به‌همین دلیل وی راهبه‌های ارمنی را باکلیهٔ دخترانی که در معیت آنها بودند به‌حرمسرا خواند، به‌این بهانه که زنان حرمسرا می‌خواهند مراسم مذهبی ارامنه را از نزدیك ببینند. در این فرصت شاه از بین متجاوز از یك‌صد شرکت‌کننده که همه به‌طلا و جواهر مزین بودند بیست و یك تن دختر مذکور در فوق را برگزید و به‌زور و جبر از خروج آنها از حرمسرا جلوگیری کرد. به‌توصیهٔ همان کلانتر بی‌آبرو شاه‌سلیمان دوسال بعد (۱۶۸۵) عمل خود را تکرار کرد واین‌بار از محلهٔ فرنگی‌نشین اصفهان هشت‌دختر ربود. شاه این هشت دختر را به‌این‌بهانه به‌حرمسرا کشید که زنانش می‌خواهند لباسهای فرنگی را از نزدیك ببینند. سفرای خارجی مقیم اصفهان به‌این اقدام سخت اعتراض کردند واز پای‌ننشستند تا این دختران معصوم را از این دورخ نجات دادند. این دختران یك هفته تمام را در پناه مادر شاه در حرمسرا به‌سربرده بودند و بدانها تجاوز نشده بود واین مطلبی است که خود آنها پس از نجات اعلام کردند. من در اینجا باید غیرت و همت آقای فابریتیوس، سفیر سوئد را به‌تأکید تمام یاد کنم و بگویم که با اقدامات مهم و کوشش‌های ایشان بود که این لکهٔ ننگ به‌نحوی از دامن دنیا زدوده شد.

عطوفت شاه‌سلیمان

از سجایای شاه‌سلیمان من در اینجا در وهلهٔ اول نیك‌نفسی جبلی وی را که خاص قوم ایرانی است به‌تأکید ذکر می‌کنم. اما این سجیه در او برحسب مقام بلندی که دارد باوقار و جلال جلوه‌گر می‌شود و باحجبی طبیعی توأم است. درباریان مهربانی وی را در حین‌سخن‌گفتن و بیگانگان شوخ‌طبعی و سلام و تعارف مؤدبانه‌اش رامی‌ستایند. بااین خوش‌قلبی‌وی‌چنان مهرومحبت‌رعایا را به‌خود جلب کرده‌است که هرگاه وی ــ هرچند به‌ندرت چنین اتفاقی می‌افتد ــ چند هفتهٔ متوالی از حضور در مراسم عمومی خودداری ورزد و شك و تردیدی نسبت به‌سلامت و صحت او به وجود آید در بین مردم بی‌قراری و آشفتگی ظاهر می‌گردد.

وی براثر نرمخوئی و ملایمت جبلی خود نسبت به‌کسانی که کاری خلاف قانون مرتکب می‌شوند شفقت و گذشت نشان می‌دهد. ذکر نمونهٔ زیر این مطالب را ثابت می‌کند:

توپچی‌باشی متهم بود که گناه عظیمی مرتکب شده است؛ او دیگر حق حیات نداشت و این طبق رسوم قدیمی بدان‌معنی است که تمام قوم و قبیلهٔ چنین شخصی صرف‌نظر از اینکه در کجا اقامت دارند مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند و دار وندار آنها تهدید به مصادره می‌شود. ولی شاه‌سلیمان از اجرای تمام قانون مجازات در حق چنین مردی صرف‌نظرکرد وبه‌اینکه توپچی را به‌زندان بیفکند و پدر او را که در آن هنگام والی ناحیه و قلعهٔ قندهار بود از شغل خود معزول کند اکتفا کرد. علت این‌رفتار چنین بود:

شاه یکی از دختران توپچی‌باشی را به‌عنوان متعه به‌حرمسرای خود پذیرفته بود و بعد او را به‌یکی از ملازمان بی‌اسم و رسم خود به‌زنی داده بود. اما این خانم نجیب‌زاده از هم‌بستر شدن باشوهری که اورا هم‌شأن‌خود نمی‌دانست خودداری ورزید وپس ازناملایمات بسیاری که متحمل شد به‌نزد پدرش گریخت و پدر نیز وی را پذیرفت. در این گیرودار هم گویا توپچی‌باشی به‌ساحت شاه‌سلیمان بی‌ادبی کرده بوده است.

خراب شدن وضع مسکوکات

ماجرائی هم‌که برضراب‌باشی رفت ازآن‌چه‌گفته شد مطلوب‌تر نبود؛ معهذا فقط چشمهایش را که باآن مرتکب خطا و گناه شده بود از کاسه بیرون آوردند اما دارائی وی را ضبط نکردند و قوم و قبیله‌اش را دچار حبس و زجر نساختند.

داستان بدینقرار بود: درسال ۱۶۷۰ می‌بایستی به‌سفیر ازبك مبلغ سه‌هزار تومان (=۵۱ هزار تالر) برای معیشت ماهانه‌اش بپردازند. سفیر از دریافت مخارج ماهانه ابا ورزید و خواست که به‌هنگام مراجعتش به‌وطن تمام مبلغ را یك‌جا بگیرد. بعضی‌از نمایندگان سیاسی چنین می‌کنند تانشان بدهند برای گذران‌معیشت خود به‌پول خارجی‌ها احتیاجی ندارند. اما وزیراعظم باخود فکر کرد که خالی‌کردن خزانهٔ مملکت به‌خاطر چنین میهمان ناخواندهٔ‌مزاحمی کار درستی‌نیست. پس از عرض‌مطلب به‌شاه پنهانی‌چنین تصمیم گرفته شد که برای سفیر پول مخصوصی ضرب شود که فقط یك‌ربع نقرهٔ قراردادی را دارا باشد. اما ازبك حیله‌گر به ماجرا پی‌برد و نقشه را بدین‌صورت نقش برآب کرد که همهٔ این مبلغ را صرف خرید ظروف طلا و نقره کرد و سکه‌های بی‌ارزش را به‌تجار ایرانی واگذارد. این پول بدست تجار در سراسر ایران منتشر شد و سبب گردید که حکامی که حق ضرب سکه داشتند به سهم خود دستور دادند سکه‌هائی باعیارکم ضرب شود و این امر به‌خصوص در نخجوان، ایروان و تبریز و همچنین توسط حاکم ترك ارزروم به‌وقوع پیوست. نتیجه این شد که پول خوب تقریباً به‌کلی از معاملات خارج گردید.

هنگامی که شاه در فوریهٔ سال ۱۶۸۴ از خزانه‌ای که مخصوص گذران و معیشت سفرای خارجی بود بازدید کرد، طبق‌گزارشی که مهماندارباشی به ما داد، دریافت که از سی‌هزار تومان پول فقط سیصد تومان آن عیار درست و قانونی دارد. پس ازاین واقعه در نوامبر سال ۱۶۸۵ تمام پول‌های رایج از درجهٔ اعتبار ساقط شده اعلام گردید باستثنای پول رایج درناحیهٔ حویزه (واقع درجنوب غربی ایران) که فقط حاکم آن در کار ضرب سکه باعیار کم شرکت نکرده بود.

بااتخاذ این تدبیر ناگهانی تمام زندگی معیشتی مردم به طرفةالعینی متوقف شد و به‌آنها زیان و خسران فراوانی واردآمد زیرا هنوز پول تازه به‌جریان نیفتاده بود. هنگامی که ضرب پول جدید معتبر و تمام عیار در جریان بود و هرکس می‌کوشید که زودتر این کار صورت اتمام یابد ضراب‌باشی اصفهان از اینکه فلز قلب دیگری را داخل پول جدید سازد و از این رهگذر باز آنرا از درجهٔ اعتبار قانونی بیندازد پروا نکرد. اما این بار سرنوشت دیگر به‌او مجال نداد و من خود شاهد تیره‌روزی وی بودم.

قضیهٔ به‌این صورت است که در صبح خوشی که من از برابر منزل مجلل ضراب‌باشی می‌گذشتم در هشتی خانه اسبهای دوستان وی را دیدم که همه به‌یراق و زین و برگ قیمتی آراسته بودند؛ اینها همه به‌خدمت این دوست متنفذ خود رسیده بودند. غلامان متعددی بامشغلهٔ تمام به‌این سو و آن سو می‌دویدند، عملهٔ شکار همه حاضر و آماده در حالی که بازهای شکاری را بروی دست داشتند به‌چشم می‌خوردند، مختصر و مفید بگوئیم هرچه دیده می‌شد جلوه‌ای بود از ثروت و مکنتی برقرار، همانطور که درایران مخصوص صاحب‌منصبان متنفذ دولتی است. تصادفاً در همان‌روز پس از اینکه نابکاری وی برملا شد و مورد تعقیب قرارگرفت‌باز از برابر کاخ مسکونی وی گذشتم. بردروازهٔ منزل دربانی ندیدم، هشتی‌ها خالی بود؛ جائی که چند ساعت پیش از آهنگ سم بزمین کوفتن اسبان صدا به‌صدا نمی‌رسید چون خانهٔ مردگان خاموش و متروك بود. بلی دیگر به‌محض اینکه ضراب‌باشی پیشین را نابینا کردند دوستان و خدمه‌اش هریك از گوشه‌ای فرارفتند.

تسامح یکی از والیان

سلطان‌اکبر، فرزند نافرمان اورنگ‌زیب پادشاه مغول گریخته و به‌ایران پناه آورده بود، تا از شر تعقیب پدرش در امان باشد. در ابتدای سال ۱۶۸۷ والی لارستان (در جنوب ایران) ورود شاهزادهٔ فراری را به‌کشور عربستان که باایران همسایه بود به شاه گزارش داد ــ اما در این کار مرتکب قصور مهمی شده بود. زیرا توسط دو تن از فرستادگان اورنگ‌زیب و همچنین براثر شایعات شاه قبلا خود از این قضیه اطلاع حاصل کرده بود. اما

هیچ عملی شنیع‌تر از تسامح و قصور در اموری نیست که مستقیماً به‌شخص شاه ایران ارتباط پیدا می کند؛ چنین خطائی را طبق رسوم و آداب مملکتی فقط با اعدام خطاکار می‌توان جبران کرد. بلافاصله پیکی از دربار روانه شد که سر از تن والی جدا سازد و این والی مردی بود سخت مطلع ودانا که با فرنگیان همواره برسرلطف بود. روز بعدشاه دراثر وساطت وزیراعظم از دستور خود پشیمان شد و باشتاب تمام قاصدی دیگر به‌دنبال دژخیم فرستاد و فرمان اعدام والی را لغو کرد. هرگاه این قاصد دومی یك ساعت دیرتر می‌رسید دیگر کار از کار گذشته بود.

زودخشمی شاه

براحدی پوشیده نیست که سلیمان از نظر عطوفت ودادگری از تمام اسلاف خود برتر است؛ باوجود این وی گاه‌گاه خونش به جوش می‌آید و در نتیجه تصمیم‌هائی از سرشتاب و پیش از موقع می‌گیرد.

دیوان‌بیگی روزی بدون رعایت آداب و احترام از سر سفرهٔ شاهانه برخاست؛ بلافاصله سلیمان کس بدنبال وی‌فرستاد ودستور داد که چشم وی را بیرون بیاورد. هنگامی که این مأمور باارائهٔ مردمك چشم گناهگار به‌انجام رسیدن فرمان را اعلام داشت شاه مقام دیوان‌بیگی مغضوب را به‌وی واگذار کرد که هنوز هم بدون معارض به‌آن شغل اشتغال دارد.

باردیگر شاه‌سلیمان موقع‌ومحل تفرجگاهی‌راکه درکوهی مقابل اصفهان بنام تخت صفه برصخره‌ای پیش آمده تعبیه شده بود ستود. در این‌جا یکی از متعه‌های وی به‌مخالفت برخاست و گفت این‌جا ناحیه‌ای‌است بی‌برگ وبارو بادخیز. شاه‌ازاین‌اظهارعقیده چنان به‌خشم آمد که بدون تأخیر دستور داد او را از آن دامنه به پائین بیندازند بااین استدلال که چنین شخصی شایستگی ماندن در آن نقطه را ندارد.

ماجرای شکاری که موجب ناراحتی بسیار شد نیز دست‌کمی از این‌ها نداشت زیرا بدون‌جهت موجب ریختن خون مردم‌گردید. شکار باشرکت کلیهٔ درباریان از اول ماه مه تا بیستم ژوئیه ۱۶۸۳ به‌طول انجامید، هشتاد هزارتن رمانندهٔ مجهز به‌چماق و

نیزه به‌خدمت گرفته شدند. هنگامی که به‌علت بی‌آبی نیمی از این جماعت برای نجات از مرگ حاصل از تشنگی گریختند شاه به‌جای آنکه بقیه را نیز مرخص کند کاری کرد که پانصدتن به‌فلاکت‌جان سپردند. تازه پس از همهٔ این حرفها غنیمت شکار عبارت بود از بیست و پنج گوزن، هفت بز کوهی و یك یوزپلنگ که آنهم توانست بگریزد.

عدالت‌دوستی شاه‌سلیمان

شاه به‌حق و عدالت بسیار اهمیت می‌دهد زیرا مردم نباید تصور کنند که عطوفت وی ازحد می‌گذرد وخلاف‌کاریها را نادیده می‌گیرد. در این مورد به‌ذکر مثالی می‌پردازم. در روز بیست و ششم فوریهٔ ۱۶۸۵ هنگامی که از میدان‌شاه اصفهان می‌گذشتم تصادفاً ناظر این صحنه شدم.

یکی از اعیان شب دیروقت از حومهٔ ارمنی‌نشین جلفا مست و خراب به‌شهر بازگشت. در بین راه بایکی از همراهان خود وارد کشمکش شد و در این حیص و بیص وی را باخنجر به‌قتل رساند. طبق رسوم آباء واجدادی قاتل تحویل کس وکار مقتول گردید تا به‌دلخواه خودوی را مجازات کنند. اینها به‌پول و چرب‌زبانی سرانجام از خون‌قاتل گذشتند. پس از مدتی شاه از قاتل خبر گرفت و خواست بداند که او را به‌چه‌صورت به‌کیفر رسانده‌اند. همینکه فهمید کس‌وکار مقتول پول گرفته‌اندو رضایت داده‌اند دچار خشم شد و گفت «شما گاومیش‌ها به‌خاطر پول از سرخون‌مرد بیگناهی درگذشتید؟ چنین جنایتی را فقط باخون قاتل می‌توان کیفر داد!» بلافاصله دستور داد قاتل را در دوشاخه بگذارند و به میدان‌شاه‌بیاورند (شاه‌خود در شاه‌نشین‌قصر بود وبرمیدان‌نظارت داشت). آنگاه شاه به‌صدای بلند گفت: «هرکس مرا دوست دارد مجازات را اجراکند!» آن‌وقت همهٔ بزرگان واعیان ـ به‌استثنای خواجه‌هائی که همچنان در اطراف شاه ماندند ـ با خنجرهای آخته به‌میدان روی آوردند و بدن تیره‌بختی را که برروی زمین قرار داشت هزارپاره کردند.

گویا در سایر موارد نیز شاه‌سلیمان به‌اعمال عدالت واقعی دلبستگی بسیار دارد و اغلب در موقع مناسب وظیفهٔ قاضیان را

به‌آنها یادآوری می‌کند. هرگاه در برابر قصر وی غوغا شود واین امر در اثر اجتماع صاحبان عریضه و کسانی که از گزاف بودن مالیات و یا ظلم و ستم حکام شکایت دارند فراوان رخ می‌دهد به هیچ‌وجه خاطر شاه رنجیده نمی‌شود بلکه حکامی را که خلافکاری آنها به‌ثبوت رسیده باشد به‌شدت کیفر می‌دهد.

صلح‌دوستی شاه‌سلیمان

شاه چندان به‌صلح، آرامش و نظم علاقمند است که تحمل حرف زور و بی‌قاعده را بر براه‌انداختن جنگی که مطابق حق و عدالت است ترجیح می‌دهد. وی از روز اول‌زمامداری صلح‌دوستی را اصل مسلم سیاست مملکتداری خود قرار داد و این سیاست‌درست است که هرچند موجب بلندآوازگی وی نشد اما برای مردم‌آسایش و رفاه بسیار به‌ارمغان آورد. او همیشه می‌گوید که بی‌اعتنائی به‌تجاوزات ناچیز و پرخاشگری‌های مختصر را بهتر از آن می‌داند که دست به‌جنگی بزند که سرانجامش نامعلوم است، واین خود توجیهی است برای بردباری و بی‌اعتنائی او به‌دستبردها و شبیخون‌های ازبکهای ترکستان غربی. به‌اعتقاد او بهتر است که سرحد شمال‌شرقی مملکت یعنی خراسان متحمل این ناراحتی و دشواری باشد تا اینکه سراسر کشور در آتش جنگ بسوزد! در همین اواخر کمپانی هلندی هند شرقی از این تجربیات بهرهٔ فراوان برد و قشم را که جزیره‌ای در خلیج فارس است متصرف شد و هرگاه تعداد کم جنگجویان آن کمپانی و گرمای کشندهٔ آن ناحیه‌سدی در برابر پرخاشگری‌های آن‌نشده بودکمپانی به‌اقداماتی شدیدتر از این هم دست می‌زد. شاه که خیلی صلح‌دوست است تجاوز سخت به‌حقوق سلطنتی را برروی خود نیاورد، هلندیها را عفو کرد و از این هم بالاتر به‌امیالشان تن در داد.

پای‌بندی او به‌تعهدات و قراردادهای مملکتی نیز باآنچه گفتیم مطابقت دارد. وی به‌هیچ‌وجه به‌سائقهٔ منفعت از قول وقرار خود عدول نمی‌کند. در سال ۱۶۳۸ سلطان‌مرادچهارم پادشاه‌ترکیه بدون اعلان جنگ شهر بغداد را از چنگ شاه‌صفی بیرون کشید. بعد در سال ۱۶۳۹ قراردادی باعثمانیها منعقد گردید که ضمن آن از بغداد صرف‌نظر شد. هرچند که هم پدر او شاه‌عباس دوم و

هم شخص شاه‌سلیمان فرصتهای مناسبی بدست آوردند که به‌تلافی گذشته‌ها بغداد یا قسمتی دیگر از اراضی را از دست ترکها خارج کنند باز قرارداد معتبر شناخته شد. شاه حتی می‌توانست شهر بندری بصره را در عراق متصرف شود زیرا حاکم آن دیار می‌خواست قبل از فرارش آنجا را به‌ایرانیان بدهد و برسراین موضوع با شاه جر و بحث داشت ــ اما همهٔ این کارها بی‌فایده‌بود. همین اواخر در سال ۱۶۸۴ هیأتی از طرف اعراب مقیم ساحل دجله به‌پایتخت ایران آمد تا به‌حضور شاه‌شرفیاب شود و به‌اواظهار بندگی و انقیاد نماید. چون سلطان ترک کاملا سرگرم جنگ با مسیحیان بود شاه به‌سهولت می‌توانست حکومت خود را براراضی عثمانی مستقر سازد اما باز شاه بااشاره به‌قرارداد منعقد شدِه از پذیرفتن این پیشنهاد نیزخودداری ورزید. ما، یعنی‌سفرای‌پادشاه آلمان، سوئد ولهستان که می‌کوشیدیم شاه را به‌اقدامی‌علیه‌بغداد تشویق کنیم، از کوششهای خود چه طرفی بر بستیم؟ ما در دربار ایران در ناز و نعمت می‌زیستیم اما ناگزیر بودیم علیرغم مدت طولانی اقامتمان به‌پادشاهان‌خود خبر عدم‌موفقیت درکار را بدهیم. صلح استوار با باب‌عالی برای‌شاه‌سلیمان مهمتر ازامیدواری به‌یك پیروزی ممکن‌الحصول بود.

دینداری شاه‌سلیمان

شاه که مرد دینداری است هرگز از گزاردن نمازها و پیروی از دستورهای دین دربارهٔ شستشوها (وضو و غسل) غفلت نمی‌کند؛ اعیاد سالانهٔ مذهبی را به‌دیدهٔ احترام می‌نگرد و در عید قربان که به‌خصوص باجلال و شکوه خاص برگزار می‌شود در حضور عموم شرکت‌می‌کند واغلب شتررا که یادآور قربانی‌اسحق[۴] است شخصاً می‌کشد. ایام صیام را که یك‌ماه تمام طول می‌کشد به‌همراه ملت خود روزه می‌گیرد و حتی روزهٔ خود را بانوشیدن یك قطره آب هم نمی‌شکند. میخوارگی نه‌تنها از نظر حفظ‌الصحه بلکه به‌علل مذهبی هم برای او منع شده است، هرچند که به‌عنوان خلف پیغمبر و درنتیجه وارث خلافت، او حق دارد که از حرمت

۴ـ کسی که می‌بایستی بوسیلهٔ ابراهیم قربانی شود در نظر مسلمین اسمعیل است نه اسحق (مترجم).

مسکر برای خود بکاهد. اغلب شاه‌سلیمان به‌صورت ناشناخته و قبل از طلوع فجر به‌مسجد جمعه می‌رود. در سایر موارد نیز او با طرز زندگی خود که سرمشق مردم است ثابت می‌کند که مسلمانی واقعی است. گاه کار دینداری وی به‌خرافه‌پرستی می‌کشد و وی به‌پیشگوئی‌ها وعلائم و نشانی‌هائی که به‌گمان او حاکی ازحدوث وقایع معینی است اهمیت بیش از حد می‌دهد.

خرافه‌پرستی شاه‌سلیمان

میزان اعتقادی که شاه به‌پیشگوئی‌های ستاره‌شناسانش نشان می‌دهد حیرت‌آور است. جنگیدن بادشمن، پذیرفتن سفرا، ترتیب دادن میهمانی‌ها، شکارها و براسب‌نشستن و به‌تفرج رفتن همه معلق است به‌اینکه قبلا در این موارد از ستاره‌شناسان کسب تکلیف شده باشد. باوجود اینکه به‌کرات و مرات حوادث خلاف گفتهٔ ستاره‌شناسان را ثابت کرده باز شاه از این‌خرافه‌پرستی خود دست برنمی‌دارد. می‌خواهم در این مورد حقیقتی واقع را که درعین‌حال مضحك نیز هست بازگو کنم.

ستنکا رازین رهبر نافرمان گروهی از قزاقها در سال ۱۶۶۷ نواحی ساحلی گیلان[5] را ویران کرد. لشکری عظیم به‌جنگ‌دشمن فرستاده شد و در این حیص و بیص ستاره‌شناسان می‌بایست روز و ساعت سعد را برای درگیر شدن بادشمن معین سازند. هنگامی که جنگاوران چشم براه ساعت سعد نشسته بودند فرصت پیروزی بردشمن از دست رفت. وقتی که لحظهٔ مورد انتظار سرانجام فرا رسید طالع‌بینان گفتند که اکنون هنگام حمله به دشمن فرارسیده است زیرا ستارگان خود تااندازه‌ای باوبرسر بی‌مهری هستند.

قزاقان در این فاصله در جزیره‌ای واقع در ساحل نزدیك لنکران مستقر شده بودند و از آنجا ـ با حساب درست اینکه ایرانیان چه‌اندازه پای‌بند خرافات واوهام هستند ـ با دوتا از

۵ـ ستپان‌تیموفیویچ (ستنکا) رازین‌سرکردهٔ برگزیدهٔ قزاقان دون، در سال ۱۶۶۵ در یکی از افواج شاهزاده دلگروکیژ (Dolgorukij) با لهستانیها جنگید. اما در سال بعد دربرابر حکومت مسکو قیام کرد. در ۲۳ مارس سال ۱۶۶۷ قصد طی‌کردن دریای خزر را نمود تا نواحی ساحلی ایران را غارت کند. قیام او در ابتدا باموفقیت قرین بود اما در اول اکتبر ۱۶۷۰ در پای دیوارهای سیمبرسك شکست خورد و زخمی شد. بعدها به اسارت مسکو درآمد و در ششم ژوئن ۱۶۷۱ بدار آویخته شد.

بزرگترین کشتی‌های خود چنین وانمود کردند که در حال فرار هستند. قوای ایران بادیدن این منظره‌که‌کشتی‌های ظاهراً بدون سکان به‌این طرف و آن‌طرف می‌رفتند اغوا و بی‌جهت به‌پیروزی‌موهوم احتمالی خود غره شدند و بدون حزم واحتیاط بین‌کشتی‌های دشمن که درکمین بودند و قزاقهائی که در طول ساحل پنهانی کشیك می‌کشیدند راندند و تا آخرین‌نفر کشته شدند چنانکه فقط‌کسانی که از خشکی ناظر این صحنه بودند انهدام آنها را به‌چشم دیدند. از این‌ها گذشته ایرانیها کشتی‌های خود را بهم متصل و زنجیر کرده بودند تا در صورت بروز طوفان از هم متفرق نشوند یا برای اینکه بتوانند دشمن در حال هزیمت را بدون تحمل‌زحمت ومرارت بسیار محاصره کنند. اما این ابتکار باعث انهدام خودشان شد، زیرا چون قزاقان همهٔ تیرهای خود را منحصراً متوجه آن کشتی ایرانیان که در پیشاپیش همه بود می‌کردند، این‌کشتی که درحال غرق‌شدن بود کشتی بعد را نیز باخود به‌اعماق‌آب‌کشید در حالی که سرنشینان این کشتی که زیر باران تیر قرار گرفته بودند نمی‌توانستند با آن شتاب و عجله‌ای که داشتند کشتی‌ها را از هم جدا کنند. بدین‌ترتیب ده‌هزار ایرانی و طبق بعضی از گزارش‌ها حتی بیش از اینها قربانی دیوانگی ستاره‌شناسان شدند. اما در قبال این‌ها تعداد فاتحین اندك بود، کسانی که شاهد این صحنه بودند به‌من اطمینان دادند که شمارهٔ قزاقان به‌هزارتن نیز نمی رسیده است.

یك نمونهٔ دیگر. همین اواخر ستاره‌شناسان روزی را برای استراحت شاه معین کردند که ظاهراً در آن نمی‌بایست از انقلابات جوی اثری باشد. هنگامی که آن روز فرارسید شاهنشاه به‌دشت رفت تا با معتمدین خود از لذایذی که در چنان روز خوشی متصور بود بهره‌مند شود، اما ستاره‌ها یا بهتر بگوئیم عالم‌نمایان ایرانی به‌قول خود وفادارنماندند. زیرا تازه به‌موضع‌مقرر برای‌استراحت رسیده بودند که ناگهان طوفان و گردباد برخاست و چون در آن اطراف هیچ پناهگاهی نبود بامشکلات بسیار به‌اضطرار به‌پایتخت بازگشتند و شاه در آنجا طوفان خشم خود را برسر هواشناسان نالایق خالی کرد.

کمی پس از این واقعه چنین اتفاق افتاد که شاه ساعت چهار

صبح در حین نماز در مسجد جمعه در حالی که هوا صاف بود در آسمان صدای رعد آسائی شنید. همهٔ سکنهٔ شهر نیز این غرش مهیب را شنیدند و دیگر درست خوابشان نبرد. شاه ستاره‌شناسان خود را احضار کرد و ضمن پرسیدن علت این غرش از آنها جویا شد که بگویند این صدای مهیب برچه دلالت دارد. اما چون آنها به‌تازگی به‌اندازهٔ کافی مورد عتاب شاه واقع شده بودند این‌بار بهتر دیدند به‌جهل خود اقرار کنند تا اینکه بار دیگر باگفتن مطلبی نادرست طوفان خشم پادشاه را برانگیزند.

ما خودمان که در سال ۱۶۸۴ به‌اصفهان وارد شدیم بلافاصله به‌تن خویش دریافتیم که شاه‌سلیمان‌تاچه پایه اسیر اوهام وخرافات است. مطلب به‌اختصار بدین قرار بود. شاه بااهل‌حرم خود به تفرجگاهی که در خارج شهر قرار داشت رفته بود. ناگهان از سرشوخی و مزاح با خنجری آخته به‌یکی از متعه‌های خود که سخت مورد علاقه‌اش بود حمله کرد. درحالی‌که فولاد نوك خنجررا متوجه پستانهای او کرده بود چنانکه گفتی می‌خواهد پوست او رابخراشد از وی پرسید کدام را ترجیح می‌دهد، سر خنجر یاته آنرا؟ دختر در پاسخ گفت «من کنیز شما هستم و هرچه را شما بپسندید من‌هم آنرا می‌پسندم!» و در حین ادای این جمله پستان‌های خود را که بادست برهنه کرده بود عرضهٔ ضربات ظاهری خنجر شاه کرد و در این حیص و بیص در اثر عدم‌دقت از ناحیهٔ شکم جراحتی برداشت. خراش مختصری بود که بزحمت دیده می‌شد ولی‌معهذا دختر ناگهان درحالی که روح از بدنش پرواز کرده بود به‌زمین افتاد و گویا براثر شدت هیجان بود که مرد. این اتفاق غیر مترقب شاه را دچار حال جنون ساخت و باهمان سلاح‌گاه این و گاه آن متعه و گاه خواجگان را مورد حمله قرار داد، گفتی آنها به‌علت‌جلوگیری نکردن از آن واقعه گناهی مرتکب شده بودند. چیزی نمانده بود که شاه به روی مادر خود نیز دست بلند کند اما مادرش با خشم به وی یادآور شد که برسر عقل بیاید. ستاره‌شناسانی که احضار شدند همگی گفتند که باهیچ قدرت بشری نمی‌شده است از این حادثهٔ اسفناك جلوگیری کرد؛ زیرا سیر کواکب قصد جان شاه را داشته است؛ خوشبختانه فقط معشوق شاه پیش‌مرگ وی گردید و بلارا بگردانید و باید خدارا در این‌باره شکر گزارد. ناسازگاری

کواکب به‌این زودیها برطرف نخواهد شد؛ پس باید به‌شاه توصیه کرد که چند ماهی کاملا از کار کناره بگیرد. البته به‌محض اینکه اوضاع مساعد شود بلافاصله موضوع را به‌عرض خواهند رساند. در این فاصله نه‌باید او در ملاء عام ظاهر شود و نه‌باید میهمانی بدهد واصولا به‌هیچ‌کار مخصوص جالب‌توجهی نباید دست بزند.

بدین‌ترتیب بود که خرافات شاه‌سلیمان باعث شد که او از پذیرفتن میهمانان داخلی وخارجی در دربار امتناع کند وسبب شد که آنها از ابتدای بهار تا سی‌ام ژوئیه دستها را روی هم بگذارند و بیکار بنشینند.

تن‌آسانی شاه‌سلیمان

سرانجام این را نیز باید به‌مطلب خود بیفزایم که شاه به آرامش توأم با آسایش ــ آنهم برای اینکه‌نگوئیم بیکاری وبطالت ــ بیش از آنکه پسندیده و مطلوب است رغبت دارد. نه‌خود سکان مملکت را به‌دست می‌گیرد و نه‌قدرت اخذ تصمیم آنرا دارد که‌با مشکلات سیاست داخلی وخارجی مردانه و رویاروی مبارزه کند؛ او فقط در لحظاتی که سرحال است به‌این‌قبیل گزارش‌ها گوش فرامی‌دهد. در نتیجه تمام بار ادارهٔ مملکت برگردهٔ وزیراعظم‌است و شاه خود بافراغت و بدون معرفت به‌اوضاع عمومی و کشوری به‌زندگی خاص خود ادامه می‌دهد. هرکس بگوید که وزیراعظم در باطن قدرت سلطنتی را اعمال می‌کند و شاه فقط در ظاهر صاحب و واجد آنست سخنی چندان دور از حقیقت نگفته است.

ازنظرتشریح‌وضع موجود وحقیقت‌اموردرفصل بعدمابه‌تفصیل بیشتر به‌وضع و موقع وزیراعظم می‌پردازیم.

۴ وزیر اعظم

۱ـ عنوان و مقام

بزرگترین مقام دولتی خاص رئیس دیوان‌عالی و شخص اول از بین بزرگان مملکت یعنی وزیراعظم‌است؛ او در عین‌حال‌نیابت اعلیحضرت را نیز به‌عهده دارد.

وی برحسب مقام مهمی که دارد لقب اعتمادالدوله و همچنین وزیراعظم گرفته است. لقب اعتمادالدوله معمولا در خطاب واصولا در محاوره به‌کار برده می‌شود در حالی که وزیراعظم اصولا در مکاتبات استعمال دارد. این هردو لقب حاکی از بزرگترین منصب دولتی ایران است.

در واقع وزیراعظم را می‌توان محور ادارهٔ امور ایران دانست زیرا تمام کارها و حیات عمومی به‌دور وجود او جریان دارد. راهی که به‌مقام ومنزلت، نفوذ و ثروت می‌انجامد منحصراً ومنفرداً به لطف و مرحمت این مرد ممکن است پیموده شود. فقط در صورتی که او بخواهد و عریضه‌ای را عنوان کند شاه از آن باخبر می‌شود و بس؛ تنها اوست که هرگاه از تقاضائی پشتیبانی‌کند آن تقاضا مورد قبول شاه واقع می‌شود. وزیراعظم گزارشهای وکلائی را که ازطرف حکام فرستاده شده‌اند می‌شنود و باآنها قضایا را حل و فصل می‌کند. وی قراردادهای اتحاد را می‌پذیرد و یا رد می‌کند؛ ضرب مسکوکات و اعمال سایر حقوق خاص پادشاهی به‌دست اوست. بدون موافقت شخص او در محدودهٔ قدرت دولت هیچ اختیاری ، تغییری، تجدیدی انجام نمی‌گیرد و هیچ تصمیمی

اتخاذ نمی‌شود.

این مقدار دربارهٔ وضع وزیراعظم در دربار کافی است. آثار قدرت اداری او را در سراسر مملکت به‌نحوی بارز می‌توان دید واحساس کرد. والیان، حکام وداروغگان به‌هیچوجه نه حق دارند مشکلاتی را که ناگهان بروز می‌کند باوسایلی که دراختیار آنان قراردارد شخصاً حل کنند و نه‌می‌توانند وظایف و تکالیف مملکتی واداری را که به‌عهدهٔ آنها محول شده به‌ابتکار خودانجام دهند؛ در همه‌کار وهمه‌چیز به‌موافقت وزیراعظم نیاز است و او بادیدهٔ باز ناظر جریانات وامور مملکتی است.

فعالیت وزیراعظم

منزل وزیراعظم بلافاصله در مجاورت قصر سلطنتی قرار دارد. امور متعدد دولتی را که فقط بادستور شخص شاه قابل حل وفصل‌اند نمی‌توان به‌عهدهٔ تأخیر افکند. در نتیجه وزیراعظم تمام روز را در بیرونی کاخ می‌گذراند و در همانجاست که اوامر شاه را دریافت می‌کند یا هرگاه امری فوری و ضروری مکالمهٔ حضوری باشاه را ایجاب کند فوراً شرفیاب می‌شود. این مدت را که وی در انتظار شرفیابی‌می‌گذراند به‌هیچوجه به‌فراغت و بیکاری سپری نمی‌کند. برعکس او در همانجا گزارش وکلا، عریضه‌ها، تقاضاهای رسیده و مراسلات حکام را می‌خواند و اغلب شخصاً به‌صدور دستورها وفرمان‌ها می‌پردازد و یا امور جاری و مملکتی را در ذهن خود مرور می‌کند؛ به‌اختصار بگوئیم که او همواره به‌حداعلای ممکن مشغول و گرفتار است. چون او همیشه در مجاورت دربار مقیم است پس ناگزیر باید از لذت‌بردن از ثروت خود و همچنین از آسایش در محیط خانوادگی چشم بپوشد. فقط خوابیدن شب و صرف چاشت در منزل از این قاعده مستثنی است.

وی شخصاً به‌ندرت با شاه صحبت می‌کند. اغلب طرف‌صحبت و مذاکرهٔ او خواجه‌سرایان هستند و وی‌گاه به‌خزانه‌دارباشی و گاه به‌مهتر یابه‌آن گروه از بزرگان واعیان‌رجوع‌می‌کند که حق‌دارند در حرمسرا به‌خدمت شاه شرفیاب شوند. در پذیرائی‌های عمومی و رسمی جای وزیراعظم (همان‌طور که قبلا ذکر کردیم) به‌عنوان

رئیس دیوان‌عالی در طرف چپ* پادشاه و نزدیک وی است. دراین موقع او عرایض را برای اخذ تصمیم ابلاغ می‌کند و دربارهٔ اوضاع و احوال وامور عمومی گزارشی به‌عرض می‌رساند و این مهمات را طبق دستور شاه فیصله می‌بخشد. هرگاه شاه براسب بنشیند و از قصر خارج شود ـ این کار معمولا سرشب انجام می‌گیرد ـ وزیراعظم نیز در رکاب شاه حضور دارد.

شاه این سواری‌ها را هم برای استراحت و حفظ صحت و سلامت خود می‌کند و هم برای اینکه خود را به مردم نشان بدهد. در این تفرج‌ها وزیراعظم باکوشش و مهارت جریان مذاکرات‌را که ممکن است دربارهٔ امور کاملا مختلف باشد طوری هدایت می‌کند که به‌صلاح و صرفهٔ عمومی بینجامد و ضمناً چنان تملق و مزاج‌گوئی می‌کند که شاه آنچه را در سایر اوقات از وی دریغ می‌کرده است حال به‌سمع قبول می‌شنود. هروزیراعظمی که بتواند به‌صورتی غیرمحسوس بدینطریق شاه را تحت تأثیر و نفوذ خود درآورد در انظار ایرانیان هوشمندتر و عالیمقام‌تر قلمداد می‌شود. در واقع نیز تصمیم قطعی دربارهٔ مهمترین امور دولتی که مدتها معوق مانده و پس از بحث و فحص مقامات صلاحیتدار باز به‌نظر موافق شاه نیاز دارد بیش از همه ضمن این گردش‌های سواره اتخاذ می‌گردد.

نگرانی‌های وزیراعظم

تنهاغم امورمملکتی نیست‌که‌خاطر وزیراعظم‌را گرانبارمی‌کند بلکه نگرانی که وی از آخر و عاقبت خود دارد نیز مزید برآن می‌گردد و این خود تشویشی است که اغلب ذهن وی را دچار پریشانی می‌کند. مقام و حیات وزیراعظم به‌یک اشارهٔ شاه بسته است واین اشاره به‌علت قدرت نامحدودی که او دارد، زودخشمی‌اش و رغبتی که به‌اخذ تصمیم‌های فوری و نسنجیده در وی مشاهده می‌شود اغلب به‌موئی بسته‌است ووابسته به‌ضابطه‌وقاعده‌ای‌نیست. بی‌جهت نیست که ایرانیان می‌گویند «غضب شاه یعنی مرگ!». همواره شمشیر دموکلس برفراز سر وزیراعظم آویخته است؛ معهذا او

* ـ چند صفحه بعد درفصل ششم همین کتاب ذکرشده که واقعه‌نویس در مجالس درباری در طرف چپ شاه قرار می‌گیرد. (مترجم).

هیچگاه خبر ندارد که آن لحظهٔ مرگبار کی فرا می‌رسد. بارسنگین امور مملکتی در عین‌حال به‌معنی وجود یك کانون خطر دائمی‌است: یك اتفاق کوچك، یك غفلت ناچیز کافی است که باعث شود آن حکم‌مشئوم صادر شود. هرگاه او شب هنگام صحیح و سالم به‌خانه و کاشانهٔ خود باز گردد حق دارد که خدا را شکر بگزارد که آن روز نعمت حیات به‌وی ارزانی بوده است زیرا نداند کسی تاچه زاید سحر.

تحکیم مقام وزارت عظمی

وزیراعظم برای تحکیم وضع و موقع خود بیش از هرچیز از دوطریق اقدام می‌کند.

از یك طرف مراقب است که هیچ‌کس شاه را ضد او تحریك نکند. بی‌شك بسیاری هستند که می‌خواهند از موقع استفاده‌کنند و باذکر بعضی از علل به‌اوضاع نامساعدی که همواره ممکن است در مملکت وجود داشته باشد کنایه بزنند و تدبیر و لیاقت وزیر اعظم را نزد پادشاه محل تردید وتأمل وانمود کنند تااز این‌رهگذر بلکه بتوانند این وزیر از همه‌جا بی‌خبر را به‌سرعت باد و برق از مقام خود ساقط کنند. زیرا بدیهی است که باقدرت بسیاری که وزیراعظم درهمهٔ امور دارد اغلب اتفاقات نامطلوبی در اطراف و اکناف رخ می‌دهد که می‌شود با توسل به‌تهمت و افترا آنرا به حساب عدم لیاقت وبی‌کفایتی وزیراعظم گذارد هرچند که وزیر اعظم تا این‌درجه کاری و کوشا باشد. علت اینکه او حاسد و بدخواه دارد از طرفی از وضع و مقام وی ناشی می‌گردد و از طرف دیگر بدان دلیل است که او گاه مجبور می‌شود در بین بزرگان و اعیان بعضی‌را مجازات کند. کسانی‌که از این‌رهگذر زیان دیده‌اند به‌هیچ‌قیمت در دنیا حاضر نمی‌شوند کمترین فرصتی را برای‌گرفتن انتقام از دست بگذارند.

وزیراعظم نه‌تنها باید از کسانی که علناً باوی برسر دشمنی هستند برحذر باشد بلکه حتی باید از آنها هم که باوی دوستی‌دارند و او خود به‌انحاء مختلف طرفداری آنها را جلب کرده است احتیاط کند. زیرا هنگامی که متملقین ذهن شاه را به‌کسی مشوب کرده باشند دیگر از وفا و نمك‌شناسی هیچ‌کاری برنمی‌آید: درصورتی

که شاه فرمان داده باشد دیگر هیچ پسری از بریدن گوش، بینی و حتی سر پدر خود ابا ندارد ـ و این درسی است که تاریخ فرمانروایان پیشین به‌ما می‌آموزد!

راه دومی که وزیراعظم برای تأمین مقام و موقع خود اختیار کرده‌است همانا اظهار تملق و چاپلوسی‌کردن به‌درگاه شاه است‌وهدف آن اینست که هرچه بیشتر مورد توجه و عنایت شاه واقع شود. پس فقط هم او موقوف‌آن‌است‌که به‌جای‌اینکه طبق‌وظیفهٔ وجدانی خود سخن بگوید چیزی را برزبان آورد که دلخواه شاه است. گاه در حضور شاه زبان به‌مدح وی می‌گشاید و از قریحه و مزایا و زیبائی‌های جسمی وی شطری می‌گوید واین‌کاری است که همهٔ ایرانیان را خوش می‌آید؛ گاه ستارهٔ سعدی را که دورهٔ سلطنت‌شاه سلیمان در ظل‌حمایت آن‌است می‌ستاید وحتی‌ازستودن قبایحی که می‌داند او بندهٔ آنهاست یانیکو جلوه‌دادن آنها نیز پرهیزی ندارد. گاه وزیراعظم نسب والای شاه را به‌وی یادآور می‌شود و اجداد او را، تا حضرت محمد برمی‌شمرد؛ مختصر بگویم او هرکار می‌کند تا به‌شاه بقبولاند که وی بزرگترین و مقتدرترین شاه ربع‌مسکون است.

از جانب دیگر وزیراعظم از نزدیك شدن هرچیز و هرکس به به‌شاه که بتواند به‌نحوی موجب کدورت خاطر او گردد جلوگیری می‌کند. پیکهائی که حامل اخبار ناخوش هستند هرگز اذن دخول به‌قصر نمی‌یابند. هرکس که بخواهد آرامش و آسایش شاه را مختل کند به‌سهولت به‌آن دنیا فرستاده می‌شود. هرگاه بلائی بر مملکت نازل شود که نسبت به‌فعالیت و کاردانی وزیراعظم‌تردیدی ایجاد کند، وزیراعظم فوراً مطلب را به‌صورتی به‌حضورشاه جلوه می‌دهد که خسارات بی‌اهمیت به‌نظر آید و خبرحدوث آن بلاچندان جدی تلقی نشود. در اینجا می‌خواهم واقعه‌ای را که خود شاهد آن بوده‌ام نقل کنم:

در دورهٔ اقامت من در اصفهان قبایل غارتگر ازبك از بخارا به‌خراسان حمله‌ور شدند و چهار هزار ایرانی را شکست دادند. این جنگ را که دیگر قابل اختفا نبود وزیراعظم چنین به‌عرض رساند: فقط کشمکشی رخ‌داده و اگرکسی هم دراین‌بین کشته‌شده باشد در این لحظه هنوز معلوم نیست که پیروزی با کی است. در

این فاصله والی خراسان تعدادی از سر ازبکها را به‌دربار فرستاد تا نمایندهٔ شجاعت پیروزمندانهٔ ایرانیان‌باشد. این سرها را که برنیزه‌های بلندی زده بودند درست مانند هنگامی که هدایای سال جدید را به‌حضور شاه می‌آوردند به‌صورتی رسمی در معابرحرکت دادند ودر معرض دید مردم گذاردند. از این مثالها به‌تعداد زیاد می‌توانم ذکر کنم اما همین‌یك به‌اندازهٔ کافی گویا هست که وزیر اعظم به‌خوبی می‌تواند حتی وقایع ناگوار را به‌صورتی جلوه‌گر سازد که شاه باد و برسر مهر بماند.

از این‌ها گذشته وزیراعظم از یك طریق دیگر به‌تحکیم کار و موقع خود می‌کوشد و آن اینست که به‌محض به‌دست گرفتن قدرت تمام بستگان و دوستان خود را به‌نوائی می‌رساند، از آن‌ها حمایت می‌کند و بهترین مشاغل دولتی را به‌آنان می‌سپارد. بااین‌کار نه‌تنها موقع خود را مستحکم می‌کند بلکه در ضمن اهمیت خود و قوم و قبیله‌اش را نیز با لامی‌برد. حال اگر شغل خوبی بلامتصدی نباشد به‌سهولت شاغلان پیشین را از کار برکنار می‌کنند، چون به‌ندرت ممکن است که یك مأمور دولت کاری خلاف وجدان انجام نداده باشد یا رشوه‌خواری نکرده باشد پس وزیراعظم به‌سهولت مستمسکی برای انجام دادن منظور خود پیدا می‌کند. وقتی که او همهٔ دوستان و خویشان را به‌نان و آب و مقام‌رساند آن‌وقت هرساله از شاه برای ایشان خلعت می‌گیرد و با این کار در عین حال به آنها نشان می‌دهد که مورد حداکثر مرحمت او هستند.

اهمیت خلعت

هرگاه آنچه را ذیلا خواهد آمد در نظر مجسم کنیم به‌اندازهٔ واقعی اهمیت این مرحمت پی می‌بریم. بخشیدن خلعت از طرف شاه به‌کسی واقعهٔ مهمی است؛ خلعت به‌کسی داده می‌شود که شاه بخواهد به‌خصوص ازخدمات وی ابراز رضایت کند. والیان، وزرا و سایر صاحب‌منصبان دولتی اغلب برای اینکه تقاضای پنهانی خود را از وزیراعظم دربارهٔ گرفتن خلعت دارای پایه و اساسی لازم کنند ناچاراند از مبلغ هنگفتی طلا چشم بپوشند و سرکیسه را باز کنند. زیرا هرکس که به‌گرفتن خلعت از طرف‌شاه از دیگران ممتاز شود مورد احترام و رعب زیردستان خود قرار

می‌گیرد به‌طوری که آنها به‌هیچ‌وجه به‌خود جرأت معترض شدن و شکایت کردن از چنین رئیسی را نمی‌دهند زیرا مرحمت شاه از همه‌جا بی‌خبر صفوی جواز همهٔ تجاوزها و تخطی‌های عمال‌دولتی است.

خلعت عبارت است از یك شنل مضاعف که در هردو قسمت تا ماهیچهٔ پا می‌رسد و طبق مرسوم مملکت از پارچهٔ زربفت و سیم بفت یا از پارچهٔ گرانبهای گلدار دیگری تهیه می‌شود. گاه عمامه و کمربندی هم به‌آنچه گفته شد افزوده می‌گردد اما خیلی به‌ندرت شمشیر زرینی نیز بخشیده می‌شود. مستمری‌هائی که باخلعت توأم می‌شود بسیار زیاد است؛ در نتیجه وزیراعظم می‌کوشد که به‌جای پرداخت حقوق و وظیفه به‌کارمندانش آنها را باعوایدی که از این امتیاز حاصل می‌شود راضی کند و کارمندان نیز از این امر بسیار خوشحال‌اند زیرا دریافتی آنها از محل عواید مذکور خیلی بیشتر از حقوق سالانهٔ آنهاست.

سفرای دربار پادشاهان خارجی نیز از طرف شاه خلعت می‌گیرند. هیچ نوع دیگر از اجلال واکرام به‌جز دادن خلعت در دربار ایران رایج نیست.

بزرگان واعیان نیز به‌سهم خود به‌کسانی که خدمت‌شایسته‌ای برای آنها انجام داده باشند خلعت می‌دهند. اما علت واقعی امر بیشتر میل باطنی ایرانیان به‌خودنمائی وتجمل‌پرستی‌است تاپاداش دادن به‌خدمتگزاری زیرا در این مملکت هرکس را ببینید هم و غمش متوجه آنست که به‌نحوی گشاده‌دستی و بزرگواری‌اش را بستایند. حتی در پائین‌ترین محافل ومجامع ایرانی نیز این میل به‌تجمل‌پرستی‌و خودنمائی دیده می‌شود، تا جائی که‌اطباء اغلب پس از شفای بیمار از آنها به‌جای تمام حق‌العلاج خود یا قسمتی از آن خلعت می‌گیرند.

نفوذ و مداخل وزیراعظم

هرگاه اتفاق بیفتدکه شاه به‌مردی‌که موردتوجه خاص ومحبت وزیراعظم نباشد خلعت بدهد وزیراعظم حداقل می‌تواند کاری کند که این خلعت به‌آن مرد تحویل نشود واین درصورتی است که نخواهد به‌نحوی‌دیگر به‌دشمن‌خود قدرت‌نمائی‌کند و ویرا برنجاند. بدین‌ترتیب او وسیلهٔ سهل وآسانی در اختیار دارد تا نگذارد حق

به‌حقدار برسد و مرد لایقی مورد تشویق و ترغیب قرار گیرد. گاه کوشنده‌ترین و کاری‌ترین کارمندان بدون ارتکاب کمترین گناهی دچار وضع رقت‌باری می‌شوند زیرا ظاهر امر چنین است که شاه به‌آنها اعتنائی ندارد. باید دانست که در ایران توجه و بی‌توجهی شاه به‌کسی خود تعیین‌کنندهٔ طرز رفتار مردم باچنین شخصی است.

بدین‌ترتیب وزیراعظم در تلاش است که به‌نحوی کارمملکتداری را باسرنوشت شخصی خود هماهنگ و همعنان سازد؛ درحالی که هرگاه به‌یکی بیشتر بپردازد دیگری از دست می‌رود وبدین‌ترتیب است که زندگی او خالی ازخوشبختی است وسراسر مملو از زحمت و خیال و نگرانی.

از طرف دیگر مداخلی که او به‌علت شغل مهم‌خود به‌دست‌می‌آورد بسیار زیاد است. والیان موظف هستند که هرساله برحسب آبادی واهمیت ناحیهٔ تحت حکومت خود مبالغی به‌وی بپردازند. اضافه برآنچه گفته شد باید هدایای سالانهٔ حکام و صاحبان‌مناصب عالی را ذکر کرد. این‌ها می‌کوشند که بادادن این هدایا دل مردی را به‌دست آورند که در لحظات سخت وحساس می‌تواند باگفتن کلمه‌ای و به‌کاربردن اشاره‌ای در حضور شاه منجی و یادشمن آنها باشد. حال هرگاه مبالغی را هم که از راه نادرست و ناحق به‌دست می‌آید به‌آنچه یاد شد بیفزائیم آنوقت طبق تخمین و نظر ایرانیان وارد به‌امور، درآمدسالانهٔ یك‌وزیراعظم به‌بیست‌هزارتومان‌برابر باسیصد وچهل‌هزار تالر بالغ می‌شود، درصورتی که‌وزیراعظم مرد طماعی باشد این مبلغ به‌سی‌هزار تومان هم می‌رسد که با پانصد وده‌هزار تالر برابر است. این رقم باید کم و بیش درست باشد. تعیین مداخل اجزاء عالیرتبه دولتی به‌صورتی دقیق ممکن نیست زیرا قسمت اعظم این درآمد از طرق نامشروع حاصل می‌شود.

۲ـ شخصیت وزیراعظم فعلی

وزیراعظم فعلی ایران شیخ‌علی‌خان نام دارد. در ایام جوانی وی مشاغل متعدد دیگر دولتی را بالیاقت تصدی کرده است و حتی در مقام سرداری باازبکان جنگیده است. بعدها از طرف شاه‌عباس

دوم به‌سمت وزارت‌اعظم برگزیده شد. فعلا یعنی‌درسال ۱۶۸۶ وی مردی سالخورده است در سنین هشتاد سالگی، اما هنوز فردی است سرزنده و سواری خستگی‌ناپذیر؛ در پر خوری نیز ممتاز است. برکار خود بسیار خوب تسلط دارد واز لحاظ جسمی و فکری از عهدهٔ آن برمی‌آید. برای اینکه بدانیم او چه‌گونه مردی است باید در نظر داشته باشیم که از نژاد کرد است و به‌طایفهٔ زنگنه تعلق‌دارد. برخی‌از ایرانیان‌بین خودباکردها تفاوت‌نژادی‌قائل هستند و آنها را مردمی عنود، خودرأی، حیله‌گر و عبوس و سخت‌گیر می‌دانند. اما شیخ‌علی‌خان نه‌تنها دارای این خصایص مشکوك است بلکه خصوصیات دیگری نیز دارد که او را از دیگران ممتاز می‌کند: او مردی است دیندار، خداترس و پرهیزگار، فقط یك زن دارد و از عیش و ولنگاری بیزار است شمی قوی برای عدالت دارد و رشوه نمی‌گیرد. هرگاه در این مورد کمتر بتوان براو خرده‌ای گرفت از طرف دیگر مخفی نباید داشت که او شخصاً طماع‌تر و خسیس‌تر از آنست که شایسته بنظر آید. درکار اضافه‌کردن مالیاتها برای خزانهٔ سلطنتی سختگیر است؛ اگر کار یهودیان، ملتانیان، هندیان و ارمنیان در میان باشد او از این هم سختگیرتر می‌شود. وزیر اعظم باید حکام و داروغگان را زیر نظر تیزبین خود داشته باشد و کاری کند که آنها دست از پا خطانکنند؛ از آنجا که بخوبی می‌تواند نفوذ خود را در خارج از حدود تنگ وظایفش اعمال کند تمام بزرگان و اعیان از ته دل هم از او می‌ترسند و هم او را دشمن می‌دارند.

او بهترین مشاغل دولتی رابه‌خویشان خود سپرده است. از دو تن برادر وی که اکنون درگذشته‌اند برادر بزرگتر میرآخورباشی و دیگری بیگلربیگی قندهار یعنی والی ناحیه‌ای که در پیرامون قلعه‌ای به‌همین‌نام قرار داردبود. از دوپسر او که هردوجوانمرگ شدند یکی داروغهٔ قزوین و دیگری حاکم کرمانشاه بود. برادرزادهٔ او حاجی‌علی‌خان، بیگلربیگی آذربایجان را دارد ومقرش در تبریز است و در عین حال سمت سپهسالاری نیز دارد؛ برقوائی متشکل از بیست‌هزارتن فرمان‌می‌راندکه‌درسرحدات گرجستان وترکیه‌مستقر است ومی‌کوشد، امنیت مملکت را تأمین کند. بدون اینکه وارد جزئیات امر شوم در اینجا فقط یادآور می‌شوم که قسمت‌اعظم‌ادارهٔ

امور مملکت در دست طایفه‌ای متمرکز شده که وزیراعظم بدان منسوب است. شأن وشوکت این خاندان اکنون به پایهٔ حشمت وسطوت شخص پادشاه می‌رسد.

شیخ‌علی‌خان از تجمل‌طلبی رایج در ایران بیزار است؛ وی هنگامی که براسب می‌نشیند فقط چند تن معدود ملازم همراه خود دارد و دراین‌هنگام جامه‌ای ساده ولی زیبا و باسلیقه برتن کرده‌است. محاسن خاکستری‌رنگ وی تقریباً بلند است و به‌هیچوجه طبق رسم روز باخضاب به‌رنگ سیاه درنمی‌آید. قیافهٔ گرفته و همچنین رفتار او حاکی از عواطف واحساسات نجیبانه‌ای دراو نیست؛ می‌توان وی را بامجسمه‌ای که بدون ظرافت ودقت از چوب تراشیده باشند قیاس کرد. او حاجی هم هست یعنی مسلمان متدینی که در حیات خود یك بار به‌خانهٔ خدا رفته و درمدینه قبر حضرت محمدرا زیارت کرده است. بدین‌لحاظ شاه به‌سر مقدس خود سوگند خورده است که هرقدر هم وزیراعظم روزی روزگاری مورد بی‌مهری وی واقع شود باز هم قصد جان وی را نکند. شیخ‌علی‌خان که از این تأمین شاه قوت قلب یافته است با آزادی و فراغ خاطری بیشتر از سلف خود به‌دربار می‌رود و می‌آید. بدین‌طریق او باتأکید واطمینان بیشتری به‌اجرای وظایف خود می‌پردازد، عقیدهٔ خود را آزادانه‌تر ابراز می‌دارد و اراده و خواست خودرا با موفقیت بیشتری به‌حکام تحمیل می‌کند.

گویا او پنهانی از طرفداران اهل سنت باشد. سنی‌ها پیرو شعبه‌ای از اسلام هستند که تقریباً تمام مسلمانان غیر ایرانی و به‌خصوص ترکها بدان گرویده‌اند. حقیقت هرچه می‌خواهد باشد ولی این اندازه مسلم است که او در زندگی خود به‌اعتدال و نظم سخت پای‌بند است. هم به‌ستاره‌شناسی و طالع‌بینی و هم به‌هرتغییر و تجددی خصومت می‌ورزد؛ با ادیان دیگر نیز سر دشمنی دارد. در ابتدای تصدی خود وی یهودیان مقیم، ملتانی‌ها و همچنین ارامنهٔ مسیحی پایتخت را کم مورد ایذاء قرار نداده است؛ اکنون نیز به‌همان‌اندازه آنان را منفور دارد اما دیگر مانند سابق آنهارا آزار نمی‌دهد حال یا دراثر گرفتن هدایا دلش نرم شده است و یا شاید شکنجه و آزار آنان دیگر برایش لطفی ندارد.

سیاست وزیراعظم فعلی

هدف از سفارت ما در دربار ایران بیشتر این بود که شاه ایران را وادار به‌یك لشکرکشی مشترك برضد ترکها که در بحبوحهٔ صلح، بغداد را از چنگ پدربزرگش صفی (همان‌طور که قبلا گفتیم) خارج کرده بودند بکنیم. فقط چون وزیراعظم با این کار موافق نبود کوشش‌های ما به‌جائی نرسید. وی به‌مسیحیان به‌خاطر فتوحاتشان حسادت می‌ورزید و به‌همین دلیل به‌ما جواب رد می‌داد. من در اینجا باذکر سخنان خود وزیراعظم به‌این‌فصل پایان می‌دهم زیرا به‌خوبی نحوهٔ تفکر وزیراعظم خصوصاًو ایرانیان‌را عموماً نشان می‌دهد. این طرز فکر سراسر آکنده‌است از احتیاط و رعایت تمام جوانب و همچنین یك حس انتقامجویی مستتر در آن: «پذیرفتن تقاضای شما یعنی اقدام شاه به‌جنگ نه باقرارداد صلحی که ما باخواندگار*(این نامی است که ایرانیان به‌سلطان ترك داده‌اند) منعقد کرده‌ایم موافقت دارد و نه‌اوضاع و احوال روزگار ما چنین اجازه‌ای می‌دهد. از این‌ها گذشته‌مسافات بعید مانع از آن است که مابتوانیم به‌عنوان متفق واقعی یکدیگررا حفظ و حمایت کنیم و اخبار و اطلاعات مربوط به‌اهداف و موفقیت‌های جنگ‌را به‌اطلاع‌یکدیگر برسانیم. وقایع‌دورهٔ‌شاه‌عباس کبیر به‌ما می‌آموزد که چنین اتحادی خطرناك است. زیرا او هم با فرنگی‌ها متحد بود؛ ولی چون مسیحیان بدون اطلاع قبلی وموافقت او باترکها عهد مودت بستند او ناگزیر شد که تمام بار جنگ را یك‌تنه به‌دوش بکشد»[1]

---

*ـ در اصل به صورت خوندکار ضبط شده است (مترجم).

۱ـ قضاوت کمپفر دربارهٔ جواب شیخ‌علی‌خان به علت اینکه خود در این ماجرا ذینفع بوده است بی‌طرفانه نیست. درحقیقت این رفتار دولت ایران کاملا بااوضاع سیاسی آن عهد هماهنگی دارد واین‌گفته‌نیز که شاه‌عباس ناگزیر تمام بار جنگ‌را به دوش گرفته است باحقایق تاریخی مطابق است. درست است که رودلف دوم که پادشاهی ضعیف و روحاً بیمار و دائم دستخوش تشویش و اضطراب بود طالب اتحاد با شاه‌عباس بود و قراردادی نیز در این زمینه منعقد ساخت اما او مردی نبود که بتواند از پیروزیهای برجستهٔ ایرانیان در آذربایجان و آسیای صغیر استفاده کند و به سهم خود به پادشاه عثمانی ضربه‌ای بزنند. (رجوع شود به مقالهٔ:
W. Hinz, Deutschland und Iran im 17. Jahrhundert, in: “Forschungen und Fortschritte”, Berlin 1935
و همچنین توصیف ایران توسط یکی از سفرای آلمان در دربار شاه‌عباس مورخ ۱۶۰۹ در سال پنجاه‌وپنجم مجلهٔ Berliner Museen چاپ برلین ۱۹۳۴، ص ۳۴ و بعداز آن).

۵

قشون ایران و فرماندهٔ آن

۱

بلافاصله پس از وزیراعظم فرماندهان کل سه‌قسمت مختلف قشون در دربار دارای نفوذ هستند.

قورچی‌ها

قورچی‌باشی که فرماندهٔ قورچی‌های سوار شاه است در رتبهٔ اول قرار دارد. این نیروی ترک‌نژاد تشکیل می‌شود از سوارانی که مسلح به‌نیزه و کمان هستند و به‌خاطر قامت‌های بلند کشیده و شجاعت و تهور خود شهرت دارند. با اتکاء به‌خدماتی که برای به‌قدرت رسیدن صفویه کرده‌اند و با به‌خاطر داشتن قدرت ونفوذ پیشین خود بسیار مغرور ومتکبر هستند. اینهاکه به‌همپشتی و اتحاد طوایف خود که گاه به‌ده تا دوازده هزار مرد جنگی بالغ می‌شوند سخت پای‌بندند وهمواره‌گوش به‌فرمان فرمانده‌ای‌هستند که از میان آنها برگزیده‌شده باشد، توانسته‌اند تقریباً در قبال شاه استقلال خود را حفظ کنند.

اسلاف این قوای قورچی به‌شاه‌اسمعیل مؤسس سلسلهٔ صفوی (۲۴ ـ ۱۵۰۱ م.) این امکان‌را دادند که‌بر ایران مسلط شود و مذهب شیعه را رواج دهد. بدین لحاظ این جمع دارای امتیازات خاصی شدند و توانستند باکنار زدن ایرانیان اصیل سمت‌های‌عالی دولتی و حتی مقامات فرماندهی را اشغال کنند و از آن جمله قورچیگری را مختص و منحصر به‌خود سازند. قورچیها را از

کلاهشان که به‌تاج موسوم است می‌توان تشخیص داد و این عبارت است از عمامه‌ای که تشکیل می‌شود از پارچهٔ سفیدی در قاعده و قسمت قرمزی روی آن؛ براین قسمت‌قرمز که به‌شکل مخروط ناقص است دوازده ترك دیده می‌شود که یادآور دوازده امام مورد احترام شیعیان است. این کلاه‌خاص صوفیان صفوی باعث شد که آنها از طرف ترکها «قزلباش» نامیده شوند یعنی کسانی که سر سرخ دارند. درست‌است که ترکها با به‌کاربردن این‌لفظ دشنامی را در نظر داشتند اما قزلباشها این‌نام را مایهٔافتخار خود دانستند. بدین‌ترتیب قزلباشها سخت برخود می‌بالند و به‌مردم بومی این سرزمین که آنها را تاجیك، تازیك یا به‌طور خلاصه تات می‌نامند به‌دیدهٔ تحقیر می‌نگرند. معنی تاجیك در اصل چیزی بود مانند «تازیان» یا «تازی‌زادگان»[1]

در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم قدرت قزلباشهای ترك در ایران چندان زیاد شد که شاه در خفا از نفوذ آنها به‌هراس افتاد. جسارت و بی‌پروائی آنها به‌جائی رسید که حتی علناً باسلطان‌محمدخدابنده (۱۵۸۶ ـ ۱۵۷۸ م.) به‌مخالفت برخاستند. اما پسر وی شاه‌عباس اول، که فرمانروائی مقتدر و شایسته بود کاری کرد که غرور بیجای قزلباشها زائل گردد و به‌طغیان قورچی‌ها به‌صورتی قطعی خاتمه داده شود. وی بسیاری از سرکردگان آنها را به‌دار آویخت و بقیه را از کارهای خود برکنار ساخت و قلرهای وفادار را به‌جای آنها گماشت، برای تحکیم قدرت مملکت شاه‌عباس به‌تأسیس دو قسمت دیگر در قشون اقدام کرد که بخشی از آنها از گرجیان و سایر غلامان غیرایرانی تشکیل می‌شد و قسمت دیگر از ایرانیان ترکیب می‌یافت. وی درعین اینکه این واحدهای جدید را تقویت می‌کرد از نیروی قورچی‌ها نیز کاست به‌صورتی که قورچی‌ها از نظر تعداد در درجهٔ بعدی واحدهای دیگر قرار گرفتند. امروز قوای ۱۵ تا ۲۰ هزار نفری قورچی فقط جزء کوچکی از نیروئی است که در گذشته به‌همین‌نام وجود داشته است.

۱ـ لفظ تاجیك در طول زمان چندین‌بار تغییر معنی داده است. در ابتدا به معنی عرب بوده است و بعدها به ایرانیان اطلاق شده تاآنها را از ترکها مشخص کند. اما «تات» درعوض لفظی است ترکی و برای غیرترکهائی که درکشورهای ترك می‌زیسته‌اند به‌کار برده می‌شده و بعدها بیشتر در مورد ایرانیان مورد استعمال یافته است.

غلامان (قلرها)

قلر آقاسی (فرماندهٔ غلامان) دومین مقام را در قشون ایران دارد. قوای تحت‌فرمان وی بیشتر از گرجیان، چرکسها، ارمنیان و سایر طوایف‌غیرایرانی تاجائی‌که بتوانند شرایط اقلیمی را تحمل کنند تشکیل‌شده است. اینها درکودکی به‌غلامی واسارت درآمدند، آنگاه آنهارا ختنه کردند و به‌فرمان شاه برای خدمات جنگی بر گزیدند. اینها هم سواره می‌جنگند و سلاحشان شمشیر منحنی، نیزه و کمان است. بعضی‌ها نیز خصوصاً برای تیراندازی با تفنگ تربیت شده‌اند. غلامان از نظر تعداد و قدرت جنگاوری با نیروی قورچی یا مساوی هستند یا تعدادشان اندکی از آنها کمتر است؛ تعداد آنها بین ۱۵ تا ۱۸ هزار نفر است. حفظ و حراست شاه به‌خصوص به‌دست اینهاست زیرا به‌علت تربیت خاص‌شان هیچکس انتظار نافرمانی از آنها نداردو از طرف دیگر چون اینها بایکدیگر خویشاوندی نسبی و سببی ندارند احتمال توطئه‌وهمدستی بین‌آنها‌نمی‌رود. درباریان‌ازاینکه‌دیده‌می‌شوداینها غرور وادعای برتری قورچی‌های ترک را که در گذشته سلسلهٔ صفوی را دچار مشکلاتی ساخته بود به‌چیزی نمی‌انگارند سخت خوشحال‌اند.

تفنگچیان

تفنگچی لرآقاسی (فرماندهٔ تفنگچیان) که برقوائی مرکب‌از دهقانان و پیشه‌وران ایرانی فرماندهی دارد در قشون ایران‌دارای رتبهٔ سوم است. تفنگچی‌های نیرومند و چالاك پای‌پیاده مردانه می‌جنگند هم باشمشیر و هم باتفنگ؛ گاه نیز سپر خود را برمی‌دارند. تعداد آنها از پنجاه‌هزار تن کمتر نیست. بااسب به‌میدان جنگ می‌روند و در نزدیکی‌های خصم از اسب پائین می‌پرند و پیاده می‌جنگند. نیروی سوار پیاده جنگیدن‌را دون‌شأن خود می‌داند و به‌همین‌جهت تفنگچی‌ها را «علف‌شمشیر»[۲] می‌نامند. این هردو قسمت نیروی جنگی یعنی غلامان و تفنگچی‌ها در دورهٔ شاه‌عباس اول (۱۶۲۹ ــ ۱۵۸۷ م.) که به‌علت کاردانی و لیاقتش به‌حق

۲ــ یعنی گوشت یا طعمهٔ دم شمشیر (مترجم).

«کبیر» لقب یافته تأسیس شده‌است.

توپخانهٔ ایران

از نظر مراتب نظامی در درجهٔ بعد قرار دارد. توپچی‌باشی برقوای بحری نیز فرمان می‌راند، به‌طوری‌که هرگاه جنگی دریائی در پیش باشد در عین‌حال امیرالبحر نیز هست. معهذا ایرانیان دارای نیروی دریائی جنگی خاصی نیستند و آنچه هست به‌چند کشتی کوچك مسلح تجاری محدود است که در خلیج فارس و دریای خزر آمد و شد دارند.

شغل توپچی‌باشی‌گری اهمیتی ندارد و دارای خصوصیتی هم نیست که شایان ذکر باشد و من دراینجا فقط در مقام صحبت از قوای نظامی آنرا به‌دنبال نام سه‌تن فرماندهٔ درجه اول قشون ذکر کردم اما باید در نظر داشت که اهمیت و نفوذ توپچی‌باشی خیلی از سه فرماندهٔ مزبور کمتر است و باآنها قابل مقایسه نیست.

اسباب و وسایل جنگی خاص توپخانه در «جبه‌خانه» که قلعهٔ طبرك خاص آن است نگاهداری می‌شود. تقریباً می‌توان گفت که از توپ قابل حمل و متحرك خبری نیست. توپهائی که پس از رانده‌شدن پرتقالیها توسط قوای متحد ایرانی و انگلیسی (۱۶۲۲ م.)، در شهرهای هرموز، کنگ (کنگون) و لار به‌جای ماند امروز زینت قصرها شده است. چندتای معدودی از این توپها برای مقاصد دفاعی در تأسیسات مختلف قلاع به‌کار می‌رود. به‌طور کلی ده‌تا از این توپها در قلعه‌های نزدیك بندرعباس و به‌همین‌اندازه هم در قلعهٔ هرموزموجوداست. توپهائی هم که در سال ۱۶۳۷ م. از طرف فریدریش سوم فرمانروای هلشتاین ارسال شد امروز زینت‌بخش مدخل باغهای سلطنتی قزوین است.

سپهسالار و سردار

اگر بخواهیم خیلی دقیق باشیم باید بگوئیم که سپهسالار پس از وزیراعظم مهمترین مقام دولتی را داشته است؛ معهذا درهمین اواخر سپهسالاری به‌عنوان یك شغل ثابت از تشکیلات حذف شده است. این روزها هرگاه لازم باشد هرسه واحد ارتش را بسیج می‌کنند و تحت‌سرپرستی یك‌سپهسالار قرارمی‌دهند و پس از پایان

جنگ باز سپهسالار را از خدمت مستعفی می‌کنند. به‌همین‌طریق هم برای هرلشکرکشی یك سردار برگزیده می‌شود و این سردار هم به‌همین‌ترتیب پس از پایان عملیات جنگی از شغل خود برکنار می‌گردد.

هرسه واحد قشون به‌شعب مختلف تقسیم می‌شوند و هرقسمت تحت فرماندهی صاحب‌منصبان معینی قرار دارد که عناوین آنها مانند مین‌باشی، یوزباشی و انباشی[3] (مثل اغلب اصطلاحات فنی نظامی) از زبان ترکی گرفته شده است.

۲ـ ترتیب پرداخت حقوق به‌افراد قشون

تمام قوائی که در حال صلح فعلی تحت سلاح قرار دارد به نواحی‌مختلف تقسیم وفرستاده شده زیرا بدین ترتیب نگاهداری آنها سهلتر است. تعداد کل آنها به‌نود هزار تن بالغ می‌شود. حال هرگاه همهٔ این تعداد هم واقعاً مشغول خدمت نباشند باز اسم آنها در فهرست‌ها ولیست‌حقوق منظوراست. درنواحی‌مختلف، فرماندهی افراد قشون با حکام است و سربازان باید نسبت به‌حکام فرمانبری و فرودستی کنند؛ اما چون پرداختن مزد سربازان به‌عهدهٔ حکام است طمع آنها باعث می‌شود که تعداد کثیری ازاین سربازان فقط در روی کاغذ وجود داشته باشند؛ این وضع در ایران صورت چندش‌آوری پیدا کرده است و شاه بدون‌نتیجه می‌کوشد با گسیل داشتن مفتش آنهم به‌طور غیرمترقب از آن جلو بگیرد. مأمورین تفتیش اینجا هم که یا به‌رشوه‌ای خریداری می‌شوند ویا به‌اندازهٔ کافی زیرك و باریك‌بین نیستند به‌همان سهولت کشور ما یعنی آلمان فریب می‌خورند و حقایق به‌آنها به‌صورت معکوس نشان داده می‌شود.

سوای قوای اصلی دفاعی که شرح آن گذشت دوهزار سرباز پیادهٔ محافظ هستند موسوم به‌جزائری که به‌خصوص خیلی خوب مجهز و مسلح‌شده‌اند. مزد این جزائری‌ها از کیسهٔ شاه پرداخته می‌شود و آنان نه‌تحت‌فرمان یکی از فرماندهان قوای سه‌گانهٔ فوق هستند و نه‌از والی‌ها اطاعت می‌کنند بلکه تنها و تنها گوش به

---

[3] ـ فرماندهٔ هزارنفر، صدنفر و ده‌نفر (مترجم).

فرمان ایشیک‌آقاسی‌باشی دارند.

مزد سربازان در درجهٔ معین در واحدهای سه‌گانه باهم یکسان نیست. یك نفر سوار قورچی حداقل نه تومان، گاه هم ده و بیشتر از آن در سال حقوق می‌گیرد (یك تومان مساوی‌است با هفده‌تالر)؛ حقوق یك انباشی پانزده تومان، یك یوزباشی سی‌تومان، یك مین باشی هفتاد تومان و شخص فرمانده یکصد و پنجاه تومان در سال است. غلامان سوار قدری ازاین‌کمتر حقوق دارند وحقوق‌سربازان پیاده از غلامان هم کمتر است.

پرداخت حقوق همهٔ عمال دولت‌نقدی نیست بلکه از طریق حواله‌های ادارهٔ کل محاسبات مملکتی عملی می‌گردد. این حواله‌ها که به‌صورت قطعات کوچك کاغذی است دارندهٔ آنرا محق می‌کند که حقوق خود را از نواحی مختلفی که به‌صورت دقیق روی آن قطعه کاغذها قید شده دریافت دارد اما این نقاط اغلب به‌آن‌اندازه از هم فاصله دارند که جمع مبلغی‌که باید دریافت شودکفاف‌مخارج سفر به‌آن نقاط و نواحی را نمی‌کند. در اثر این قاعدهٔ نامعقول یك سرباز عادی مجبور است که حوالهٔ خود را به‌ضرر نقد کند و ناگزیر به‌این رضایت می‌دهد که به‌جای ده تومان حواله شده شش تومان و یا ــ در صورتی که محل دریافت وجه خیلی دور باشد ــ حتی به‌گرفتن پنج تومان رضایت بدهد. پس در نتیجه هستند کسانی که شغل خود را خرید حوالهٔ حقوق سربازان قرار داده‌اند و طبیعةً خوب هم می‌دانند که چگونه بامخارج اندك سفر کنند.

چگونگی قوای دفاعی ایران

در مورد آنچه به‌کار جنگ مربوط می‌شود، یعنی مشق نظام، مارش، تربیت وانضباط‌نظامی، متحدالشکل بودن و غیره بین اوضاع واحوال موجود در ایران با مملکت ما نمی‌توان مقایسه‌ای کرد. من در زبان ایرانیها اصطلاحاتی که حاکی از فرماندهی نظامی برای انواع حرکت واحدها، به‌کار انداختن توپها، شعله افکن‌ها و وسایل و دستگاههای محاصره و از این قبیل‌باشد سراغ ندارم.

اسلحهٔ ایرانیها عبارت است از نیزه، تفنگ، کمان و شمشیر های منحنی؛ توپ و زنبورك در صحنهٔ جنگ به‌کار برده نمی‌شود.

رنگ تکه‌های مختلف لباس در نزد هریك از واحدها به‌کلی با یکدیگر متفاوت است. هرکس هرطور دلش بخواهد لباس می‌پوشد؛ یکی بازوبند دارد و دیگری غرق در زره در خیابان‌ها حرکت می‌کند، سومی عمامهٔ خود را با پر آراسته یا به‌صورتی دیگر خود را انگشت‌نما کرده است.

در لشکرکشی‌ها در زدن اردو هیچ‌نظم و ترتیبی رعایت نمی‌شود؛ هرکس به‌دلخواه خود خیمه می‌زند. چنان شلوغی از طنابها و ریسمان‌ها ایجاد گردیده و واحدهای مختلف دچار چنان بلبشوئی شده‌اند که خیال می‌کنم اگر چندتن معدود از دشمنان شبا هنگام شبیخونی بزنند به‌خوبی می‌توانند تمام اهل اردو را که در این خیمه‌های درهم‌برهم و بی‌ترتیب در حال چرت زدن هستند قلع و قمع کنند. باوجود این ایرانیها هرگاه حدس بزنند که دشمن در نزدیکی آنهاست پاسدارانی را در ارتفاعات مجاور به‌کشیك می‌گمارند تا نزدیك شدن و حرکت دشمن را باعلائمی به‌آنها خبر بدهد.

سربازان خود موظف هستند که خوراك و پوشاك‌خود را فراهم کنند؛ حتی‌پس ازطی‌مسافات‌زیاد یاگذراندن‌مشکلات وسختی‌ها باز هم به‌سربازان نان داده نمی‌شود. ولی همیشه سوداگران بدنبال اردوها در حرکت هستند و در دکه‌های خود گوشت، نان و میوه به سربازان عرضه می‌کنند، به‌کسی که پول دارد جنس فروخته می‌شود و به‌کسی که اعتبار دارد قرض داده می‌شود. هرکه از این دو عاری باشد باید شب به‌دزدی، غارتگری و راهزنی بپردازد.

موسیقی نظامی

موسیقی نظامی آنطور که در نظر ما باید به‌کار تحریك و ایجاد هیجان در جنگاوران بیاید در ایران وجود ندارد زیرا آنها علم هم‌آهنگی را آنطور که گوش ما به‌آن عادت دارد نیاموخته‌اند. اینها از شیپورهای دسته‌بلندی در موسیقی نظامی استفاده می‌کنند که بعضی به‌قسمتی باریك و بعضی دیگر به‌قسمتی پهن‌ختم می‌شود و به‌بوقهای انگلیسی شباهت دارد. با این ساز صدای گوشخراش خشنی ایجاد می‌کنند و باآن دیگر سر وصدائی زیر که به‌عرعر خر می‌ماند. از این گذشته طبلهای دستی را که اندازه‌های

مختلف دارد به‌صدا در می‌آورند آنهم بادستهائی کارناموخته و بدون اینکه حرکتی یا فرمانی را بااین نواختن توأم کنند. در بین اینها سنجهای بزرگ پهنی را که از داخل مانند ظرفی گود است و در وسط طرف محدب دستگیره‌ای دارد و در موقع نواختن از آن استفاده می‌کنند بهم می‌کوبند و بااین کار صدائی گوشخراش به‌وجود می‌آورند.

وقتی جنگ باشد همه باهم نعره‌های وحشتناکی سر می‌دهند و به‌زبان ترکی می‌گویند «یورو، یورو، یورو!» یعنی به«پیش، به پیش، به‌پیش!». از این نعره‌ها هوا می‌لرزد گوئی زمین و آسمان به‌هم برخورده‌اند.

تدبیر جنگ

رسم ایرانیان نیست که در روز جنگ بلافاصله به‌خصم حمله کنند یا در مورد قوای مساوی یا کمتر به‌جنگ آغاز نمایند؛ آنها برای جنگ تاکتیك زیر را برگزیده‌اند: دهات را ویران می‌کنند، پل‌ها را از حیز انتفاع می‌اندازند، تمام مزارع را منهدم می‌کنند و بیابان ویرانی تحویل دشمن می‌دهند تا از این‌طریق دشمن از لحاظ تأمین خوراك خود در مضیقه بیفتد و خود به‌خود در اثر برخورد بامشکلات فراوان‌ازبین‌برود؛ درست‌مانند اینکه درمملکت ما حریق را باخراب‌کردن نواحی مجاور کانون آتش خاموش می‌کنند.

از اینها گذشته ایرانیان در تنگه‌ها و کوه و کمرها کمین می‌کنند تا برسر دشمن از همه‌جا بی‌خبر که از آن نواحی می‌گذرد بریزند. یا آنها لشکر دشمن را از قلهٔ کوه‌ها وبالای صخره‌ها که در اثر موقع طبیعی در امن وامان است زیر نظر می‌گیرند وهنگامی که دشمن به‌هیچ‌وجه پیش‌بینی چنین کاری را نمی‌کند به‌طور غیر مترقب باو حمله‌ور می‌شوند. خلاصه بگوئیم آنها هیچگاه بااتکاء به‌بخت یا دلیری خود دل به‌دریا نمی‌زنند و فقط هنگامی می‌جنگند که پیروزی برای آنها حتمی ومسلم باشد. با پیروی از این روش در دورهٔ شاه‌عباس‌کبیر بدون دادن یك نفر تلفات بریك لشکر بزرگ و نیرومند ترك غلبه کردند. بهتر بگوئیم ایرانیان پل رود ارس و شهر مجاور آن جلفا و همچنین دهات نزدیك آنرا ویران

کردند و سکنهٔ ارمنی را که متجاوز از چهل هزار تن می‌شدند با تمام دار وندارشان به‌اصفهان یعنی وسط کشور بردند به‌طوری که دشمن فقط با بیابانی ویران روبرو شد. ترکها که از گرسنگی و تشنگی مشرف به‌موت بودند سرانجام فرار را برقرار ترجیح دادند.

همسایگان ایران

از همسایگان ایران[4] در مغرب ترکهای عثمانی و در مشرق هندیهای سلسلهٔ مغولی باایرانیان سردشمنی دارند. ایرانیها با دولت روسیه در شمال و بااعراب در جنوب در کمال صلح و سلم زندگی می‌کنند. ایرانیها از نظر شجاعت و غیرت جنگی به‌پای ترکها نمی‌رسند ولی از نظر فکر و تربیت، علوم، طرز رفتار و مراودات درباری، تزیین لباس و لطف و نجابت دربرخوردها برآنان برتری دارند. اما از طرف دیگر ایرانیان در تمام امور جنگی از هندیان کارآزموده‌تر هستند؛ زیرا هوای نامساعد مرطوب هندوستان باعث شده که اهالی آن دیار از نظر بدنی ضعیف باشند واین ضعف‌سبب می‌شودکه آنان نتوانندگرسنگی، تشنگی وکمبود، مشکلات کوهنوردی و بیابان‌گردی و سایر ناراحتی‌های جنگ را را متحمل شوند.

همسایگان شمال ایران یعنی تاتارهای ازبك را من دشمن ایرانیان نمی‌نامم بلکه غارتگر ایران می‌شمارم هرچند که مردمی جنگجو و دلیر هستند. از آنجا که در حال فعلی قوای ازبکان متشتت و متفرق است به‌آسانی جسارت آنرا به‌خود نمی‌دهند که از طریق جنگ به‌ایران بتازند. اما به‌صورت دستجات کوچك و متفرق غارتگر بیابانها را درمی‌نوردند، به‌خراسان دستبرد می‌زنند و آنگاه باغنائم به‌دست‌آمده به‌خانه ومأوای خود باز می‌گردند بدون اینکه سرزمین غارت شده فرصت داشته باشد دست به‌سلاح ببرد. حتی در همین‌روزها نیز گیلان واقع در کنار دریای خزر دچار دستبرد و شبیخون قزاقها شد والبته گناه این حمله را فقط دراثر بی‌خیالی و تسامح خود ایرانیان می‌توان دانست و بس. همه می‌دانند که طایفهٔ قزاقها که مقهور روسهاست به‌علت توحش

۴- رجوع شود به‌نقشهٔ‌آدریانوس رلاردوس (Adrianus Relardus) مورخ سال ۱۶۷۵ م.

به‌اطـراف خـود دستبرد می‌زند تا بتواند از اقـوام متمدنی کـه زندگی را به‌فراغت و تن‌آسانی می‌گذراند برای خود غنیمتی به چنگ آورد.

یك‌بار هم ناحیهٔ مکران که مجاور فـارس است کشور شاه را دچار ناراحتی و اختلال کرد. بلوچ‌ها باتعداد اندکشان بادلگرمی به‌کوه‌ها و در پناه استحکاماتشان به‌ایران تاختند. اما اکنـون با ایشان دوستی برقرار و رفتـار خصمانهٔ آنها به دست فـراموشی سپرده شده‌است. هم‌اکنون که من‌در بندرعباس به‌تحریر این‌سطور مشغولم امیر سرزمین مزبور به‌نام ملك تنکه‌ای به‌ملاقـات حـاکم هرموز آمده است تا او را از مراتب دوستی واخلاص خود مطمئن سازد؛ معهذا او از پایتخت خود کیج[5] تا بندرعباس در فواصلی‌که صدابه‌صدا برسد مأمورینی گمارده و در مواضع زیادی حتی یك قسمت تمام از سربازان مسلح را به‌نگهبانی گذارده است تا اگر تصادفاً بخواهند عهدشکنی کنند و او را بگیرند و یا عملی انجام دهند که در شأن وی نباشدآنها را باشلیك‌تیری به‌سوی خودبخواند. کیج تااینجایکصدوبیست‌وپنج‌ساعت یاهشتادوسه‌میل آلمانی فاصله دارد، و تا ساحل دریا سه‌روز مسافت یا هجده ساعت مداوم طی طریق راه است. مکران سرزمینی است که در آن خرما و برنج عمل می‌آید و در عین‌حال در حکم حصاری طبیعی است که کمربندی از کوههای صعب‌العبور آنرا در بر گرفته است. در صحرای مجاور آن درخت‌های نخل وحشی متعددی روئیده است که میوه‌هـای تلخ آنها ــ بـه شهادت کورتیوس (Qu. Qurtius) هنگامی کـه اسکندر از لشکرکشی به‌هندوستان باز می‌گشت گویا در گلوی سربازان وی مانده و به‌هلاك آنها انجامیده است.

ــــــــــ

۵ـ در نقشهٔ آدریانوس رلاردوس به نام Kenzje ثبت شده است.

٦ برجسته‌ترین کارکنان دربار که در مجالس حق نشستن دارند

کارکنان دربار از نظر درجه و مرتبه پس از صاحبان مشاغل مهم دولتی قراردارند. به‌طورکلی و عمومی من در این قسمت ترتیب نشستن را در مجالس عمومی درباری مأخذ قضاوت خود قرار می‌دهم. البته این قاعده‌ای نیست که همواره بتوان بدان استناد جست زیرا ترتیب بالا و پائین نشستن همیشه براثر درجه و مقام نیست و مربوط. به‌اینست که چه‌کس بیشتر مورد توجه خاص شاه قرار دارد.

۱ــ ناظر

ناظر در رأس‌کارکنان دربار قرار دارد. کارگاههای سلطنتی، بیوتات و کارهای فنی دربار، تهیهٔ خوراك و پوشاك برای همهٔ کارکنان دربار زیر نظر او است. از آنجا که وی سوای این وظایف مسئول برگزاری مجالس سور و سرور شاه نیز هست بنابراین وظایف اداری سنگینی را به‌عهده دارد؛ اما همین کارها از طرف دیگر او را دارای مداخل زیادی کرده است به‌طوری که می‌تواند واقعاً «ایرانی» یعنی در ناز ونعمت فراوان زندگی کند. میزان درآمد ناظر یا کارکنان دیگر متنفذ دربار را به‌سهولت نمی‌توان معلوم کرد زیرا آنها از محل یك درآمد معین زندگی نمی‌کنند، بلکه گذشته از حقوق عادی خود عوایدی غیر قانونی و غیر قابل

تخمین دارند که میزان آن بستگی دارد به‌طمع کارکنان واهمیت موردی که باید حل و فصل شود. من در این‌باره فقط شخص ناظر را به‌تأکید تمام به‌عنوان مثال ذکر می‌کنم؛ در مورد سایر کارکنان می‌توان به‌همین‌نسبت قیاس کرد و نتیجه گرفت.

یکی از تکالیف ناظر آنست که سرپرست و پیشه‌ور برای کارگاههای سلطنتی تعیین کند، به‌آنها حقوق بدهد و میزان‌حقوق آنها را کم و زیاد کند؛ اما به‌هرحال دادن تغییر در مزد بستگی دارد به‌موافقت شخص‌پادشاه. اماچون همهٔ مقام‌ها ومشاغل درباری یك‌ساله است وهمه از آیندهٔ خود در تردید هستند پس جای شگفت نیست که تمام دارندگان این مشاغل هنگامی که سال قراردادی استخدام آنها نزدیك به‌اتمام است بامشت‌هائی پر از طلا به‌حضور ناظر روی آورند ـ یکی از ترس از دست دادن شغل و دیگری به امید دریافت اضافه مزد. از میزان مزدی که ناظر به‌آنها میدهد قبلا مبالغ معینی به‌عنوان حق‌الزحمهٔ ناظر کسر شده است. حال هرگاه یکی از کارکنان دربار یا شاغلین کارگاه به‌یك شغل اداری منتقل شود ناظر بدون اینکه هیچ حق قانونی داشته باشد قسمت زیادی از حقوق وی را دریافت می‌کند. میزان عواید ناظر که از طریق کسانی که عریضه‌ای یاتمنائی دارند دریافت می‌شود از آنچه گفته‌شد بازهم‌خیلی بیشتراست. سهم اعظم‌این‌عواید از طرف‌حکام و سایر بزرگان مملکت که اغلب می‌خواهند دفع شر ناظر را بکنند تأمین می‌شود. زیرا وی هرروز به‌حضور شاه شرفیاب می‌شود و فرصت‌های فراوانی پیدا می‌کند که باتعریف و یا تقبیح به‌کسی نفع یا ضرر برساند.

۲ـ واقعه‌نویس

واقعه‌نویس را وزیر دست چپ می‌نامند زیرا در مجالس درباری در طرف چپ شاه می‌نشیند. وظیفهٔ او بیشتر در این است که کلیهٔ تصمیمات و فرمانهای شاه و از آن گذشته نامه‌های متضمن تبریك و پیام که از طرف سفرا تقدیم می‌شود باتصمیم‌هائی که شاه در این موارد می‌گیرد و پاسخ‌هائی که می‌دهد و همچنین اتفاقات مهم و شایستهٔ یادآوری دربار، مملکت و کشورهای

همسایه را در دفاتر روزانه ثبت کند.

۳ـ دیوان‌بیگی

دیوان‌بیگی عالیمقام‌ترین قاضی جزائی ایران است. در این مورد باید در نظر گرفت که حقوق در ایران به‌دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱ـ حقوق عرف که متکی است به‌رویه‌های قضائی رایج در یك محل ودیوان‌بیگی یا داروغه‌ها پروای آنرا دارند؛ ۲ـ حقوق شرع که به‌عهدهٔ صدر، قضات روحانی که «شرع‌حاکم»[1] نامیده می‌شدند محول است. به‌این صورت فرق بین «عرف‌حاکم» و «شرع حاکم» کاملا روشن و واضح است.

دیوان‌بیگی وظیفه‌داراست که قتل و غارت را برطبق قوانین جزائی مورد تعقیب قرار دهد آنهم نه‌فقط در پایتخت بلکه در سراسر کشور ایران. در پیشگاه محکمهٔ او بیشتر این چهار جرم مورد دادرسی قرار می‌گیرد: ضرب و جرح بدنی، کورکردن، تجاوز به‌ناموس و قتل. قضاوت در مورد سایر جرائم به‌عهدهٔ داروغهٔ هرمحل است؛ اما در عوض به‌اختلافات حقوقی در حضور قاضی (شرع‌حاکم) رسیدگی می‌شود. عمال عالیمقام درباری و دولتی و همچنین کسانی که دارای حقوق خاص هستند و می‌توانند خود را «میهمان اعلیحضرت» بنامند ـ مثلا سفرای مقیم دربار ایران، اتباع خارجی ساکن این کشور وسایر شخصیت‌های برگزیده و عالیمقام ـ فقط لازم است که در محکمهٔ عالی یعنی به‌حضور دیوان‌بیگی حاضر شوند تا در آنجا به‌دعاوی مدنی و جزائی آنها (چه بین یکدیگر و چه ضد دیگران) رسیدگی شود.

۴ـ ایشیك‌آقاسی‌باشی

ایشیك‌آقاسی‌باشی دربانانی را که شغلشان حفاظت از قصر پادشاه است و یا نگهبانان ومنجمله یساولان را که برقراری امنیت داخل قصر را عهده‌دارند و جزائری‌ها را که در سواری‌های شاه در رکاب او هستند و بیرون کاخ را نگهبانی می‌کنند زیر فرمان

۱ـ در زبان فارسی حاکم عرف و حاکم شرع (مترجم).

دارد. در اصل مزد این واحد دوهزار نفری جزایری را از خزانهٔ دربار می‌پرداخته‌اند؛ اما شاه‌سلیمان صرفه‌جو فقط حقوق هفتصد نفر از اینهارا تقبل کرد وحقوق همین تعداد نیز به‌بودجهٔ قشون تحمیل گردید.

ایشیک آقاسی مسئول برقراری نظم و ترتیب درمجالس درباری است؛ برگزاری باشکوه و بدون خدشهٔ پذیرائی‌ها به‌عهدهٔ اوست؛ او شخصاً میهمانان مدعو را به‌جاهای مخصوص خودشان هدایت می‌کند؛ سفرائی را که توسط مهماندارباشی به‌داخل هدایت شده‌اند در حالی که او زیربازویشان را گرفته پیش تخت‌شاه می‌برد تا در آنجا عرض ادب واحترام کنند. هرگاه شاه سفرا را مورد محبت خاص قراردهد و آنها را به‌صرف غذا در مجلسی رسمی دعوت کند ایشیک‌آقاسی‌باشی آنها را به‌جای‌خود راهنمائی می‌کند.

ایشیک‌آقاسی‌باشی همیشه بلافاصله بعد از شاه می‌ایستد؛ درحالی‌که بادستش چوبدست زرین مرصع به‌جواهری‌را نگاهداشته سخت چشمها را به‌شاه دوخته است تا متوجه کوچکترین اشارات او باشد. فرمانهای شاه به‌سرعت برق اجرا می‌شود زیرا یساولان ایشیک‌آقاسی‌باشی که آنها نیز به‌چوبدست‌هائی مجهز هستند در همه‌جا تا مدخل تالار پراکنده و آماده به‌خدمت هستند. بدین‌ترتیب یساولان فرمانی را که دریافت شده هرگاه نتوان آنرا در همان‌محل به‌موقع اجرا گذارد به‌سرعت باد به‌دربانان می‌رسانند. این دربانان به‌همین منظور دسته دسته در آستانهٔ تالار کاخ درنگ کرده‌اند؛ دربانان نیز چوبدستی به‌همراه دارند.

ایشیک‌آقاسی‌باشی از محل شغل خود دارای درآمد سرشاری است؛ قسمت‌اعظم این درآمد از محل ده درصدی است که او حق دارد از همهٔ هدایا به‌سود خود کسر کند. در این مورد نباید فقط هدایای پادشاهان خارجی را به‌پیشگاه شاه یاپیشکش‌های مخصوص عید نوروز را به‌شاه در نظر داشت بلکه کسر این ده‌درصد حتی شامل آن قسمت از هدایائی نیز می‌شود که شخص شاه به‌دیگران می‌دهد خواه آنها که حاصل دسترنج پیشه‌وران‌است مانند خلعت‌ها یامنسوجات خواه حیوانات و فرآورده‌های کشاورزی و همهٔ این‌ها توسط خبرگان تقویم می‌شود و آنگاه عشر قیمت آنها از طرف خزانهٔ دربار به‌ایشیک‌آقاسی‌باشی تأدیه می‌گردد. درحال حاضر

این سمت بلامتصدی است و دیوان‌بیگی در مجالس درباری کفایت این‌کار را می‌کند ودر نتیجه شاه‌سلیمان درآمدی‌راکه باید نصیب ایشیك‌آقاسی‌باشی بشود خود تصاحب می‌کند.

۵ـ مهتر

مهتر در ضیافت‌ها بلافاصله نزدیك شاه می‌ایستد؛ به‌کمر خود کیسهٔ‌کوچکی آویخته‌که چند‌دستمال، یك‌ساعت، مهرانگشتری، تریاك و سایر ادویهٔ محرك در آن است. وی وظیفه دارد که از شخص شاه مواظبت کند، غذای او را بچشد، سفرهٔ او را بچیند، تخت‌خواب او را بگستراند و پوشاك او را نگاهدارد و حفظ و حراست کند. خیلی‌ها در حسرت مقام مهتر هستند زیرا شغل وی ایجاب می‌کند که مدام درملازمت شاه باشد؛ بدین طریق دارندهٔ این مقام می‌تواند به‌خیلی چیزها برسد که رسیدن به‌آنها برای دیگران غیر ممکن است. مهتر معمولا یك نفر خواجهٔ سفیدپوست است که ـ چون وسیله و آلت لذت خود را از دست داده است ـ می‌تواند بدون اینکه دچار هیجانات عاطفی بشود بدنبال شاه به حرمسرا برود. امروز تصدی این‌شغل باخواجه‌ای‌است زنگی به‌نام آغاکافور که عمر نوح دارد و در دورهٔ سه پادشاه خدمت کرده است.

۶ـ حکیم‌ها

در جوار حکیم‌باشی دو حکیم دیگر نیز هستند که به آنها حکیم بزرگ وحکیم کوچك خطاب می‌شود. درهیچ کجای دنیا مانند ایران به‌اطباء احترام نمی‌گذارند به‌طوری که‌آنها بین اعیان دارای مرتبه و درجهٔ خاصی هستند. اما به محض آنکه شاه چشم برجهان ببندد به‌طرفة‌العینی نیز سرنوشت‌آنها دیگرگون می‌شود. درچنین صورتی حکماء را از دربار می‌رانند و آنها را در تمام عمر در باغی واقع در قم زندانی می‌کنند. البته مخفی نباید کرد که این باغی است بزرگ ومجلل؛ درعین‌حال اموال‌اطباء نیز ضبط ومصادره می‌شود.

درجوار اطباء مخصوص تعداد زیادی نیز ازاطباء دیگر درباری وجود دارند که آنها هم از شاه مزد می‌گیرند و از عنوان حکیم هم

بدون اینکه واقعاً مستحق آن باشند برخوردارند.

۷ـ منجمین

مانند اطباء منجم‌باشی نیز بادومنجم دیگر همکاری دارد که به نام منجم بزرگ و منجم کوچك نامیده می‌شوند. ستایش خرافه‌آمیز ایرانیان از علم نجوم بامقام و منزلتی که منجمین در دربار دارند تطبیق می‌کند. منجمین معمولا در ملازمت شاه هستند. آنها همواره لوحه‌ای وفهرستی ازستارگان باخود دارند تاساعات سعد ونحس را بتوانند در هرلحظه‌ای خبر بدهند. بدون کسب اطلاع از منجم‌باشی شاه نه می‌نشیند ونه برمی‌خیزد، نه براسب می‌نشیند و نه اصولا به‌کار دیگری دست می‌زند.

تعداد منجمینی که از شاه مزد می‌گیرند فوق‌العاده زیاد است. پرداخت‌های سالانهٔ خزانهٔ دربار به‌اطباء و منجمین درهمین اواخر به بیست هزار تومان برآورد شد که باسیصد و چهل هزارتالر برابر است. پس از مرگ یکی از منجمین اغلب پسران متعدد وی جانشینش می‌گردند و آن‌طور که ظریفی به‌حق می‌گفت تعداد منجمین علی‌الدوام رو به افزایش است درحالی که شمارهٔ ستارگان همچنان ثابت مانده است. امروز دیگر عنایت به‌ستاره‌شناسی کم‌کم رو به‌زوال است زیرا نه فقط وزیر اعظم باآن‌میانهٔ خوبی ندارد بلکه به کرات منجمین در کار خود دچار اشتباهاتی شده‌اند وپیش‌بینی های نادرستی کرده‌اند.

۸ـ مهماندارباشی

مهماندارباشی موظف است که‌میهمانان شاه وسفرای پادشاهان خارجی را باهمراهانشان پذیرائی کند، وسیلهٔ معیشت و زندگی آنها را فراهم آورد، حمایتشان کند و باآنها رفتاری توأم باادب و احترام داشته باشد. وی خواهش‌های میهمانان را به اطلاع وزیر اعظم می‌رساند؛ درضیافت‌ها آنهارا از منزلشان به دربار و در بازگشت از دربار دوباره به منزلشان هدایت می‌کند. هنگامی که سفرا به‌موطن‌خود باز می‌گردند وی اجازهٔ‌مرخصی‌شاه‌را باطلاعشان

می‌رساند و اصولا می‌کوشد که مدت اقامت آنها را در دربار سهل و مطبوع سازد.

۹ـ مستوفیان

پس از مهماندارباشی مستوفی‌الممالك و مستوفی خاصه قرار دارند که ما درفصل بعد به تشریح وظایف آنان می‌پردازیم.

۱۰ـ میرشکارباشی

میرشکارباشی برسگهای شکاری و قوشخانه نظارت دارد. قوش‌ها را فقط برای پرندگان تربیت نمی‌کنند بلکه از آنها برای متوقف کردن شکارهای چهارپا نیز استفاده می‌کنند. برای هردونوع شکار هزارتن وبلکه بیشتر بازدار دراختیار است، زیرا برای مراقبت هریك باز ـ و باید دانست که فعلا در حدود هشتصد باز موجود است ـ یك نفر مخصوص را موظف کرده‌اند.

۱۱ـ میرآخورباشی

میرآخورباشی در رأس اصطبل شاهی قرار دارد و همهٔ میرآخورهائی که در آنجا به‌کار مشغول‌اند زیر نظر و فرمان وی هستند. قبایل ترکمن که در ایران ییلاق و قشلاق می‌کنند هرساله تعدادی اسب به‌صورت عوارض و مالیات به‌دربار تحویل می‌دهند. عواید میرآخورباشی از عوارض مراتع و چراگاه‌ها تأمین می‌شود.

۱۲ـ میرآب

میرآب برهمهٔ نهرها و مجاری آب نظارت فائقه دارد. به علت خشکسالی که در ایران حکمفرماست میزان آبی که برای مزارع مورد احتیاج است باتعداد نهرها و رودخانه‌های موجود نسبت معکوس دارد. به‌این دلیل آب را به محض اینکه از کوهستان جاری می‌شود سدبندی و با کاردانی خاص آنرا به شعب مختلف

تقسیم می‌کنند و از روستائی به روستائی دیگر می‌برند و سرانجام این آب در جوی‌ها و شاخه‌هائی که هردم باریك‌تر می‌شود تمام می‌گردد. اما تعبیهٔ آبروها هنگامی عملی می‌شود که به‌موجب اختیارات میراب به‌مالك هرقطعه زمین حقی برای بردن آب داده شود. این امر برای‌میراب کاری‌است آسان‌چون باسد کردن سریع‌جلوی‌آب‌می‌توان جریان آب‌را به‌روی نقطه‌ای بست و یاآنرا کم و زیاد کرد. اما از آنجا که محصول زمین بستگی به‌میزان آبی دارد که به‌آن داده می‌شود معمولا میراب و زیردستان او رشوهٔ کلانی از رعایا می‌گیرند و به عبارت دیگر رعایا برای‌رشوه دادن به‌آنها بایکدیگر چشم و همچشمی می‌کنند. بدین‌ترتیب باید مداخل میراب کل از شخص ناظر هم بیشتر باشد. ساکنان نواحی مزروعی که ارتفاع زیاد دارد و یادور افتاده است و آب جاری به‌آنجا سوار نمی‌شود چاه می‌کنند و مزرعه و باغ خود را بدون پروای لطف و قهر میراب آبیاری می‌کنند.

۱۳ــ داروغهٔ پایتخت

داروغهٔ اصفهان مسئول حفظ نظم و آرامش پایتخت است. تخطی از قوانین را داروغه مورد تعقیب قرار می‌دهد ومتخطی‌ها را بعضاً باجریمهٔ نقدی و بعضاً باتوقیف وحبس مجازات می‌کند؛ او حتی برحسب تشخیص و قضاوت خود می‌تواند کسی را محکوم به اعدام کند. شغل‌او درباری نیست بلکه اداری است و این شغل اداری برای متصدی آن ثروت وحشمت بسیار فراهم می‌آورد. در حال حاضر مقام داروغگی اصفهان در خانوادهٔ شاهزادگان گرجی موروثی است و شاه‌عباس کبیر فرمانی در این مورد صادر کرده است وچه‌بسا که‌او را برای شور به دیوان عالی دعوت می‌کنند؛ اما همواره در مجالس رسمی درباری جائی هم برای او در نظر می‌گیرند. او برعسس نیز ریاست دارد، سرکردهٔ عسس شبها باضابطین و شبگردان خود در پایتخت می‌گردد و بدکارانی را که به‌چنگ آورد دستگیر می‌کند.

۱۴ـ صحبت یساول‌باشی

صحبت یساول‌باشی (رئیس تشریفات) که به نشانهٔ منزلتش چوبدستی همیشه در دست دارد در میهمانی‌های رسمی جایش بلافاصله بعداز ایشیك‌آقاسی‌باشی است وکارش تااندازه‌ای مکمل کار اوست. یساولانی که قبلا ذکر کردیم و تعدادشان فعلا فقط به هفتصدتن می‌رسد و پاسداری کاخ شاه را می‌کنند از او فرمان می‌برند. هنگامی که شاه براسب می‌نشیند آنها پیشاپیش او در حرکت‌اند تامراقب نظم باشند و راه باز کنند. هرگاه شاه همراه زنان خود باشد این یساولان راه را برای تمام نسل ذکور قرق می‌کنند، به‌همین دلیل مردم کوچه و بازار به آنها قرقچی خطاب می‌کنند. از این گذشته یساولان در روزهای جمعه در بقعهٔ نزدیك عالی‌قاپو برای سلامت ذات شهریاری دعا ونماز می‌خوانند، سایر قصور پادشاه نیز دراکناف مملکت دارای نگهبانان یاسرایدارهائی از یساولان است. والیان نیز که درمحل خود نمایندهٔ شاه محسوب می‌شوند همچنین حق دارند که چندتن یساول در کنار خود داشته باشند.

اسلحهٔ یساولان عبارت است از یك گرز کوتاه و یك خنجر؛ لباس آنها لباس عادی مردم است و برسر «تاج» دارند واین کلاهی است که‌در دربار صفوی رواج دارد (و درعین حال نشانه‌ایست از عقیدهٔ شیعی پوشندگان آن). یساولان در واقع از اعقاب ترکانی هستند که شاه‌اسمعیل اول را درکار پایه‌گذاری حکومت مساعدت کردند و در نتیجه به دربار راه یافتند. به‌همین دلیل هم آنها را محق دانسته‌اند که نام مذهبی صوفی را برخود بگذارند.

۱۵ـ شاه‌بندر

رئیس بندر یارئیس گمرك دریائی نیز از «درباریان» است یعنی آنکه باید در ضیافت‌های شاهانه او را هم به‌شرطی که در آن لحظه در پایتخت باشد دعوت کنند. او به‌طور مستمر شاغل این شغل نیست بلکه مدت خدمت او یك سال است و پس از انقضای آن

شاه، دیگری را به این سمت منصوب می‌کند. در قبال خدمت خود، شاه‌بندر علی‌الرسم سهم معینی از عوایدی را که برای مملکت تحصیل می‌کند دریافت نمی‌دارد بلکه حقوق او مقطوع است. او باید عواید گمرکی را بدون دخل و تصرف بااسناد لازم و دفاتر محاسبه به مستوفی خاصه تحویل دهد.

۱۶ـ ملك‌التجار

ملك‌التجار صلاحیت آنرا دارد که‌اختلافات فیمابین بازرگانان را فیصله بخشد و او این کار را در خانهٔ خود انجام می‌دهد. در جوار این وظیفه او سرپرستی کارگاههای بافندگی، صباغی و شمشیر و چاقوسازی و ابریشم‌دوزی را نیز به‌عهده دارد اما بهرحال او این کار را زیر نظر ناظر انجام می‌دهد. وی در عین حال تاجرباشی و مشاور امور تجاری شاه نیز هست.

۱۷ـ محتسب پایتخت

محتسب حداکثر قیمت اجناس و مهمتر از همه خوار بار و غله را تعیین و به صحت کیل‌ها و اوزان خرده‌فروشان رسیدگی می‌کند. کسبهٔ متقلب به فرمان وی به‌حبس می‌افتند و مجازات می‌بینند، برحسب میزان و نوع گناهی که مرتکب شده‌اند به‌فلك، زندان‌یا به‌مرگ محکوم‌می‌شوند. وی‌هرماه فهرست‌قیمت‌ها را به دروازه‌های کاخ می‌چسباند و مهر خود را نیز ذیل فهرست می‌زند تاتوسمال*باشی‌ها (آشپزها) درست اجناس را به همان قیمت‌ها بخرند.

۱۸ـ معمارباشی

معمارباشی نقشه‌ها و طرحهای لازم را برای بناهای سلطنتی تهیه می‌کند و براجرای ساختمانی که به‌تصویب شاه رسید نظارت دارد. از آن گذشته وی صلاحیت دارد که ساختمان‌ها را تقویم

*ـ ظاهراً منظور توشمال است (مترجم).

کند؛ او می‌تواند قراردادهای خریدی را که بدون کسب نظر او که عنوان مقوم کل دارد منعقد گردد لغو کند.

۱۹ـ ناظر دواب

ناظردواب وظیفه دارد که برامور مربوط به شترها، استرها و درازگوش‌هائی که در سراسر مملکت برای رفع احتیاج تربیت می‌کنند رسیدگی کند، او مراقبت دارد که از این حیوانات خوب نگاهداری شود و هرگاه شاه قصد مسافرت کند باندازهٔ کافی حیوان بارکش آماده و حاضر باشد.

۲۰ـ جارچی‌باشی

جارچی‌باشی باید فرمانهای شاه را در میدان‌های عمومی باصدای بلند اعلام دارد یا توسط جارچی‌هایش آن فرمان را به گوش همه برساند تاهیچکس نتواند به جهل یاعدمِ آشنائی به‌قانون متمسك شود.

۲۱ـ چالشچی‌باشی*

تمام نوازندگانی که در ضیافت‌های رسمی برحسب ارادهٔ شاه موسیقی می‌نوازند چه نی بنوازند، چه نقاره، چه طبل یاسازی سیم‌دار و یاکسانی که آواز می‌خوانِند همه زیر نظر چالشچی‌باشی قرار دارند. برای اینکه در این ضیافت‌ها بیشتر اسباب سرور و نشاط فراهم شود شاه به رقاصان، خوانندگان زن، دلقك‌ها، نقالها، نمایش‌دهندگان، شعرا، سخنوران، کشتی‌گیرها و غیره حقوق می‌دهد. اما دربارهٔ اینکه این مردمان از چه قماشی هستند بهتر است دراین‌جا بیشتر به بحث نپردازیم.

در اینجا کار تعداد کردن بزرگان و اعیان درباری به پایان می‌رسد. اینان حق دارند در ضیافت‌هائی که شاه برپا می‌کند

*ـ در تذکرة‌الملوك چاپ مینورسکی (ص ۱۳۸) چالیجی‌باشی ذکر شده است. (مترجم).

شرکت کنند و به‌همین دلیل می‌توان آنها را درباری خواند. سازمانی برای اینکه در موقع لازم مورد مشورت شاه قرار گیرد، چیزی مانند شورای سری در ایران وجود ندارد. وزیراعظم همهٔ امور مملکت را مستقلا و به صلاحدید خود و البته درعین حال مطابق دلخواه شاه، مادر وی و خواجه‌سرایان عالیمقام حرمسرا فیصله می‌دهد. در موارد سخت یادر کارهائی که پایانی تردیدآمیز دارد وی ناظر و واقعه‌نویس یافرماندهان قشون را نزد خود می‌خواند، البته فرماندهان قشون بیشتر در امور جنگی مورد شور قرار می‌گیرند. برحسب اقتضا وزیر اعظم بادیوان‌بیگی، ایشیك آقاسی‌باشی و مستوفیان، بارؤسای اصناف یاسایر صاحب‌منصبان بسته به‌اینکه چه مطلبی مطرح باشد مشورت می‌کند. در امور دینی نه شخص شاه رائی می‌دهد نه دربار وی؛ رسیدن به این قبیل امور منحصراً در صلاحیت روحانیون عالیمقام است که در فصل هشتم از آنها بحث خواهد شد.

۷ مستوفیگری ممالك و مستوفیگری خاصه

۱ـ مستوفیان

عواید مملکت و دربار از طرف دو مستوفی جمع‌آوری می‌شود اولی را مستوفی‌الممالك و دومی را مستوفی خاصه می‌نامند.

ادارهٔ عمومی دفترخانهٔ ممالك که عواید لازم برای پرداختن مزد لشکریان وحقوق عمال‌عالیرتبهٔ دولتی و همچنین پرداخت تعهدات تیولداران درآن ثبت می‌شود زیر نظر مستوفی‌الممالك است. درمیان تیولداران از بیگلربیگی‌ها، خانها وسلطان‌ها دیده می‌شوند. اینها براثر میل شدیدشان به تقلید از جلال و شکوه دربار تقریباً همهٔ عواید ناحیهٔ تحت حکومت خود را به مصرف بیجا می‌رسانند. نواحیی که جزء املاك خاصهٔ (سلطنتی) است از این اصل مستثنی شمرده می‌شود.

دفترخانهٔ خاصه زیرنظر مستوفی‌خاصه اداره می‌شود وعوایدی که به‌مصرف گرداندن امور دربار می‌رسد در آنجا ثبت می‌گردد. این هردو دفترخانه بایك‌دیگر سخت همکاری دارند و نزدیك‌اند. هرچند که این هر دو مستوفی همرتبه وهمدرجه هستند باز ظاهراً مستوفی خاصه تا اندازه‌ای دردرجهٔ بعد از مستوفی‌الممالك قرارگرفته‌است.

دفترخانه‌ها

این هردو دفترخانه به شعب مختلف تقسیم شده‌اند که ذیلا به اختصار به شرح هریك می‌پردازیم:

دفترخانهٔ توزیعهٔ دفترخانهٔ خاصه برمبنای دفاتر واوراق مستوفی

خاصه فهرستی از املاك، دارائی و عواید شاه را تهیه می‌کند و در این فهرست تیولهای خارج از املاك خاصه را آنهم با ذکر مقدار- محصول، مالیاتهائی که پرداخت شده و پیش‌بینی وجوهی که درآینده باید پرداخت شود ثبت می‌کند. از این‌گذشته دردفترخانهٔ توزیعه‌نام محل‌هائی را هم که می‌توان طلبکاران را بدانجا حواله داد تهیه می- کنند. واردکردن اقلام در دفاتر با دقت تمام و تحت عناوین متعدد به رئیس دفترخانهٔ توزیعه امکان می‌دهد که حواله‌هائی درست صادر کند. هنگامی که این حواله‌ها به امضاء مستوفی‌الممالك برسد قوت قانونی پیدا می‌کند. گاه حواله‌ها با مهر وزیر اعظم و حتی شخص شاه نیز مصدق می‌گردد.

در دفترخانهٔ خلاصهٔ دفترخانهٔ خاصه کلیهٔ عواید و مخارج مربوط به املاك خاصه درج می‌گردد.

دفترخانهٔ لشگر*نویس‌ازشاه یك‌فهرست‌کلی‌وتقریبی‌ازکسانی که از اومزد می‌گیرند دریافت می‌دارد. دراین فهرست‌اسامی صاحب منصبان عالیمقام، درباریان، کسانی‌که به‌قشون‌بستگی‌دارند، پیشه- وران هنرمند و کارکنان درباری قید شده است. در دفترخانهٔ لشگر- نویس خصوصیات هرفرد را از اسم‌کوچك وی‌گرفته تامحل‌تولد، محل سکونت، شغل و میزان حقوق دریافتی ذکر کرده‌اند. از آن گذشته در آن دفتر کلیهٔ پرداخت‌های روزانه و حواله‌ها به‌دقت تمام و با درهم ودینار وهمچنین نحوهٔ پرداخت ثبت وضبط است. سوای‌اینها باز فهرست دیگری در دفترخانهٔ لشگرنویس هست از والیان (بیگلربیگی‌ها) با صورتی از صاحب منصبانی‌که در ملازمت آنها هستند و همچنین سربازانی که از خود والی یا صندوق مملکت مزد می‌گیرند. سرانجام در این مرجع فرمان برای کسانی صادر می‌شود که به خدمت شاه درآمده‌اند؛ به‌همین جهت است که به این اداره دفترخانهٔ سرکار نیز می‌گویند.

ادارهٔ ناظر (مالی) که بر سه‌شعبهٔ مذکور ریاست دارد دربارهٔ اسناد نظر می‌دهد و به‌آنها رسیدگی می‌کند، صحت محاسبات را به دقت می‌آزماید و پس از اینکه از درستی آنها مطمئن شد بازدن مهر خود زیر اسناد،آنها را به‌جریان می‌اندازد و به‌اصطلاح برآنها صحه

* ــ در اصل به همین صورت بوده است (مترجم).

می‌گذارد. پس می‌توان گفت که ناظر کار ادارهٔ حسابداری را انجام می‌دهد.

داروغه موظف است که همکاری بدون خلل کارمندان هرشعبه و همچنین نویسندگان و کارمندان آنجا را تامین کند. از آن گذشته مراقبت دارد که مالیات‌ها وصول شود و به‌موقع به بدهکاران سهل‌انگار ادای دیون آنها یادآوری گردد. وی در صورت لزوم در این زمینه‌ها به اعمال زور نیز متوسل می‌شود.

۲

راجع به‌عوایدی که از طرف والی‌ها به شاه می‌رسد نمی‌توان رقم‌درست معینی‌را ذکر کرد. هرگاه آدم ازیکی ازاهل ولایت‌دراین مورد سؤال کند طرف سؤال بدون تأمل و دقت رقمی را می‌گوید مثلا بیست هزار یاحتی چهل‌هزار تومان که حتماً نمی‌توان آنرا پذیرفت.

عواید املاك خاصه

در بودجهٔ دربار شاهنشاهی بزرگترین رقم درآمد متعلق به املاك خاصه‌است. نواحی مازندران وگیلان (درساحل دریای‌خزر)، و از آن گذشته حوزهٔ شهرهای اصفهان، قزوین، کاشان، یزد، قم، ساوه، لار، شیراز و چند ناحیهٔ دیگر که کمتر شهرت دارد از املاك خاصه است. عواید حاصل از این نقاط از دیرباز مخارج قصر شاه و همچنین حقوق صاحب‌منصبان، لشکریان و عمال را تأمین کرده است. آنچه از این عواید پس از پرداخت طلب طلبکاران از دربار باقی می‌ماند به‌خزانه می‌رود.

املاك سلطنتی به‌دست پیشکاران شاه که‌وزیر نامیده می‌شوند اداره می‌گردد؛ این پیشکاران سلطنتی بالاترین اختیارات اقتصادی و سیاسی مربوط به‌ناحیهٔ تحت ادارهٔ خود را توأماً دارا هستند. وظیفهٔ اصلی آنها در اینست که مالیات غلات را بگیرند، مخارج این کار را تعیین کنند و سهم موظف سالانه را به‌دفترخانهٔ توزیعه تحویل دهند.

اجارهٔ املاك به صورتی نیست که نزد ما معمول است بلکه

زمینی‌را برای همهٔ عمر به دهقانان می‌دهند که بکارند و زراعت کنند و تنها وظیفه‌ای که دهقانان دراین قبال دارند این است که‌سهم معینی از حاصل را در سال به‌شاه بدهند و مابقی را به عنوان مزد زحمت خود بردارند. به‌گمان من این نوع اجارهٔ مادام‌العمر بسیار فکر زیرکانه‌ای است چون دهقانان بدین طریق تشویق می‌شوند که زیادتر کار کنند؛ زیرا آنها می‌دانند که سراسر عمر حاصل زحمت و مجاهدتشان را خودشان می‌برند.

سهمی که باید دهقان بپردازد در هرکجا بستگی دارد به‌عرف محل مورد بحث، نوع میوه‌های درختی و صیفی و همچنین اوضاع و احوال محلی. در برخی نواحی ثلث محصول گندم وجو به‌دهقان می‌رسد درحالی که دوسوم دیگر سهم شاه می‌شود؛ در این مورد به‌رحال باید تصریح کرد که ادارهٔ املاک خاصه بذر را می‌دهد و حفر قنات را مجاز می‌دارد (درحالی که‌دیگران برای آبیاری مزارع خود باید متحمل مخارج گزافی بشوند). دهقان نیز به سهم خود متعهد است که‌باگاوورز واسباب ووسایل خود زمین را شخم بزند و کود بدهد. از اینها گذشته باید به‌بعضی از بیگاری‌ها نیز تن دردهد. هرگاه‌شاه علاوه بربذر وگاوورز ، اسباب و وسایل را نیز بدهد و دهقان را از قید بیگاری آزاد سازد درآن صورت فقط یك ربع محصول برای دهقان می‌ماند. اگر باز بعد از همهٔ اینها شاه کارگرهای لازم برای مزرعه را نیز خود تأمین کند سهم دهقان به یك هشتم تقلیل می‌یابد. در صورتی که دهقان بدون هیچ کمکی برنج، ارزن، پنبه، عدس، یونجه، هندوانه و خربزه و لیموترش بکارد، دوپنجم حاصل به‌او و سه پنجم دیگر به‌شاه می‌رسد. اگر سهم دهقان نسبة کم بنظر می‌آید در عوض باید دانست که این ترتیب وقاعده معقول ومنصفانه‌است زیرا برنج وسایر محصولاتی که‌کشت آنها بازحمت زیاد توأم‌است گرانتر هم به‌فروش می‌رسد. محصولی که عایدی کمتری دارد زحمت کمتری هم می‌خواهد در مورد کشت خشخاش که به کار تهیهٔ تریاك می‌آید ۵۵٪ محصول بابت مزد زحمت به‌کشتکار داده می‌شود وبقیه نصیب شاه می‌گردد.

قاعده‌ای که در مورد کشت و کار املاك خاصه ذکر شد در نواحی مختلف کشور و به‌خصوص در اصفهان برقرار است. در مناطق دیگر هنوز رسوم و عادات قدیمی جاری است و طبق آن‌ها

بهرهٔ مالکانه برحسب وضع زمین برمبنای تخمین و تقویمی که قبلا از آن شده به‌صورت نقدی یاجنسی تحویل می‌گردد. در بعضی مناطق پرداخت این بهره برای رعایا کار مشکلی نیست درحالی که‌در مناطق دیگر تحمل آن سخت است و این بستگی دارد به‌تخمین و تقویم زمین در ادوار مختلف و همچنین به میزان طمعکاری رؤسای وقت.

پادشاهان ایران این‌طور وانمود می‌کنند که در مورد تعیین بهرهٔ مالکانه از مقررات نمونهٔ خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (۷۹ ـ ۵۳۱ م.) که به‌علت دادگری خود مشهور است و لقب عادل گرفته است پیروی می‌کنند. خسرو انوشیروان نه‌تنها کوشید که مملکت خود را رویهمرفته طبق اصول حق و عدالت اداره کند بلکه درعین‌حال سعی کرد که در کار تعیین بهرهٔ مالکانهٔ املاك خاصه آئین نوی بگذارد. دراین مورد وی‌چنین کرد: مزارعی را که دارای محصول یك ساله بودند دستور داد سه‌بار ارزیابی کنند، درسالهای سخت وکم‌محصول، سالهائی بامحصول متوسط و سالهای نعمت و فراوانی. میزان تخمین را به‌سه تقسیم می‌کردند و از معدل محصول بدست آمده یك ثلث را بهره می‌گرفتند و قسمتی از این یك ثلث را به صورت محصولات زراعی و قسمت دیگر را برحسب قیمتی که محصول در آن ایام داشت نقد دریافت می‌کردند. درمورد حشم ودرختان‌نیز به‌همین صورت رفتار می‌کردند. حال هرگاه به علتی دریك سال کشت و زرع به‌خصوص خوب نبود یابیماری در مملکت شایع می‌شد محکمه‌ای که برای تقویم و تخمین همه ساله در مملکت گردش می‌کرد، بدون در نظر گرفتن قرارهای قبلی میزان بهره را تقلیل می‌داد. اعضاء این محکمه می‌کوشیدند کاری کنند که نه‌ضرری به‌رعایا بخورد و به‌آنها تعدی شود و نه‌اینکه دهقانان‌محیل شاه را فریب دهند. اما در این ایام دیگر نمی‌توان ادعا کرد که همهٔ امور در ترازوی عدل‌وداد سنجیده می‌شود؛ اما به‌هرحال آثاری هم از آن نظم و نسق قدیم برجای مانده است.

در اینجا باز یادآور می‌شوم که در مورد صیفی، انگور و سایر میوه‌های باغداری که در مزارع کشت می‌شود دفترخانهٔ خاصه دریافت بهره را به‌صورت جنسی نمی‌پسندد وحتی در این مورد میزان‌محصول هم تأثیری ندارد. قیمت‌معتبر محصولی‌را که‌سهم‌شاه

است مطالبه می‌کنند و پانزده درصد برآن می‌افزایند. اما در مورد غله از هرنوع که باشد می‌خواهند که بهرهٔ مقرر از عین جنس تحویل گردد؛ مبلغ پنج چهارم محمودی (درست یك‌دهم تالر) یایك درهم‌نقره نیز برهرصدمن (هرمن‌عبارت‌است ازنه‌پاوند برابانتی) می‌افزایند. کار به‌همین‌جا ختم نمی‌شود اضافهٔ دیگری نیز از محصول غلات و سبزی می‌گیرند که به ۲٪ بهرهٔ متعلقه بالغ می‌گردد و آنرا نیز باید نقداً پرداخت. قبل از اینکه دفترخانهٔ خاصه حسابها را در دفاتر ثبت کند باید قیمت اجناسی را که بابت بهرهٔ مالکانهٔ املاك سلطنتی به صورت جنسی تحویل شده است معین کرده باشند.

برخلاف املاك شاه اراضی که در تملك خصوصی است از پرداخت عوارض ذکر شده معاف است؛ از این املاك روزانه مبلغ معتدلی مطالبه می‌شود که البته برحسب میزان طمع مستوفی خاصه گاه مبالغی هم برآن می‌افزایند.

وصول مالیاتها

دومین رقم در بودجهٔ دربار شاه مخصوص مالیات‌های عمومی است. مالیاتها بعضاً به صورت عوارض گمرکی دریائی که از واردات و صادرات گرفته می‌شود و بعضاً از طریق عوارض راهداری از راههای بری برحسب نوع و میزان اجناس گرفته می‌شود. مسئول گمرك دریائی که به‌شاه‌بندر موسوم‌است همان‌طور که قبلا مذکور افتاد فقط برای مدت یك سال به‌این کار اشتغال دارد و به‌محض پایان سال این سمت از طرف شاه به‌دیگری ارجاع می‌گردد؛ این سمت نه تنها اعتبار فراوان دارد بلکه مقرری بسیار زیادی نیز به‌دارندهٔ آن تعلق می‌گیرد. عوارض گمرکی دریای خزر ناچیز است؛ اما برخلاف آن عواید بندرهای خلیج فارس به خصوص در بندرعباس، بندر کنگ (کنگون) و بندر ریگ کاملا قابل ملاحظه و کلان است.

اروپائیان فقط عوارض مختصری می‌پردازند و علت این امر آنست که انگلیسیها در سال ۱۶۲۲ هنگام بیرون راندن پرتقالیها از جزیرهٔ هرموز به‌ایرانیان مساعدت کردند (پرتقالیها روزگاری از طرف امیر لارستان به‌ایران دعوت شدند تاازاو حمایت کنند و

این کار در قرن شانزدهم اتفاق افتاد که پرتقالیها منحصراً برآن دریا تسلط داشتند) و در قبال این کمك تعهد گرفتند که کالای وارداتی و صادراتی برای آنها از عوارض گمرکی معاف باشد و علاوه برآن نیمی از عواید گمرکی بندرعباس‌را نیز دریافت کنند. بدیهی است که بریتانیائی‌ها در سال به‌مبلغی درحدود هزار تومان که باهفده هزار تالر برابر است و بزحمت به یك پنجم میزانی می‌رسد که می‌توانند ادعا کنند قناعت می‌ورزند. از آن هنگام که پرتقالیها از نواحی ساحلی خلیج فارس عقب‌نشینی کرده‌اند انگلیسیها اجازهٔ نامحدودی برای تجارت تحصیل کرده‌اند؛ از این‌ها گذشته‌آنها نسبت به‌نیمی از عواید گمرکی بندر کنگ نیز ادعا دارند زیرا ازمالکیت جزایر بحرین باصید مروارید که‌از متعلقات آنست صرفنظر کرده‌اند. هلندیها که در تجارت ظاهری آراسته دارند توانسته‌اند موافقت ایران را جلب کنند که تاحدود بیست و پنج هزار تومان (۴۲۵۰۰۰ تالر) هرساله بدون عوارض گمرکی جنس به‌ایران وارد کنند. هرگاه میزان مال‌التجاره از این حدود درگذرد باید ده‌درصد برمأخذ قیمت کالا گمرك بدهند. معهذا حدود قیمت اجناسی که توسط هلندیها به ایران وارد می‌شود از بیست هزار تومان تجاوز نمی‌کند. فرانسویها نیز به‌علت دادن پیشکش‌ها و تقدیم عریضه‌ها توانسته‌اند خود را از پرداخت عوارض گمرکی معاف کنند؛ اما کشتی‌های آنها به‌ندرت به‌بندرهای ایران وارد می‌شود. باقی ملل در اینجا نمایندگی ندارند.

هنگامی که مدت خدمت شاه‌بندر منقضی شود وی باید مفاصا حسابی تقدیم مستوفی خاصه کند؛ دریافت‌ها به ثبت می‌رسد و تحویل خزانه می‌گردد و خزانه هم این مبالغ‌را صرف مخارج دربار می‌کند. از بندرعباس (که‌نام شاه‌عباس، بنیادگذارش را برخود دارد و قبلا گمبرون نامیده می‌شد) هرساله درحدود ده هزار تومان (یکصد و هفتاد هزار تالر) نصیب مستوفیگری خاصه می‌شود؛ عواید گمرکی کنگ خیلی کمتر از این رقم است و مداخل بندر ریگ از همه کمتر زیرا عمق اندك آن این روزها ورود سفاین تجاری را غیر ممکن می‌سازد.

بقیهٔ عواید گمرکی از محل عوارضی تأمین می‌شود که تجار در جاده‌های کاروان‌رو برحسب کالا و وسایلی که باخود حمل می‌کنند

باید بپردازند. این لوازم و وسایل برارابه‌ها (که تقریباً در اینجا می‌توان گفت متداول نیست) حمل نمی‌شود بلکه شترها و الاغ‌ها این بارها را می‌کشند. مالیات راهداری و عوارض کالا در اصل برای این اخذ می‌شده است که بتوان از آن محل امنیت آمد و شد و راهها را تأمین کرد. شاه می‌بایست بااین مبالغ راهداران‌را مزد بدهد و برجهای نگهبانی برپا کند. حالا راهداران بلاواسطه حقوق ومزد خود را از بازرگانانی که در حال عبور هستند دریافت می‌کنند. از آنجا که این منبع مالیاتی بدون زحمت و به‌مقدار زیاد اخذ می‌شد شاه‌فرمان دادکه عوارض راهداری مخصوص خزانهٔ سلطنتی شود. چون به‌کرات به‌مقدار این مالیات افزوده‌اندامروز این راهداری خود یکی از اقلام مهم درآمد دولتی را تشکیل داده است.

هدایای سال نو و سایر هدایا

من در اینجاهدایای فراوان وسرشاری را که‌قدرتمندان‌متنفذ و حکام هرساله و به‌خصوص در عید نوروز (۲۱ مارس) از اطراف واکناف مملکت برای شاه می‌فرستند به‌عنوان سومین رقم بودجهٔ دربار ذکر می‌کنم. بدین‌طریق خزانهٔ دولت به‌نحوی محسوس پر و مالامال می‌شود زیرا قاعدهٔ هدایای یك بیگلربیگی تنها به‌حدود دو هزار تومان یا سی و چهار هزار تالر بالغ می‌گردد. این هدایا قسمتی نقدی و قسمتی به‌صورت اجناسی که اهالی آن ایالت در ساختن و فراهم آوردن آن به‌حدکمال رسیده‌اند تحویل می‌گردد؛ از این‌ها گذشته هدایای جنسی باید در شأن شاه و برای مصرف درباریان مناسب باشد. هدایای خانهای دست دوم به‌همان نسبت اندك‌تر است و به‌همین‌ترتیب میزان آن پائین‌تر می‌آید تا برسد به‌سلطان‌ها و وزیرها (پیشکاران شاه در املاك خاصه) و آخرین صاحب‌منصبانی که خود را موظف به‌تقدیم هدایا می‌بینند. هدایای اینها برحسب مقام و ثروت ومکنت آنها تنزل پیدا می‌کند. ضمن همین‌رقم‌بودجه هدایای‌کسانی‌هم‌که‌از اطراف‌می‌رسد و هدف‌آن‌جلب توجه و عنایت شاه است نیز منظور گردیده است.

عواید ناشی از حقوق وامتیازات خاص‌سلطنتی

چهارمین رقم بودجه دربار مربوط است به‌عوایدی که از حقوق و امتیازات خاص‌سلطنتی تحصیل می‌شود و دراین مورد باید قبل از همه معادن و منابع طبیعی را ذکر کرد.

از این مقوله است صید مروارید در خلیج فارس که درگذشته بیشتر در هرموز و فعلا با موفقیت در نزدیکی جزایر بحرین در جریان است. نزدیك نیشابور در ناحیهٔ خراسان (شرق ایران) معادن مشهور فیروزه یافته می‌شود که شاه در همهٔ اوقات اجازهٔ استخراج آنرا نمی‌دهد. در بسیاری از مناطق رگه‌های طلا و نقره دیده می‌شود و چون استخراج آنها صرف نمی‌کند فعلا این معادن متروك مانده است. کرمان دارای منابع سرشاری از مس است. در گذشته سنگ معدنی را که در آنجا به‌دست می‌آمد با مس ژاپن مخلوط می‌کردند اما امروز بدون آمیختن بافلز بیگانه آنرا مصرف می‌کنند. در خراسان نیز مس یافته می‌شود؛ دریزد و ناحیهٔ کرمان قلع ودر خراسان و (به‌مقدار کمتر) در سایر نواحی آهن موجود است. در ارزنجان* یکی ازنواحی‌تابعهٔ اصفهان فولاد دمشقی‌تولید می‌کنند که از نظر جنس به‌هیچوجه از فولادی که از گلکندا واقع در هند وارد می‌کنند دست کم ندارد. نزدیك نطنز و همچنین جاهای دیگر منابع وسیعی از شوره و گوگرد وجود دارد؛ جیوه و آنتیمون نیز همین صورت را دارد. نمك طعام در همه‌جا هست ویا به‌صورت سنگ نمك یا به‌صورت نمکی که از آب دریا گرفته می‌شود به‌دست می‌آید. نفت به‌مقادیر زیاد در باکو و همچنین در نزدیکی شوشتر یافته می‌شود.

عواید زیادی از اجاره دادن آب برای آبیاری کردن مزارع به دست می‌آید. والی فارس به‌من اطمینان داد که تنها بندامیر که مشهور است در ناحیهٔ استخر (نزدیك تخت‌جمشید) هرسال چند هزار تومان عاید خزانهٔ شاه می‌کند.

*ـ ارزنجان شهری است در ارمنستان ترکیه و در حوالی اصفهان شهری به‌این نام شناخته نیست. دربین قراء تابع اصفهان دهی است به‌نام ارزنان. رجوع شود به‌فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد دهم، استان اصفهان (مترجم).

عوایدی‌که از محل مال‌الاجاره‌ها تامین می‌شود و سایر مالیاتها

رقم پنجم درآمدها در بودجه از منابع ذیل تأمین می‌گردد: ۱ـ از بیت‌اللطف‌ها؛ مالیات این‌خانه‌ها در سال حدود ده‌هزار تومان یا یکصد و هفتاد هزار تالر است و از این مبلغ در حدود شش‌هزار تومان فقط در اصفهان جمع‌آوری می‌شود. طبق دفاتر و فهرست‌های رسمی اداری این مبلغ مالیات در اصفهان بین پانزده هزار روسپی سرشکن می‌شود* ۲ـ از کاروانسراها، گرمابه‌ها، خانه‌ها و میدان‌های متعلق به‌شاه که وی اجاره داده است. ۳ـ از طریق جزیه یا مالیات سرانه‌ای که طبق مقررات شرع اسلام به‌مسیحیان بالغ تعلق می‌گیرد و برای هرنفر به‌اندازهٔ یك مثقال است. ۴ـ از بنیچه و آن مالیاتی است که پیشه‌وران و دکانداران باید بپردازند.

عوایدی که از محل مصادرهٔ املاك واموال به‌دست می‌آید

به‌عنوان ششمین و آخرین رقم درآمد بودجه من دراینجا ضبط و مصادرهٔ دارائی کسانی را ذکر می‌کنم که مورد خشم و غضب شاه واقع می‌شوند و تعدادشان نیز اندك نیست. اغلب ارتکاب یك خطای کوچك نه‌تنها به‌اعدام خاطی منجر می‌گردد بلکه مصادرهٔ ماترك وی را نیز باعث می‌شود.

باوجود ارقام واعدادی که فوقاً به‌دست داده شد باز برآورد جمع‌درآمدشاه‌سلیمان‌کاری سخت‌دشواراست. تنهاازمحل‌مالیات‌ها و عوارض (بابرابر دانستن پنج‌عباسی یا ده درهم نقره با یك‌تالر برای هرجریب) چهارصد هزار تومان به‌دست می‌آید که عبارت باشد از ۵ میلیون اونس یا هفت میلیون تالر، شاید هم بیشتر. آنچه را از سایر منابع‌درآمد عاید وی‌می‌گردد حتی به‌حدود وتخمین نیز نمی‌توان برآورد کرد زیرا ارقام‌آن هرساله‌تغییر پیدا می‌کند.

* بعضی از سیاحان و منجمله شاردن در این موارد اظهارنظرهائی کرده‌اند و برمدعای خود نیز مدرکی ارائه نداده‌اند. بهرتقدیر شایسته است که تحقیقی متکی برمنابع و مآخذ دست اول در این مورد صورت‌گیرد. مترجم در اینجا و چند جای دیگر که همه مورد تأمل و تردید است رعایت امانت را در ترجمه پیشنهاد خود قرارداده است (مترجم).

۳ـ مخارج سالانهٔ شاه

مخارج و پرداخت‌های شاه را از آن جهت نمی‌توان در لباس اعداد وارقام نشان داد که میزان آن بستگی تام و تمام به‌میل و هوس وی دارد، برحسب اینکه او میل به‌جنگ و لشکرکشی کند یا بناهای مجلل و باشکوه بسازد، مسابقات عمومی برپا کند و یا به نحوی دیگر دست به‌اسراف و تبذیر بگشاید. البته شاه‌سلیمان که مردی صرفه‌جو است به‌دنبال چنین هوسهائی نمی‌رود و به‌همین دلیل باید قاعدهٔ درآمد وی از مخارجش بیشتر باشد. مخارج شاه معمولا عبارت است از پرداخت حقوق صاحب‌منصبان، افراد قشون و پیشه‌وران و هنرمندانی که در خدمت وی هستند، مخارج لباس شاه، وجوهی که بابت تکمیل و سرپانگاهداشتن تأسیسات کاخ صرف می‌شود، پولی که بابت نگهداری کاخها و باغها و همچنین تأمین معیشت درباریان که حرمسرا نیزجزو آنست باید پرداخت گردد.

من در اینجا به‌تفصیل بیشتر نمی‌پردازم زیرا صورت حسابها و رسیدهای ادارهٔ محاسبات دربار را ندیده‌ام و به‌این‌کار هم رغبتی هرگز نداشته‌ام. اما در عوض در آخر این فصل خواهم گفت که شاه به‌چه‌صورت به‌عمال و صاحب‌منصبان خود مزد می‌دهد.

نحوهٔ پرداخت مزد

پرداخت مزد تحت سه‌عنوان مختلف انجام می‌گیرد. وجه اول آن را تیول مادام‌العمری می‌گویند و همان‌طورکه از اسم آن پیداست به‌صاحب‌منصبی اراضی واملاکی داده می‌شود و عواید آن اراضی واملاك مخصوص وی می‌گردد. این تیولها خیلی خواستار دارد زیرا دارندهٔ تیول از آنراه دارای مداخل ودرآمدی می‌شود که سخت بیشتر از حقوق مقرر وی است. در بعضی از نواحی عواید واقعی تیول تا به‌دو برابر مقدار اسمی آن می‌رسد؛ عواید اصفهان پنج برابر، کاشان و شیراز شش برابر و در بعضی‌مناطق دیگر تا هشت برابر میزان عواید اسمی آنها است.

طریق دوم‌دادن مزد (برات) همه‌ساله است‌که به‌دارندهٔ‌آن به‌طور

مستمر مبلغی معادل حقوق او عاید می‌کند و این را هم باید دانست که همانطور که از کلمهٔ برات همه ساله برمی‌آید دارندهٔ آن همیشه برای دریافت‌حقوق خودباید به‌نقطهٔ معینی مراجعه‌کند.

سومین طریق پرداخت حقوق دادن براتهای کاغذی است عهدهٔ نواحی مختلف و آن نواحی باید مبلغ مذکور در حواله را به‌مزدبگیر تأدیه کنند. هرگاه دارندگان چنین براتهائی سراسر مملکت را در نوردند تا حقوق خود را بگیرند دیگر بیشتر به‌متکدی صدقه بگیری شباهت پیدا می‌کنند تا به‌مزدبگیر. معدودی از عمال شاه حقوق خود را نقداً از یکی از حکام می‌گیرند و فقط در موارد بسیار نادر است که حقوق کسی بلاواسطه توسط خزانهٔ دربار پرداخت شود.



روحانیون و بقاع متبرکه

۱

مقام و موقع شاه بیشتر با قاضیان وامامهای مساجد تکمیل می‌گردد تا با بزرگان واعیان و یاعمال عالیمقام اداری.

صدر

صدر که مهمترین مرجع برای تفسیر فقه شیعی است در رأس روحانیون ایران قرار دارد. وی نزد ایرانیان همان مقام را دارد که مفتی اعظم نزد ترکها؛ منتهی گذشته از این وی دارای مقام عالی دولتی نیز هست چنانکه اختیارات دینی و دنیوی را در شخص خود یك‌جا جمع کرده است. مردم کوچه وخیابان به‌وی نواب می‌گویند واین چیزی است تقریباً به‌معنی نایب شاه، نایب واقعی شاه یعنی وزیراعظم نیز به‌این لقب اعتراضی ندارد؛ به‌همین‌طریق هم وزیراعظم به‌علت مقام روحانی که صدر دارد به‌جای والای او در میهمانی‌های شاه رشك نمی‌برد.

صدر عالی‌ترین مقام صلاحیتداری است که به‌اعتقاد مردم تمام دعاوی حقوقی مطروحه در حضورش را خالی از هیچ اشتباهی طبق موازین عدل فیصله می‌دهد؛ اعتراض به‌حکم او نزد محکمه‌ای دیگر و تجدیدنظر خواستن امکان ندارد. قسمت عمدهٔ فعالیت اداری وی وقف آنست که عواید حاصل از موقوفات دینی را به مصرف صحیح خود برساند. او که برتمام مساجد، موقوفات و اماکن متبرکه ریاست فائقه دارد محق است که شهریه و حقوق‌برای

متولیان، کارکنان و خدام، مدرسین، طلاب، وعاظ و روحانیون از هردرجه و مرتبه به‌تشخیص خود و برحسب کفایت آنها تعیین کند، بر آن بیفزاید، از آن بکاهد و یا به کلی آن را قطع کند. به همین‌ترتیب وی شخصاً برحسب تشخیص خود روحانیون عالیمقام شیعه را به‌کار منصوب می‌دارد و یا دستور می‌دهد که روحانیون برجستهٔ محلی آنها را منصوب کنند. شاه مقام پردرآمد صدارت را که مورد احترام همهٔ روحانیون است فقط به‌کسی تفویض می‌کند که چه سببی و چه نسبی باوی خویشاوندی داشته باشد.

به‌خصوص دو مقام دینی که ذیلا از آنها نام برده می‌شود زیر دست صدر قرار دارند.

مستوفی موقوفات

مستوفی موقوفات بردفترخانهٔ موقوفات ریاست دارد. در این دفترخانه دربارهٔ املاک موقوفه تمام جزئیات مساحت، طرز کشت و دریافت‌ها و پرداخت‌های سالانه ثبت می‌شود.

متصدی موقوفات

متصدی موقوفات مطابق بادستور صدر اختیار درآمد موقوفات را به‌دست دارد. این درآمد ظاهراً باید در سال بریکصد هزارتومان یا ۱/۷ میلیون تالر بالغ شود که مبلغی است شایستهٔ توجه.

وزیر موقوفات

معمولا پادشاهان صفوی‌ایران پس‌ازمرگ‌صدر وزیرموقوفات رابه‌کفایت‌آن‌کار می‌گمارندکه بدین‌ترتیب بتوانندتا می‌شود عواید این شغل بلامتصدی را شخصاً تملك کنند و ضمناً مردی هم باشدکه کارها را اداره کند.

تقسیم وظایف بزرگترین مرجع روحانی

شاه فعلی در سال ۱۶۷۰ وظایف صدر را بین دو نفر صاحب منصب تقسیم کرد که از آن دویکی باوی خویشاوندی نسبی دارد و دیگری داماد اوست.

صدر ممالك کلیهٔ املاکی را کـه در سراسر کشور از طـرف

اشخاص وقف امور دینی شده اداره می‌کند. صدر خاصه ادارهٔ آن قسمت از موقوفات دینی را عهده‌دار است که به‌شخص شاه راجع می‌شود. این هردو نفر حق دارند که در منزل خود برطبق موازین اسلامی به‌اختلافات مربوط به‌حقوق مدنی تا آخرین درجه رسیدگی کنند.

در این مقام نمی‌توانم از ذکر مصیبتی که در اینجا گریبانگیر صدر خاصه شدخودداری کنم. وی‌سه‌سال تمام ناگزیرطعم بی‌مهری شاه را چشید و به‌فرمان وی در سال ۱۶۸۰ توسط قورچیان به زندان افتاد. در این مدت زندان، ضابطین‌قانون طبق رسم مملکت هرروز چندان به‌کف پای وی چوب زدند که ناخنهای پای او افتاد وانگشتانش که در اثر مردن خون سخت کریه و زشت شده بود به اندازهٔ مشت دست متورم گردید. همین‌که دراین اواخر بی‌گناهی وی ثابت شد مجازات وی متوقف گردید. حتی قبل از آزاد شدن از زندان، وی‌املاکش را که توسط صندوق دولت ضبط شده بود پس گرفت.

شیخ‌الاسلام کرمان این بلا را به‌سر مستوفی خاصه آورده بود. چون این شخص از کار برکنار شده بود برای اینکه خشم شاه را متوجه صدر خاصه که وی را معزول کرده بود بگرداند حیلهٔ رذیلانه‌ای اندیشید. شیخ‌الاسلام دستور داد مینیاتورهای قبیحی بکشند که به‌طرزی توهین آمیز درآنها شاه‌سلیمان را به‌باد ریشخند گرفته‌بودند؛ آنگاه وی تصاویر را داخل جلدی گذارد و مهر دشمن خود را به‌روی آن زد. نمی‌دانم او چگونه توانسته بود مهر صدر خاصه را به‌چنگ آورد؛ بعضی‌ها می‌گویند که او مخفیانه مهرهارا توسط زن خدمتکاری به‌دست آورده، برخی دیگر مدعی هستند که او از مهر تقلید کرده است. آنگاه عنوان شاه را برروی جلدنوشت تا هیچکس دیگر جسارت گشودن آنرا نکند؛ بعد جلد حاوی عکس‌ها را جائی‌گذارد که به‌دست کسی‌بیفتد و او آنرا به‌شاه نشان بدهد. این‌پرده‌های‌نقاشی که‌دریکی‌از آنهاشاه‌سلیمان‌برگردهٔ خری نمایانده شده بود موجب حداعلای خشم شاه شد و او دیگر بدون تحقیق کسی را که ظاهراً موجد این تصاویر بود مورد غضب قرار داد. چون دیدن مهر خویشاوند خود بروی جلد کاملا او را مطمئن کرده بود که باعث وبانی این کار کیست دستور داد با حبس و زجر

از او اقرار بگیرند. اما صدر خاصه چندان از اعتراف کردن خودداری ورزید تا مرتکب اصلی جرم شناخته شد و برای رسیدن به‌کیفر خویش به‌جای وی به‌زندان افتاد و متحمل سرنوشتی گردید که مستحق آن بود.

از زمانی که صدر خاصه شغل خود را ازدست داد شاه سلیمان شخصاً به‌امور موقوفات سلطنتی رسیدگی می‌کرد و از مزایای این کار فوق‌العاده آسان و پردرآمد برخوردار بود.

سایر مشاغل روحانی

پس از صدر دو مقام مهم دینی دیگر هست که متصدیان آن از طرف صدر والبته‌فقط باتصویب شاه به‌کار منصوب می‌شوند. این‌دو مقام عبارت‌اند از شیخ‌الاسلام‌ها و قاضی (شرع حاکم)[1]ها.

شیخ‌الاسلام در مورد مسائل دینی و همچنین دعاوی حقوق مدنی برمبنای فقه حکم می‌دهد.

قاضی یا شرع‌حاکم درست است که از نظر درجه بعد از شیخ‌الاسلام قرار دارد اما ازنظر وظایف وتکالیف اداری در ردیف اوست؛ حکم این هردو که تجدیدنظربردار نیست به‌نحوی یکسان الزام‌آور است. دعاوی وامورى که در محکمهٔ ایشان حل و فصل می‌شود بیشتر مربوط است به عقود، خرید، فروش، عقد ازدواج وطلاق. آنها در رسیدگی به‌این امور درعین‌حال هم قاضی هستند هم محضردار؛ همین مطلب در مورد صدر هم صادق است. هنگامی که قاضی حرف طرفین دعوارا گوش کرد، شهادت شهود را شنید و اوضاع و احوال را از نزدیك بررسی کرد در اسرع وقت رأی خود را می‌دهد بدون اینکه مرد پرگوئی حق دخالت و فضولی داشته باشد یاوکیل دعاوی بتواند جریان عدالت را متوقف سازد.

رسیدگی به‌جنایت‌هائی از قبیل جرح و قتل و همچنین سرقت و غارت در صلاحیت قاضی‌های جزائی یعنی دیوان‌بیگی یاداروغه‌هاست که قبلا توضیح کافی دربارهٔ آنها داده‌ایم.

از میان قضات آنکس از دیگران اعتبار و حیثیت بیشتر دارد و طرفین دعوا بیشتر دلشان می‌خواهد با او سروکار داشته باشند که بیشتر از سایرین مورد علاقه و محبت شاه باشد. از آنجا

۱ـ همانطور که قبلا یادآوری شد به‌آنها به فارسی حاکم شرع می گویند (مترجم).

که حیثیت افراد فقط و فقط. بااین مقیاس سنجیده می‌شود صحبت یساول‌باشی در مجالس درباری می‌تواند به‌خود اجازه بدهد که از صدرها یاسایر قضات به‌آنکس جای بهتری بدهد که‌می‌داند بیشتر طرف توجه شخص شاه قرار دارد.

در این مورد باید توجه داشت که نه‌تنها درپـایتخت بلکه در شهرهای دیگر هم اعمال قانون به‌دست قضات شرعی است؛ حتی در نواحی کوچکتر نیز همیشه یك قـاضی شرع حـاضر است. زیرا اسناد، قراردادهای حقوقی ـ مدنی، فرمانهای شاه وتمام چیزهائی که درجامعهٔ ایرانی‌ناگزیر باید به‌صورت مکتوب انجام پذیرد فقط هنگامی قوت قانونی می‌یابد که به‌مهر قاضی شرع رسیده باشد و به‌این دلیل است که هیچ شهری نمی‌خواهد از داشتن قاضی محروم باشد.

مجتهد

تمام صاحبان مقامات عالی دینی که از آنهـا ذکر شد از نظر حیثیت واحترام دردرجه‌ای بعدازکسی قرار دارند که‌عالم به‌کتاب است و مجتهد لقب دارد. این لقب حاکی ازحد اعلای روحانیت و پیشوائی بی‌چون و چند برمؤمنین است. نه عنایت خاص شاه و نه همراهی و همدلی روحانیون یابزرگان هیچ‌یك در رسیدن به این مقام مؤثر نیست. تنها کسی که برمبنای طرز زندگی زاهدانه و دانش و بینش متفوق خود در طول زمـان و متدرجاً طرف تـوجه خاص همهٔ مردم قرار گرفته باشد می‌تواند به این مقام بلند نایل گردد. مردم چنین می‌پندارند که حدت ذهن مجتهد به‌نحوی عاری از سهو و خطا می‌تواند به‌تمام تشویش‌ها و ناراحتی‌های وجدانی خـاتمه بدهد، در مسائل مشکوك وهمچنین تفسیر درست قرآن و روایـات نبوی و ائمهٔ اثنی‌عشری او مـرجعی قطعی است. شگفت آنکه متألهین و عالمین به کتـاب نیز در اعتقاد به مجتهد بـامردم ساده‌دل شریك‌اند و می‌پندارند کـه طبق آئین خداونـد پیشوائی روحانی مردم و قیادت مسلمین به عهدهٔ مجتهد گذاشته شده است درحالی‌که‌فرمانروا تنها وظیفه‌دارد به‌حفظ‌واجرای‌نظرات‌وی‌همت گمارد. برحسب آنچه گفته شد مجتهد نسبت به‌جنگ و صلح نیز تصمیم می‌گیرد؛ بدون صلاحدید وی هیچ کار مهمی که در زمینهٔ

حکومت برمؤمنین باشد صورت نمی‌پذیرد.

برای توجیه این مطلب که از نظر شاه شاق و ناگوار است چنین استدلال می‌کنند: هرگاه لازم باشد که مسلمانان طبق مشیت الهی هدایت شوند پس ناگزیر خدا باید اراده‌اش را به‌یکی از مردم فانی اعلام دارد. ولی کیست که برای این‌کار شایستگی دارد؟ آیا این شخص یکی از رؤسای دنیوی است که به‌خاك و تن بستگی دارد؟ چنین قالبی نمی‌تواند جای‌مناسبی برای عنایت مخصوص ذات‌ـ باری باشد! مشیت خدائی فقط برکسی تجلی می‌کند، که عمری را در معنویت گذرانده و باچشم پوشیدن از همهٔ لذات دنیوی دل را مهبط انوار الهی کرده باشد، کسی که زندگی دردناك خود را در این دنیا چون زندانی تلقی کند و در طریق سلامت و نجات ابدی سایر باشد. به‌این دلیل مشیت الهی فقط برائمهٔ اطهار یعنی براعقاب پیغمبر اکرم آشکار می‌شود و امروز چون آنان نیستند فقط برجانشینشان که مجتهد باشد الهام می‌شود. اما شاه که خداوند زمام رعایا و ادارهٔ امور کشورش را به دست او سپرده است باید از زبان مجتهد وقت نیت و مشیت او را دریابد.

اینکه کسی‌نزد قاطبهٔ مردم تااین درجه به‌تقدس وپاکی شهرت یابد تابتواند به این مقام روحانی شامخ دست یابد کاری است سخت مشکل. تنها راهی که به‌این مقصد عالی منتهی می‌شود اتفاق نظر و هم‌آهنگی بدون خدشهٔ مردم شیعی مذهب است و بس. هرگاه کسی مجاهدات کسانی را که می‌خواهند به شهرت و اعتباز اجتهاد برسند زیر نظر بگیرد بزودی درمی‌یابد که آنها از قواعد و اصول زیر پیروی می‌کنند.

ازنظر حرکات واطوار ظاهری‌آنها می‌کوشند که‌حتی‌المقدور به‌خود جنبهٔ تقدس و ورع بدهند و به‌همین دلیل در کار معاش حداکثر قناعت و امساك را به خود تحمیل می‌کنند، از پذیرفتن افتخارات دنیوی ابا دارند، از ملامت کردن و خرده‌گیری روی گردانند و فقط هنگامی زبان به سخن می‌گشایند که صحبت از فلاح و نجاح ابدی در میان باشد. آنها در اثر تدریس که ضمن آن بلاغت را بانیکدلی و مهربانی توأم می‌کنند برای خود شاگردان متعددی فراهم می‌آورند و آنها را در منزل خود با مهربانی و حوصله‌ای مداوم ویکسان تعلیم‌می‌دهند. اینها بین‌مستمعین مستعد

و بی‌استعداد خود فرقی نمی‌گذارند، به‌همه بایك چشم می‌نگرند و در ضمن تعلیم ملال‌و درحین تصحیح آثاری از کبر و غرور از خود نشان نمی‌دهند، از پرگوئی وسخنان تفریح‌آمیز پرهیز دارند؛ فقط هنگامی دهان می‌گشایند که کلمات حکمت‌آمیز بگویند و دیگران را ارشاد کنند.

جامه‌ای سفیدرنگ برتن دارند که از موی بز و شتر بافته شده است. عمامه‌ای که آنهم سفید است برسر می‌گذارند و این عمامه حالت رنگ‌پریده ونحیف چهرهٔ آنها را تشدید می‌کند. اینان هنگام سواری به آهستگی تمام، در حالی که چشم برزمین دوخته‌اند و غرق درتفکر وتأمل‌اند وخدمهٔ معدودی همراه آنانست حرکت می‌کنند. یکی ازخدمه لگام استری‌را که‌مجتهد برآن نشسته است در دست دارد و دیگری که کتابهای او را حمل می‌کند از عقب می‌آید. به‌کرات مجتهدین به‌مساجد بزرگ می‌روند؛ آنها در آنجا نماز و دعای خود را باتأنی بسیار و حالت خلسه به‌جای می‌آورند به‌طوری که‌نماز ودعای آنان به‌نحو بارزی بانماز ودعای دیگران تفاوت پیدا می‌کند. هنگامی که از نماز فارغ شدند به گوشهٔ مسجد می‌روند و برای متدینینی که بهراپا گوش هستند ساعت‌های متمادی اصول عقاید شیعه ومسائل مشکل شرعی را تشریح و تدریس می‌کنند. بدین ترتیب آنها اندك اندك به‌شهرت می‌رسند، مورد توجه مردم قرار می‌گیرند و سرانجام مقام اجتهاد ایشان از طرف عموم پذیرفته می‌شود.

اما نباید پنداشت که در این کار به کمك حیله و رشوه به جائی می‌توان رسید. مرد حیله‌گری که بخواهد در این زمینه به جائی برسد باید از تیزهوشی خارق‌العاده و علم و کمال بی‌نظیری برخوردارباشد. مردم‌عادی‌وعامی می‌گویند هرکس‌که‌بخواهد به‌این افتخار برسد باید برهفتاد علم مسلط باشد. حال هرگاه این سخن مبالغه‌ای ابلهانه باشد حقیقت اینست که ظاهر تقدس‌مآب مجتهد و همچنین فضل و کمال واقعی وغیر قابل قیاس وی در نزد شاه سخت گرامی و معتبر است. در نتیجه وی به‌میهمانی‌های شاه دعوت می‌شود و در همان ردیف شاه می‌نشیند و فقط چند قدم بااو فاصله دارد. اما دربارهٔ احترامی که شاه‌صفوی به‌مجتهد می‌گذارد این را می‌توان‌گفت که‌قسمت زیادی‌ازآن متصنع است ودراین‌کار هم شاه

پروای مردم را می‌کند زیرا پیروی مردم از مجتهد تابدان پایه است که شاه صلاح خود نمی‌داند به‌یکی از اصول غیر قابل تخطی دین تجاوز کند و یادرکار مملکتداری به‌کاری دست بزند که مجتهد ناگزیر باشد آنرا خلاف دیانت اعلام کند.

پیشنماز

نه‌تنها مساجد مهم دارای پیشنمازاند بلکه بسیاری از مساجد کوچکتر نیز پیشنماز دارند. وی باید درکار خواندن نماز سرمشق مردم عادی باشد، به‌خصوص درروزهای جمعه که مردم برای نماز جماعت گرد هم می‌آیند. پیشنماز تمام اعمال مقرر را بدون سهو وخطا انجام می‌دهد و مؤمنین نیز که به‌صف در عقب او ایستاده‌اند وظیفه دارند کلمات و حرکات پیشنماز را تکرار کنند: هنگامی که او خم‌می‌شود (به‌رکوع می‌رود) یازمین را می‌بوسد (سجود) همه به‌دقت از او پیروی می‌کنند. در حقیقت نمازها چندان گونه‌گون است که اغلب گزاردن درست آنها بدون تبعیت ازپیشنماز کار مشکلی است.

کسانی که در مسجد معینی نماز می‌گزارند مرد شایسته‌ای را برای پیشنمازی خود برمی‌گزینند و این مقام نه‌باانتخابات تحصیل می‌شود نه یکی از مراجع روحانی باید آنرا تصویب کند و نه از شخص پیشنماز امتحانی به‌عمل می‌آید بلکه فقط کسی به‌این سمت می‌رسد که اندك اندك توجه و علاقهٔ عمومی را به‌خود جلب کرده باشد چنانکه نصب وی به پیشنمازی مورد قبول همگان قرار گیرد. هرگاه چنین پیش بیاید که پیشنماز غایب باشد باتقاضا و خواهشهای بسیار کسی از نمازگزاران آن مسجد را که‌از سایرین مرتب‌تر وجدی‌تر است دعوت می‌کنند که نمایندهٔ شخص غایب بشود و هرگاه سرانجام پیشنماز جهان را بدرود گفت جانشین وی گردد. اغلب برای این کار یك نفر سید میر یعنی کسی که نسبش هم از طرف پدر و هم از طرف مادر به پیغمبر برسد یایك شریف یعنی کسی را که نسبش از یك طرف به پیغمبر برسد برای این کار انتخاب می‌کنند. طبقات بالا این هردو عنوان سید میر یاشریف را باتحقیر تلقی می‌کنند اما اینها مورد احترام بسیار طبقات وسیع مردم هستند. پیغمبر برای اینکه اعقاب خود را از

فلاکت و خفت برهاند پیروان خود را به‌پرداخت زکوة ملزم کرد یعنی اینکه آنها می‌بایست یك‌دهم از ثروت خود را به سادات بپردازند[۲]. این تکلیف شاق امروز تابدانجا رعایت می‌شود که بزرگان و اعیان عادت کرده‌اند یك نفر از سادات را در منزل خود نگاهداری کنند؛ آنها بااین کار خود تمام عطوفت و ایثاری را که باید در حق جمیع اخلاف پیغمبر مرعی دارند به یك تن واحد اختصاص می‌دهند ومی‌پندارند که از این رهگذر روح قانون را اعمال کرده‌اند و وجدان خود را به‌قدر کافی آرامش بخشوده‌اند.

پیشنماز اعظم پیشنماز شاه است در مسجد جمعه پایتخت، مسجدی که شخص شاه نماز خود را در آنجا می‌گزارد. این سمت را معمولا به مجتهد واگذار می‌کنند.

متولیان

متولیان بقاع متبرکهٔ کشور را سرپرستی و عواید آن مراکز را ضبط و ربط می‌کنند. مراد از بقاع متبرکه هم مساجد است و هم مقابری که امامزادگان، شیوخ، مقدسین صاحب کرامت، علمای مشهور یاپادشاهان درآن دفن شده‌اند. مشهورترین بقاع‌عبارت‌اند از بقاع مشهد، قم، کاشان و اردبیل. از آنجا که‌شاه فعلی موقوفات خود واجدادش‌را چنانکه ذکر کرده‌ایم شخصاً اداره می‌کند پس وی در عین حال سمت تولیت عظمی را نیز دارد.

صاحبان مشاغل زیر هم که به هرحال بادربار سر و کاری ندارند از زمرهٔ روحانیون محسوب‌اند.

مؤذن

مؤذنین صبحها، ظهرها و هنگام مغرب از برج بلندی (مناره) حتی‌المقدور به صدای بلند بانگ برمی‌دارند ـ تنها و یا بامساعدت دستیارها ـ و مؤمنین را به نماز می‌خوانند. اما اصفهانیان حسود فقط اجازه می‌دهند که مؤذنین تابام مسجد بالا روند و استدلالشان اینست که در غیر این صورت ممکن است چشم آنها به زنان و عورت همسایگان بیفتد.

۲ـ خمس است که مقداری ازآن به سادات می‌رسد نه زکوة (مترجم).

حافظین

حافظ به روحانیی گفته می‌شود که در مقابر برای مردگان و شادی روح آنها قرآن می‌خوانند. مزد حفاظ از محل میراث ثروتمندانی تأمین می‌شود که یادر زمان حیات خود و یا به‌عنوان آخرین وصیت چنین مقرر داشته‌اند. کار قرائت قرآن در مقابر کمتر به‌عهدهٔ یك نفر واگذار می‌شود. اغلب چندین نفراند که هرچند ساعت به نوبت قرآن تلاوت می‌کنند.

جاروب‌کش‌ها

جاروب‌کش به کسی اطلاق می‌شود که دریکی ازاماکن مقدسه بزرگ یادرمسجد جمعه باید زمین را بروبد، یك چنین اشتغالی شاید به‌نظر ما کاری بی‌مقدار بیاید؛ اما از نظر ایرانیان جاروب‌کشی مسجد دارای مقام و منزلتی است که مزد خوب دارد و غیراز ملایان به‌سهولت کسی نمی‌تواند معارض آن بشود. ضمناً این را هم بگوئیم که لفظ ملا هم به‌معلم، هم به‌روحانی یامرد متأله گفته می‌شود و هم به هرآدم فاضل باسوادی از درجهٔ عالی تابه‌حد یك محرر عادی اطلاق می‌گردد و به همین دلیل دارای حدود معنی وسیعی است. به‌همین جهت هم به‌صاحبان مشاغل روحانی که فوقاً از آنها بحث کردیم ملای بزرگ نیز می‌گویند.

۲ـ مساجد

مساجد ایران که از آجر بنا شده‌اند برحسب تمول واقفین از نظر عظمت و زیبائی در درجات مختلف قرار دارند؛ از نظر شکل ساختمانی نیز همواره به یك شکل نیستند. صحن اغلب مساجد به شکل چهارگوش منظم است که بنا یك یادو ضلع روبروی هم این چهارگوش را اشغال کرده و اضلاع دیگر آن دیوار است. گاهی نیز مساجد صحن ندارند و در این صورت دیگر مسجد عبارت است از یك بنای بامهابت بسته که سقف آن بروی ستونهائی متکی‌است و از طریق شبکه‌هائی که باهنرمندی بسیار ساخته شده به اندازه کافی نور می‌گیرد. گاه می‌شود که مساجد را بین سایر ساختمانها

ایجاد کرده‌اند به‌طوری که نقشهٔ آنها ناهموار، غیر منظم و پیچیده شده‌است. اغلب یك یادو برج باریك مرتفع که به‌مناره موسوم است برساختمان مسجد اشراف دارد.

در جبههٔ ساختمان ایوان زیبائی به‌جای در و دروازه زائرین را به‌درون راهبر می‌شود. در پائین مدخل حوض گودی است سنگی مملو از آب که مؤمنین بتوانند درآن وضو بگیرند و خود را برای نماز مهیا سازند. درعرض‌مدخل‌اغلب زنجیری‌کشیده‌اند به‌نشانی مقدس بودن مکان و اینکه در نتیجه آن موضع می‌تواند بست باشد. قبل از وارد شدن به‌مسجد، پس از بوسیدن زنجیر هرگاه دیگر گذشتن از صحن حیاط یاساختمانی برای رسیدن به خود مسجد لازم نباشد کفش‌ها را از پا بیرون می‌آورند. در صحن مسجد که زیر آسمان قرار دارد و باآجرمفروش است جوی آبی جاری است که آب آن درآبگیری جمع می‌شود ودراینجاست که مؤمنین به‌تبعیت از قوانین شرع خود را از ناپاکیها می‌شویند و بدن خود را برای نماز آماده می‌کنند.

گاهی آن جبههٔ دیوار مسجد را که به طرف صحن است سوراخ می‌کنند و چند ستون در آن می‌گذارند تانور بیشتر به درون راه پیدا کند. کف شبستان یك یادوپله بالاتر از کف حیاط است و صورت صفه‌ای را دارد که چند قدمی از خود بنا جلوتر آمده و داخل صحن شده است. سراسر داخل شبستان یاقسمتی را که مخصوص گزاردن نماز است باحصیر و قالی فرش کرده‌اند. جبههٔ دیوارهارا گاه باکاشی‌های‌رنگارنگ آراسته‌اند ولی‌بیشتر دیوارها را گچ‌اندود کرده‌اند و براین صفحهٔ سفید اغلب آیاتی از قرآن باخطی درشت و مشکل نوشته شده است. از تصاویر، پرده‌های نقاشی و به‌طور کلی از تزیینات باشکوه آن‌طور که نزد ما معمول است خبری نیست. اما درعوض این نقص باکاشیکاری دیوارها و نظافت مطلقی که در مساجد حکمفرماست جبران می‌شود.

محراب و منبر

در آن دیوار داخلی مسجد که به‌طرف مکه است همواره محرابی تعبیه شده‌است. محراب به‌یك فرورفتگی چهارگوش‌درازی در دیوار می‌گویند به عمق تقریبی سی‌سانتیمتر و عرض یك متر

و ارتفاع دومتر که سقفی قوس‌دار دارد و قبله را به مؤمنین نشان می‌دهد تا به‌آن‌سو نماز بگزارند.

در مسجد جمعه، گذشته ازاین منبری به‌چشم می‌خورد که از فراز آن در محرم که ماه عزاداری شیعیان است شرح واقعهٔ جانسوز کربلا یعنی ماجرائی را که برپسران علی امام اول رفت به سمع شنوندگان می‌رسانند. در سایر مساجدگاه تخت روان، عماری، علم و اشیاء دیگری ازاین قبیل دیده می‌شود. این چیزهارا برای تشییع جنازه‌ها یاترتیب دادن دسته‌های مذهبی به‌کار می‌برند.

اضافه برآنچه گفته‌شد درمورد مساجد بزرگ می‌توان یادآور شد که در روزهای معینی و بیشتر جمعه‌ها مراسم دعا برای سلامت شاه برپا می‌گردد. پادشاهان مسلمان از این حق منحصر به‌فرد که در مشرق زمین خاص کسانی است که قدرت واقعی حکومت را به دست دارند برخوردارند.

دعای دیگری شبیه آنچه گفته شد وجود دارد که به آن ذکر می‌گویند. یساولان یاصوفیان شاه در روزهای جمعه که روز تعطیل مسلمانان است ذکر می‌گویند. برای این کار شبستان مخصوصی‌را که مجاور کاخ سلطنتی عالی‌قاپو قرار دارد و بست هم هست مورد استفاده قرار می‌دهند.

تکریم امام

مقابر یابقاع متبرکه از نظر تقدس و طرز ساختمان بامساجد به‌چشم و همچشمی برخاسته‌اند. حالت احترام و تعظیم ایرانیان برای چنین مقبره‌هائی حیرت‌آور است. به‌خصوص آن بناهائی که جسد اعقاب دوازده امام را درآنها دفن‌کرده‌اند و درنتیجه امامزاده نامیده می‌شوند مورد توجه خاص قرار دارند.

ایرانیان به مذهب شیعهٔ اثنی‌عشری پای‌بند هستند یعنی دوازده‌تن از ائمه را بدلیل اینکه از پشت پیغمبر هستند منحصراً محق برای رسیدن به خلافت یاجانشینی پیغمبر و در نتیجه فرمانروائی برمؤمنین می‌دانند. این ائمه دارای زندگی پاک و مقدس بی‌نظیری بوده‌اند و معجزات و کراماتی از آنها سرزده است وبه‌همین دلیل امروز مورد تحسین وقبلهٔ حاجات مردم هستند. حدود معنی کلمهٔ امام نزد ترکها بسیار کمتر است؛ در زبان ترکی

این لفظ تقریباً به معنی متولی یاناظر یك بقعه است. من اینك به همان ترتیب که ایرانیها قبول دارند ائمه را می‌شمارم. ایرانیها سه‌خلیفه‌ای را که‌پس‌از مرگ پیغمبر بروی کار آمده‌اند (ابوبکر، عمر، عثمان) به‌حساب نمی‌آورند در حالی که ترکها فقط اینها را مورد احترام و پرستش می‌دانند.

۱ــ مرتضی‌علی، پسر عم و داماد پیغمبر ۲ــ حسن ۳ــ حسین ۴ــ زین‌العابدین ۵ــ محمدباقر ۶ــ جعفر صادق ۷ــ موسی کاظم ۸ــ رضا ۹ــ محمدتقی ۱۰ــ علی‌نقی ۱۱ــ حسن عسکری ۱۲ــ محمدمهدی.

از این‌همه تنها حضرت رضا در خاك ایران یعنی در مشهد مرکز خراسان دفن شده است. شهر مشهد در وهلهٔ اول به‌خاطر همینکه مدفن حضرت رضاست به‌شهرت و اعتبار رسیده است زیرا زائران بیشمار و بیش‌از همه شیعیان ایران برای زیارت قبر امام از اطراف و اکناف بدان سرازیر هستند. پس از حضرت علی و امام‌جعفر چنین پیداست که‌آنها برای حضرت رضا بیش‌از دیگران تقدس قایل هستند. به‌خصوص می‌پندارند که نابینایان می‌توانند باتوسل به‌او روشنی دیدگان خود را باز یابند. خیلی شده است که برای تقویت اعتقاد زائران خدام کسی را وادار کرده‌اند که خود را به نابینائی بزند. هنگامی که این مرد در اثر توسل به‌امام رضا ظاهراً بینائی خود را باز یافت خدام گروهی از تحسین کنندگان را فراهم می‌آورند که‌این شفا یافته را به‌نشان اجلال و اکرام شفا دهندهٔ مقدس باطبل و نقاره درکوچه‌های مشهد مشایعت کنند. در حین حرکت چنین دسته‌ای هرزائری برای حفظ خاطرهٔ این معجز بزرگ قطعه‌ای از لباس این کلاهبردار مقدس را می‌کند و باخود می‌برد. هنگامی که این نمایش به پایان رسید بازیگر اصلی از متولیان لباس نوی می‌گیرد و درحالی که هدایای بسیاری به‌چنگ آورده پی‌کار خود می‌رود. از این نمایشها آنقدر زیاد ترتیب می‌دهند که اهالی محل به جای آنکه به «معجز» احترام بگذارند از دیدن این نمایشها به‌خنده می‌افتند.

دربارهٔ آخرین امام‌یعنی مهدی‌ایرانیان چنین‌گمان‌دارند که‌وی در هیچ‌کجا دفن نشده است بلکه خدا او را به نزد خود خوانده است. در موعدی که تقدیر معین کرده است وی ظهور خواهد کرد

تامخالفان خود را نابود کند و جهان را پراز ایمان به‌پیغمبر واقعی سازد. به همین دلیل هم امام مهدی را صاحب‌الزمان می‌خوانند.

ائمه سراسر عمر را در زجر گذرانده‌اند و مورد آزار و ایذاء بوده‌اند و اغلب آنها نیز قربانی این نامرادی‌ها شده‌اند. سرنوشت اعقاب آنها نیز که‌اغلب سرانجام به‌ایران گریخته‌اند برهمین منوال بوده است. هرچند این‌مملکت قرنها به‌دست اهل تسنن اداره شده است باز قوم ایرانی از قبور امام‌زاده‌ها که در دورهٔ صفویه به‌بهترین وجه تجدید ساختمان و تزیین شده‌اند مراقبت کرده است. درهمین حال برای این امامزاده‌ها از طریق وقف کردن مزارع، دهات، گرمابه‌ها عواید مستمری درست کرده‌اند. از محل این عواید است که مخارج نگاهداری‌ساختمانها، تهیهٔ روغن‌چراغ و همچنین تأمین معاش متولیان و قاریان پرداخته می‌شود.

معمولا تأسیسات عمومی معینی از متعلقات هرمقبره‌ای است. این تأسیسات هم ممکن است از طریق وصیت پادشاهان به مقابر تخصیص داه شده باشد یااز محل موقوفات دینی که بزرگان واعیان مقرر داشته‌اند. تأسیسات ضمیمه که در شهرت و اعتبار بقعهٔ مربوطه اهمیت قاطع دارد ممکن است مسجد، مدرسهٔ علوم دینی، باغ، گرمابه یاتکیه برای پناه دادن به زائران و درویشان باشد. اغلب قبور مقدسین در دهات یانواحی دور افتادهٔ قرار گرفته است؛ فقط شهر کاشان از این قاعده مستثنی است که در داخل خود قبور بسیاری از مقدسین را جای داده و به همین دلیل لقب دارالمؤمنین گرفته است.

قبور مقدسین یاامامزاده‌ها که مانند مساجد از آجر ساخته شده‌است اغلب‌دارای زیربنائی‌است چهارگوش‌که‌برفراز آن سقفی به‌شکل گنبد، هرم یامخروط زده‌اند و اغلب هم آنرا کاشی‌کاری کرده‌اند. یك‌جا می‌بینید که کف بقعه را باسنگ مرمر فرش کرده‌اند، در جائی دیگر کف آن گل‌اندود است و روی آن فرش و حصیر گسترده‌اند. داخل سقف گنبدی شکل به‌انواع گوناگون با گچکاری‌ها و کتیبه‌ها مزین شده است آنهم به صورتی که تقلید آن از عهدهٔ هنرمندان مغرب‌زمینی ما برنمی‌آید. همین مطلب درمورد تزیینات محرابها یاایوانهای مساجد که رنگ آبی و طلائی آن دیدگان مسافران را نوازش می‌دهد صادق است.

در زیر گنبد سقف یك یاچند دریچه در دیوار تعبیه کرده‌اند که گاهی شیشه به‌آن انداخته‌اند ولی اغلب پنجره‌هائی از چوب بروی آن گذارده‌اند که از آن محل هم روشنی خورشید به داخل بیاید و هم دود چراغ‌های روغنی که دائم در حال سوختن است مفری پیدا کند.

دیوارهای داخلی را یا باپارچه‌های قلمکار پوشانده‌اند یا باکاشی‌های معرق که آنرا هم بانقوش رنگارنگ زیبا آراسته‌اند. حتی در مقابر متبرکه نیز محرابی طرف قبله‌را نشان می‌دهد.

خود گور که ضریحی است از چوب یاسنگ همواره در وسط بنا قرار دارد و به طور متوسط سه تاچهار پا ارتفاع، چهار پا عرض و تقریباً هشت پا طول دارد و اغلب پارچه‌ای ابریشمین، سیاه یاسبز بروی آن انداخته‌اند. گاه نیز پوششی از زری یاحریر منقش برآنها دیده می‌شود. اغلب‌یك‌جعبهٔ چهارگوش‌فلزی یاچوبی که مشبك است بروی‌گور دیده می‌شود. بروی هریك ازچهار گوشهٔ آن «قبه»‌ای دیده می‌شود و این چیزی است به شکل سیب یادل از نقره یافلزی‌کم‌قیمت‌تر. برروی‌گور چند جلدقرآن است باجلدهائی سبزرنگ. اما درسایر بقاع قرآن‌ها را در طاقچه‌ها یارحل‌های مخصوص آن نگاه می‌دارند زیرا گذاردن قرآن بروی زمین از نظر ایرانیان گناه است.

در امامزاده همواره چراغهائی می‌سوزد که اغلب آنها را از نقره ساخته‌اند و چنان باهنرمندی آنهارا مشبك کرده‌اند که پرتو آنها مانند شبکه‌ای بروی زمین و دیوار می‌افتد. این چراغها راه ورود و همچنین فضای قبل از مدفن را روشن می‌کند. این فضا اغلب به اطاقهای متعددی تقسیم شده که برای سکنای متولیان یا نگاهداری عماری‌ها، تابوت‌ها، علم و کتل‌ها، نیزه‌ها، ملبوسها و سایر اسباب و ادوات به‌کار می‌رود. بااین آلات و ادوات است که مراسم عزاداری ماه محرم راکه هرسال به مناسبت سالروز شهادت امام‌حسن* وحسین برگذار می‌شود انجام می‌دهند ازآن‌گذشته این آلات به کار تشییع جنازه‌های باشکوه نیز می‌خورد.

دور تادور قبررا اغلب باغ‌های وسیعی احاطه کرده است. این

* روز شهادت حضرت امام‌حسن (ع) در محرم نیست واین هم یکی دیگر از اشتباهات مؤلف است (مترجم).

باغها را دیوارهائی گلی مرتفعی در بر گرفته و در محدودهٔ آنها برحسب موقع محل استخر، چاه، جویبار، بوته‌های گل، باغچه و از این قبیل تعبیه کرده‌اند.

اما دربارهٔ امامزاده باید این را هم یادآوری کنم که علیرغم احترام فوق‌العادهٔ مردم ایران به آنها باز تعداد زیادی امامزاده می‌توان یافت که ویران و متروك مانده است و علاوه براین از طرف درویشها و متکدیان دوره‌گردی که در آنها اقامت می‌ورزند ملوث گردیده و به حشرات آلوده است.

قبور سایر مقدسین و مشاهیر نیز به‌همین سبك ساخته شده و برحسب استحقاق ومکنت متوفی بیش و کم به‌نحوی باشکوه آراسته و تزیین شده است.

برجسته‌ترین، بزرگترین و زیباترین مقابر متبرك ایران بدون تردید اینها هستند: اول ـ حرم امام هشتم حضرت رضا در مشهد؛ دوم ـ حرم خواهرش حضرت معصومه در قم، و در مرحله سوم بقعهٔ شیخ‌صفی در اردبیل.

درویشی

من قبلا اصطلاحات تکیه و درویش را به کار برده‌ام و حالا به تفصیل بیشتر درآن باره بحث می‌کنم.

تکیه گوشه‌ای یاکلبه‌ای است در زیر آسمان و یا نوعی استراحتگاه در محلی دنج که تنها یادرمصاحبت دیگران برای رفع خستگی به آنجا می‌روند تاوقت را باکشیدن چپق و قلیان ونوشیدن بگذرانند. از این تکیه‌ها در معابر و میدانهای عمومی دیده می‌شود. مخارج ساختن این تکیه‌ها اندك است و بیشتر به‌خاطر درویش‌هائی که گدائی می‌کنند و شهرها و بیابان‌ها را در می‌نوردند برپا می‌شود. سایر متکدیان برطبق دین محمد مورد حمایت و مساعدت قرار نمی‌گیرند زیرا به‌گفتهٔ وی آنها کارشان به‌رحمت خدا محول است و خدا به سهولت می‌تواند فقر وفاقهٔ آنها را به ارادهٔ خود تبدیل به تمکن و ثروت نماید. اما آنها که خود را درویش می‌نامند چنین وانمود می‌کنند که گویا به‌اختیار و از فرط فروتنی فقر را برگزیده‌اند. اما من به جرأت می‌توانم بگویم که غالب این درویشهای متکدی د رواقع آدمهای بیکار و بیعاری

هستند که یا از فرط تنبلی یا در اثر عدم کارآئی به درویشی گرویده‌اند.

درویشها به‌طریقه‌های مختلف تقسیم شده‌اند واختلاف واقعی آنها هم بیشتر در طرز لباس پوشیدن آنهاست. من در اینجا فقط اسامی آنها را ذکر می‌کنم.

بکتاشی‌ها همان لباس رایج مملکت را دربر می‌کنند و فقط اضافه برآن عمامه‌ای از چلوار بادوازده‌ترک برآن که مظهری است از دوازده امام بر سر می‌گذارند. به کمر کشکول گدائی را آویخته‌اند؛ غیر از این دیگر آلات و ادواتی باخود ندارند.

لباس مولوی بالباس رایج عامه این فرق را دارد که عمامه آنها دارای چهار پیچ است از بالا به پائین. آنها هم نیز به کمر خود کشکول گدائی را که از چوبی سبك یاپوست کدو ساخته شده آویخته‌اند.

حیدری‌ها عمامه‌ای دارند پنج‌ترك‌که از پارچه‌ای‌کهنه ساخته شده است. پشت خود را باپوست‌گوسفند دباغی نشده می‌پوشانند؛ در دستی چوبدست و در دست دیگر بوقی دارند.

اینها دشمنی‌صلبی وبطنی بانعمت‌اللهی‌هادارند. نعمت‌اللهی‌ها لباسشان کمتر عجیب وغریب است و نام نعمت‌الله[3] را برخود گذارده‌اند که گور او نزدیك کرمان سخت مورد احترام زائران است. اینجا مجال آن نیست که دلایل خصومت این دوفرقهٔ درویشی را که حکم مثل سائر پیدا کرده است در اینجا تشریح کنیم؛ من فقط در اینجا به‌ذکر این اکتفا می‌کنم که در این مورد هرکس در ایران به‌طرفداری یکی از دو فرقه قیام می‌کند به‌طوری که سکنهٔ تمام شهرهای ایران به‌دوگروه مختلف یعنی به‌طرفداران حیدری‌ها و نعمتی‌ها تقسیم شده است. در نتیجه هرسال بین جوانان و مردم عادی از هردو فرقه مسابقاتی انجام می‌گیرد. پس از شرط‌بندی‌هائی که دربارهٔ نتیجهٔ مسابقات انجام می‌گیرد، سرانجام کار به

۳ـ نعمت‌الله ولی یکی از عرفای ایران است و سلسلهٔ نعمت‌اللهی را تأسیس کرده است. وی در ایران به عنوان قدیسی بزرگ که صاحب‌کرامات و معجزات است مورد اجلال و اکرام است. درسال ۱۳۳۰ میلادی وی درحلب زاده شد، ایام جوانی خود را در عراق بسرآورد آنگاه در سال ۱۳۵۴ میلادی به مکه رفت و بعدها مدتی را در سمرقند، هرات و یزد ماند تا اینکه سرانجام در ماهان نزدیك کرمان مقیم و مستقر گردید و بیست‌وپنج سال بقیهٔ عمر را در همانجا گذراند. وی در پنجم آوریل ۱۴۳۱ روی از جهان پوشید؛ گور وی که ساختمان باشکوهی از دوران صفویه است مزار مؤمنین گردیده است.

مشت‌زدن، چماق‌کشیدن و سنگ پرتاب کردن می‌انجامد و شوخی تبدیل به‌جدی می‌شود تا به‌جائی که فقط دخالت مسلحانهٔ داروغهٔ شهر ممکن است بتواند مانع از خونریزی و نزاعی علنی گردد. سخت‌ترین برخوردها در روز قتل امام حسین در ماه محرم است؛ مردم که از یادآوری سرگذشت فاجعه‌آمیز آل‌علی خونشان به‌جوش‌آمده به‌جان هم می‌افتند و متقابلا با قمه از سر یکدیگر خون جاری می‌کنند. شاه‌سلیمان از طرفداران حیدری‌هاست.

چتلی‌ها سر و پای برهنه راه می‌روند؛ سینه وران را باپوست می‌پوشند.*

مداری‌ها نیز سر برهنه هستند و (برخلاف رسم مملکت) موی خود را کوتاه نمی‌کنند؛ موی این‌ها بدون هیچ نظم و ترتیبی تا شانه آویخته است. لباس اینها بیشتر عبارت است از چیزی مانند لنگ که در حمام به‌خود می‌بندند.

قادری‌ها کاملا خود را در جامهٔ سبزی پیچیده‌اند در حالی که مصلی‌ها نوعی جبهٔ عربی از پشم خشن‌که صوف نام‌دارد برتن می‌کنند. اینها همواره در کار نماز و دعا هستند واین امر نیز از نام آنها مستفاد می‌شود.

سالك‌ها گدایانی هستند که در یك‌جای معین مقیم هستند؛ مختاری‌ها نیزدوره‌گردی نمی‌کنند وخود نیزصدقه گردنمی‌آورند. آنها برای کار تکدی کسانی را در اختیار دارند به‌نام ابدال. ابدال صدقه‌های گردآوری را به‌آنها می‌دهند. (ابدال به‌درویش‌هائی می‌گویند که فقط برای دیگران تکدی می‌کنند اما خودشان از محل عواید موقوفات گذران می‌کنند. ابدال را می‌شود از «پوست وقف» که آنها را از سینه تا زانو می‌پوشاند شناخت (البته جمجمه و دست و پا را از پوست جدا کرده‌اند). مختاری‌ها خود برخلاف ابدال یك پوست کامل که به‌آن پوست نظیمی می‌گویند و همهٔ اعضای آن یعنی گوش، دم و پای حیوان هنوز به‌آن دیده می‌شود برتن می‌کنند.

مفردها همان‌طور که از اسمشان پیداست برای خود تکدی می‌کنند. آنها شانه‌های خود را باپوستی می‌پوشند که پنجه‌ها و

---

*ـ راجع به نام سلسله‌های دراویش این توضیح لازم است که چون نام بعضی از آنها در هیچ‌یك از مراجع به‌دست نیامد عیناً به‌برگرداندن ضبط لاتینی اسامی اکتفا شد (مترجم).

جمجمهٔ آنرا جدا کرده‌اند ولی گلو هنوز برآن آویخته است.

قزاق‌ها از آن جمله درویشان‌اند که در بازارها ومیدانهای عمومی بااطوارهائی گویا وزنده از معجزات مقدسین‌خود داستانها می‌گویند و پس ازپایان نمایش‌خود از شنوندگان پول می‌خواهند. اینهاباتبرزین، نیزه، وچوبدست‌تك وتنها یادوبه‌دودرمملکت‌می‌گردند. باز هم‌طریقت‌های‌درویشی‌دیگری‌هست‌که‌اهمیت‌کمتری‌دارد و بابقچه‌بندیل، کمربند، تسبیح، داغهائی که به‌تن گذارده‌اند و سایر مشخصات از یکدیگر ممتاز می‌شوند. اینها هم به‌مقررات طریقت خود ومؤسس آن سخت‌پای‌بندی دارند.

هرکدام از طریقت‌ها طبق قاعده دارای سه رهبر است که عبارت باشند از دست‌نقیب، نقیب و پیر. هرگاه کسی تقاضائی داشته باشد و یابخواهد داخل طریقت شود بدواً به‌دست نقیب رجوع می‌کند؛ هنگامی که این شخص به‌تقاضای او گوش داد وی را نزد نقیب می‌برد و آنوقت نقیب او را پیش پیر هدایت می‌کند.

۳ـ حوزه‌های علمیه

همان‌طور که قبلا اشاره شد در جواز مساجد اغلب مدرسه‌های دینی وجود دارد. ارتباط موضوع باعث می‌شود که ما بدین مطلب نیز بپردازیم زیرا شناختن درست وضع دربار ایران بدون وقوف به‌تأسیساتی که قسمت قابل‌توجهی از عواید دربار صرف آن‌ها می‌شود یعنی مساجد، گرمابه‌ها، قنوات، شوارع‌عام و پلها و بیش از همه مدارس دینی و همچنین نمایندگان علوم و هنر امکان ندارد. بدین‌ترتیب شاه به‌پیروی از نیاکان خود هم پروای صلاح مردم و جامعه را دارد و هم می‌خواهدپس از خود نام نیکی به‌یادگار بگذارد. بزرگان و اعیان در گرفتن سرمشق از پادشاهان به‌چشم و همچشمی بایکدیگر برمی‌خیزند و وسایل مادی لازم را برای تأسیس ونگاهداری انواع‌ساختمانها وبه‌خصوص‌موقوفه‌های‌دینی دراختیار می‌گذارند.

به‌این دلیل اغلب شهرهای ایران پر است ازمدرسه و موقوفه. تنها در اصفهان که پایتخت است و شهری است باشکوه و بزرگ در حدود یك‌صد موقوفه قابل ملاحظه وجود دارد. از موقوفه‌های

کوچکتر دیگر صحبت نمی‌کنیم. این دارالعلم‌های دینی تشکیل می‌شوند از مدرس و طلاب.

از نظر شکوه و جلال و طرز ساختمان، مدارس ایرانی سخت برمدارس عالیهٔ مابرتری دارند. اما مشکلات مدارس و طرز تعلیم و تعلم این مدارس را با اوضاع‌واحوال‌حاکم برمدارس ما نمی‌توان قیاس کرد.

با مقیاس ما «مدرسه» را می‌توان با جامعهٔ دانشکدهٔ ما قیاس کرد. مدرس تنها کسی است در مدرسه که برکارها نظارت دارد و درس می‌دهد؛ به‌ندرت می‌شودکه‌فاضل‌دیگری درکارتدریس باوی مشارکت کند.

درس و بحث

پیش می‌آید که یك معلم تك وتنها زبان عربی، صرف و نحو و شعر، فلسفهٔ ارسطو، حدیث و گاهی حتی ریاضیات و هیأت نیز تدریس کند. به‌نوع درس، تقسیم ساعات و تعداد دانشجویان به‌هیچ‌وجه توجه نمی‌شود؛ بلکه در آن واحد به‌شاگردان معینی انواع و اقسام مواد درسی مختلف عرضه می‌گردد مثلا در یك روز هفت رشته علمی یا حتی بیشتر تدریس می‌شود. پس از آنکه معلم از تدریس علم آثار علویه فارغ شدبدون مکث به‌عروض و قافیه می‌پردازد تا بلافاصله پس از آن باز دربارهٔ فنون و علوم دیگر از انواع کاملا مختلف دادسخن بدهد.

از آنجا که خطابه‌ها در جهت معینی نیست و خطیب ضمن آن به‌این‌شاخه‌وآن‌شاخه‌می‌پرد لاجرم چیزی‌منظم‌و مضبوط به‌شمار نمی‌رود به‌طوری‌که شنونده که‌فراغت‌کافی برای تحسین وتمجید از کمالات جامع‌الاطراف استاد خود دارد اصولا از درس‌ها چیزی نمی‌فهمد. بدون اینکه در کار درس نظم و تسلسل منطقی رعایت شود مسلماً شاگردان در کار تعلم‌قدمی فراتر نخواهند نهاد. اینها قبل از آنکه در منطق تبحر پیدا کنند فیزیك می‌خوانند؛ بدون سابقه‌ای در حساب به آنها هندسهٔ اقلیدس، المجسطی بطلمیوس، هندسه و مثلثات اجسام کروی منلائوس و تئودوزیوس را ارائه می‌دهند. علاوه براین‌ها از «متجددین» آثار خواجه نصیرالدین طوسی را که بیش از چهارصد سال قبل مقالات

فاضلانه‌ای دربارهٔ ریاضیات و هیأت نوشته درس می‌گویند.

درس به‌صورت‌های زیر است. یکی‌ازطلاب فصلی‌را به‌صدائی که قابل شنیدن باشد از یکی از مؤلفین می‌خواند و مدرس آنگاه ارتجالا به‌تفصیل دربارهٔ آن بحث می‌کند. هرگاه درس در رشتهٔ معینی تمام شود ـ معمولا هردرس بیش از نیمساعت یا حتی یك‌ربع به‌طول نمی‌کشد ـ طلاب به‌احترام مدرس از جای برمی‌خیزند و بلافاصله به‌اشارهٔ وی باز برجای خود می‌نشینند. حال به‌موضوعی دیگر پرداخته می‌شود و سرانجام پس از دو ساعت طلاب مرخص می‌شوند.

کار تدریس نزد ایرانیان احترام بسیار دارد و کسانی که تعداد بیشتری از طلاب را به‌گرد خود جمع‌آورند به‌سرعت شهرت و حیثیت بسیاری کسب می‌کنند. بسیاری می‌کوشندکه چنین‌شهرت و اعتباری به‌دست آورند و به‌همین دلیل مخفیانه با پول مقداری از طلاب را می‌خرند. علم محض و چیزی که به‌کار زندگی عملی بخورد به‌هیچوجه به‌صورت عمومی آموخته نمی‌شود و علت آنست که نمی‌خواهند برای خود رقیب ایجادکنند. چنین علمی را باید پسر از پدر بیاموزد اما اگر بیگانه‌ای طالب آن‌باشدچاره‌ای‌ندارد جز آنکه با صرف پول بسیار آنرا از دانشمندی تحصیل کند. به همین‌دلیل در مدارس ودارالعلم‌ها فقط ظاهری از علوم آموخته می‌شود و بس.

نصب مدرس و استاد از طرف شاه با توافق صدر عملی می‌گردد واین در صورتی است که مدرسه از موقوفات شخص شاه باشد؛ در سایر موارد صدر با توافق شخص واقف مدرس را تعیین می‌کند البته هرگاه شخص واقف هنوز در قید حیات باشد. حقوق مدرس کاملا مکفی است و سالانه پرداخته می‌شود. در مدارسی که از طرف شاه وقف شده است حقوق مدرس به‌یکصدتومان (۱۷۰۰ تالر) بالغ می‌شود در سایر مدارس این حقوق کمتر و غالباً درحدود پنجاه‌تومان (۸۵۰تالر) است؛ ولی بایددانست‌که‌این‌حقوق‌درست‌در روز مقرر و بدون کم و کاست تأدیه می‌شود. کاش در آلمان نیز به‌استادان، این فروزندگان چراغ دانش چنین موهبتی ارزانی می‌شد!

طلاب

طلاب در مدارس زندگی می‌کنند. غذاها در آنجا به‌صورت عمومی ودسته‌جمعی صرف‌نمی‌شود اما به‌هریك ازآنها مبلغی خیلی جزئی برای گذران زندگی پرداخته می‌شود. درمدارس منتسب به‌شاه این کمك روزانه به یك‌عباسی یا دودرهم نقره (=۰/۲ تالر) بالغ می‌گردد. در سایر مدارس به‌طلاب روزانه یك محمودی یا یك شاهی می‌پردازند که عبارت است از نصف یایك ربع‌عباسی. هرکس که نتواند زندگی خود را بااین اندك بگذراند باید در پی تحصیل درآمد دیگری باشد. این کمك خرج را مدرس از پیش به صورت هفتگی می‌پردازد؛ او خود کلیهٔ بودجهٔ سالانهٔ مدرسه را از متصدی موقوفات دریافت می‌کند.

رئیس مدرسه دربارهٔ پذیرفتن طلاب به‌مدرسه تصمیم می‌گیرد؛ اما وی می‌تواند در صورتی که از طلبه رفتاری ناشایسته بروز کرده باشد تصمیم خود را لغو کند.

طبق برنامه‌ای که برای مدرسه هست شاگردان باید هرروز دو ساعت درس گوش کنند؛ بقیهٔ اوقات را لازم نیست در مدرسه بمانند ومی‌توانند پی‌کارهای‌دیگری بروند. بعضی‌ها اوقات‌فراغت را بارونویس‌کردن کتابها یادرس دادن به‌بچه‌ها درخانه‌ها درآمدی برای خود دست وپا می‌کنند. بعضی دیگر در قصور اعیان و ثروتمندان زندگی را به‌طفیل دیگران می‌گذرانند یا به‌اصطلاح خودشان «بوریائی» گدائی می‌کنند. باز گروهی دیگر هستند که بانشاط تمام دنبال مطالعات خود می‌روند چه از راه حضور در درس‌های عمومی سایر مدارس و چه گرفتن درس خصوصی در محضر یك ملای فاضل. اما تعداد آن‌دسته از طلاب نیز کم نیست که به‌مدرسه به‌دیدهٔ تنبل‌خانه‌ای می‌نگرند که وسایل معیشت آنها را بدون زحمت و مشقت زیاد تا ایام پیری فراهم می‌آورد اما این تن‌پروران همواره در معرض خطر اخراج از مدرسه هستند و این به‌شرطی است که رئیس مدرسه به‌نیرنگ آنها پی ببرد.

این رؤسای مدرسه از طرف صدر به‌این سمت انتخاب می‌شوند تا زندگی و رفتار وکردارمحصلین را دقیقاً تحت‌نظر بگیرند. رؤسا باید به‌طلاب تنبل یا سبکسر اخطار کنند، افراد ناشایست را

از مدرسه بیرون بیندازند و مستمعین کوشا و مستعد را تمجید کنند و باکمك‌های سالانه پاداش دهند. این کمك‌ها از محل عواید املاکی است که وقف «چهارده‌معصوم» شده است (ازچهارده‌معصوم مراد دوازده امام و همچنین حضرت محمد و دختر او فاطمه است.) عایدات موقوفات دینی ازاین‌قبیل صرف حمایت ازطلابی می‌شودکه براثر فقر خانوادهٔ خود نتوانند قریحه و استعداد خود را پرورش دهند. تقسیم عواید موقوفات هرسال از طرف صدر در حضورشاه یا نمایندهٔ وی عملی می‌گردد. تنها عوایدی که در ناحیهٔ اصفهان برای کمك به‌طلاب گرد می‌آید سالانه به‌یك هزار و چهارصدتومان (۲۳۸۰۰ تالر) تخمین زده می‌شود.

از کسانی که در مدارس مقیم هستند آنها که از دیگران کوشاتر باشند به‌مناصب‌عالی دینی می‌رسند یعنی بعدها قاضی، شیخ‌الاسلام، پیشنماز می‌شوند یا حتی به‌صدارت می‌رسند واین البته مشروط به‌آنست که مورد لطف و عنایت کسانی باشند که بتوانند آنها را برای رسیدن به‌این مقامات یاری کنند.

طرز ساختمان مدارس

سرانجام می‌خواهم سخن را به طرز ساختمان مدارس ختم کنم. تفاوت مدرسه با کاروانسر اصولا در اینست که از یك‌طرف در آن اصطبل تعبیه نشده است و از طرف دیگر در همه‌جای آن نظافت حکمفرماست. عمارت در اطراف یك صحن چهارگوش وسیع مسقف بنا شده که بادقت تمام آنرا باآجرهای بزرگ‌فرش‌کرده‌اند.

در دیوارخارجی هیچ روزن و سوراخی تعبیه نشده؛ فقط در جبهه‌ای که طرف خیابان است دروازه‌ای هست که باسرپوشیده‌ای که سقف ضربی دارد مربوط است. هرگاه از صحن حیاط نگاه کنیم هرجبههٔ عمارت در وسط دارای ایوانی است‌که عموماً ارتفاع آن به‌سقف می‌رسد و در طرف حیاط باز است. اطاق‌هائی که بین چهار ایوان قرار گرفته است و بادیوارهای منظم از یکدیگر جدا شده، حجره‌ها یا اطاقهای خواب طلاب است. این حجره‌ها نیز اغلب دارای سقف‌های قوسی نوك تیز است و فقط اجاقی و دودکشی در آن تعبیه شده است. گاهی بالای مدخل حجره روزنی گذارده‌اند که می‌توان آنرا بادریچهٔ کوچکی بست که از آن‌طریق قدری‌روشنی

به‌داخل می‌تابد. تعداد این حجره‌ها بیست‌تا سی‌تاست؛ هرگاه ساختمان مدرسه دوطبقه‌باشد تعداد این‌حجره‌هارا هم‌باید دوبرابر کرد. حجره یا باصحن حیاط هم کف است و یا چند پا از آن‌بالاتر قرار دارد؛ در این صورت کف هرحجره آنقدر پیش آمده است که از آن به‌عنوان ایوان یا راهرو می‌توان استفاده کرد.

اطاقهای مخصوص سکونت مدرس در طرفین در ورودی‌ساخته و وسایل راحت و آسایش در آن فراهم شده است. چه‌بسا که در این بنا یك‌کتابخانهٔ عمومی یامجموعه‌ای ازابزار نجومی‌تعبیه‌کرده‌اند.

معمولا در صحن مدرسه جوی‌آبی جریان دارد که در وسط به‌حوضی چهارگوش ختم می‌شود. این حوض را باآهك، خاکستر و تپالهٔ گوسفند اندوده‌اند. این نوع اندود در مقابل آب مقاوم و در مجاورت رطوبت مانند سنگ سخت می‌گردد اما هنگام یخ‌بندان خرد وخراب می‌شود. دور حوض را باسنگ تیشه‌ای می‌چینند؛ این همه در اثر چند درختی که در فواصل معین کاشته شده‌اند برای خود لطف وحالی پیدا می‌کند.

پهلوی مدرسه اغلب یك مسجد نیز ساخته‌اند که باسایر تأسیسات هم‌آهنگی دارد و یك جبههٔ صحن را اشغال کرده است. در سایر موارد این مسجد در خارج از حدود مدرسه قرار گرفته است. در این مسجد طلاب در اوقات مقرر نماز می‌گزارند و به‌درس عمومی گوش فرا می‌دهند.

اغلب در عقب مدرسه یك باغ میوه یا حتی قهوه‌خانه یا یك گرمابهٔ عمومی و سایر تأسیساتی از این قبیل برای استفادهٔ ساکنین مدرسه قرار دارد. مؤسس موقوفه هرچه بیشتر پای‌بند کمال‌مدرسهٔ خود باشد عمارات و تأسیسات تابع مدرسه بیشتر می‌شود زیرا عوایدی‌هم‌که ازاین‌ممرها حاصل‌می‌شود (پول‌حمام، بهائی‌که‌برای اقامت پرداخته می‌شود، قیمت فروش آب و غیره) به‌صندوق مدرسه سرازیر می‌گردد.

۹ تأسیسات داخلی دربار و بیوتات سلطنتی

۱ـ امور داخلی

شکوه و جلال دربار ایران در اصفهان هنگامی بهتر و واضح‌تر نمودار می‌شود که ما بیوتات سلطنتی و تأسیسات داخلی دربار را تشریح کرده باشیم. این تأسیسات که تعداد آنها به‌پنجاه می‌رسد قسمتی در داخل قصر و بعضی در خارج آن قرار دارد. البته من در اینجا به‌ذکر اهم آنهـا اکتفا می‌ورزم و در عین حال از کسانی نیز که داخل آنها اشتغال دارند و وظایف متوسط و کوچکی را تقبل کرده‌اند یاد می‌کنم. زیرا هریك از کارگاه‌ها برای خود رئیسی دارد و برحسب وسعت و میزان‌کار خود دارای کارکنان بیشتر و کمتری است.

هریك از تأسیسات داخلی دربار دارای یك ممیز مالی است به نام مشرف. این مأمور موظف است که میزان مصرف، درآمد و مخارج را به‌ثبت برساند و گاه چند واحد مختلف دارای یك ممیز است. این مشرف باید بتواند در هرلحظه به‌ناظر دفترخانهٔ خاصه حساب پس بدهد زیرا ناظر باید اسناد و مدارك لازم را دربـارهٔ این ارقام نگاهداری کند.

برای آنکه نظم معینی در این سطور رعایت شود بدواً به‌ذکر آن قسمت از تأسیسات داخلی دربار می‌پردازم که برای انبارکردن و تهیهٔ مواد غذائی به‌کار می‌رود.

حویج‌خانه[1] متشکل است از انبارهای مختلف کـه در آنهـا

۱ـ در اصل حاویج‌خانه نوشته شده (مترجم).

خواربار مانند آرد، گندم، برنج، لوبیا، نخود و سایر حبوبات و از این‌ها گذشته روغن، نمك، پنیر، کره، ماست، خشکبار، خرما، مویز، کشمش، زرشك، پسته، فندق و بادام و سرانجام عسل و دوشاب که از خرما یا انگور به‌دست می‌آید و بسیاری چیزهای دیگر از این قبیل نگاهداری می‌شود.

انبارها به‌دو دسته تقسیم می‌شود یك دسته از آنها انبارهائی است به‌معنی واقعی کلمه ودستهٔ دیگر مخصوص خواربار مصرفی روزانه است وهمواره موجودی این انبارها را از انبارهای دستهٔ اول تأمین می‌کنند. به‌همین‌علت هم‌ادارهٔ انبارها به‌عهدهٔ دو مأمور است بنام حویج‌دارباشی انبار و حویج‌دارباشی جلو. این هردونفر دارای زیردستانی هستند که عبارت از ترازودار و چندین باربر و عمله و وردست باشند.

شربت‌دارباشی رئیس شربت‌خانه است و در کار تهیهٔ شربت نظارت دارد. شربت نوشیدنی سردی است که باآب، شکر، عصارهٔ میوه و قدری گلاب ساخته می‌شود. گذشته از این نوع شربت نوعی دیگری هم هست با غلظت بیشتر که ــ حتی از نظر رنگ هم ــ بیننده را به‌یاد تخم قورباغه می‌اندازد. این هردو نوع شربت به نحوی بسیار رضایتبخش عطش را تسکین می‌دهد. در کاخ وکوخ هردو به‌یك نسبت شربت را گرامی می‌دارند. در تابستان در همهٔ قهوه‌خانه‌ها به‌جای هرچیز شربت به‌مشتریان می‌دهند.

در شربت‌خانهٔ مزبور نه‌تنها اجزاء متشکلهٔ شربت را نگاه می‌دارند بلکه انواع واقسام اسانس‌ها، ادویه و میوه‌ها را هم‌آماده دارند واز اینها قسمتی را در شکر خوابانده‌اند و بعضی دیگر را در سرکه گذارده‌اند و همچنین از سایر نوشیدنی‌ها چه به‌صورت رقیق و چه به‌صورت قوام آمده موجود است.

در یغورت‌خانه چیزی تهیه می‌شود که ترکها به‌آن یغورت و فارسها به‌آن ماست می‌گویند و آن شیری شیرین و سیال است که‌با اقسام لبنیات دیگر از نواحی مجاور تحویل دربار می‌گردد وقسمتی از آن در مطبخ سلطنتی و قسمت دیگر برای تغذیهٔ بخشهائی که در آن طاوس، مرغ شاخدار و آهو (باشاخهائی سیاهرنگ و پیچ و تاب‌دار بدون انشعاب) نگاهداری می‌کنند مصرف می‌شود.

در چرك‌خانه نان شیرمال نگاهداری می‌شود و خمیر مخصوص

این نوع نان با شیر شیرین شده مخلوط می‌گردد. در این‌مورد دیگر قسمتهائی که قبلا از آنها بحث شد مخلفات لازم را در اختیار چرك‌خانه می‌گذارند.

میوه‌خانه (یمیش‌خانه) زیرنظر یمیش‌چی‌باشی اداره می‌شود واو مأموریت دارد که به‌اندازهٔ احتیاج مطبخ سلطنتی سبزی ومیوه تهیه و انبار کند. میوه و سبزی لازم به‌صورت رایگان از طرف والیان و حکام نواحی مختلف تأمین می‌شود. البته قسمتی از این مایحتاج در قبال پرداخت پول نقد از دهقانان و کسبهٔ بازار خریداری می‌گردد.

شیره‌خانه فقط مخصوص انبار کردن و نگاهداری شرابهائی که اغلب از گرجستان و شیراز می‌آید نیست؛ در آنجا ذخیره‌ای از سایرمشروبات الکلی نیز وجود دارد. گاه زمانهائی‌فرامی‌رسد که دربارصفوی‌سخت به‌تبعیت‌ازقوانین ودستورهای دینی‌پای‌بندی‌نشان می‌دهد؛ در چنین احوالی در شیره‌خانه را با تحقیر تمام می‌بندند. نظارت برشیره‌خانه به‌عهدهٔ شیره‌چی‌باشی است.

در آبدارخانه آب آشامیدنی در کوزه‌های سفالین سر به‌مهر نگاهداری می‌شود. به‌محض اینکه شاه آب بخواهد آبدارباشی دقت تمام می‌کند که مهر سرکوزه دست نخورده باشد؛ پس از مصرف آب باز در کوزهٔ ناتمام را مهر می‌کند تا هیچ نوع امکان این نباشد که آنرا به‌زهرآلوده سازند. به‌همین دلیل همیشه کسانی را که کاملا مورد امتحان قرار گرفته باشند به‌سمت آبدارباشی منصوب می‌دارند.

در قهوه‌خانه قهوهٔ مورد احتیاج دربار نگاهداری، برشته و تهیه می‌شود آنهم تحت نظارت قهوه‌چی‌باشی.

در رأس سلاخ‌خانه یا قصاب‌خانه قصاب‌باشی قرار دارد و به همین‌ترتیب تاوقچی‌باشی تاوقخانه یا مرغ‌خانه را زیرنظر خود دارد. در تاوقخانه پرنده‌های مورد احتیاج مطبخ شاهی پرورده‌می‌شوند و هرروز به‌اندازهٔ مصرف از آنها می‌کشند.

مطبخ زیرنظر آشپز است و او خواربار و مخلفات لازم برای برنامهٔ غذائی را فراهم می‌آورد. توشمال‌باشی زیرنظرآشپز انجام وظیفه می‌کند و ادارهٔ خدمهٔ مطبخ به‌عهدهٔ او است.

در عطارخانه دواها، معجون‌ها و مکیفات مورد مصرف شاه و

درباریان زیرنظر یك نفر حکیم تهیه و نگاهداری می‌گردد.

در پرهیزخانه برای بیماران شربت‌های خنك و خیسانده تهیه می‌شود. مواد اولیهٔ این ادویه جو، برنج وگیاه‌های طبی وشفابخش است و برحسب دستور اطباء آنها را می‌سازند.

۲ـ انبارها

برای نگاهداری وسایل و لوازم منزل و سایر مایحتاج بناهای زیر مورد استفاده است:

هیزم‌خانه یا ادن‌خانه که تحت‌نظر ادنداریاشی (ادنجی‌باشی) قرار دارد و به‌کار انبارکردن هیزم می‌آید. البته باید دانست که این هیزم مثل آلمان نازك و ورقه ورقه نیست. هیزم در ایران عبارت است از شاخه‌های خشك درختان که توسط الاغ و شتر از ارتفاعات کوهستانی به‌شهرها حمل می‌شود و به‌دلیل قیمت‌زیادی که دارد با ترازو و قپان توزین و فروخته می‌شود. البته مردم تنگدست و کم‌مایه نمی‌توانند از چنین وسیله‌ای برای سوخت استفاده کنند بلکه تپاله، خار و بوته‌های بیابان را به‌مصرف‌سوخت می‌رسانند.

در مشعل‌خانه، مشعلها را نگاه می‌دارند. مشعل را در ایران مانند آلمان از موم و قیر نمی‌سازند. مشعل در اینجا عبارت است از میله‌ای که بالای آن محفظه‌ای مشبك تعبیه کرده‌اند؛ در این محفظه‌پارچه‌ای‌را که به‌روغن‌آغشته‌است قرارمی‌دهند. مشعلدار-باشی مسئولیت دارد که همواره مشعل حاضر و آماده به‌مقدار مصرف‌و سوخت آن به‌اندازهٔ کافی موجود باشد؛ او که خود اولین مشعلدار مملکت است وقتی که شاه شب‌هنگام از خانه خارج شود پیشاپیش او مشعل زرینی را می‌برد.

در چراغ‌خانه در زیر نظر چراغچی‌باشی چراغهای نفتی، شمعدان، قیچی مخصوص تمیزکردن فتیله، شمع‌های مومی و سایر چیزهائی که برای روشنائی لازم است نگاهداری می‌شود.

درسفره‌خانه، سفره‌ها ودستمال‌سفره‌ها وروميزی‌هارانگاهداری می‌کنند؛ این قسمت زیر نظر سفره‌چی‌باشی که در مهمانی‌های شاهانه متصدی خدمت است اداره می‌شود.

در چین‌خانه[۲] نه‌تنها ظروف چینی و سفالین نگاهداری می‌شود بلکه در آنجا ظروف نقره و طلا را هم حفظ می‌کنند و می‌شویند و تمیز می‌کنند. ارزش ظروف طلای دربار ایران به‌ده میلیون سکهٔ طلا بالغ می‌شود. در چینی‌خانه ظرف‌برهای بسیاری به‌نام ایاغچی یا چینی‌کش مشغول کاراند و وظیفهٔ آنها حمل غذا به‌سرسفره است؛ در رأس آنها ایاغچی‌باشی قرار دارد.

فرشخانه بیش از اندازه بزرگ و مفصل است زیرا در حجره‌های مختلف آنجا نه‌تنها انواع فرشها و حصیرها برای پوشش کف اطاقها نگاهداری می‌شود (چون در ایران از میز و صندلی و پردهٔ‌نقاشی خبری نیست تمام اطاقها را به‌صورتی افراطی بافرش تزیین می‌کنند) بلکه چادرهای مورد احتیاج دربار و متعلقات آنها را برای اردوزدن در هوای آزاد نیز در همانجا نگاه می‌دارند. نظارت برانبارهای فرش به‌عهدهٔ فراشباشی است و مقام او دارای نفوذ واعتبار فراوان نیز هست؛ از آن گذشته او برآن دسته از مستخدمین که شستن لباسهای شاه به‌عهدهٔ آنهاست نیز ریاست‌دارد (انجام دادن این کار در ایران به‌عهدهٔ مردها واگذار شده است).

در کپچاچخانه البسه و پوشاکی که از طرف شاه برای هدیه در نظر گرفته شده (خلعت) نگاهداری می‌شود در حالی که لباسهای شخص شاه توسط مهتر در عقیب‌خانه محافظت می‌گردد.

کجاوه‌خانه کجاوه‌هائی را که زنان شاه به‌قصد مسافرت در آن قرار می‌گیرند و آنها را در طرف چپ یا راست شتری آویزان می‌کنند در خود جای داده است.

در زین‌خانه یاسراجی‌خانه زیرنظر زیندارباشی زین، دهنه و از این قبیل چیزها ساخته و نگاهداری می‌شود.

در جبه‌خانه نه‌تنها انواع سلاح‌ها و تجهیزات (تفنگ، خنجر، زره، نیزه) بلکه انواع اشیاء (آینه، پرده‌های نقاشی، دوربین و غیره) و اشیاء هنری که از طرف امرای‌خارجی به‌دربار فرستاده شده نگاهداری می‌شود. فلزکاران هنرمند متعددی ازقبیل چاقوسازها، نیزه‌سازها، پیکان‌سازها و غیره واز آنهاگذشته‌کسانی که باروت تهیه می‌کنند، زره می‌سازند، وسایل آتش‌بازی را مهیا می‌کنند و سایر کسانی که در رشتهٔ تجهیزات فعالیت دارند و در

۲- در تذکرةالملوك چینی کاسه‌خانه ذکر شده (مترجم).

کارگاههای مختلفی که برای هریك از انواع سلاحها در نظرگرفته شده کار می‌کنند زیرنظر جبه‌دارباشی قرار گرفته‌اند.

توپخانه زیرنظر توپچی‌باشی اداره می‌شود و وی تنها مسئولیت نگاهداری خود توپها را به‌عهده ندارد بلکه مراقبت می‌کند که کلیهٔ لوازم مربوط به‌توپ نیز همواره حاضر و آماده‌باشد.

در کتابخانه نسخ خطی را تهیه و جمع‌آوری می‌کنند ولی آنها را بجای قفسه در صندوق‌ها نگاه می‌دارند. تعداد این کتابها باید نه تا ده‌هزار باشد. صحاف‌ها، نسخه‌بردارها، مذهب‌ها، کسانی که کاغذ را خط می‌کشند و غیره زیرنظر کتابدارباشی کار می‌کنند.

در خزانه سوای ذخایر طلای شاه انواع و اقسام اشیاء ذیقیمت و جواهر نیز حفظ می‌شود. در جوار خزانه‌دارباشی (یاخزینه‌دار باشی) که برکارها نظارت فائقه دارد یك نفر صراف‌باشی نیز مشغول به‌کار است و عیار سکه‌هائی را که تحویل خزانه می‌شود می‌آزماید و مسئولیت صحت آنها را به‌عهده دارد، وی یك هزارم سکه‌هائی را که تحویل می‌گیرد به‌عنوان مزد خود دریافت می‌کند.

۳ـ کارگاههای سلطنتی

برای تأمین احتیاجات دربار، شاه کارگاههای متعددی را در دربار دایر کرده است که من در این مقام اهم آنها را می‌شمارم.

شالباف‌خانه ازاطاقهای نساجی متعددی تشکیل می‌شود که در آنها پارچه‌های ابریشمین و همچنین زری درست می‌کنند. ملك‌التجار سمت سرپرستی شالباف‌خانه را دارد و او نقش‌ها را انتخاب‌می‌کند و برآماده‌ساختن‌موادخام‌و نگاهداری متاع‌ساخته‌شده نظارت دارد و کارهای این قسمت‌ها را اداره می‌کند. از این گذشته تمام بیوتات دیگری نیز که به‌تهیهٔ لباس افراد وخدمهٔ‌دربار اشتغال دارند و ذیلا از آن‌ها نام برده می‌شود تحت‌نظر ملك‌التجار قرار دارند.

در حلاج‌خانه پارچه‌های پنبه‌ای برای لباسهای زیر باکمان حلاجی می‌شود تا بدین‌ترتیب کثافت ومواد خارجی را از آن‌بزدایند و کاری کنند که الیاف آن به‌اندازهٔ کافی نرم و قابل انعطاف‌باشد.

کار خیاطخانه دوختن و تهیه‌کردن قباهائی است شنل‌مانند

که در ایران رایج است و سایر البسهٔ رو که بعضاً برای شخص‌شاه و گاهی نیز به‌عنوان خلعت به‌کار می‌رود. خیاطان شاغل آنجا تحت‌نظر استادی‌کار می‌کنند که مواد لازم را از ملك‌التجار می‌گیرد و این در صورتی است‌که ناظر واغلب حتی‌شخص شاه انتخاب خود را کرده باشند.

در جورابدوزخانه با پشمی که از فرنگ وارد شده و نظایر آنرا در آسیا نمی‌توان تهیه کرد جورابهای مصرفی درباریان را درست می‌کنند.

در کفشدوزخانه کفش‌های لازم برای شاه و درباریان را می‌دوزند.

در طلادوزخانه کارهای دستی معینی‌که به‌خصوص جنبهٔ تزیینی دارد ساخته می‌شود در حالی‌که در پوستین‌دوزخانه پوست‌هائی که طبق‌آئین دین می‌توانند به‌عنوان پوشاك مورد مصرف قرار گیرند مهیا می‌شود و این‌ها در عین‌حال آخرین کارگاهائی هستندکه‌تحت نظر ملك‌التجار قرار گرفته‌اند.

زرگرخانه‌زیرنظریکی‌ازاساتیدمسلم‌این‌فن‌به‌نام‌زرگرباشی‌اداره می‌شود؛ زرگرباشی برکسانی که در آنجا به‌ذوب‌طلا ونقره‌اشتغال دارند نیز سمت ریاست دارد. از این‌ها گذشته فعلا در زرگرخانه هفت زرگر ومتخصص ذوب فرانسوی مشغول به‌کاراند. شاه‌عباس دوم این‌ها را به‌ایران خوانده است و ناظر مستقیماً برآنها ریاست دارد. این فرانسویها در حومهٔ ارمنی‌نشین جلفاسکونت‌دارند ودر آنجا در تنعم و آسایش کامل زندگی می‌کنند بدون اینکه کار زیادی داشته باشند. علت هم آنست که به‌ندرت به‌آنها کاری سفارش داده می‌شود. این فرنگیها از طرف دیگر گذشته از حقوق خودشان (سی تا چهل تومان یا پانصد تا شصد وهشتاد تالر) برای خود و خانوادهٔ خود دیناری بابت مخارج غذا نمی‌پردازند.

در مسگرخانه انواع و اقسام لوازم واسباب مسی ساخته و فراهم می‌شود. باید به‌مهارت و چیره‌دستی مسگرهای ایران آفرین گفت؛ اینها در ساختن و پرداختن ظروف و لوازمی هم که ما به هیچوجه باآنها آشنائی نداریم مهارت بسیار دارند.

ضرابخانه در کار ضرب سکه نظارت دارد واین‌کار زیرنظر ضرابی‌باشی‌انجام می‌گیرد. معیارباشی‌با ضرابی‌باشی همکاری دارد

و فلز را چندان در آتش می‌گدازد تا برای ضرب سکه مناسب شود.
نقاشخانه زیر نظر نقاشباشی و نجارخانه زیر نظر نجارباشی اداره می‌شود. بقیهٔ کارگاهها و من‌جمله قسمت‌های مربوط به حلبی‌سازی، آهنگری، قلع‌ریزی، خراطی، شیشه‌گری و غیره را من در اینجا به‌تفصیل شرح نمی‌دهم.

۴ـ نقاره‌خانه

نقاره‌خانه در قسمت شمال میدان بزرگ اصفهان نزدیك کاخ سلطنتی قرار دارد. در آنجا صبحها و هنگام غروب آفتاب ودوساعت قبل از طلوع آفتاب به‌افتخار پادشاه انواع طبلهای دستی و شیپورهائی را که نزد ما اصلا رواجی ندارد می‌نوازند و سر وصدای گوشخراشی بـراه می‌اندازند. از این گذشته نقاره‌خانه در هنگام رؤیت هلال، در اعیاد مذهبی و همچنین هنگامی که شاه ضیافتی ترتیب داده به‌کار می‌پردازد. رویهمرفته در حدود چهل نقاره‌چی، شیپورزن و نوازندگان آلات دیگر وجود دارند که حقوق خود را در بودجه از محلی که برای «قوالان» در نظر گرفته شده دریافت می‌دارند. باید دانست که این لفظ به‌مردم بدکارهٔ بدنام نیز اطلاق می‌گردد. نظارت برکار قوالان به‌عهدهٔ مشعلدارباشی است.

ستورخانه

براصطبل مهترباشی ریاست دارد و او به‌سهم خود زیرنظر میرآخورباشی انجام وظیفه می‌کند. اسبها همـه در یك اصطبل نگاهداری نمی‌شوند بلکه بـرحسب قیمت و رنگ، آنهـا را در اصطبل‌های مختلف جای می‌دهند. گروه کثیری از مهتران به تیمار اسبها می‌پردازند و آنهم به‌صورتی اساسی‌تر و بامهربانی بیشتر از آنچه نزد ما مرسوم است. هرروز اسبها را قشو می‌کنند، موهای آنهارا شانه‌می‌زنندومی‌شویند؛ کفل اسبهارا باآب‌گرم‌مالش‌می‌دهند. علوفه‌ای را که دقیقاً وزن کرده‌اند هرروز در ساعت معین جلوی اسبها می‌ریزند. باکمك طناب پای اسبها را از یکدیگر دور نگاه می‌دارند و نقائص بدنی آنها را باپشتکار و هنرمندی برطـرف می‌سازند. شکم، دم و یال بعضی از اسبها را با حنا رنگ می‌کنند.

در بهار در طول دو تا سه هفته به‌آنها ناخنك می‌خورانند که مانند مسهل مزاج اسبها را تمیز می‌کند. دربارهٔ اصطبل مطالب بسیاری می‌توان گفت اما فقط این را من در اینجا می‌خواهم یادآور شوم که سوای آنچه گفته شد گله‌های متعدد اسب که متعلق به‌شاه است در کمال آزادی و بی‌قیدوبند در مراتع مملکت به‌چرا مشغول‌اند و کره‌های آنها را هرسال در صف‌های طویل برای تربیت به اصطبل‌ها تحویل می‌دهند.

از بقیهٔ آشیانه‌های حیوانات درنده که متعلق به‌دربار است می‌توان شیرخانه را ذکر کرد که ضمناً ببر، پلنگ، سیاه‌گوش و سایر انواع گربه‌های وحشی را هم در آن‌جای می‌دهند.

در فیل‌خانه سوای فیل که دربارهای ایران و هند درنگاهداری آن به‌چشم و همچشمی بایکدیگر برخاسته‌اند گورخرهای حبشی، کرگدن و سایر حیوانات ستبرپوست که اغلب از کشورهای خارجی هستند نگاهداری می‌شوند. حفظ و حراست اینها به‌عهدهٔ فیلبان باشی است.

سگبان‌خانه زیر نظر سگبان‌باشی گروهی از سگهای متجسس و شکاری را در خود جای داده اما سگهای درنده نیز که اغلب جنایتکاران محکوم به‌مرگ را پیش آنها می‌اندازند در آنجا نگاهداری می‌شوند.

طاوس‌خانه دارای عظمت چشم‌گیری است واز پرندگان هرچه به‌فکر آدمی بگنجد در آنجا دیده می‌شود مانندطاوس، مرغشاخدار، قره‌قاز، طوطی، مرغ‌عشق وانواع‌واقسام دیگر پرندگان‌که اسامی لاتینی آنها را نمی‌دانم و بعضی در اثر شکل‌های عجیب و غریب و قسمتی دیگر به‌علت رنگ‌های دلربای خود موجب اعجاب می‌شوند. دورتا دور طاوس‌خانه را باشبکه‌ای آهنین حراست‌کرده‌اند که حتی بلندترین درختان (صنوبرها، توت‌ها و غیره) را نیز در حلقهٔ خود می‌گیرد، به‌طوری که پرندگان به‌راحتی و آزادی بتوانند به‌اطراف پرواز کنند و کمتر متوجه زندانی باشند که در آن مسکن دارند. در این نزدیکی چندقفسی نیز باگربهٔ زباد، سگ آبی، میمون و سنجاب قرار داده‌اند.

در قوش‌خانه که بیشتر به‌قصری شباهت دارد تا به‌محل نگاهداری پرنده و در باغ بزرگ و باصفائی قراردارد پرنده‌های

شکاری دربار تربیت و نگاهداری می‌شوند. قوش‌خانه در حوزهٔ اداری میرشکارباشی قراردارد. دیگر از ذکرجزئیات‌محل نگاهداری شترمرغ وگوزن و ازاین قبیل که درباغ‌کاخ سلطنتی قرار دارد و جزء مستقلی نیست خودداری می‌کنم. این‌ها همه دیگر زیر نظر باغبان قرار دارد.

۵- سایر تأسیسات درباری

انبارك غلامان را من نیز در شمار تأسیسات وکارگاههای درباری می‌آورم. در اینجا به پسرانی که سفیدپوست هستند، به غلامی درآمده‌اند و اغلب از گرجستان‌اند خواندن و نوشتن می‌آموزند تا بعدها بتوانند یا در دربار و در کارگاهها (در چنین صورتی زیرنظر ناظر قرار می‌گیرند) و یا در قشون (تحت‌نظر قلرآقاسی) خدمت کنند.

سرانجام این قسمت را باذکر دفترخانهٔ بیوتات پایان می‌دهم. در این قسمت دفتردار بیوتات فهرست کاملی از تمام اسباب و وسایلی که در همهٔ تأسیسات درباری موجود است تهیه می‌کند. از این گذشته صورت مخارجی را که‌از طرف منشی هریك ازقسمت‌ها به‌او داده شده در دفتر وارد می‌کند. اما این‌کار وقتی صورت می‌گیرد که حسابها مورد بررسی مأموران صلاحیتدار قرار گرفته و از طرف ناظر پذیرفته شده باشد. مهر ناظر باید ذیل این اسناد باشد. بررسی اسناد خرج بیشتر از این جهت است که ببینند آیا مبالغی که برای خواربار پرداخت شده است باقیمت‌هائی که محتسب هرماه تعیین و توسط جارچی اعلام می‌کند مطابقت دارد یانه.

روی‌هم‌رفته باید در نظر داشت که تمام مایحتاج تأسیسات و کارگاههائی که تعداد کردیم به‌پول نقدخریداری نمی‌شود. ولایات معینی وظیفه دارند که مایحتاج مطبخ را هرماه به‌دربار تحویل دهند؛ قسمتی از مواد خام مورد احتیاج کارگاهها از طرف املاك خاصه تأمین می‌گردد. از این‌ها گذشته بسیاری از تحف و هدایا که حکام مختلف از دور و نزدیك به‌دربار می‌فرستند برای مصرف کارگاهها در نظر گرفته می‌شود. بدیهی است که این اجناس و

مواد هرچند زیاد باشد باز کفاف رفع تمام احتیاجات دربار را نمی‌دهد؛ به‌این دلیل گاه گاه (به‌خصوص در مورد میوه و بعضی از مواد خواربار) ناگزیر از خرید نقدی می‌شوند. برای این منظور حسابدارهای کارگاهها و تأسیسات هرسه‌ماه یك‌بار از خزانه مبالغ معینی دریافت می‌دارند که مقدار آن در هرمورد از طرف ناظر تعیین می‌گردد. مخارجی که از این محل تأدیه می‌شود طبق فهرست قیمتهائی که از طرف محتسب تعیین شده پرداخته‌می‌شود وحسابدار موظف است که به‌ناظر حساب پس بدهد.

حقوق سالانهٔ رؤسای کارگاهها و تأسیسات مختلف دربار برحسب اعتبار واهمیت شغل بین بیست تاچهل تومان (۳۴۰ تا ۶۸۰ تالر) متغیر است. یك استاد ساده یا کارگر مقدم هرسال در حدود ۱۰ تا ۱۵ تومان (۱۷۰ تا ۲۵۵ تالر) حقوق دریافت می‌کند. امتیاز خاص برخورداری از غذای مجانی و سوخت مجانی نیز جزو حقوق است؛ این اضافات قسمتی روزانه، قسمتی هفتگی و قسمتی فقط سالانه تحویل می‌گردد.

۱۰ ادارهٔ ایالات و شهرها

۱

پس از تشریح وضع اداری، دربار اینك نوبت به‌توصیف‌طرز ادارهٔ نواحی مختلف مملکت می‌رسد. شاه بدینوسیله تا دور افتاده‌ترین روستاهامردم‌را وادار به‌اطاعت از اوامر خودمی‌کند. والیان و حکام برحسب عظمت مقام و اهمیت ناحیهٔ تحت حکومت خود به‌درجات مختلف تقسیم شده‌اند؛ برحسب همین درجات هم آنها عناوین مختلفی دارند یعنی بیگلربیگی، والی، خان، سلطان (حکام درجه دوم) و وزیر (مدیران و پیشکاران املاكِ خاصه). البته این فهرست هنگامی کامل می‌شود که سایر کسانی را نیز که در کار ادارهٔ امور شهرها دخالت دارند به‌آن بیفزائیم یعنی داروغه‌ها و کلانتران که گاه ادارهٔ امور ناحیه‌ای از مملکت نیز به‌آنها منتقل می‌گردد.

تقسیمات کشور ایران

کشور ایران از طرف شاه‌عباس‌کبیر به‌پنج‌ناحیه یا ایالت اصلی زیر تقسیم شده است[1]:

۱ـ فارس (جنوب ایران)، پارسهٔ قدیم که تا خلیج ایران (فارس) امتداد دارد و به بیست حوزه تقسیم می‌شود که‌بزرگترین آن حوزهٔ حول و حوش شیراز مرکز این ایالت است.

۱ـ در نقشهٔ مورخ ۱۶۹۵ که در ضمائم کتاب چاپ شده است ده ناحیه دیگر جزء ایران قلمداد شده است.

۲ـ خراسان (مشرق ایران) که تا هندوستان گسترده‌است و به چهل حوزه تقسیم شده؛ مرکز این ایالت مشهد است در حوزه‌ای به‌همین نام و سه حوزهٔ دیگر هم از توابع آنست.

۳ـ آذربایجان (شمال غرب ایران) که ماد شمالی وقسمتی از ارمنستان را شامل می‌شود و تا سرحدترکیه‌امتداد دارد. این‌ایالت به ۵۵ حوزه تقسیم شده و شهر مهم تجاری تبریز مرکز آن است و غیر از حوزه‌ای که به‌همین‌نام مشهور است نه حوزهٔ دیگر نیز از توابع آن به‌شمار می‌رود.

۴ـ گیلان ومازندران (در ساحل دریای خزر)، که تقریباً باهیرکانیهٔ قدیم مطابقت دارد و شامل ۲۱ حوزه می‌شود. مرکز آن استراباداست که غیر از حوزه‌ای به‌همین‌نام‌دو حوزهٔ دیگرراهم شامل می‌شود.

۵ـ عراق عجم (مرکز ایران)، که شهر برجستهٔ آن اصفهان پایتخت مملکت است و غیر از حوزه‌ای به‌همین‌نام چهار حوزهٔ دیگر را نیز در برگرفته است.

شاه بیست و پنج بیگلربیگی را به‌ادارهٔ نواحی مختلف‌مملکت منصوب کرده و همهٔ بقیهٔ حکام ومأمورین کشوری زیرنظر این‌ها قرار دارند به‌استثنای وزرا (مدیران املاك خاصه) که مستقیماً زیرنظر شخص شاه انجام وظیفه می‌کنند. البته در این اوقات چنان تعداد بیگلربیگی‌ها در مملکت محدود است که بسیاری از مناطقی که روزگاری به‌دست بیگلربیگی‌ها اداره می‌شده امروزه به‌خاصه تبدیل شده‌است.

دم ودستگاه خان

عنوان خان برای اعاظم مملکت به‌کار می‌رود و روی‌همرفته برای والیان و حکام مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اصل مقتدرترین فرمانروایان تاتار عنوان خان را برای خود به‌کار می‌بردند؛ برای تحقیر ازبکان ترکستان امروز، ایرانیان به‌حکام خود خان خطاب می‌کنند تا بدینوسیله نمایان کنند که شاه آنها بربسیاری از کشورها فرمانروائی دارد[۲]. ازبکان نیز برای‌تلافی

۲ـ خان یکی از القاب ترکی است که در اصل قغن بوده است؛ اما از دورهٔ مغولها (قرن ۱۲ تا ۱۳ میلادی) نیز تفاوتی بین قغن یا قاآن (= بلندمرتبه‌ترین فرمانروایان) و خان←

به‌حکام خود لقب شاه دادند و لقب شاه نیز همانقدر مختص پادشاه بزرگ ایران است که فرعون منحصراً به‌پادشاه مصر اطلاق می‌شود.

یك خان ایرانی می‌کوشدکه‌حتی‌المقدور به‌پیروی ازسرمشق دربار شاه برای خود دم و دستگاهی ترتیب دهد. عمال وی درست دارای همان وظایف عمال درباری شاه هستند. اغلب، ملازمان بسیاری در خدمت وی هستند و هنگامی که او براسب بنشیند و از خانه خارج شود بزرگان و محترمین محلی وی را مشایعت می‌کنند. خان درترتیب دادن میهمانی‌های‌عمومی باشکوه به‌چشم و هم‌چشمی با شاه برمی‌خیزد؛ به‌فرمان وی (صبح‌ها و عصرها) نقاره‌چی‌ها و شیپورزن‌ها می‌نوازند و این نشانه‌ای از قدرت فرمانروائی است که شاه وی را در آن کار با خود شریك کرده است. خان در حوزهٔ فرمانروائی خود در عین‌حال بالاترین مرجع قضائی نیز هست؛ به ندرت ممکن است که کسی از حکم او نزد محکمهٔ دیوان‌بیگی تجدید نظر بخواهد.

بدین‌ترتیب می‌توان خان را باشاه درجه دومی مقایسه کردکه فقط از یك چیز می‌ترسد و بس و آن این است که نظر مرحمت شاه‌از وی‌بگردد. زیرا شاه‌سلیمان‌که‌متلون‌المزاج‌است گاه‌یك نجیب زادهٔ‌کم‌اهمیت وحتی‌غلامی، بی‌ریشی یا پادوئی رابه‌بلندترین‌مرتبه می‌رساند و این نیز به‌کرات رخ می‌دهد که بی‌مرحمتی شاه کسی را که مورد خشم قرار گرفته به‌سرعت برق محو ونابود کند. این خشم و سخط معمولا برآن‌خان نازل نمی‌شودکه به‌مردم ستم کرده یا از خود بی‌کفایتی نشان داده است بلکه اغلب سعایت فرد ثالث موجب آن می‌شود. پس به‌این دلیل است که در این مملکت هرکس که از دربار دورتر باشد سرنوشتش بیشتر دستخوش تزلزل و فراز و نشیب است. زیرا هیچکس از دربار برای احراز مقام مهم و برجسته‌ای به‌ایالات نمی‌رود مگر آنکه حسادت‌کسانی را که در آرزوی آن‌مقام بوده‌اند به‌طور غیرقابل‌اجتنابی برانگیخته باشد. بنابراین برای آنکه تأمینی برای خود ایجاد کنند کسانی که از دربار به‌خارج می‌روند چاره‌ای جز این ندارند که حاسدان را

←(امیر یکی از نواحی، والی) مشهود بود. بعدها عنوان قغن و خاقان به‌کلی به‌کلمهٔ خان جای پرداخته است.

باارسال تحف و هدایای ذیقیمت برسر مهر آورند و یا معاندین و مخالفین مقتدری برای آنها بتراشند. انتخاب این معاندین باکمال دقت به‌عمل می‌آید و بدینوسیله می‌توانند تا اندازه‌ای از شر نفوذ حاسدان ایمن بمانند.

درآمد و مخارج خان

درآمد حوزهٔ فرمانروائی خان که مانند اموال شخصی تحت اختیار اوست از طرف وی خرج حقوق خدمه و سپاهیان، برگذاری جلسات میگساری و میهمانی‌ها می‌شود ویا اصولا به‌مصرف رفع حوائج شخصی او می‌رسد. در قبال درآمد سرشار خان وظایف و تعهدات وی اندك و ناچیز است. در این مورد وضع به‌قرار زیر است:

اولا خان وظیفه دارد مقدار معینی از سپاهیان‌شاه را درمنطقهٔ خود نگاهداری کند یا مزد سربازانی را که خارج از قلمروحکومت او هستند بپردازد. دوم اینکه موظف است از محصولات حوزهٔ فرمانروائی خود به‌شرطی که خیلی وسیع نباشد مقدار اندکی به مطبخ شاهی تحویل دهد؛ هرگاه حوزهٔ فرمانروائی او وسیع باشد وی در عرض یك ماه خواربار (گوسفند، سبزی، میوه) را ذخیره می‌کند تا هرگاه نوبت به‌او برسد آنرا به‌دربار بفرستد. ثالثاً اینکه تعهد دارد در پایان سال به‌مناسبت حلول سال نو پیشکشی به خدمت شاه بفرستد که مقدار آن از پیش معین شده است و این پیشکش مقداری نقدی و مقداری به‌صورت اجناس هنری (فرش، پرده، ظرف، پارچه) و مقداری به‌صورت مواد خام (ابریشم، پنبه، پشم) یا سرانجام به‌صورت‌غلام، حیوانات (اسب، شتر، استر، باز) و محصولات مخصوص ناحیهٔ مورد نظر تأدیه می‌گردد.

در قبال این هدایا خان از شاه متقابلا خلعتی دریافت می‌کند که قیمت آن در حدود دوازده‌تومان (دویست تالر) است. هدیهٔ‌چنین خلعتی که برای هرکس نشانهٔ عنایت شاه به‌اوست با تشریفات متعددی توأم است؛ گیرندهٔ خلعت بدیهی است که باید به‌استقبال آورندهٔ خلعت برود، از او پذیرائی شایان کند و پس از دادن هدایای گران‌قیمت به‌او وی را مرخص کند.

عایدی سالانهٔ قلمرو حکومت خان به‌تخمینی کلی بالغ برهفت

تاهشت هزار تومان (صد و بیست تا صد و سی و پنج هزار تالر) می‌شود که برحسب وسعت و آبادی ناحیه و همچنین حرص و طمع بیشتر و کمتر خان می‌توان به‌آن افزود یا از آن کاست.

اغلب خانها دارای جانشینی هستند که وظیفهٔ انجام دادن دستورهای خان و ادارهٔ امور کوچکتر را به‌عهده دارد؛ این جانشین از طرف شخص خان ولی به‌هرحال باموافقت وزیراعظم (اعتماد-الدوله) به‌کار منصوب می‌شود. جانشین خان از نظر درجه ومرتبه بعد از سلطان که حاکم درجه دومی است قرار دارد.

مقام ومنزلت خان‌را باوسعت قلمرو او می‌سنجند. گاه باوجود قلت قلمرو باز آنها از عنوان پرطمطراق‌خان استفاده می‌کنند؛ اما در چنین مواردی اغلب این خانها زیر دست خان مهمتری قرار گرفته‌اند. ولی درعوض خانهای مقتدر بلافاصله‌زیرنظر شاه‌انجام وظیفه می‌کنند.

بیگلربیگی‌ها

والیان عالیمقام عنوان بیگلربیگی دارند که به‌معنی آقای آقاها (بیگ=آقا) است؛ از آنجا که قلمرو آنها سخت وسیع است خانها (حکام) و سلطانها (حکام درجه دوم)ی زیادی تحت نظر آنهاخدمت می‌کنند. اهمیت و منزلت بیگلربیگی‌چنان زیاد است‌که جای‌دارندهٔ آن عنوان در دیوان عالی بین ناظر و میرشکارباشی و یا در ردیف مقابل بین تفنگچی لرآقاسی و دیوان بیگی قرار دارد.

درحال‌حاضر بیگلربیگی های‌زیردرایران‌وجود دارد: ناحیهٔ‌فارس برای ایالات لرستان، خوزستان، کردستان و سیستان؛ در ناحیهٔ خراسان برای ایالات مشهد، هرات، خراسان و قندهار؛ در ناحیهٔ ساحلی دریای خزر برای ایالت استراباد؛ در ناحیهٔ آذربایجان برای ایالات تبریز، ایروان، داغستان، آذربایجان، قره‌باغ، گرجستان و شیروان؛ درناحیهٔ عراق عجم برای ایالات کهگیلویه و همدان.

از بین بیگلربیگی‌ها چند تنی از حیث اعتبار و کهنسالی از دیگران برتراند و به‌آنها والی‌نیز خطاب‌می‌کنند واین‌ها عبارت‌اند از والیان گرجستان، خوزستان و لرستان؛ والی داغستان را نیز از نظر احترام درشمار آنهامحسوب می‌دارند. اینهاهمه اصیل‌زاده و از اعقاب فرمانرویان قبل از صفویه در همین قلمروها هستند؛

نصب آنها درست است که به‌فرمان شاه عملی می‌شود اما شاه فقط کسانی‌را که از اعضاء خاندان فرمانروایان قبلی این‌مناطق هستند می‌تواند به‌این سمت انتخاب کند. در مورد تمام نواحی دیگر مملکت، شاه در انتخاب والیان یا بیگلربیگی‌ها کاملا مختار است. در همین اواخر شاه سلیمان حکومت لرستان را به‌یك‌خان غیرمحلی داد؛ اما مردم از این کار سخت ناراضی شدند و باحاکم تحمیلی رفتاری اهانت‌آمیز کردند و بلوائی به‌پا شد که در نتیجهٔ آن خان بازنان و فرزندانش بایك‌تا پیراهن از آن دیار بیرون رانده شد.

سلطان‌ها

سلطان (حاکم درجه دوم) به‌کسی می‌گویند که حکومت‌نواحی کوچکتر بااداره‌ٔ امور تمام شهرهائی که در حوزهٔ آن قرار گرفته است به‌او محول شده باشد. هرچند که در ترکی کلمهٔ سلطان خود به‌معنی پادشاه است ایرانیها از فرط تحقیری که به‌عثمانیها روا می‌دارند حکام درجه دوم خود را سلطان می‌نامند. باری سلطان‌خانه و دم و دستگاه بزرگی دارد باخدمه و سربازان متعدد. خانهٔ سلطان حتی‌الامکان تقلیدی است از دربار شاه. فقط معدودی از سلطان‌ها هستند که بلاواسطه زیرنظر شاه کار می‌کنند؛ اغلب تحت‌نظرحکام قرار دارند و در مسائل مشکل وامور مهم از وی کسب تکلیف می‌کنند. سلطان‌ها باید به‌خانها حساب پس بدهند همان‌طور که‌خانها نیز در برابر وزیراعظم مسئولیت دارند. برای اینکه سلطانها در مقام و شغل خود مؤید باشند و همچنین برای آنکه نگاهداری و اعاشهٔ سربازان محلی به‌آنان واگذار شود باید آنها نیز هرسال پیشکش‌هائی به‌حضور شاه سلیمان ارسال دارند.

وزرا

وزرا (پیشکاران‌املاك‌خاصه) اداره‌ٔاراضی‌یاایالاتی‌را به‌عهده دارند که محصول آنها برای نگاهداری قشون یا تأمین مخارج‌دربار تعیین شده است. وزیر تقریباً به‌معنی دست راست فرمانرواست[۳]؛ دارندگان عنوان وزیر اغلب لقب آصف را هم که قدری رسمی‌تر ومحتشم‌تر است دارند و این لقب به‌تبع نام وزیر مشهور حضرت

۳ـ ظاهراً مؤلف وزیر را با وزیر دست راست اشتباه کرده است (مترجم).

سلیمان رایج شده است.
وزرا در قلمرو اداری خود عیناً وظایف واختیاراتی مانند والیان یاحکام‌دارند وباید به‌امور اداری و محاسبهٔ عواید سالانه بپردازند. این عواید را تادرهم و دینار پس از کسر حقوق وزیر به‌خزانهٔ دربار تحویل می‌دهند.
دم ودستگاه وخانهٔ وزیر ساده‌تر ازخان است واو خدمهٔ‌کمتری نگاه می‌دارد زیرا وی مستقل نیست بلکه در خدمت شاه قرار دارد. البته وزرای جاه و جلال‌پرست برحسب مکنت خود می‌کوشند که از از نظرریخت وپاش ودم‌ودستگاه حتی‌المقدور از والیان نیزپیشی بگیرند. اغلب شاه پس از مرگ یکی از خانها وزیری را به‌جای او منصوب می‌کند تا از این رهگذر عواید آن ایالت را به‌خزانهٔ دربار جلب کند. مثلا ناحیهٔ مهم و ثروتمند شیراز تا اندکی پیش تحت نظر یك والی اداره می‌شد اما اکنون یك آصف یا وزیر ادارهٔ آنرا به‌عهده دارد. هرگاه تشکیلات ایالتی از نظر شاه یا دولت افتخارآمیزتر از آن نبود که فقط یك وزیر معمولی آن نواحی را اداره‌کند و در عوض عواید آن را به خزانهٔ دربار بریزد تا به حال بسیاری از نواحی به‌این سرنوشت دچار شده بود. گماردن وزیر به‌جای حاکم کاری است که از زمان شاه‌صفی (۴۲ ــ ۱۶۲۹ م.) به بعد رواج یافته است.

۲ــ ادارهٔ شهرها

در شهرها قدرت‌فائقه به‌دست آن مرجع ذیقدرتی است‌که ادارهٔ آن ایالت، قسمت یاحوزه را به‌عهده دارد یعنی والی، وزیر و یا سلطان، چه در همان محل مستقر باشد و چه نباشد. جانشین و نمایندهٔ دائمی آنها داروغه است که در شهر دارای بالاترین‌منصب هاست. وظیفهٔ وی بیشتر در حفظ نظم و نسق است تا رسیدگی ومراقبت در امور اهالی. وی به‌جنایات رسیدگی می‌کند و به‌دلخواه خود جنایتکاران را باجریمهٔ نقدی یا تنبیه بدنی کیفر می‌دهد. در پایتخت مملکت یعنی اصفهان کار داروغگی از طرف شاه‌عباس کبیر درخاندان امرای منقرض گرجستان موروثی شد اما مشروط به‌اینکه نامزد این شغل به‌دین اسلام بگرود. گاه می‌شود که یك

داروغه در ناحیهٔ دیگری حکومت را به‌عهده داشته باشد؛ در چنین مواردی وی در غیاب خود ادارهٔ کارها را به‌جانشینش واگذار می‌کند. وی مجاز نیست که بدون تمشیت‌دادن امور از شهر خود خارج شود زیرا در غیر اینصورت باید منتظر بروز بی‌نظمی و ناامنی باشد. سرانجام مواردی نیز دیده می‌شود که ناحیهٔ کوچکی هم برای خود داروغه داشته باشد.

عسس‌باشی نیز که با شبگردهای‌خود شبها شهررا زیر پا می‌گذرانند و در جستجوی تبه‌کارانی هستند که از نور گریزان‌اند تا آنها را توقیف کنند و تحویل نگهبانی بدهند نیز دارای وضعی نظیر این هستند.

استحکامات و قلاع زیرنظر کوتوال اداره می‌شود و کوتوال همواره زیرنظر یك نفر خان انجام وظیفه می‌کند. هرگاه در جائی داروغه نباشد کوتوال کار اورا نیز به‌عهده می‌گیرد و به‌عنوان مثال می‌توان هرموز، قندهار، لار و غیره را ذکر کرد. در چنین مواردی وی علاوه برآن به‌جای عسس‌باشی نیز کارها را اداره می‌کند.

کلانتر کارهای شهرداری را به‌عهده دارد و به‌مشکلات کار مردم شهر رسیدگی می‌کند و دفاع از حقوق آنان را در برابر حاکم به‌عهده دارد و مثلا در محاکم یا هنگامی که تحمیل زیاد به اهالی بشود او اقدام می‌کند. او می‌کوشد که زحمات و کارهای مشکل به‌صورت یك نواخت بین همهٔ مالیات دهندگان تقسیم شود و به بعضی‌ها اجحاف نشود. از آن گذشته کلانتر می‌کوشد که عوارض ومالیاتها را وصول کند. در شهرهای بزرگتر اغلب کلانترهای متعددی وجود دارند.

کدخداهای روستاها که به‌آنها از سر احترام رئیس هم می‌گویند کمتر از کلانتران اقتدار و نفوذ دارند. تکالیف اینها در ده نیز عین وظایف کلانتران در شهرهاست. به‌عبارت دیگر آنها کارها و زحمات را بین افراد تقسیم می‌کنند، مالیات و عوارض را جمع‌آوری می‌کنند و فرمان مافوق خود را باکمال دقت و وفاداری به‌موقع اجرا می‌گذارند.

اغلب شهرها دارای یك‌قاضی یا حاکم‌شرع (شرع حاکم) است این قاضی مطابق قوانین شرع قضاوت می‌کند و من این مطلب را

در قسمت هشتم این کتاب به‌تفصیل شرح داده‌ام. همچنین محتسب در شهرها رسیدگی می‌کند که اوزان و مقادیر کسبه درست باشد و همچنین هرهفته نرخ‌های بازار را تعیین می‌کند و برحسب میزان محصول و فصل آن قیمت‌ها را بالا و پائین می‌برد. هرتغییر نرخی را جارچی جار می‌زند تاکسی از آن بی‌خبر نماند. متقلبین و متخلفین را چنین کیفری دهند که دیگ سنگینی را روی سر آنها و می‌گذارند و در حالی که پیشاپیش آنها شیپورزنها حرکت می‌کنند و کودکان کوی و برزن فریاد برداشته‌اند آنها را در خیابان‌های شهر می‌گردانند. این دیگ مسی که به‌آن زنگوله و دم روباه آویخته‌اند به‌آن اندازه بزرگ هست که سر مرد متقلب را تاروی شانه‌هایش بپوشاند. دو نفر شبگرد باید دو طرف دیگ را نگاهدارند.

درباره‌ٔ ملاها، متولیان‌مساجد، رؤسای‌موقوفات ومتولیان‌مقابر متبرکه،دیگر در اینجا چیزی نمی‌گوئیم زیرا تمام مطالب گفتنی را درباره‌ٔ آنها قبلا به‌صورت مشروح ذکر کرده‌ایم.

حال برای اینکه دیگر از نکته‌ای فروگذار نکرده باشیم ذکر راهداران را می‌کنیم که برای اولین‌باز از طرف شاه‌عباس اول (۱۵۸۷ـ۱۶۲۹ م.) برای‌برقرارکردن امنیت‌جاده‌ها وعبورومرور به‌کار منصوب شدند، اینان به‌خصوص راه‌های کوهستانی و کتل‌هائی را که کمینگاه راهزنان است زیرنظر می‌گیرند؛ آنها شب‌هنگام مناطق بی‌راهه را می‌گردند و خفاگاه دزدان را کشف می‌کنند. مختصرکنیم هم‌این‌ها مصروف‌تأمین‌امنیت جاده‌ها وعبور ومرور است. برای اینکه بتوان به‌طریق آسانتری مزد راهداران را پرداخت به‌راهداران حق دادند که برحسب هرمرد و هرحیوان بارکش مبلغی جزئی به‌عنوان راهداری بگیرند اما براین مبلغ جزئی به‌مرور زمان افزوده شد و خود به‌نوعی مالیات جدیدتبدیل گردید که عواید آن کلا به‌خزانه‌ٔ دولت ریخته می‌شود. پس از آن عادت براین شد که عواید راهداری را به‌راهداران اجاره بدهند و از این طریق این‌مردم درشت‌خوی‌پرخاشگر را به‌راهزنانی تبدیل کردند که باروبنه‌ٔ مسافران را بیشتر مال بی‌صاحب تلقی می‌کنند، همه چیز را درهم می‌ریزند و مبالغ هنگفتی برای آن‌عوارض تعیین می‌کنند و آنرا باتهدید و فحش و کتك به‌هرنحو هست از بازرگانان دریافت می‌دارند.

بدین‌ترتیب یکی از تمهیدات مفید و نیکو به‌مرورزمان به سرطان‌لاعلاجی برای تجارت و داد و ستد بدل شد. تنها ترتیب و قاعده‌ای که شاه‌عباس مقررداشته امروز تاحدی مانع ترکتازی راهداران است. طبق این قرار آنها متعهد هستند که امنیت عمومی جاده‌ها راتأمین کنند و در مورد دستبردهای شبانه، حیوانات بارکش، کالا و اسباب و لوازم مسروقه را دوباره به‌صاحبان اصلی آنها مسترد دارند (در مورد لوازمی که مسافران به‌علت عدم‌دقت گم می‌کنند نیز وضع به‌همین منوال است). هرگاه مال از دست رفته را نتوان به‌صاحب اصلی‌آن بازگرداند راهداران اجبار دارند که طبق قانون قیمت آنرا بدهند. البته اینها قبل از جستجوی مال از دست رفته ثلث مال مسروقه را به‌عنوان مزد خود دریافت می‌دارند. برحسب موقع محلی برتعدادمعینی از راهداران یك رئیس گمارده می‌شود؛ این رئیس در موقع لزوم به‌کمك اسلحه عوارض راهداری سهم خودشان را وصول می‌کند.

۱۱ خصوصیات مهم دربار ایران

۱ـ زبان رایج در دربار

زبان رایج دربار ایران ترکی است که زبان مادری سلسلهٔ صفویه است و این زبان با زبان مردم عادی مملکت تفاوت‌دارد. ترکی از دربار به‌خانهٔ بزرگان و محترمین نیز سرایت کرده و سرانجام طوری شده است که کلیهٔ کسانی‌که می‌خواهند موردعنایت شاه قرار گیرند به‌این زبان تکلم‌می‌کنند. امروزکار به‌جائی رسیده که ندانستن زبان ترکی برای کسی که سرش به تنش می‌ارزد در حکم ننگی محسوب می‌شود.

زبان ترکی از تمام زبانهای شرقی آسان‌تر است زیرا صرف کلمات و همچنین ساختمان دستوری آن سهل است و در زمینه‌های مربوط به‌هنر و علوم دارای اصطلاحات خاصی نیست و به‌طور کلی می‌توان آنرا زبانی عقیم و بی‌ثمر شمرد. از طرف دیگر وقاری که طرز کلام در زبان ترکی دارد و شکوهی که در طنین آن به‌گوش می‌خورد باعث شده که در دربار و قصر سلطنتی منحصراً زبان محاوره باشد.

از طرف دیگر فارسی چندان طنین خوشی ندارد ولی در عوض زبانی است بسیار مشکلتر و آمیخته به‌لطف و ظرافت بامجموعه‌ای وسیع از لغات. این زبان می‌تواند با عاریت‌گرفتن لغات عربی کاستی‌های احتمالی خودرا به‌بهترین وجه جبران‌کند[۱]. به‌این‌دلیل

۱ـ در مورد مقایسهٔ دو زبان فارسی و ترکی و قضاوت دربارهٔ آنها می‌توان نظری دیگر جزآنچه کمپفر اظهار می‌دارد ارائه نمود. آموختن طرز ساختمان خاص زبان ترکی برای غربیان←

زبان فارسی برای شعر و شاعری و بحث دربارهٔ مطالب ظریف و هنری و همچنین بیان موضوعات دقیق و لطیف علمی وفلسفی فوق‌العاده شایستگی دارد. غنا و ظرافت فارسی باعث شده که از دیرباز در دربار سلاطین مغول در دهلی حق اهلیت بیابد هرچند که شاه هند با شاه ایران خصومتی شدید دارد. در مقر امرای عرب و هندی تا رود گنگ و حتی تا سیام من به‌مردمی برخوردم که بدون‌اشکال بزبان فارسی رفع احتیاج خود را می‌کردند. بدین‌ترتیب می‌بینم در خارج از ایران آن چیز را که مورد تحقیر بزرگان کشور است گرامی می‌دارند و قدر می‌شناسند.

انواع خط

خطی که ایرانیان به‌کار می‌برند عربی است که با اسلام از طرف ایرانی‌ها و ترکها پذیرفته شد و دامنهٔ انتشار آن حتی تا به هندوستان و جزایر جاوه و سوماترا هم رسید. در تمام این ممالك کوشیدند که این خط را برای کتابت زبانهای محلی به‌کار ببرند و البته این کار بدون وارد کردن تغییرات جزئی در خط عربی ممکن نبود. از جملهٔ این تغییرات باید به‌خصوص گذاردن نقطه را برای پی‌بردن به‌تفاوت بین هریك از اصوات ذکر کرد.

تعداد خطوط رایج در ایران اندك نیست اما باید دانست که بالاخره‌اصل هریك ازاین‌خطوط یابه‌ثلث‌می‌رسدیابه‌نستعلیق. خط ثلث برای نحوهٔ تحریرهائی که به‌صورت‌عمودی است به‌کار می‌رود و نستعلیق موقعی مورد استفاده قرار می‌گیرد که بخواهند مطلبی را به‌راحتی، نرمی و متصل به‌هم بنویسند.

نسخ از جملهٔ خطوط گروه اول است و بیشتر مخصوص اعراب. در این خط حروف به‌روشنی و وضوح دیده می‌شود واغلب اعراب هم دارد (برای حروف صدادار کوتاه)؛ و لازم به‌گفتن‌است که قرآن را باید به‌این خط نوشت. نسخ ضمناً خطی است که در چاپخانه‌های ما حروف آن موجود است و خواندن و نوشتن آن از

→اشکالات عمده‌ای در بر دارد اما یادگرفتن فارسی که زبانی هند و اروپائی است برای ما سهل‌تر است و به‌همین دلیل شایسته است که در مطالعات زبان‌های شرقی آنرا مخصوصاً به‌دیده بگیریم. فارسی هم به‌نحوی قاطع طنین خوشی دارد و به‌گوش مطبوع می‌آید البته به‌نحوی کاملا متفاوت با ترکی که طنین مطبوع آن مبتنی برهماهنگی بین حروف صدادار آن است و درنتیجه در یك کلمهٔ ترکی فقط آواهای روشن و خفه به‌گوش می‌خورد.

سایر خطوط آسان‌تر است. خطوط یاقوتی و ریحانی نیز از همین گروه است؛ تفاوت این دو خط بانسخ و بین یکدیگر بیشتر در شیوائی و به‌خصوص کوچکی حروف است.

گروه دوم یعنی نستعلیق (یا بهتر بگوئیم تعلیق که رایج ترین شاخهٔ آن است) در ایران بیشتر مورد علاقهٔ عموم است. در این خط از گذاردن اعراب چشم‌پوشی می‌شود؛ از آن گذشته حروف درهم‌آمیخته می‌شود به صورتی که می‌توان خیلی تند و روان نوشت. از اینجا دیگر تا خط‌شکسته فقط یك گام فاصله داریم که آن خود با سیاق فرق اندکی دارد. این هردو خط اخیرالذکر را می‌توان به‌شتاب‌پرواز پرستو نوشت زیرا در آن حروفی متعدد به صورت یك خط پر پیچ و تاب در می‌آید و در نتیجه‌کار خواندن آن برای مردم نیازموده سخت دشوار است. در محاکم و حسابداری‌ها بیشتر از سیاق استفاده می‌شود زیرا این خط برای تندنویسی مناسب است؛ به‌همین دلیل به‌آن اغلب «دیوانی» می‌گویند. انواع دیگری هم از این خط توسط کاتبین فارغ‌البال متفنن اختراع شده است که چون مورد استعمال کمتری دارند ما دیگر دراین مقام به‌ذکر آنها نمی‌پردازیم.

از اختلاط این دو گروه اصلی «کتابه» حاصل شده است و این خطی است تزیینی که در آن حروف را زیر یا روی یکدیگر قرار می‌دهند و در نتیجه این خط چشمهای آزموده و دقیق بیننده را به خود مشغول می‌دارد. این خط را در طغرای‌سکه‌ها وکتیبه‌های بالای در به‌کار می‌برند.

خط‌کوفی که گویا از مخترعات حضرت علی است و ایرانیان امروزی آنرا قدیمترین خط دورهٔ اسلام می‌شمارند جزو هیچ‌یك‌از این دو گروه نیست. من فقط بربالای برجها و مقابر قدیمی نمونه‌های این خط را دیده‌ام و علت اینست که از مدتها پیش استعمال آن بکلی متروك شده است.

از خط گبرها یا پارسی‌ها یعنی زرتشتیان در اینجا سخنی نمی‌گوئیم زیرا هرچند از جملهٔ خطوط ایرانی است در دربار رواجی ندارد.

۲ــ آداب و رسوم درباریان

آداب و رسوم رایج در دربار ایران باآنچه نزد ما متداول است تفاوت چندانی ندارد، فقط خصایص قوم ایرانی در آن بخوبی مشهود است. ایرانی روی همرفته متواضع و خوددار و از ترك جماعت که اصل تاتاری آنها در نژادشان نمودار است محتاط‌تر است.

چیزی که نزد ایرانیان بیش‌از همه موجب ملامت و نفرت است تمایل به‌حسادت و عیبجوئی‌کردن است. آنها حسد و خرده‌گیری خود را در لفافی از چاپلوسی‌ها وچرب‌زبانی‌های متصنع و خوش‌ظاهر می‌پوشانند و از انظار مستور می‌دارند. زیرا اینها در هنر انکار و همچنین فریبکاری از ترکان یا هرقوم و ملت دیگری در روی زمین تردست‌تر و کارآمدترند. آنها با کینهٔ شدید به‌مقابله با کسی می‌پردازندکه همچون خودشان به‌دنبال جاه ومقام باشد، تنها با دادن هدایای سرشار می‌توان گریبان خود را از چنگ طمع آنها رها ساخت. در انتقامجوئی خود حد و حصری نمی‌شناسند، حتی وقتی که دشمن خوارو خفیف و منکوب شده است باز دست بردار نیستند بلکه کاری می‌کنند که‌بکلی نابود ومضمحل شود.

ایرانیها عموماً تمایلی غیر انسانی دارند که به‌هر نحو هست کار خود را از پیش ببرند و در سرراه خود هیچ رادع و مانعی نشناسند و همچنین برخورداری از لذات جسمی و شهوی را پیشنهاد خود قرار داده‌اند؛ میگساری، شکم‌پرستی و روابط نامشروع جنسی به شرم‌آورترین صورتهای خود کاری است که تا سال‌های پیری از آن دست‌بردار نیستند. در ایران هرکس به لباس فاخر، اسبهای اصیل با زین‌وبرگ‌و لوازم قیمتی وملازمان‌فراوان مرکب از غلامان وخدمه، اهمیت می‌دهد. هرکس با جد و جهد در تلاش است که پول و مکنت بچنگ بیاورد، توجه و عنایت از طرف دربار مفت بچنگ نمی‌آید وهمه چیز را باید با دادن پیشکش‌های فراوان خرید و بدست آورد. به‌هرکس که توقع سودی از او باشد یا مورد مرحمت شاه باشد تملق می‌گویند و عرض خدمت می‌کنند و مالی و قدرتی را که این شخص در اثر مرحمت شاه بچنگ آورده است در اثر سعی‌وکوشش ولیاقت او قلمداد می‌کنند. اما همینکه بخت

ازچنین شخصی بگردد دیگر همه به‌او پشت می‌کنند. کسی که‌روزی تملق وی را می‌گفت و از او هدایای فراوان دریافت می‌کرد حال ابائی ندارد که ولینعمت خود را به‌شرم‌آورترین وجهی بباد ناسزا بگیرد. این حقایق مرا برآن داشت که ترکان شکرگزار و حق‌شناس را برایرانیان ترجیح بدهم. بایدحرف مرا باور داشت که‌بر بزرگان واعیان ایران هیچ اعتماد جایز نیست‌و وفاداری، حق‌شناسی و دوستی نزد آنان حرف مفت محسوب می‌شود![1]

۳ــ دین

دین در دربار ایران نیز مانند دین مردم عادی و ساده اسلام است به‌صورت مذهب شیعه. شاه اسمعیل اول کاری کرد که مذهب شیعه در ایران قبول عام یافت. وی تسنن را که مذهب مورد قبول ترکان است منع کرد و این اقدام به‌پیروی از تعالیم شیخ‌حیدر پدر وی صورت گرفت. حتی می‌توان گفت که تشیع از چند نسل اسلاف وی که همگی از شیوخ تقدس‌مآب بودند و نسبشان به‌حضرت محمد می‌رسید به‌وی به‌ارث رسیده بود. این شاخه از دین اسلام را «شیعه» می‌نامند چون پیروان آن به‌اعقاب پیغمبر سر سپرده‌اند. اعراب پیروان آنرا اثنی‌عشری می‌نامند یعنی معتقدین به‌دوازده امام و کتب فقه آنها را فقه جعفری می‌گویند و این تسمیه به‌تبعیت از امام جعفر صادق امام ششم است.

دربارهٔ رواج مذهب شیعه در میان ایرانیان بوسیلهٔ شاه‌اسمعیل اول (۲۴ ــ ۱۵۰۱ م.) داستان‌خوشمزهٔ زیررا حکایت می‌کنند. شاه اسمعیل در جنگهای خود چندان به‌کار توسعه و رواج مذهب آباء واجدادی عنایتی نداشت؛ اما هنگامی که زمان صلح و آشتی فرا رسید وی کوشید که تمام رعایای خود را به‌مذهب شیعه مؤمن سازد. اما در ضمن باید دانست که اهل تسنن به‌چهار شعبه یا مکتب فقهی تقسیم می‌شوند و هریك به‌اسم واضع وبانی آن مکتب شهرت یافته‌اند.

۱ــ حنبلی[2] ها که ترکها، اعراب، تاتارهای کریمه، اکثریت ازبکان و تعداد بسیاری سوای اینها از آن شمارند.

---

[1] ــ یادداشت مترجم: این اظهارنظرها فقط دربارهٔ طبقهٔ خاصی مصداق دارد که مؤلف با آنها در تماس بوده است.

۲ـ شافعی‌ها که جاوه‌ای‌های فعلی و بقیهٔ سکنهٔ هندوستان خلفی از آن شمارانند. ۳ـ مالکی‌ها که پیروان آن بیشتر در افریقا هستند. ۴ـ حنفی‌ها که اورنگ‌ زیب باقسمتی از رعایایش و همچنین طوایف آسیای مرکزی (ازبکان و دیگران) را می‌توان از پیروان آنها دانست. اتباع شاه اسمعیل بیشتر از حنفی‌ها و در مشرق مملکت از شافعی‌ها تشکیل می‌شد. در کوششی که برای راندن غیرشیعی‌ها از کشور ایران مبذول می‌شد شاه‌اسمعیل تمام ملاها را که در بین آنها فقط معدودی شیعی بود از سراسر مملکت گردآورد. ملاهای شیعی که نسبت به‌حنفی‌ها کاملا در اقلیت قرار گرفته بودند در احتجاجی که رخ‌داد به‌زودی از اعتقاد خود دست کشیدند. سرانجام ملای فقیر و بی‌نام و نشانی که تعصب دینی داشت بدرون آن مجلس آمد ولی برخلاف رسم رایج مملکت کفش‌های خود را به‌جای اینکه بیرون اطاق بگذارد در دست‌گرفته باخود به‌درون آورده بود. حنفی‌ها می‌خواستند او را از این جهت مضروب کنند و از شاه خواستند که این ملا را از جمع آنها بیرون کند و گفتند «مگر اعلیحضرت نمی‌بینند که او مرد دیوانه‌ایست؟» در اینجا شاه از او پرسید که به‌چه‌جهت وی رفتاری چنین غیر عادی دارد ملا در جواب گفت: «اعلیحضرتا من بدان‌دلیل چنین‌کردم که حضرت رسول به‌ما هشدار داده است که از حنفی‌های دزد برحذر باشیم.» حنفی‌ها ریشخندکنان گفتند در آن موقع حنفی‌ها کجا بودند زیرا ظهور این فرقه تازه پنجاه سال پس از مرگ پیغمبر بوده است. ملا فریاد برآورد «بسیار خوب، زیرا در زمان حیات پیغمبر هنوز دین و آئین ما پاك و نیالوده بود و به‌همین‌دلیل است که من شیعی هستم. اما شما درآن هنگام کجا بودید؟» چون مخالفان وی خود را بااستدلال خود محکوم کرده بودند شاه اسمعیل از آنان خواست که از آن پس به‌مذهب اجداد وی بگروند و علناً این مطلب را اعلام کنند[۳].

۲ـ به‌این کلیت که مطلب عنوان شده، صحت ندارد (مترجم).

۳ـ در این مورد نویسنده مرتکب چند سهو تاریخی شده است: اولا این مناظره ظاهراً در دورهٔ الجاتیو اتفاق افتاده نه شاه‌اسمعیل ثانیاً در جریان امر نیز تصرفاتی شده است. رجوع بفرمائید به روضات‌الجنات فی‌احوال‌العلما والسادات صفحهٔ ۱۷۵، باب‌الحاء، چاپ سنگی ۱۳۶۷←

از آن گذشته باید توجه داشت که در آن اوقات که لوتر به اصلاح دین مسیح در اروپا قیام کرد بود در آسیا نیز تحولاتی در کار دین و آئین رخ داد گوئی قضای آسمانی چنین بود که بشریت در کار دین به‌راه نفاق و شقاق برود.

کینه مذهبی بین ایرانیان و ترکها*

نفرت از مسیحیان

مذهب ایرانیان بامسیحیان کمتر برسر مهر است تامذهب ترکها؛ معهذا شیعیان نیز مانند اهل تسنن قبول دارند که حضرت مسیح پس از محمد بزرگترین پیغمبر است. مسلمانان اعتقاد دارند که خدا محمد را باقدرت کلام و بلاغت و مسیح را باقدرت شفا بخشیدن مدد داده است زیرا وی از پاک‌ترین و پرهیزکارترین دوشیزه زاده شده است. در قرآن نیز از حضرت عیسی به عنوان فرستادهٔ خدا یاد شده است: سورهٔ چهارم «نساء»، آیهٔ ۱۶۹ و سورهٔ دوم «بقره»، آیهٔ ۸۱. مسیحیانی که به آئین زندگی کنند و به‌خدا و معاد ایمان داشته باشند از هیچ نباید بترسند: سورهٔ دوم آیهٔ ۵۹. از آن گذشته قرآن ازدواج بین مردان مسلمان را بازنان مسیحی مجاز می‌شمارد. در سورهٔ پنجم «مائده»، آیهٔ هفتم همسفره شدن باصاحبان کتاب بلامانع شناخته شده اما باوجود این آنها هیچ این آیه را به‌دیده نمی‌گیرند بلکه از هم‌طعام شدن بامسیحیان از هرفرقه و شعبه که باشند پرهیز می‌کنند؛ هرگاه بالباس مسیحیان تماس پیدا کنند دست‌های خودرا می‌شویند درست مانند هنگامی که می‌خواهند کثافت را از خود بزدایند. طبق قوانین دینی آنها این ده‌چیز نجس به شمار می‌رود: بول، غایط، منی، خون، مردار، شراب، الکل**، خوك، سگ و کافر. آنها مدعی

→ ه. ق. تهران. در این مورد و در سایر موارد دیگر که نویسنده راجع به دین اسلام اظهارعقیده می کند به کمال خوبی عدم اطلاع وی آشکار می‌شود. کمپفر این اطلاعات را از مردم عامی تحصیل کرده است، در این مطلب شکی نباید داشت (مترجم).

* حدود دو صفحه از این قسمت چون دارای مطالبی بی‌اساس و عامیانه بود که به‌کار تحقیق و تتبع نمی‌خورد و خواندن آن جز اتلاف وقت خوانندگان به‌هیچوجه ثمری نداشت از ترجمه حذف گردید (مترجم).

** یکی از نجاسات ده‌گانه عرق بدن حیوان نجاست‌خوار است که مؤلف الکل را مکرراً بجای آن قلمداد کرده است (مترجم).

هستند که تمام این نجاسات در وجود یك کافر مسیحی که از هیچ ناپاکی پرهیز ندارد جمع است.
ایرانیان برخلاف ترکها که‌از بحث و مجادله درباب مسائل مذهبی منع شده‌اند سخت به‌بحث واحتجاج بامسیحیان شوق دارند. در چنین مباحثاتی قبل ازهمه آنها ایراد خودرا متوجه تجسد پسرخدا می‌کنند و ـ مانند بقیهٔ مسلمین ـ این‌را که حضرت عیسی پسر خداست رد می‌کنند. به‌عنوان مثال در این مورد خاطره‌ای را که از یکی از جلسات بزرگان واعیان ایران دردربار دارم دراینجا ذکر می‌کنم.
حکیم‌باشی که‌ازشراب‌شیراز تردماغ‌بود واختیار زبان خود را نداشت مرا به بحث وجدل خواند و این امر شاه را که‌من درکنارش نشسته بودم خوش نیامد و به‌همین دلیل باناراحتی ناظر آن بود، حکیم‌باشی‌شروع به‌صحبت‌کرد: «توفرنگی (درتمام‌آسیا تارودخانه گنگ‌مسیحیان‌رافرنگی‌می‌نامند) ادعامی‌کنی‌که‌عیسی‌پسرخداست؟» هنگامی که من حرف او را تصدیق کردم چنین به گفتهٔ خود ادامه داد: «در این صورت من بدون زحمت در حضور همه ترا مجاب و مضطر خواهم کرد، خوب‌تو تصدیق داری که‌ذات خدا کامل، بسیط و غیر مرکب است؟» ـ این را نیز تأیید کردم. «باشد پس این مانند خورشید روشن است که خدا نمی‌تواند صاحب فرزند شود و این نیز واضح است که مسیحیان بااعتقاد به‌اینکه مسیح فرزند خداست و در نتیجه ذات او غیر کامل است بدرگاه وی مرتکب معصیتی کبیر می‌شوند؛ زیرا یك ذات کامل و بسیط نه توالد می‌کند نه زوال می‌پذیرد و نه به‌نحوی تغییر صورت می‌دهد!» دیگران در سکوت محض سراپا گوش بودند و به دقت تمام جریان مباحثه را تعقیب می‌کردند. به طور کلی ایرانیان این رسم را دارند که در ضیافت‌ها ودرمباحثه‌ها باوقار تمام خاموش می‌نشینند وصحبت گوینده را هرگز قطع نمی‌کنند. اما چون من در آن روز به‌اندازهٔ کافی آمادگی و تمرکز حواس برای پرداختن به چنین بحثی نداشتم بدواً یکه خوردم اما بعداز اندکی خود را جمع کردم وباسلاح‌خود او به‌او حمله کردم: «مگر تو هم اعتقادنداری که ذات خدا بی‌پایان است و وی قادر و قاهر مطلق است؟» حکیم‌باشی فوراً این نکته را تأیید کرد. «ولی می‌توانی این حقیقت را رد کنی که خدای قادر و قاهری که در وهم نمی‌گنجد قدرت انجام‌دادن کارهائی

را هم دارد که به عقل آدمی نگنجد؟» حضار چنان از سخن من خوشحال شدند که هم شاه و هم پس از او همهٔ حضار کف زدند و مکرراً گفتند «بارك‌الله». و سرانجام این جلسه باسرافکندگی و خجلت مدعی من پایان یافت.

از طرف دیگر از نظر ایرانیها هیچ‌چیز بدتر و شرم‌آورتر از رفتار بعضی از ارامنهٔ مسیحی (که در سراسر مملکت پراکنده‌اند) نیست که مذهب شیعه را پذیرفته‌اند و طبق قانون رایج مملکت ارث پدری خود را می‌طلبند (برخلاف ترکیه که باید از آن صرف‌نظر کنند) و از این هم بالاتر مدعی هستند که کلیهٔ دارائی خاندان آنها تادرجهٔ هفتاد و دوم به آنها تعلق می‌گیرد. در این مورد دعاوی پایان ناپذیری در محاکم در جریان است که هیچ‌وقت به‌نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ زیرا مطابق باقانون شاکی باید درجهٔ قرابت خود را باارائهٔ پنجاه نفر شاهدی که هرگز دروغ نگفته باشند و یاحد اقل هیچگاه دروغگوئی آنها به ثبوت نرسیده باشد ثابت کنند. چنین شرطی هم طبیعی است که در این مملکت بسیار بسیار کم حاصل شدنی است در نتیجه شاکی تقریباً همواره از محکمه رانده می‌شود. از اینها گذشته قاضی نیز (که باگرفتن رشوه طرفدار متشکی است) به راحتی به چنین غارتگری شرم‌آوری رأی نمی‌دهد. پس جای شگفت نمی‌تواند باشد که‌کسانی که ازمسیحیت روی گردانده‌اند اغلب خائب وخاسر از محکمه رانده می‌شوند و به‌ریشخند خویشان دچار می‌آیند.

ارمنی‌های ثروتمندتر عادت کرده‌اند که باحیله‌ای از چنگ قانون بگریزند و ورثهٔ خود را از شر چنین حوادثی حفظ کنند. آنها ظاهراً دار و ندار خودرا درقبال چند شاهی به‌یك نفر مسلمان ایرانی می‌فروشند ولی قبلا آنها قرار و مدار خود را دقیقاً گذاشته‌اند؛ در این مورد آنها از دفتردار یك نفر قاضی نیز که به تمام حقه بازیهای آنها وارد است کمك می‌گیرند. بلافاصله پس از این امر مالك موقة تمام اموال منقول و غیر منقول خود را به پسران (یعنی وراث) ارمنی می‌فروشد. این فروش جدید یك فرد مسلمان را نیز قاضی به‌صورت مکرر در دفتر خود ثبت وتأیید می‌کند. حال چون نسبت به‌اموالی که توسط یك نفر مسلمان خریداری شده باشد از طرف فرد ثالث هیچ اعتراضی جایز نیست

پس بعد از مرگ پدر هرگاه یك نفر شاکی در اثر عدم اطلاع به معاملاتی که قبلا انجام گرفته دعوائی طرح کند به علت وجود این اسناد ومدارك همچون سگ گرسنه‌ای که رانده شود از پیشگاه محکمه طرد می‌گردد.

سه زیارت

شیعیان معمولا به‌سه زیارت می‌روند؛ محرك دو زیارت از این سه‌زیارت اعتقاد شخصی آنها به‌توسل به‌ائمهٔ اطهار است وسومین زیارت به‌صراحت از طرف دین مقرر گردیده است.

۱ــ زیارت مکه

مهمترین زیارت رفتن به مکه واقع درعربستان است به‌هنگام عید قربان. عید قربان یادآور قربانی حضرت ابراهیم (خلیل) است که طبق روایات اسلامی به جای پسرش اسمعیل (و نه‌اسحق) شتری را (ونه گوسفند را) قربانی کرد. حضرت محمد برپیروان خود مقرر کرد که یك بار در زندگی خود به زیارت مکه بروند؛ هیچ کس را از انجام دادن این وظیفه مستثنی نکرده‌اند مگر آنکه فقر مانع پرداختن مخارج سفر او گردد ویااینکه نتواند معیشت زندگی خانوادهٔ خود را در محل سکونت به‌مدت یك سال تأمین کند.

هرکس که از زیارت مکه باز گردد به لقب حاجی ملقب می‌گردد. این زائران مکه در صورتی که تمکنی داشته باشند از آن پس عمامهٔ سفیدی می‌بندند و جامه‌ای از همان رنگ به نشانی تقوی و پاکدامنی می‌پوشند. زائرین باید در روز دهم ذوالحجه در مکه باشند؛ هرکس که فقط یك روز هم دیرتر برسد از سفر خود حاصلی نبرده وناگزیر است که‌سال بعد باز به‌تمام رنج‌ها ومخارج اجتناب‌ناپذیر آن تن دردهد. این تصور نیز در اینجا هست که می‌توان شخص دیگری را به نیابت از طرف خود به مراسم قربانی مکه فرستاد. در این مراسم دستجات مردم به‌شکوه تمام به‌حرکت می‌آیند وسرانجام باقربانی شتر تشریفات به‌پایان می‌رسد. هرگاه کسی قبل‌از اینکه به‌زیارت مکه برود، چشم ازجهان بپوشد قاضی از ماترك او مبلغ معینی را کنار می‌گذارد و از آن محل کسی را به عنوان نایب وی به‌مکه می‌فرستد تاتلافی اهمال متوفی را در

زندگی کرده باشد. هرسال تعداد کثیری از اعراب تهیدست به ایران‌سرازیر می‌شوند و به‌اغنیاء آمادگی خودرا برای انجام دادن وظایف‌حج آنها اعلام می‌کنند ودرقبال مبلغ‌معینی برای انجام دادن مراسم حج اجیر می‌شوند. در چنین صورتی زائر جانشین فقط برای یك نفر کارفرما می‌تواند این وظیفه را انجام دهد و بس و لازم است که پس‌از انجام حج برای کارفرمای خود گواهی ازمکه بیاورد و به‌او ارائه دهد. هرکس که قبلا برای خود مستقلا به‌سفر حج رفته باشد در صورت اقدام به زیارت مکرر می‌تواند حج خود را به یك نفر دیگر که خود رغبتی به رفتن این مسافرت نداشته باشد بفروشد.

در حین سفر حج خریداری ایرانیان اغلب خود را شافعی قلمداد می‌کنند زیرا به‌این طریق باآسایش خاطر و امنیت بیشتر مسافرت می‌کنند؛ هرگاه اینها خود را مطابق حق و واقع شیعی معرفی می‌کردند همواره زندگیشان از طرف ترکها معروض خطر واقع می‌شد.

هنگامی که زائر در مکه قربانی کرد و به آئین دین عمل نمود طبق رسمی که نزد ترکها و ایرانیان معمول است به‌مدینه هم می‌رود تاقبر پیغمبر را زیارت کند. این سفر باشتر یازده روز به‌طول می‌کشد؛ ولی بهرحال هرکس مختار است که به‌این سفر برود یابلافاصله به مملکت خود باز گردد زیرا لقب احترام‌آمیز «حاجی» بدون زیارت قبر پیغمبر هم به اشخاص داده می‌شود.

۲ـ زیارت کربلا

از این گذشته شیعیان به کربلا واقع در عراق می‌روند تاقبر مرتضی‌علی[۴] یعنی امام اول را که اینقدر مورد اعجاب و ستایش آنهاست زیارت کنند. خطر این زیارت بیش از وقتی است که می‌گیرد زیرا کربلا چندان از مملکت ایران فاصله ندارد ولی در عوض در قلمرو ترکها واقع است و همین ترکها هستند که باطرفداران علی و به عبارت دیگر ایرانیها دشمنی صلبی و بطنی دارند و من پیش از این به تفصیل این مطلب را مورد بحث قرار داده‌ام.

۴ـ در کربلا امام حسین[ع] مدفون است نه حضرت علی[ع] (مترجم).

زائران قطعاتی از تربت علی را باخود می‌آورند و در نماز از آن استفاده می‌کنند. درحین نماز باید زمین را بوسه زد و از آنجا که خاك همیشه آلوده و ناپاك است مگر آنکه استخوان پاکان را در خود مدفون کرده باشد به همین دلیل ایرانیها تربت علی را برای مهر نماز برگزیده‌اند. قدری خاك‌را برمی‌دارند و به‌صورت گردقالب می‌زنند به‌صورتی که ضخامت آن قدری بیشتر از سکه باشد. آنگاه آنرا در مقابل آفتاب قرار می‌دهند و می‌خشکانند و به نشانهٔ درستی و صحت مهری برآن می‌زنند و به‌همین دلیل هم هست که به آن «مهر» می‌گویند. فروشندگان این مهرها مدعی هستند که‌ترکان‌عثمانی به‌اندازهٔ‌کافی پست هستند که‌خاك مهررا باادرار خود بیالایند تاازاین راه نیرنگی درکار دشمنان خود کرده باشند.

۳ـ زیارت مشهد

زیارت امام هشتم، امام رضا رایج‌ترین زیارت در ایران است زیرا قبر امام‌رضا در شهر مشهد واقع در خراسان (مشرق ایران) است. اسم این‌امام‌دائم ورد زبان بیماران‌است وآنان‌گمان‌دارند که باتوسل به او شفا خواهند یافت. از آن هنگام که شاه‌عباس اول مدفن امام‌رضا را از چنگ ازبکان تاتار خارج کرد این مزار دراثر وقوع معجزات مکرر حیرت‌انگیز سخت مشهور شده است. بیشتر این شهرت در اثر اینست که تعدادی از نابینایان شهرت داده‌اند براثر زیارت و توسل به‌امام‌رضا بار دیگر نور چشمان خودرا باز یافته‌اند. مقداری از تعداد کثیر زائران مشهد طالب شفا یافتن هستند و تعداد دیگر می‌خواهند مراتب ستایش و فرودستی خود را به‌امام‌ابراز دارند. ازراه‌افتادن‌شفایافتگان‌دروغین درصحن ودر معابر قبلا صحبت به‌میان‌آمد؛ اغلب‌چهار یاپنج‌معجزه‌فقط دریك‌ماه اتفاق می‌افتد. گویا اولین کسی که کار معجزه را رایج کرد شاه‌عباس کبیر بود. وی برای اینکه پول رعایای خودرا که تابه‌حال در زیارت کربلا خرج می‌کردند در مملکت نگاهدارد کوشید تا برشهرت مزار امام‌رضا که در خود مملکت قرار دارد بیفزاید و این امر نیز باوجود زود باوری رعایا سخت آسان بود. بزرگان و رجال مملکت همهٔ پیش‌بینی‌ها را می‌کنند که پس از مرگ کالبد

آنها را در جوار قبر امام‌رضا دفن کنند.
به‌علت تنگی مجال از پرداختن دقیقتر و مشروحتر به اعمال دینی ایرانیان صرف‌نظر می‌کنم. این اعمال بیشتر شامل تشریفات و شستشوهائی می‌شود که‌باسلیقهٔ ما تفاوت فاحش دارد. شاه‌عباس کبیر برای تسهیل و استفادهٔ کار عامه دستور داد شیخ بهاءالدین محمد اصول عقاید دینی را در کتابی به نام «جامع عباسی» گرد آورد. این کتاب در دست همگان دیده می‌شود و من خوانندگان را به‌مراجعهٔ به ترجمهٔ لاتینی آن که من در نظر دارم انجام دهم دعوت می‌کنم[۵].

۴- اعیاد و عزاهای ایرانیان

دربارهٔ اعیاد و عزاهای رایج در ایران قبل از هرچیز باید به دیده داشت که‌ایرانیان همپای پذیرفتن دین اسلام تقویم عربی را نیز باماههای قمری که بارؤیت هلال ماه تازه آغاز می‌شود قبول کردند. در این مورد رویهمرفته به‌چشم خود بیشتر از محاسبات منجمین اطمینان می‌کنند. اما چون این ماه‌ها گاه از سی روز وگاه از بیست و نه روز تشکیل می‌شود، به‌طور متوسط ماه‌های قمری برماه‌های شمسی ما یك روز سبقت می‌گیرند؛ به‌همین دلیل اعیاد وعزاهای مسلمانان زودتر ازتقویم متداول ورایج‌ما فرا می‌رسند. عیدی که امسال در زمستان جشن گرفته می‌شود پس از شانزده سال در تابستان فرا می‌رسد و پس از گذشت سی و دوسال باز به موعد نخستین می‌رسد.
باذکر مثالی می‌توان مطلب را ساده‌تر کرد. روزی که من مشغول تحریر این سطور هستم باتقویم مسیحی یازدهم سپتامبر ۱۶۸۴ است و باروش خاص گاه شماری ایران بااول ماه شوال سال هجری ۱۰۹۵ برابری دارد. این جشن که به‌خصوص برای حمایت از فقرا و تنگدستان است طبق تقویم ایرانی درسال ۱۶۸۵ باسی و یکم اوت و درسال ۱۶۸۶ بابیست و یکم اوت و در سال ۱۶۸۷ بادهم اوت مصادف خواهد شد و به همین ترتیب هرسال ده

۵- شیخ بهاءالدین محمد عاملی که در سال ۱۵۴۶ م. در بعلبك (سوریه) به دنیا آمد و درسال ۱۶۲۲ م. درگذشت از اجلهٔ علمای دربار شاه‌عباس‌بود وبه‌سمت صدارت وشیخ‌الاسلامی اصفهان نیز منصوب شد، متأسفانه کتاب مردم‌پسند «جامع عباسی» که تألیف اوست آن‌طور که کمپفر اعلام داشته توسط وی به زبان لاتینی انتشار نیافته است.

و یا یازده روز جلوتر خواهد افتاد تا پس از گذشتن مدت معینی در سال ۱۷۱۷ باز تقریباً به همین روز مصادف شود (ودقیق‌تر بگوئیم به هشتم سپتامبر).

از اینجا روشن می‌شود که‌جشنها و مراسم مسلمین فقط به صورت ظاهر در موقع معینی برگذار می‌شود اما در واقع درسراسر طول سال در حرکت است.

ترتیب جشن‌ها و مراسم

ده روز اول نخستین ماه یعنی محرم را روزهای عزاداری می‌شمارند زیرا دردهم محرم‌سال ۶۱ هجری (ده‌اکتبر ۶۸۰ مسیحی) امام‌حسین، پسر علی به‌قتل‌رسید. طرفداران‌حسین دربین‌النهرین وی را در جنگ بایزید که خلیفهٔ مستقر در دمشق بود به‌کمك خواندند و او باملازمان معدودی رهسپار کوفه شد. یزید از ماجرا آگاه شد و گروه نیرومندی را به‌مقابله بااو فرستاد در نتیجه وی محاصره شد و از یاران خود، آب و غذا جدا ماند. حسین که از تشنگی و گرسنگی به‌جان آمده بود باهمراهانش باجسارتی که‌از یأس و ناامیدی حاصل می‌شود به سپاه دشمن زد و باهمهٔ یارانش به شهادت رسید.

ایرانیان ده روز اول ماه محرم را هرساله به تجدید خاطرهٔ این واقعهٔ جانسوز می‌گذرانند. قبل از ظهرها به میدانها و معابر عمومی می‌آیند و بااحترام تمام به سخنان ملا که روزانه یکی از فصول ده‌گانهٔ کتاب «روضة‌الشهدا» را می‌خواندگوش‌فرا می‌دهند. فصل آخر این کتاب شامل گزارش و شرح شهادت حسین است. غروب همه در دسته‌های نامنظم به استراحتگاه‌های کوچك سر چهارراه‌ها و یااماکن عمومی می‌روند وباخود چیزهای قابل‌اشتعال را همراه می‌برند و آتشی می‌افروزند تادور آن برای عزاداری حلقه بزنند. بزودی رقصی آغاز می‌گردد که در ضمن آن نام حسین را به صدای بلند ذکر می‌کنند نه بناله و شکوه بلکه باصدائی خشمناك، به تبعیت از آهنگ آواز نوحه‌خوانان در دایره‌ای کنار هم جمع می‌شوند و در عین اینکه پا برزمین می‌کوبند سینه را بامشت می‌زنند. کسی که‌بااین مراسم آشنا نباشد شاید بپندارد که ساحران را در حال رقص می‌بیند ــ آری حرکات و چهرهٔ

کسانی که در عزاداری شرکت کرده‌اند حالتی چنین خشن و انتقامجویانه دارد. این نمایش ساعتها به طول می‌کشد تااینکه سرانجام گذشت شب خواب و استراحت را به‌یاد آنها بیاورد.

این عزاداری ده روزه به عاشورا ختم می‌شود. در این روز مردم (که به‌یکدیگر جای می‌پردازند) به‌صورت دسته‌جمعی تابوت امام مقتول را که چون سرپوش ندارد جسد خون‌آلود پسربچه‌ای که خود را به‌مردن زده از آن دیده می‌شود حمل می‌کنند. پسربچه در حین حرکت دسته آه می‌کشد و ناله می‌کند. در بعضی از شهرها شرکت‌کنندگان در این تشییع جنازه باتیغی که دردست دارند به‌سر خود که تازه تراشیده شده زخم می‌زنند. به عبارت دیگر برش دایره‌مانندی در پیشانی و دوخراش طولی در جمجمهٔ خود ایجاد می‌کنند تااین‌قتل شرم‌آوررا به‌صورتی محسوس مجسم‌کرده باشند. روز دهم محرم را عاشورا هم می‌گویند.

روز بیستم ماه دوم یعنی ماه صفر را وقف تجدیدخاطرهٔ متصل شدن معجزه‌آمیز سر حسین به‌بدن او کرده‌اند. زیرا پس از اینکه سر حضرت به‌ضرب شمشیر از تن جدا شد ، چهل روز تمام دست نخورده و بدون اینکه طعمهٔ حیوانی وحشی شود در آنجا ماند و پس از آن در اثر معجزی به‌تن پیوست، به‌هرحال اعتقاد وباور ایرانیان چنین است (در مورد ستانیسلائوس مقدس، اسقف اول لهستان نیز که به‌دست بولسلائوس شاه لهستان به قتل رسید نیز باید چنین اتفاقی‌افتاده باشد). به‌این‌مراسم «سروتن» می‌گویند*

در بیست و هشتم صفر ایرانیان برسرنوشت غم‌انگیز امام‌حسن، برادر ارشد حسین که به خدعه و حیلهٔ دشمنانش بانوشیدن یك‌جام زهرآلود ازسر راه برداشته شد اشگ می‌ریزند.

روز آخر صفر (بیست ونهم) آبستن حوادث شومی است زیرا حضرت محمد در جائی گفته است که در این روز آسمان هزاران بلا برمردم نازل می‌کند. در نتیجه این عادت نزد ایرانیان رایج شده که کوزه‌ها و دیزی‌های کهنه و تیله شکسته‌ها را از بام‌ها به‌میدان‌ها می‌افکنند تابراثرآن بلا بگردد یاز پیش پابرداشته‌شود.

* این اظهارات با شواهد وقرائن تاریخی وهمچنین اعتقاد عموم موافقت ندارد وبی‌پایگی نظریات مؤلف برخوانندگان پوشیده نیست. بقیهٔ اطلاعات مذهبی نویسنده هم برهمین نهج عامیانه و بعضاً بی‌اساس است (مترجم).

در هفدهم ربیع‌الاول ولادت حضرت‌محمد جشن گرفته‌می‌شود.
در ماههای چهارم، پنجم، ششم و هفتم که ربیع‌الاخر، جمادی‌الاخر و رجب نامیده می‌شود از اعیاد و عزاداریها چیزی نیست.
در روز پانزدهم ماه هشتم (شعبان) به‌اعتقاد ایرانیان ملایك در آسمان دفاتری را که نام زندگان در آنها ثبت است می‌گشایند. به‌همین دلیل چنین روزی را روز برات می‌نامند.
نهمین ماه یعنی رمضان ماه روزه است. در این ماه در تمام مدت روز چنان مردم پای‌بند روزه‌داری هستند که حتی یك قطره آب نیز به‌کام خود نمی‌ریزند. کسانی که به‌خصوص در این مورد تعصب دارند پارچه‌ای جلودهان خود می‌بندند که‌ذره‌ای گرد وغبار نیز به‌دهان آنها راه نیابد وروزهٔ آنها نشکند. طول مدت روزه صبح زود از آخرین لحظه‌ای است که ستاره‌ها به چشم می‌آیند تاوقتی که باز هنگام غروب در آسمان ظاهر شوند. طرز تفکر رایج امروزی که به‌سخت‌گیری متمایل است حتی برطول این مدت هم افزوده؛ بنابراین آغاز روزه از برآمدن اولین فلق است یاوجود چنان تاریکی که‌در آن نتوان رشته نخ سفیدی را از سیاه فرق داد.
اما در عوض هنگام شب برای هرکس مجاز است که در قبال امساك شدید روز از انواع و اقسام لذات برخوردار باشد. همینکه خورشید غروب می‌کند مطربها باهنرپیشگان، آشپزها، قنادها، شربت‌فروشها همه به شتاب به‌معابر ومیدان‌ها می‌آیند؛ مشعلها و و چراغها همه‌جا را چون روز روشن می‌کند و دیگر در آنجا هرچه دل آدم بخواهد به‌مردم عرضه می‌شود.
ایرانی‌ها در نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان به‌درگاه خدا دعا می‌کنند و اعتقاد دارند که بخصوص دعایشان در این ایام مستجاب می‌شود و به همین دلیل است که آنها در این ایام دسته دسته به مساجد روی می‌آورند و یادر منازل به صورت جدی وقت را به‌نماز و دعا می‌گذرانند.
اولین روز ماه دهم، شوال همان‌طور که قبلا نیز گفته شد مخصوص صدقه‌دادن است. قوانین شرع مقرر می‌دارد که رئیس هرخانواده‌ای موظف است مقدار معینی گندم فطریه بدهد؛ البته

به‌جای آن پول نیز می‌توان داد که مقدار آن به پنج سولیدوس[۶] یا سه‌مارین گروشه[۷] بالغ می‌شود.

یازدهمین ماه، ذوالقعده بدون تشریفات خاص مذهبی برگزار می‌شود.

در روز دهم ماه دوازدهم یعنی ذوالحجه در تمام ممالك اسلامی عید قربان برگذار می‌شود و در این مراسم علناً شتری را قربانی می‌کنند. هرچه ناحیه‌ای بزرگتر باشد به‌همان نسبت نیز این جشن که محبوبیت و اهمیت خاص دارد باشکوه و جلال بیشتری برگذار می‌شود. مردم به قربانی شتر که جنبهٔ همگانی و عمومی دارد اکتفا نمی‌کنند و هرپدر خانواده‌ای که دستش به‌دهانش برسد در خانهٔ خود گوسفندی قربانی می‌کند. به این عید بایرام یا قربان می‌گویند.

در هجدهم همین‌ماه به‌اعتقاد شیعیان هنگامی که محمد و علی بایکدیگر مصافحه می‌کرده‌اند در اثر معجزهٔ حیرت‌انگیزی به یك جسم و روح تبدیل شده‌اند[۸] و به همین دلیل این جشن باشکوه تمام برگذار می‌شود. این اتحاد روح و جسم دلیل و مدرك خوبی شده‌است برای ایرانیها برضد ترکها. می‌گویند این خود نشانه‌ای است قاطع از ارادهٔ پیغمبر برتعیین علی که بیش از دیگران مورد علاقهٔ پیغمبر بود به‌عنوان جانشین برحق خود. پس طبق این دلیل مدعی فقط مردی دروغگو وبدخواه بوده است. به این عید خم غدیر می‌گویند.

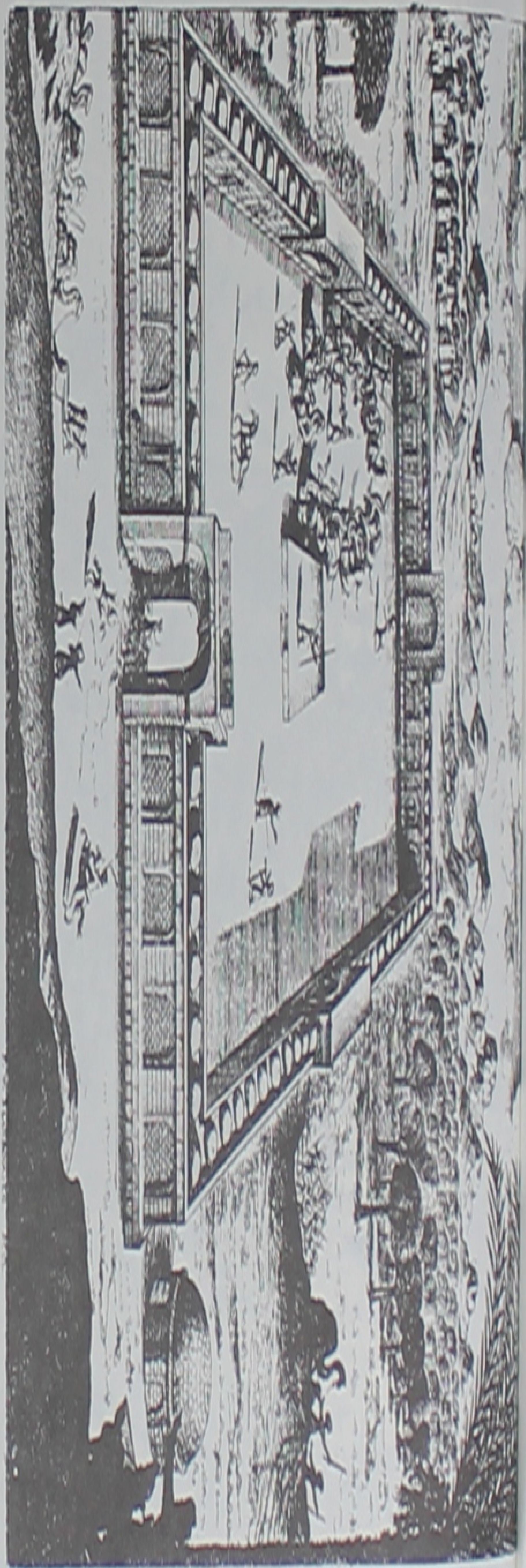
سرانجام باید ازعید نوروز نام برد که‌برمبنای اعتدال ربیعی و تساوی شب و روز قرار دارد (بیست و یکم مارس). نوروز از اعیاد اسلامی نیست بلکه از آداب و رسوم ایرانیان قدیم به‌جای مانده است و هنوز هم بزرگترین و درخشان‌ترین جشن ایرانیان به‌شمار می‌رود. همه‌کس دراین روز جامهٔ نو می‌پوشد؛ دوستان و آشنایان به‌دیدن یکدیگر می‌روند، میهمانی‌ها برپا می‌شود، نوشخواری می‌کنند و به‌تفریح می‌روند. تازه پس از دوهفته و در بعضی موارد پس از سه‌هفته جشنها و میهمانی‌ها به‌پایان می‌رسد.

۶ـ Solidus واحد پول طلای رومی به مقدار ۴/۵۵ گرام طلا.

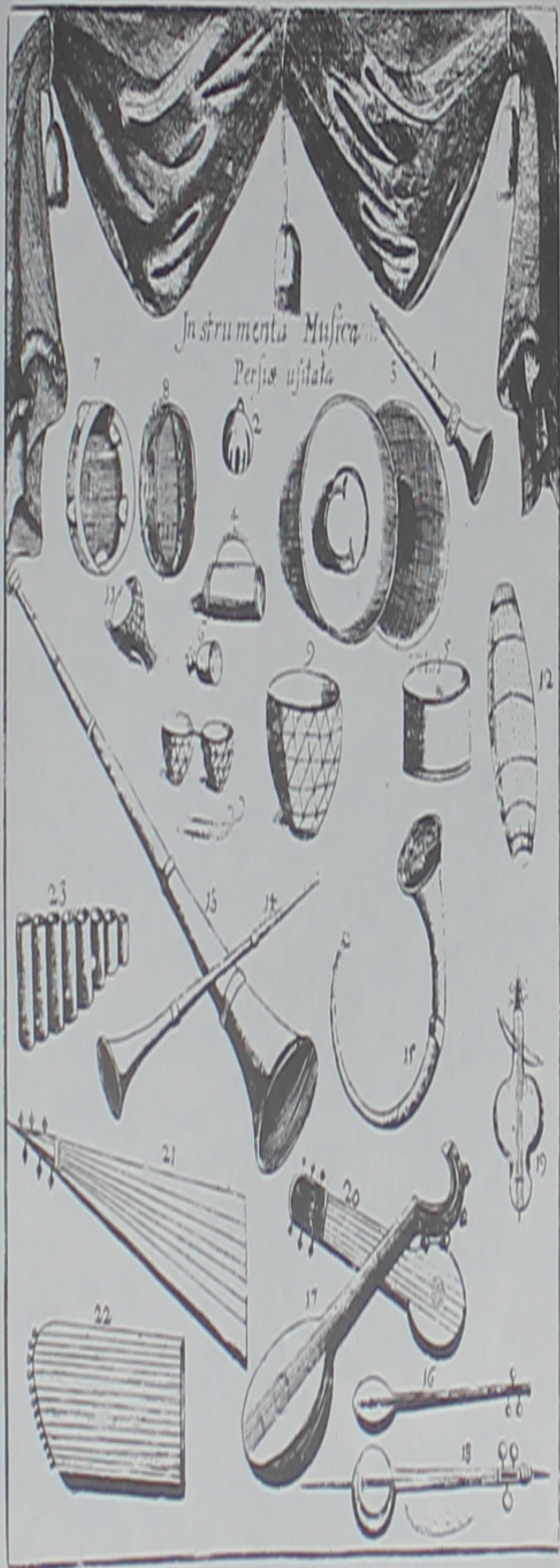
۷ـ Mariengrosche

۸ـ مؤلف اشتباه کرده است. عید غدیر به‌عقیدهٔ شیعیان برای یادبود نصب حضرت امیر به جانشینی پیغمبر اکرم برگذار می‌گردد (مترجم).

مقدمهٔ نوروز چنین است که در میدان‌های عمومی با نقاره، شیپور و سنج از نیمه‌شب تا ظهر نوازندگی می‌کنند. پس‌از آن مردم بلافاصله محل کار خود را ترك می‌گویند و همه با هیاهو و خوشحالی به‌مساجد، میدانها و ساختمانهای عمومی روی می‌آورند؛ همه به‌هم تبریك می‌گویند، همه‌جا پر از شادی و سرزندگی است؛ بازی می‌کنند، سر به‌سر هم می‌گذارند، صحبت می‌کنند، قلیان و چپق می‌کشند و قلیان و چپق را دست به‌دست می‌گردانند و هرکس پك کوچکی به‌آن می‌زند. شعرا و هنرپیشگان عرض هنر می‌کنند؛ در جلسات و دسته‌های مذهبی شرکت می‌جویند تااینکه روز به‌پایان می‌رسد و آنگاه باز هرکس در چهار دیوار خود دنبال جشن و شادی‌را می‌گیرد و بخشی از شب را به‌شادی و خوشی در جمع خویشان و کسان خود خود می‌گذرانند.



کاروانسرا



سازهای ایرانی



دورنمای اصفهان

۱۲

اصفهان پایتخت ایران

۱

مقر دربار صفوی در بزرگترین شهر ناحیهٔ عراق یعنی اصفهان پایتخت ایران است که صفاهون نیز تلفظ می‌شود. عرض شمالی آن ۳۲ درجه و ۴۰ ثانیه است؛ اختلاف ساعت برپایهٔ مبدأ رم سه‌ساعت‌ونیم و انحراف عقربهٔ‌مغناطیس به‌طرف مغرب‌شانزده درجه است.

وسعت پایتخت

وسعت این شهر چندان است که آنرا بزرگترین شهر آسیا در این سوی رود گنگ می‌توان به‌حساب آورد. آری از زمان‌شاه‌عباس اول چنین توسعه‌ای در خارج حصارهای قدیمی نصیب‌آن شده است. حتی امروز نیز شهر در حال گسترش است زیرا علی‌الدوام از سایر نواحی مملکت به‌پایتخت هجوم می‌آورند و این بدان علت‌است که مردم می‌پندارند و امیدوارند که در مقر دربار بهتر بتوانند از چنگ ظلم و جور حکام و والیان در امان باشند. با محسوب کردن حومه می‌توان گفت که حدود اصفهان به‌شانزده فرسنگ یا شانزده ساعت راه که در حدود سی و شش کیلومتر باشد بالغ می‌شود[۱]. من بهرحال بی‌جهت کوشیدم که طی یك روز شهر را سواره دور بزنم؛ به‌علت وجود باغهای متعدد و موانعی از قبیل جوی‌ها و گودالها شاید در دو روز هم نتوان به‌مقصود رسید

۱ـ آن‌طور که معلوم‌است مؤلف هرفرسنگ را ۲/۲۵ کیلومتر حساب کرده است (مترجم).

(تصویر).

اصفهان در یك جلگهٔ فوق‌العاده حاصلخیزی قرار دارد؛ فقط حومهٔ جنوبی براثر کوه‌صفه که شنی و بی‌برگ و بار است دارای حدی طبیعی است. شهر براثر آسمان صاف خود دارای آب و هوائی یك نواخت، خشك و بی‌اندازه سالم است. در این شهر نعش‌ها قبل از اینکه فاسد شوند می‌خشکند؛ آهن حتی در حال مرطوب بودن زنگ نمی‌زند و سیم‌ساز تا مدتهای مدید کوك را نگاه می‌دارد. اما دربارهٔ قسمت شرقی شهر من نمی‌توانم باهمین قطعیت چنین ادعائی بکنم.

مردم مدعی هستند که هوای اصفهان از زمان شاه‌عباس به این خوبی و سلامت است و علت هم آن است که شاه خیابان‌های عمومی را مشجر کرد و بزرگان واعیان به‌چشم و همچشمی یکدیگر در باغهای خود درخت غرس کردند. قبل از آن هوا از بخارهائی که از زمین برمی‌خاست آکنده بود اماحالادرختکاری باعث‌شده‌است‌که این بخارهای نامطبوع نابودگردد. این‌استدلالی‌است که‌بیشتر به‌درد فیلسوفها می‌خورد؛ مسلم اینست که زمین اطراف اصفهان پاك‌ترین آبها را که تمام محاسن را در خود جمع دارد ذخیره کرده است و به‌همین دلیل هم هست که در این دیار هیچ‌کس آب جاری‌را برآن ترجیح نمی‌دهد.

حومه‌ها

از حومه‌های اصفهان که به‌مقدار زیاد به‌نشو و توسعهٔ شهر کمك‌کرده‌اند باید در وهلهٔ اول از دوتا نام برد: عباس‌آباد در مغرب اصفهان که به‌نام موسس خود موسوم گردیده و جلفا در جنوب که اسم جلفای ارمنستان را برخود دارد. شاه‌عباس ساکنان جلفای فعلی را از ساحل ارس کوچ داد و درآنجا مستقر کرد. این هردو حومه به‌خاطر وسعت و خیابان‌های بزرگ و دراز خود از بقیه ممتازاند. در مورد جلفا این نکته را نیز به‌گفتهٔ خود اضافه می‌کنم که سکنهٔ آن منحصراً مسیحیان ارمنی هستند. تعداد آنها برحسب تخمین سی‌هزار نفر است و جمعاً دارای سیزده کلیسا و بیش از یکصدتن‌روحانی هستند. وزیراعظم تازگی‌درمقابل حقی‌که به‌آنها برای پرداختن به‌آداب و مناسك دینی خود داد مالیاتی جدید نیز به

میزان ۲۰۰ تومان (۳۴۰۰ تالر) هرسال برایشان وضع کرد. در طرف جنوب جلفا روستای گبرها یا پارسیان قرار دارد واینها زرتشتیان قدیم هستند که آتش را می‌پرستند و به‌طرف خورشید نماز می‌گذارند و مقررات‌قدیم مربوط به‌پاکیزگی‌را هنوز رعایت می‌کنند. عجیب است که اینها دین خود را هرچند که به‌زرتشت راجع می‌شود منسوب به‌ابراهیم می‌شمارند. تعداد اینها ششصد خانوار است و همه برزگراند.

حصار شهر

حصار شهر که گرداگرد شهر قدیم را باپیچ و خمهائی‌احاطه کرده امروز به‌زحمت دیده می‌شود زیرا عمارات جدید آنرا ازچشم پنهان کرده است. این حصار نیز به‌همان صورت ساخته شده که خانه‌های مردم،یعنی با خشت خامی که در برابر آفتاب خشك می‌شود.

شهر قدیم دارای هشت دروازه است؛ نهمین دروازه را که به «دروازهٔ مرگ» موسوم است مردم به‌علت خرافاتی بودن خراب کرده‌اند تا بتوانند جلوی کشتار بیماری طاعون را بگیرند. غیر از اینها من به‌تعداد زیادی مدخل پی بردم که آنها را در حصار تعبیه کرده‌اند. در روی زمین قطر حصار به‌ده پا می‌رسد. هرچه بالاتر می‌رود از این قطر کاسته می‌شود تااینکه به‌ارتفاعی باور نکردنی ختم می‌گردد. حصار شهر نه کنگره دارد نه‌جائی برای دفاع و نه‌تأسیساتی برای جنگ درآن تعبیه شده‌است؛ فقط گاه‌گاه با بقایای گودال‌ها یا سدی که در اثر مرور زمان خراب شده است مصادف می‌شویم.

آبیاری اصفهان

زاینده‌رود در طول ضلع جنوبی اصفهان جاری است. زاینده رود در فاصلهٔ سه روز مسافرت از کوهستانها سرچشمه می‌گیرد و در یك بستر فوق‌العادهٔ عریض‌که عمق چندانی‌ندارد روان است. پایتخت قسمت‌اعظم صفا و طراوت و آبادی خود را مدیون همین رودخانه است. زاینده‌رود در فاصلهٔ زیاد سدبندی شده و به‌یك شبکهٔ متنوع تقسیم می‌شود و قسمتی از آن برای آبیاری مزارع

بیرون شهر و قسمتی برای تأمین آب استخرها و حوضهای بی‌شمار قصور و خانه‌های مسکونی مصرف می‌شود؛ درآنجا گاه آب به‌صورت فواره‌هائی به‌آسمان می‌جهد که باعث التذاذخاطر بینندگان می‌شود ولی اغلب آب آرام و راکد در حوضهای گرد آمادهٔ استفادهٔ مردم است و برای شستشوهائی که از طرف دین مقرر شده وجود آن غیرقابل اجتناب به‌نظر می‌رسد. گویا هرسال در حدود یك‌صد کودك در این حوضها خفه می‌شوند.

هرکدام از این انشعابات مخصوص آبیاری دارای اصطلاحات خاص فنی است که بلافاصله معنی دقیقی رامتبادر به‌ذهن شنونده می‌کند. انشعاب‌اول‌را به‌هرتعدادکه‌باشد مادی[1] می‌نامند؛ شاخه‌ای را که از آن منشعب می‌شود جدول می‌گویند. باریکه‌ای را که از جدول برای آبیاری مزارع و خانه‌های مردم می‌گیرند جوی می‌خوانند. هریك از تقسیمات گروه اول و دوم باز برحسب محلی که در آن جاری می‌شود دارای اسامی خاص معینی است. بدین ترتیب میراب‌باشی‌ها نظارت دقیق برآبیاری دارند و بخوبی می‌توانند در کار خود که اغلب موجب نزاع و زد وخورد می‌شود نظم ایجاد کنند. زیراآب دراین‌شبکه‌هائی که‌باتبحرتمام ایجادشده‌است دائم جریان ندارد بلکه باصرفه‌جوئی بسیار و در ساعات و روزهای معین و یا حتی یك بار در هفته در این مجاری آب جاری می‌شود. اغلب رودهای ایران در اثر این استفادهٔ بسیار از آنها چندان کم آب است که آبهای شیرینی که به‌طرف جنوب جریان دارد اصلا به‌دریا نمی‌رسد بلکه پس از چند روز خشك می‌شود.

پلهای اصفهان

پلهای اصلی به‌روی زاینده‌رود زده شده است و از آن میان یکی در مغرب حومهٔ شهر قرار دارد. پلی است تقریباً کهنه، با ساختمانی ساده از آجر و سنگ تیشه‌خورده و مربوط است به‌زمان شاه‌طهماسب (قرن شانزدهم مسیحی). این پل باهفده دهنهٔ بزرگ روی رودخانه را فرا گرفته؛ معهذا دوازده دهنهٔ کوچکتر نیز در بین‌آنهاتعبیه‌شده. این‌دهنه‌های‌کوچکتررا فقط‌ازنظرتنوع‌ساختمان ایجاد کرده‌اند وهمه برروی پایه‌های پل قراردارد و به‌قعر نمی‌

۱ـ این کلمه در متن اصلی به صورت معادی ذکر شده است (مترجم).

رسد. مردم می‌گویند که بانی پل یك مارگیر در خدمت خود داشته و به‌همین دلیل این بنا به‌پل ماربان موسوم گردیده است. من از کتیبهٔ این‌پل نتوانستم تأییدی مکفی براین مدعی پیدا کنم زیرا کتیبه را در موقع خود در عمق سنگ نقر نکرده‌اند و به‌همین دلیل باد وباران آنرا از بین برده است.

پل دوم که هفت هزار و ششصد پا از پل اول فاصله دارد توسط الله‌وردی‌خان که باتصرف لارستان (در جنوب ایران) به شهرت رسید در حدود هشتاد سال پیش با سنگ‌های مکعب و آجر برپا گردیده است. این پل خیابان مجلل سلطنتی چهارباغ را با باغ سلطنتی هزار جریب مربوط می‌کند و با سی و سه دهنهٔ بزرگ خود که فقط معدودی از آنها قدری تنگ‌تر است یك شاهکار واقعی معماری به‌شمار می‌رود. کف پل را باسنگ‌تیشه نخورده فرش کرده‌اند؛ در هردوطرف آن دیوار زیبائی که چندمتر ارتفاع دارد و از طرف درازا پایه‌های پل در آن معبری ایجاد کرده است کشیده‌اند. وضع چنان است که ما پیاده‌ها بدون برخورد با سواران می‌توانیم به‌اینطرف و آنطرف‌حرکت کنیم. این‌راهروهای جنبی در انتهای پل توسط درهای کوچك متعددی قابل عبور می‌شود؛ در بعضی از مواضع‌در دیوارهای جنبی درهائی که به‌طرف خارج باز می‌شود تعبیه گردیده‌است. باگذشتن ازاین درها می‌توان ازپله‌ها از فرازپایه‌ها تاسطح‌آب‌فرودآمد. زیرا آب اینجادر تابستان چندان کم می‌شود که می‌توان به‌سهولت سوار براسب از آن گذشت بدون اینکه احتیاجی به‌ورود به‌پل باشد؛ گاه نیز پیاده می‌شود از آن گذشت و تر نشد. سطوح خارجی دیوارها را باطاق‌نما زینت کرده‌اند و آن هم به‌این ترتیب که روی هرپایهٔ پل یك طاق‌نما و روی هردهنهٔ پل دو طاق‌نما. به‌خصوص در جهت سرپل‌ها نیمکت‌هائی برای رفع خستگی و لذت‌بردن از چشم‌انداز ساخته‌اند.

پل الله‌وردی دوازده قدم عرض و چهارصد قدم طول دارد؛ هرگاه‌دوطرف‌قدامی‌راکه به‌ساختمانهای‌ستوندار مخروطی‌شکل‌ختم می‌شود به‌آن بیفزائیم جمع آن ۴۹۰ قدم می‌شود. این هردو پل که ذکر آنها را کردیم به‌طرف جلفا می‌روند که در آن طرف رودخانه تقریباً تمام فضای مابین را شامل می‌گردد و در طول ساحل کشیده می‌شود.

پل‌سوم که از پل اول دوهزار قدم فاصله دارد به‌تبع آن‌قسمت از شهر که در آن قرار دارد پل حسن‌آباد نامیده می‌شود و شاه عباس دوم آنرا بنا کرده است. این پل زیبائی خاصی دارد؛ قسمت اعظم جبههٔ خارجی آنرا باکاشیهای درخشان پوشیده‌اند، سایر تزیینات آن که جای خود دارد. این پل ازقسمت مشرق اصفهان از وسط خیابان عریض خواجوی بزرگ به‌بعضی از باغهای سلطنتی و یا به‌جاده‌ای که به‌شیراز و خلیج‌فارس می‌رود ختم می‌شود. می‌خواهم بگویم که این پل از نظر هنری برسایر پل‌ها برتری دارد به‌خصوص هرگاه راهروهای ستوندار هردو طرف، گچ‌بری‌های بسیار متنوع، دروازه‌ها و طاقها و همچنین شکل زیبای پیش آمدگی‌ها را که در وسط و در دو طرف پل تعبیه شده و به آن جلوهٔ خاصی داده است در نظر بگیریم. این پل دارای بیست و چهار دهنه است که از مکعب‌های به دقت تراش خورده ساخته شده و به طرف وسط باسدهای چوبی برای گرفتن جلوی رودخانه مسدود گردیده‌است؛ بدین‌ترتیب زاینده‌رود درباغ سلطنتی سعادت‌آباد به دریاچه‌ای مبدل می‌شود. اصفهانی‌ها از دیدن اینکه امواج از این دهنه‌ها باغرش بسیار بروی موانع مصنوعی که از پله‌های سنگی باشکوه فراهم آمده است فرو می‌ریزد لذت می‌برند.

۲ــ داخل شهر

خیابانهای اصفهان بعضاً بسیار پهن، مستقیم و به‌طور قابل ملاحظه‌ای وسیع است؛ اغلب این خیابانها بادرختکاری و جوی آب روان در وسط به‌دلپذیرترین صورتهادرآمده‌است. زیباترین خیابانها در حومهٔ جدید شهر، عباس‌آباد قرار دارد. پس از آن به ترتیب جلفا ودرمرحلهٔ آخرشهرقدیم‌که دارای معدودی خیابانهای درختکاری شده است قابل ذکر است. برخلاف خیابانها، کوچه‌ها باریك و کج ومعوج واغلب دارای سقف است واین خود برای پیاده‌ها فوز عظیمی محسوب می‌شود. بعضی از این کوچه‌ها باوجود اینکه مسقف است وسعت باورنکردنی دارد و گروه دیگری از کوچه‌ها به‌علت وجود تعداد بیشماری از کوچه‌های فرعی صورت گمراه کننده‌ای به‌خود گرفته‌است. به‌همین‌دلیل باوجود گشت‌های

زیاد و در نظرگرفتن اینکه من مجهز به‌قطب‌نما بودم کشیدن طرح یا چیزی شبیه به‌نقشهٔ شهر اصفهان را کاری سخت مشکل یافتم، هرچند که سه‌ماه تمام هرروز را وقف این کار کردم.

شهر بردشت یکنواختی قرار دارد که شاید قدری به‌طرف رودخانه شیب داشته باشد. کف آنرا سنگفرش نکرده‌اند و کف‌زمین حالت رسوبی عادی خود را نشان می‌دهد؛ به‌همین‌دلیل چون برف و باران در این دیار کم است هرگاه خیابان را مرتب آب‌پاشی نکنند گرد وغبار زیاد است و این امری است که اصفهانیها آنرا خیلی عادی تلقی می‌کنند.

قلعه

سکنهٔ اصفهان از بناهای عمومی، قلعه قدیمی را که در قسمت مشرق شهر قرار گرفته و به‌عقیدهٔ آنها تسخیر نشدنی است و طبرك نام دارد به‌خصوص مورد ستایش قرار می‌دهند. همان‌طور که من قبلا یادآور شدم این قلعه اصولا بیشتر به‌عنوان زرادخانه مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است. ازنظر ازوپائیان این ساختمانی است عجیب و خشن که صلابت آن در اثر دو دیوار چینه‌ای موازی بایکدیگراست وارتفاع‌آن بیننده‌را تحت‌تأثیرقرارمی‌دهد. دربالای این هردو دیوار ــ دیوار داخلی از خارجی بلندتر است ــ دندانه‌هائی تعبیه شده که از آن‌جا می‌توان دشمن را هدف تیر قرار داد. در زیر این دندانه‌ها یك ردیف سوراخهای سه‌گوش با فواصل زیادتر دیده می‌شود که از آن می‌توان ریگ‌داغ یا آب‌جوش برسر دشمن ریخت و او را مستأصل کرد. برای حفاظت محاصره‌شدگان از شر نیزه‌های پرتابی و زوبین در بالا، روی هرسوراخی پوششی به‌شکل بینی گذارده‌اند. در همه‌جا ساختن قلعه برحسب احتیاجات جنگی محل در جریان است.

امکنه و بناهای عمومی

اصفهان دارای یك بیمارستان وبیش از یکصدمسجد ومدرسه و تعداد بیشماری حمام و مسافرخانه است. تمام این تأسیسات عمومی از نظر معماری برجسته، زیبا و هنرمندانه از سایر بناها ممتاز است. به‌خصوص این امر دربارهٔ بناهائی که در طرفین مقر

شاه ساخته شده، میدان شاه و همچنین چهارباغ صادق است؛ در سراسر ایران نمی‌توان به‌چیزی برخورد که از نظر جمال و خارق‌العاده بودن با اینها برابری بتواند کرد.

شهر دارای میدان‌های بسیاری است که در زمرهٔ مشهورترین آنها میدان کهنه واقع در شهرکهنه و میدان نو، بزرگ یا میدان شاه در قسمت جنوب غربی اصفهان را می‌توان ذکر کرد. مشخص میدان‌کهنه که چهارگوش است و سیصد قدم طول و صدقدم عرض دارد[۲]، کارگاهها، دکه‌های هنرمندان، جعبه‌آینه‌ها، قهوه‌خانه‌هاست‌که آنرا احاطه کرده است و از آن گذشته بقایای قصور قدیمی و سه مسجد مشهوری‌که بلافاصله در نزدیکی‌آن قرار دارد قابل‌ذکر است.

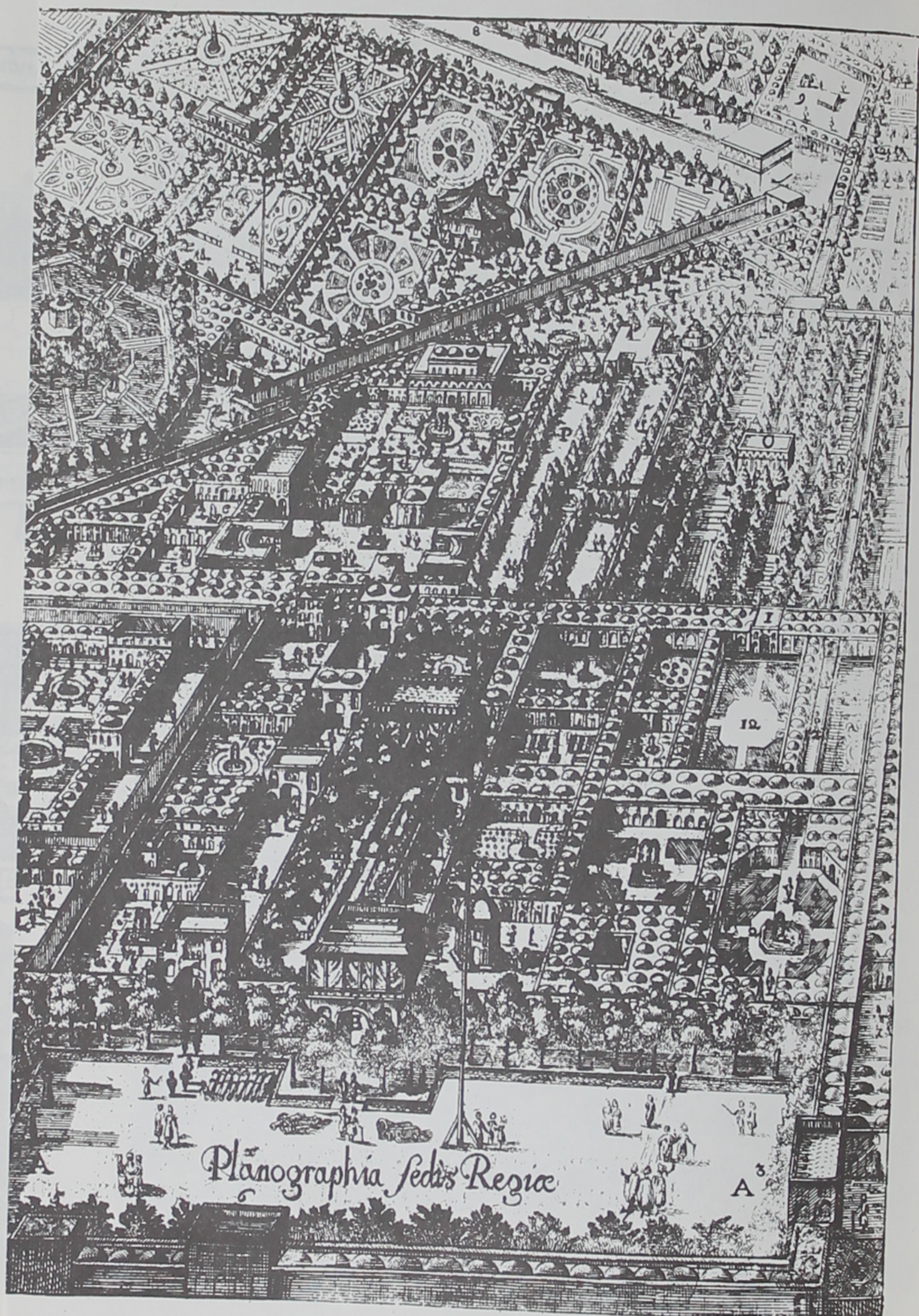
از این سه مسجد باید قبل از همه از مسجد جمعه یاد کرد که با گنبد بزرگ و شبستانهائی که ستونهای متعدد دارد (و این در کار معماری مسجد راه حلی است حیرت‌انگیز) لقب‌طاق معلق‌گرفته است[۳]. مسجد دوم از کاشیهای به‌رنگ آبی پاکیزه و دلربا پوشیده شده است چنانکه بیننده می‌پندارد آنرا از یك قطعه‌سنگ ساخته‌اند و لقب «سنگ وصله‌دار» خود به‌خوبی نمودار این تأثیری است که در بیننده به‌جای می‌گذارد. خیال می‌کنند که گور هارون خاخام اعظم یهود در این مسجد است و این بدان‌دلیل است که این مسجد نام هارون‌را برخود دارد[۴]. سوای سه‌کتیبهٔ‌موجود در سرپوشیدهٔ آن، رقم سنگ‌قبر این‌مردمقدس‌نیزکه‌مورداحترام مسلمانان ومسیحیان هردو است قابل ذکر است. به‌همین‌دلیل نگهبان مهربانی که در مدخل بقعه نشسته و از طرف مقامات رسمی به‌این کار منصوب شده است مرا درست مانند اماکن متبرکه‌ای که مورد احترام‌مشترك مسیحی ومسلمان است به‌درون راه داد. سومین مسجد که مقابل آن قرار دارد به‌نام علی موسوم است و به‌خاطر برجهای بلندآجری خود که بزرگترین برج اصفهان است شهرت یافته است[۵]. در سر

۲ـ امروز از میدان کهنه اثری برجا نمانده است.

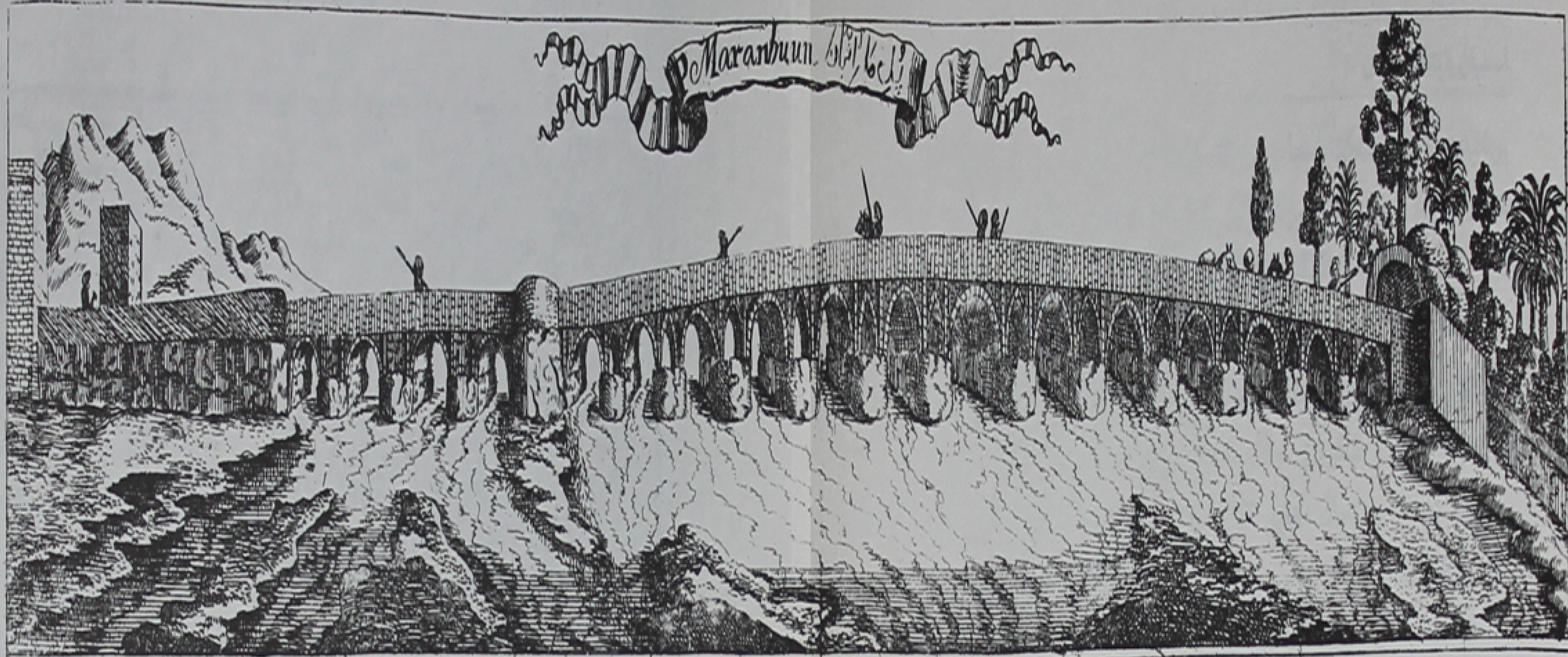
۳ـ مسجدجمعهٔ قدیم اصفهان در زمان سلجوقیان ساخته شده (۹۲ـ۱۰۷۲ م)؛ اما تمام دوره‌های خلاقیت معماری ایران تا زمان حال درساختن وپرداختن‌آن سهمی به‌عهده داشته است.

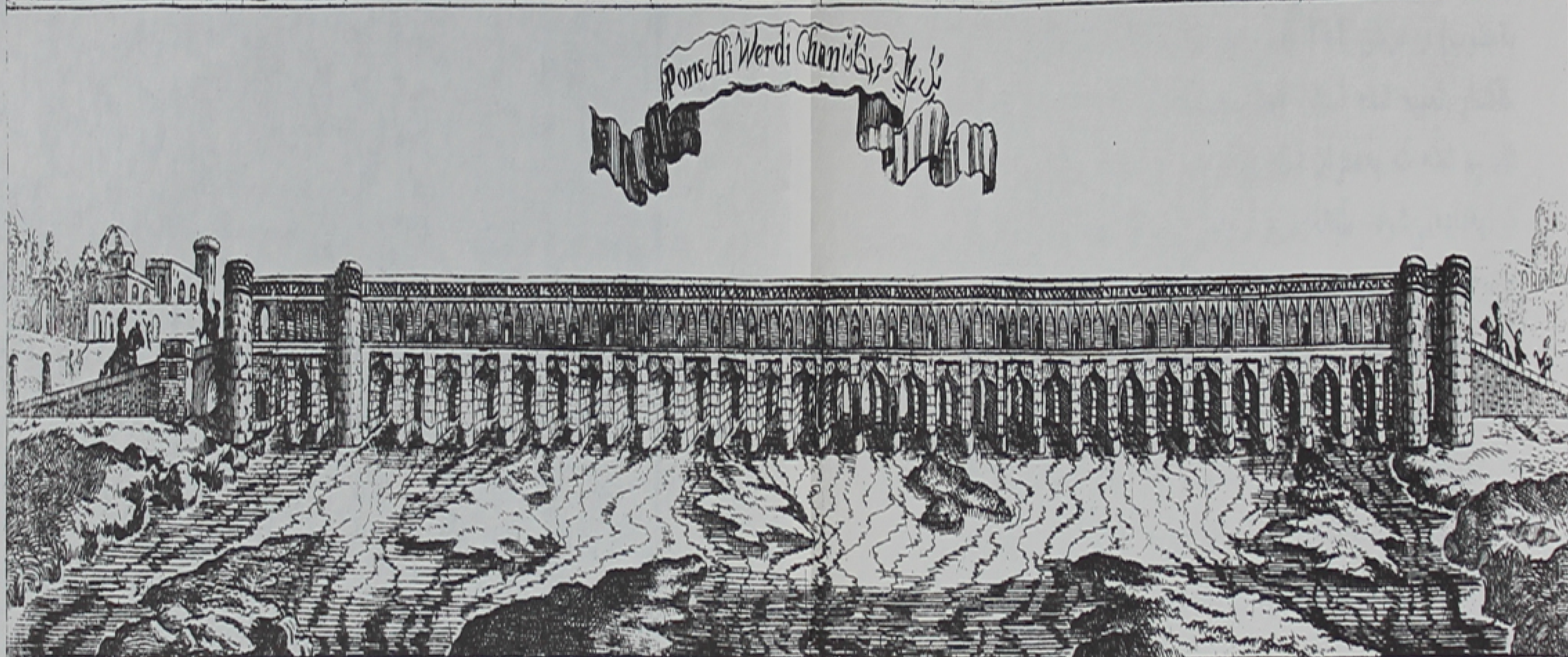
۴ـ منظور بقعه‌ای است موسوم به هارون‌ولایت که مسجد نیست و فقط مقبره‌ای است. اینکه هارون درآنجا مدفون باشد افسانهٔ محض است؛ این بقعه در سال ۱۵۱۳ م در دورهٔ شاه‌اسمعیل اول برپا شد و در سال ۱۶۵۶ م. در دورهٔ شاه‌عباس دوم تجدید بنا گردید.

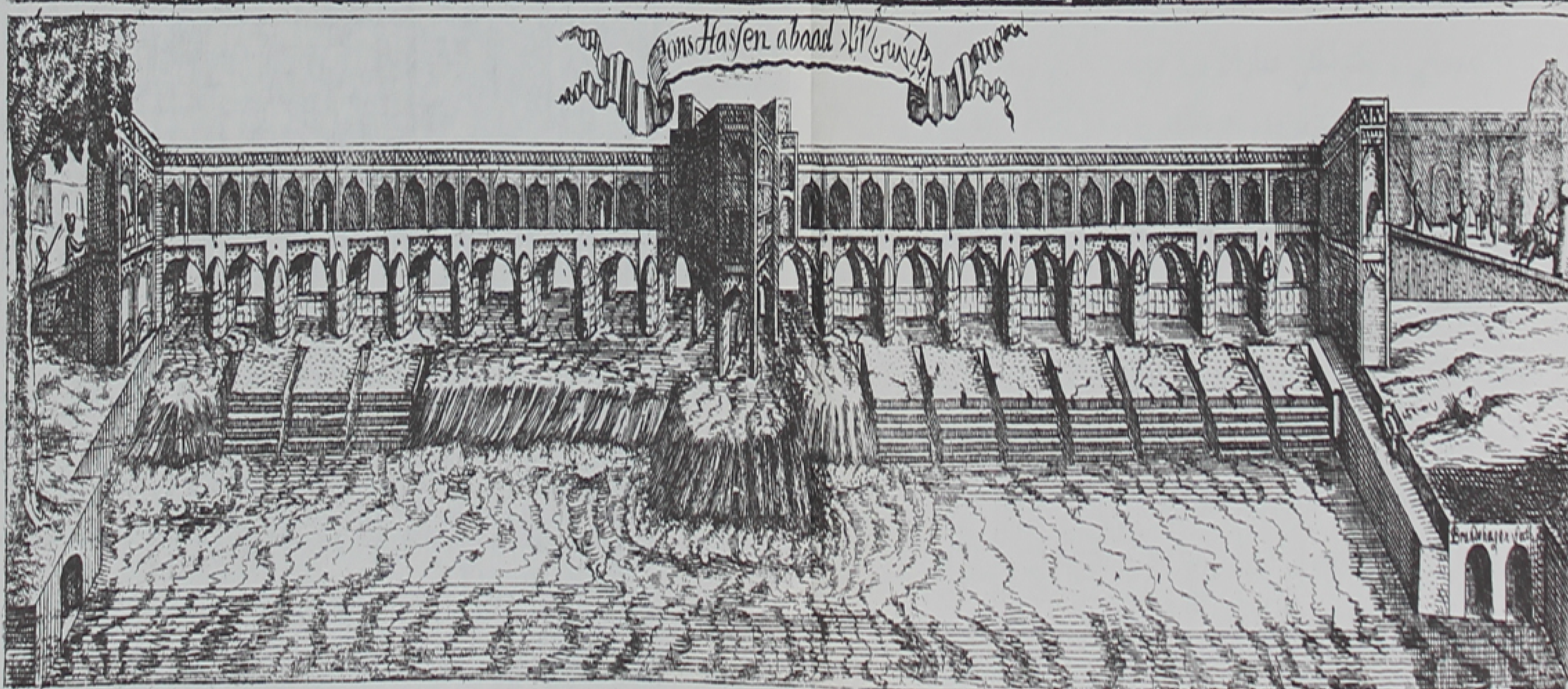
۵ـ منارهٔ مرتفعی که کمپفر ذکر می کند تعلق به دورهٔ سلجوقیان (قرن دوازدهم م.) دارد ولی مسجد به‌صورت فعلی خود از دورهٔ صفویه (۱۵۲۴ م.) است.



نقشه قسمت مهّم کاخها و باغهای سلطنتی اصفهان







پلهای اصفهان (مارنان، الله‌وردیخان و حسن آباد)

در متن اثر کمپفر همه‌جا ماربان ذکر شده است (م.)



تخت صفّه

پوشیدهٔ آن سه سنگ آسیاب را که وزن آنها ناچیز نیست برفراز سر واردین بامهارت حیرت‌انگیز و رنج فراوان آویخته‌اند که گویا یادآور داستانی دلگداز وظلم و ستمی است.

میدان بزرگ از طرف شاه‌عباس کبیر در آن واحد با کاخ سلطنتی مجاور آن و روستای عباس‌آباد ساخته شده است. این میدان از نظر عظمت و شکوه و جلال سخت برمیدان کهنه برتری دارد و از آنجا که در عین‌حال دهلیز کاخ محسوب می‌شود در ذیل مشروحاً به‌توصیف آن می‌پردازیم.

شکل میدان مستطیلی است به طول ۶۶۰قدم (در جهت شمال به‌جنوب) و عرض ۲۱۲ قدم. دورتا دور آن رف‌های دوطبقهٔ طاقدار تعبیه شده است. فضای فوقانی به‌اطاقهای کوچکی تقسیم شده که به‌عنوان اطاق‌خواب به‌هرغریبه‌ای یاحتی به‌فاحشه‌ها کرایه‌داده‌می‌شود. طبقهٔ‌زیرین آن‌معبر پیاده‌هاست‌امابیشتر به‌عنوان حجره‌های بزرگ و وسیع برای خرده‌فروشها و پیشه‌ورانی که انواع واقسام کالا را می‌سازند و می‌فروشند نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی در این امر هیچ هرج و مرج و بی‌نظمی رخ نمی‌دهد زیرا آن فضا را بین اصناف مختلف تقسیم کرده‌اند. این ردیف حجره‌های مرتفع، تمیز و هم‌آهنگ که باطارمی‌های بسیار قشنگ از هم جدا شده به‌میدان شاه حالت خاص و جذابی داده است.

همسانی و یکنواختی عمارات دور میدان؛ با چند بنای مجلل به‌بهترین وجهی از بین‌می‌رود. درضلع غربی، عالی‌قاپو برجستگی خاص دارد و در فاصلهٔ مختصری از آن، سردر هشتی که به‌حرمسرا می‌رود قابل ذکر است. در ضلع شرقی که‌مقابل آن‌قرار دارد مسجد شیخ‌لطف‌الله با کاشی‌های فوق‌العاده باشکوه درخشان نگاه را به‌خود جلب می‌کند. در کنار دیوار این مسجد کسانی هستند که بادریافت چند شاهی بلافاصله دست به‌کار می‌شوند و صحنه‌های جنگ را نمایش می‌دهند. جبههٔ مسجد شاه وسط عرض جنوبی میدان را اشغال کرده؛ این عمارتی است رفیع و واقعاً مجلل که زیبائی طاقهای قوس‌دار آن غیرقابل تقلید است. از طرف شمال مدخل بازار بزرگ قیصریه که از نظر زیبائی دست‌کم از مسجد شاه ندارد رو بروی آن قرار گرفته است. در دالان‌های بیشمار مسقف

این بازار، پارچه‌های پشمی، زری، منسوجات پنبه‌ای و ابریشمین وانواع واقسام اجناس خارجی دیگر برای فروش در معرض تماشا قرار گرفته‌است. دهنهٔ این‌بازار از نظر ساختمانی باضرابخانه که ضمناً در آن زرگری هم می‌کنند مربوط است. در شهرهای دیگر ایران هم به‌بازار بزرگ، قیصریه می‌گویند؛ این بازار بزرگ خود معیار خوبی است برای اظهارنظر دربارهٔ رفاه اجتماعی و توسعهٔ داد و ستد در هرناحیه.

به‌موازات دیوار میدان‌شاه خندقی تعبیه شده که از ساختمانها وحجره‌هاآنقدر دور است که اصفهانیها از فاصلهٔ میان آن دو به عنوان گردشگاه استفاده می‌کنند. این خندق را به‌صورتی تمیز از سنگهای مکعب ساخته‌اند، عرض آن ده‌پا و عمق آن پنج پاست، هرگاه سطح آب باندازهٔ کافی بالا بیاید در خندق نیز آب جریان پیدا می‌کند. حاشیهٔ خارجی خندق را در فواصل منظم چنار ونارون کاشته‌اند ـ اولئاریوس این درختان را آلش دانسته است. اما جا به‌جا از غرس درختان خودداری شده است تا به‌دید وسیع بیننده خللی وارد نیاید.

در داخل‌میدان در طرف شمال و جنوب دو میله تعبیه شده که در بازی چوگان یااسب‌دوانی به‌عنوان هدف ومقصد به‌کار می‌رود. در وسط میدان دگلی به‌ارتفاع زیاد نصب شده است که هرگاه میل شاه باشد بالای آن جام زرینی بایکصد تومان (یک‌هزار وهفتصد تالر) می‌گذارند و این جایزهٔ کسی است که بتواند آنرا در حال چهارنعل بانیزه‌ای پائین بکشد. شاه‌سلیمان حریص زراندوز البته باچنین ورزشی میانه‌ای ندارد.

آن قسمت از میدان که به‌طرف مدخل بازار است در اختیار عموم قرار دارد. دراینجا خرده‌فروشان،سمسارها، آب‌نبات‌فروشها، پاره‌دوزها و اسلحه‌سازها جمع شده‌اند و به‌خصوص مسگرها و قلع کارها و از آن‌هاگذشته هنرپیشگان، دلقک‌ها، کشتی‌گیرها، شاعران و مردمی سرگردان از این قبیل گرد آمده‌اند. در دسته‌های رنگارنگ، در معرکه‌گیری‌ها ودرقهوه‌خانه‌ها ومیخانه‌ها بذله‌گوئی و ذوق و هنرمندی ایرانی بالتمام در جریان است. میدان فقط از بابت حق بساط کردن یک تومان واز بابت کرایهٔ حجره‌ها سه‌تومان عایدی دارد که رویهمرفته می‌شود ۶۸ تالر؛ این عواید را شاه به

مدرسه تخصیص داده است. هرگاه قرار باشد که نمایش باشکوه عمومی در میدان برپا شود فوراً تمام این مردم را با بار و بنه و خیمه و خرگاه خود ازآنجا خارج می‌کنند تا فضای داخل خندق را کلا خالی کرده باشند.

چهارباغ

خیابان مجلل چهارباغ بدان دلیل چنین نامی گرفته است که در اثر تقاطع با رودخانه‌ای که عمود برآن جریان دارد اراضی را به چهارقطعه باغ تقسیم کرده است. این خیابان از پشت قصر شاه شروع می‌شود و در جهت جنوب غربی به‌طور مستقیم تا باغ‌هزار جریب ادامه دارد. زیبائی خاص این خیابان به‌خصوص در نهری است که در وسط آن از سنگ تیشه‌ای تعبیه کرده‌اند و پنج پا عرض و یك پا عمق دارد. در این نهر آب زلال گاه باصدای دلچسبی که از برخورد آن با پله‌های سنگی حاصل می‌شود و گاه بدون سروصدا و آرام در حوض‌ها و آبگیرهای مصنوعی جریان دارد تااینکه سرانجام در شیبی که به‌پل الله‌وردی‌خان می‌رسد پایان می‌یابد. نزدیك اینجا دیگر آب به‌لوله‌هائی وارد می‌شود که آنها را در عمق زمین از نظرها پنهان کرده‌اند. هم حوضها و هم نهرها را از سنگ‌های صیقل یافته به‌هنرمندی با اشکال مختلف و متنوع ساخته‌اند و ترکیب کرده‌اند؛ کنار برآمدهٔ نهر و حوضها را قهوه‌چی‌ها و صاحبان میهمانخانه‌ها باحصیر و قالی فرش کرده‌اند. در روی این فرشها مردم بی‌کار و فارغ‌البال می‌نشینند تا در حین کشیدن قلیان و صرف نوشیدنی‌شاهد نمایش و هنرنمائی شعرا، گویندگان و نقالان باشند و به‌بهترین و مطبوعترین وجه وقت بگذرانند؛ فقط هنگامی که هوا زیاد گرم شود به‌اطاقهای خنك قهوه‌خانه‌های مقابل رخت می‌کشند.

یکی از خصوصیات دیگر چهارباغ اینست که در دو طرف چنارهای مرتفع تنگ‌درکنارهم داردوغربا می‌توانند حتی‌درنیمروز در زیر سایه‌های آن از شر آفتاب سوزان در امان‌باشند و به‌اصطلاح خود ایرانیها در زیر«طاق سبز» بخرامند، به‌همین‌منظور خیابان را قسمتی باسنگ‌های تیشه نخورده و قسمتی باسنگهای صیقلی فرش کرده‌اند. آنچه را در مورد سروهای شیراز گفته‌اند من می‌-

خواهم برای چنارهای چهارباغ بکار برم و بگویم که در هیچ‌کجای دنیا چنار به‌این برومندی و بلندبالائی نمی‌روید که دراصفهان.

مکمل تصویرلذت‌بخش این خیابان باغهای اطراف آن است که در فواصل معین رشتهٔ آنها توسط خانه‌های زیبائی که گنبد، ایوان، معجرهای چوبی و نقاشی دیواری دارد گسسته می‌شود. برای داشتن تصوری جامع و کلی باز باید عظمت و جلال پل الله‌وردیخان را برفراز زاینده‌رود و همچنین جبههٔ کم‌نظیرکاخهای پادشاهی را که در دوطرف خیابان به‌آنها ختم می‌شود از نظر دور نداشت. من که باگامهای بلند خیابان را اندازهٔ می‌گرفتم عرض آنرا شصت و سه‌گام برآورد کردم؛ طول آن در این سوی پل بالغ بر ۱۶۲۰ گام و در آن سوی پل ۲۲۰۰ گام است که طول پل را به‌اندازهٔ ۴۹۰ گام باز باید برآن افزود.

سطحی که توسط دو محور عمود برهم خیابان‌ورودخانه به‌چهار قسمت تقسیم شده بادیوارهای فرعی سی باغ را تشکیل داده که قسمتی از آنها را شاه به‌بزرگان و اعیان واگذاشته و قسمتی دیگر را برای استفادهٔ شخصی یا همگانی تخصیص داده است. نه‌تنها این باغها به‌پایتخت رونق و جلوهٔ فراوانی بخشیده بلکه خود این باغها از نظر آنکه باعمارات وقصور کوچك دلربا، راهروهای پاکیزه، باغچه‌های شکوفان، بوته‌ها و گل‌های نادر دست چین و همچنین انواع و اقسام آبگیرها و فواره‌ها آراسته شده‌است حکم بهشت روی زمین را دارد و قلم از وصف آنها عاجز می‌ماند.

۳ـ خانه‌های مسکونی اصفهان

از خانه‌های سکنهٔ عادی پایتخت ایران‌سخن به‌تفصیل نمی‌توان گفت. اغلب آنها از خشت در یك طبقه ساخته شده است که طاقی ضربی از همان جنس برآن زده‌اند. خانه‌های فقرا تنگ و تاریك است و حیاط ندارد در حالی که خانه‌های ثروتمندان،جادار و اعیانی دورتادور فضائی ساخته شده است. طرف‌خارج خانه‌ها دیوار عریانی است و بس؛ همهٔ جلال و شکوه خانه در داخل آن‌است که به‌ایوان ختم می‌شود. میهمان زیر این ایوان می‌نشیند و از منظرهٔ تلألؤ استخر و گیاهانی که باغ را تزیین کرده لذت می‌برد.

در سایر قسمت‌های خانه‌های ایران پنجره‌هائی تعبیه شده که تا کف اطاق می‌رسد ولی در آنها شیشه‌هائی که در قلع‌کار گذارده باشند وجود ندارد بلکه شبکه‌های چوبی در آنها تعبیه‌شده و بر آنها کاغذهائی کشیده‌اندکه‌نور ازآنها عبور می‌کند. دیوارهای‌داخل‌را باگچ وطلق* سفید می‌کنند. سقف مسطح راباکنده‌کاریهاوکاشی‌های معرق آبی می‌آرایند. برکف‌اطاق فرشهای گرانبهاگسترده‌اند و چند مخده به‌کنار دیوار تکیه داده‌اند. در خانه‌های ایران بی‌جهت به‌دنبال میز، صندلی، نیمکت و سایر لوازم خانهٔ مختص اطاق، مطبخ واصطبل که در مغرب‌زمین رواج‌دارد نبایدگشت. به‌استثنای کارگاههای نساجی سایر کارگاهها در کنار خیابان تعبیه شده‌است به‌طوری که هرعابری می‌تواند به‌داخل آنها نگاه کند.

ذکر اطلاعاتی دربارهٔ سکنهٔ اصفهان، تعداد آنها، مشاغل آنها، دسته‌جاتی که به‌آنها تقسیم شده‌اند و سرگرمی آنها از برنامهٔ کار این کتاب خارج است. معهذا می‌خواهم در این مقام تصریح کنم که این شهر نه‌تنها دارای سکنهٔ بومی بسیار زیادی است بلکه تعداد بسیاری نیز از خارجیها در آن اقامت گزیده‌اند که از آن میان می‌توان تاتارها، هندیان، روسها، اعراب، ترکها و غیره را ذکر کرد. این‌ها همه طبق رسوم و آئین خاص خود زندگی می‌کنند و حق دارند لباس خاص خود را بپوشند، به‌زبان خودسخن بگویند و از دین خود پیروی کنند. تعداد هندیان ملتانی را که به‌داد و ستد سرگرم هستند من به‌ده‌هزار تن و شمارهٔ گرجیان، چرکسها و داغستانی‌هائی را که به‌انحاء مختلف گذران می‌کنند به بیست هزار تن تخمین می‌زنم. در این شهر اروپائیانی نیز هستند. از هفت‌تن زرگر، ساعت‌ساز و میناکار که شاه عباس دوم ازفرانسه استخدام کرده بود قبلا صحبت شد؛ این‌ها در محلهٔ ارمنی‌نشین‌جلفا زندگی‌می‌کنند ودرآنجاکاملاخوش‌می‌گذرانند. انگلیسیهاوهلندیها دراصفهان‌نمایندگان تجاری دارند؛ شاه به‌انگلیسیها قصری برای اقامتشان واگذار کرده است ولی هلندیها خودشان باید به‌فکر کار و زندگی خود باشند. پرتغالیها هم برای تجارت به اصفهان می‌آیند، فرانسویهابه‌ندرت. طریقت‌های‌مغرب‌زمینی نیزدراینجانمایندگانی دارندکه عبارت‌انداز: کاپوسینی‌ها، کرملی‌های‌برهنه‌پا، اگوستینی‌ها،

* منظور مؤلف روشن نیست (مترجم).

یسوعی‌ها و دومینیکنی‌ها. اما از هر طریقت فقط سه تن نماینده دراصفهان است؛ زیرا از هنگامی که درسال ۱۶۲۲م. دو ایرانی به‌نام ابراهیم و یوسف که به‌تشویق کرملی‌ها به‌مسیحیت گرویده بودند علناً سنگسار و در آتش سوخته شدند دیگر حق تبلیغ‌دینی از غیرمسلمان‌ها سلب شده است. یك سال پیش از آن یعنی در ۱۶۲۱ در شیراز یك نفر را که تازه مسیحی شده بود در پوست خر دوختند و به چهار میخ کشیدند.

لباس‌ها

در تصویری که به‌دست داده می‌شود مهمترین انواع لباسهائی که در اصفهان رایج است به‌چشم می‌خورد؛ در ردیف بالا لباسهای محلی و بومی و در ردیف زیرین لباسهای خارجی به‌دست داده شده آنهم به‌این ترتیب:

۱ـ لباس محترمین، درباریان، امرا؛ ۲ـ صوفی یا یساول سلطنتی؛ ۳ـ نوجوان؛ ۴ـ شهری‌متوسط‌الحال؛ ۵ـ ملا یاروحانی، ۶ـ شاطرها که از آنها نفر اول را در تصویر بایستی با ران و ماهیچه‌های برهنه نشان داده باشند (گراورساز اشتباهاً او را پوشیده نمایانده است)؛ ۷ـ رعیت؛ ۸ـ سرباز؛ ۹ـ دختران و زنان جوان در لباس منزل؛ ۱۰ـ زن باحجاب به‌صورتی که در ملاء عام ظاهر می‌شود؛ ۱۱ و ۱۲ ـ گبر یا پارسی با زن اوکه چه درخانه و چه دربیرون آن بدون حجاب است.

در ردیف پائین نشان داده شده است:

۱ـ یك‌نفر ارمنی با زن‌خودکه درخارج ازخانه باحجاب‌است؛ ۲ـ یك‌نفر ترك اهل آناتولی با دو زن؛ ۳ـ سه‌هندی از اهالی ملتان یا بندیان با دختر جوانی از قوم‌خود؛ ۴ـ یك تاتار ازبك با زنش؛ ۵ـ یك نفر گرجی بازنش (چرکسها نیز چنین ظاهری دارند).

۱۳

کاخها و باغهای اصفهان

۱ـ تشکیلات عمومی

پس از اینکه نظری اجمالی به‌شهر اصفهان افکندیم حال توصیفی نیز از کاخها و باغهای سلطنتی آن به‌دست می‌دهیم.

در بنای اغلب‌خانه‌های ایرانی، و نه‌تنها کاخها، چنین به‌نظر می‌رسد که دو عامل دست اندرکار بوده‌اند یکی خوشگذرانی و دیگری حسادت... خوشگذرانی باعث شده است که ایرانیها منزل خود را در باغی که حتی‌المقدور بزرگ است باآب فراوان، سایه، باغچه وچیزهای‌مطلوب دیگری از این قبیل قرار دهند. در اثر حسادت ایرانیها ناگزیر شده‌اند که این باغ را بادیواری به‌دونیم تقسیم کنند و به‌یك قسمت از آن که ایوان می‌گویند بیگانگان و میهمانان را راه دهند وراه قسمت دیگر یعنی حرم را چنان باعالم خارج قطع کنند که حتی وفادارترین و یکدل‌ترین دوستان نیز جسارت نکند بدان گام بگذارد. زیرا در این‌قسمت‌کاملا اختصاصی عرصه، منحصرأزنان، متعه‌ها، کنیزان وخواجه‌سرایان صاحب‌خانه که زوجه‌های متعدد دارد حق آمد و شد دارند و بس.

این طرز تقسیم در مورد کاخها و باغهائی هم که توسط شاه عباس تأسیس شده رعایت گردیده است. کاخهای گوناگون که‌اغلب کوچك و دارای اطاقها و ناهارخوری‌های متعدد و قبل از همه سالنهایَ ستونداری که به‌آنها تالار می‌گویند است برای برگذاری جشنها و مراسم عمومی به‌کار می‌رود و همه در قسمت بیرونی این تأسیسات قرار دارد. تالار اغلب به‌صورت

صحنه‌ایست که سه‌طرف آن به‌باغ است تا از این طریق میهمانان شاه بتوانند به‌کمال‌خوبی و بدون مانع از منظرهٔ باغ لذت برند. اما حرمسرا برخلاف آنچه گفته شد عمارتی است که به‌دلیل‌ساکنان کثیر آن بیشتر به‌غارهای تنگ، پرخفاگاه و پیچ وخمدار شباهت دارد. حرم پادشاه در وسط باغ باشکوهی قرار دارد که ازدیواری به‌ارتفاع سیزده ذرع احاطه شده و فقط شخص شاه مجاز است که از دروازه‌های آن که توسط محافظان به‌دقت نگهبانی می‌شود به داخل پای بگذارد.

برای بهتر فهمیدن مطالبی که ذیلا ذکر خواهد شد من شمارا به‌نقشهٔ ضمیمه رجوع می‌دهم.

طرح باغها و کاخها

A میدان بزرگ یا میدان شاه.

B عالی‌قاپو که مدخل بست مملکت و همچنین مدخل کاخها و باغهای سلطنتی بشمار می‌رود.

C عمارت سردر که سخت مستحکم است و از آن به‌شدت نگهبانی می‌شود وهشتی دارد (مدخل خرمسرای سلطنتی).

a دروازهٔ دوم حرمسرا که در طرف خارج توسط صوفیان قورچی و از داخل به‌دست خواجه‌سرایان زنگی نگهبانی می‌شود.

bb دروازهٔ سوم و چهارم حرمسرا که خواجه‌های سفیدپوست از آن حراست می‌کنند.

cc اطاقهای مسکونی و باغچهٔ مخصوص خواجه‌سرایان.

d اقامتگاه اصلی شاه و زنانش.

ee باغهای گوناگون، اطاقهای مسکونی و حجره‌های متعه‌ها.

f خانه و زیرزمینهای مسکونی مخصوص شاهزادگانی‌که‌نابینا شده‌اند.

g منزل ملکهٔ مادر.

hh ساختمانهای مختلف، انبارها واطاقهای مخصوص‌نگهداری مشروبات، ترازوها واز این قبیل لوازم منزل.

i آشپزخانه.

k کارگاههای جواهرسازان، زرگران و ساعتسازان سلطنتی.

l بست مملکت.
m باغ طویله.
n باغ مهتر.
o باغ چهل ستون.
p باغ خلوت.
q انگورستان.
r باغ گلستان یا اوچ‌مرتبه.
s باغ خرگاه.
t باغ بلبل یا باغ هشت بهشت.
u راه بسته؛ قبلا مرتع بوده که به‌حصار شهر محدود می‌شده است.
w محل نگاهداری چهل اسبی که همواره باید برای سواری‌شاه آماده باشند (طویله).
x منزل‌های میرآخورها.
y منزلهای خدمهٔ طویله و طویله‌ها.
z تلمبه‌خانه برای تأمین آب فواره‌های حرمسرا.

۱ دفترخانه.
۲ کاروانسرای سلطنتی.
۳ سردر ورودی بازار قیصریه که در سرپوشیدهٔ آن اصناف جواهرساز به‌کار مشغول‌اند؛ در بالا اطاقهائی به‌نوازندگان اختصاص دارد؛ در هردوطرف شربت‌فروش‌ها دکان دارند؛ در داخل،محل ضرب مسکوك است.
۴ سردر ورودی مسجد شاه.
۵ مسجد شیخ‌لطف‌الله که به‌کاشی‌های آبی‌رنگ مزین‌است.
۶ تالاری که در آن مجسمه‌ها به‌صورت خودکار نمایش‌هائی می‌دهند.
۷ چهاردروازهٔ میدان شاه.
۸ ابتدای خیابان مجلل چهارباغ.
۹ کاروانسرای آغاسلمان.
۱۰ منظرهٔ قسمتی از باغ موسوین.
۱۱ کوچه‌های کج ومعوج.

۱۲ شوارع عام، گاه سرباز و گاه سرپوشیده.

۲ــ کاخ عالی‌قاپو

معظم‌ترین قصرشاه بنائی است به‌نام تالار عالی‌قاپو که بلافاصله در جوار بست مملکت واقع است و در میدان شاه وضع برجسته‌ای دارد. عالی‌قاپو دارای آستانه‌ایست از مرمر که در تکریم واجلال پادشاه سهم عمده‌ای دارد. عابرینی که می‌خواهند بدون شرفیابی به‌خدمت شاه به‌وی عرض ادب و احترام کنند در اینجا به‌زمین می‌افتند و این آستانه را می‌بوسند. به‌این دلیل تمام واردین دقت تمام مبذول می‌دارند که سهواً باکف‌کفش خود این آستانه را ملوث نکنند و در غیر اینصورت از نگهبانان کتك جانانه‌ای می‌خورند.

پس از گذشتن از این آستانه به‌یك راهروی سرباز به‌طول ۲۰۰ قدم وارد می‌شویم که آنرا با خرده‌سنگ فرش کرده‌اند و از هردوطرف به‌دیوارهای خشتی سفید شده محدود می‌شود. در این دیوارها طاقچه‌هائی تعبیه شده و این طاقچه‌ها مانند نیمکت مورد استفادهٔ مردم قرار می‌گیرد. سطح دیوار دست راست در عین‌حال جبههٔ قدامی بست مملکت و حد دست چپ باغ طویله را تشکیل می‌دهد. این معبر در آخر به‌دروازه‌ای منتهی می‌شود که از طریق خانه‌های کوچك و همچنین راه‌های سرپوشیده‌ای از گل و گیاه که با حرمسرا مربوط است به‌باغهای شاه راه دارد. از این باغها، باغ چهل‌ستون، باغ‌خلوت و انگورستان از بقیه معروف‌تر است.

دربارهٔ کاخ عالی‌قاپو می‌توان به‌صورت مبسوط‌تری گفت‌که در برابر مدخل آن دو توپ جسیم قدیمی بروی دو پایه قرار دارد یکی از آنها (Ballestrieri) لوله‌ای به‌طول هشت ونیم پادارد. در طرف چپ بیست و سه‌لولهٔ کوچکتر از توپهای مختلف قرار دارد؛ این توپها در قدیم قسمتی در واقعهٔ فتح هرموز (۱۶۲۲ م.) از پرتغالیها و قسمتی دیگر در تسخیر بغداد (۱۶۲۳) از عثمانیها گرفته شده است. این لوله توپها را تا مدخل حرمسرا برای نمایش درکنارهم گذارده‌اند؛ اما رؤیت لوله توپها به‌این صورت که پایه‌ای ندارند و به‌آنها رسیدگی نشده تأثیر خوش‌آیندی در بیننده نمی‌کند.

پنجره‌های کاخی را که برروی یك پی چهارگوش از خشت ساخته‌اند باشبکه‌های چوبی بسیار زیبا آراسته‌اند. از طبقهٔ هم‌کف‌که ایوانی در آن تعبیه شده به‌عنوان راهرو عمومی استفاده می‌شود و از آن گذشته راه بست نیز از آنجاست. در تالارهای هم‌کف، مجالس اعیان و بزرگان و همچنین محاکم تشکیل می‌شود. اطاقهای طبقهٔ وسط قسمتی برای نگاهداری اسباب و لوازم مورد احتیاج دربار و قسمتی برای سکنای بعضی از کارکنان فرودست دربار و نگهبانان تخصیص یافته است.

قسمتی از طبقهٔ فوقانی که به‌طرف میدان بزرگ است بهار خوابی دارد که تمام قسمت عرض کاخ را اشغال کرده است.دراین تالار ستوندار باشکوه شاه میهمانی‌های عمومی ترتیب می‌دهد، پذیرائی‌های رسمی وی در سال نو (بیست و یکم مارس) و همچنین مجالسی که باشرکت صاحب‌منصبان مملکت برای مشورت دربارهٔ امور دولتی تشکیل می‌گردد همه در این‌جا برپا می‌شود. از همین جاست‌که شاه سان راکه‌درمیدان‌انجام می گیرد می‌بینند. بدین‌منظور است که تالار از سه طرف باز است؛ شبکه‌ای‌که سه پا ارتفاع دارد مانع می‌شود که کسانی که آنجا نشسته‌اند به‌پائین سقوط کنند. پرده‌های ابریشمین پشت‌گلی سایه‌ای ایجاد می‌کند که در پناه آن می‌نشینند. سقف مسطح قاب‌دار برهجده ستون چوبی کشیده ومرتفع استوار است. این ستونها در سه ردیف تعبیه شده و با رنگ آبی و طلائی مزین است. هرچند که طرز ساخت این‌هارا نمی‌توان سبك کلاسیك شمرد، معهذا من آنهارا فوق‌العاده جالب‌توجه وگیرا می‌دانم؛ دروسط بهارخواب حوضی‌است مربع از مرمر بافواره‌ای در آن که فضائی را که بین ستونها خالی مانده پر می‌کند. همچنین سایر لوازم و وسایل نیز طبق سلیقهٔ ایرانی است که در این گونه امور حد و مرزی نمی‌شناسد. اطاقهای عقب طبقهٔ فوقانی که در دو ردیف ساخته شده منحصراً در اختیار شاه و خواجه‌سرایان قرار دارد،زیرا آنجا مشرف به حیاط حرمسراست. سقف کاخ مسطح است و منبع آبی‌را برای تأمین آب فواره‌ها درخود جای داده است.

باغ طویله

از میدان شاه دو راه به‌طرف مغرب منشعب می‌شود که یکی از آنها به‌حرمسرا می‌رود و دیگری به‌پارك منتهی می‌گردد. باغ طویله درست فضائی را که بین این دوراه آزاد مانده اشغال می‌کند. بدین‌ترتیب درمی‌یابیم که فضای این باغ محدود است. اسم طویله از آنجا آمده که روزگاری اسبهائی را که باید همواره برای سواری شاه آماده داشت در اینجا نگاه می‌داشته‌اند. اما فعلا اصطبل را به آن طرف حرمسرا انتقال داده‌اند تابتوان این فضا را به باغی زیبا که زینت اصلی آن کاخ طویله و فواره‌هاست تبدیل کرد.

عرض غربی باغ به‌کاخ ختم می‌شود و این کاخ نیز دارای تالاری است باچهار ستون هشت ضلعی که پیش‌آمدگی مسطح لبهٔ بام را نگاهداشته است. دور سه پلهٔ ایوانی که برکف زمین قرار دارد مانند تمام ساختمانهای این قبیل بایك پنجرهٔ چوبی به‌ارتفاع سه‌پا گرفته شده است. در وسط یك حوض مرمری بزرگ چهارگوش است که در آن آب از فواره‌های بسیاری بالا می‌زند؛ روی آن شمعدان بلوری آویخته است که هدیهٔ شهر ونیز است به حضور شاه، در طرف پشت سرپوشیده،ایوان بسیار مزینی است که در شرفیابی‌ها تخت شاه را آنجا قرار می‌دهند. همه‌جا را با گشاده‌دستی فراوان به‌طلا و آئینه آراسته‌اند. در جشن‌ها از فضای جلو ایوان نیز استفاده می‌کنند تاتنگی فضای تالار را جبران کرده باشند. بدین‌منظور آنرا بافرشهای ارغوانی‌مفروش می‌کنند در حالی که برای جلوگیری از تابش خورشید پارچه‌ای را به‌عنوان سایبان به‌کار می‌برند.

روبروی کاخ طویله حوضی است که آنرا باهنرمندی تمام از مرمری به سفیدی شکوفه ساخته‌اند و این حوض تقریباً تمام طول باغ را گرفته است. در وسط آن به‌طرف دروازه یك عمارت کلاه‌فرنگی ساخته‌اند، آنهم از مرمر که چند پله‌ای از کف زمین بلندتر است و نرده‌ای آنرا احاطه کرده. دراینجا می‌توان آسوده و بدون مزاحمت دیگران نشست و از صدای دل‌انگیز فواره‌ها که در سه ردیف بازیهای متنوعی دارند لذت برد. یك ردیف از

لوله‌های فواره که به‌طرف وسط حوض متوجه‌است وفقط اندکی از سطح آب حوض بالاتر قرار گرفته گاه گاه دفعة تمام ذخیرهٔ آب خودرا یکجا خارج می‌کند؛ آنگاه باز رشته‌های فوق‌العاده ظریف آب از آنها به همهٔ اطراف جاری می‌شود. دوردیف فوارهٔ دیگر که تقریباً به کناره‌های حوض چسبیده است آب خود را به‌صورت قوس‌هائی مایل به بالا می‌فرستند بدون اینکه به هیچوجه مزاحم بازی فواره‌های ردیف وسط باشند.

بست

بست مملکت اسم خود را از زبان ترکی که رایج دربار است گرفته و روشن‌تر بگوئیم به آن علی‌قاپو یعنی دروازهٔ علی، یا حتی‌الله‌قاپو یعنی دروازهٔ الله ودرست‌تر الاقاپی یعنی‌دروازهٔ رنگین نام داده‌اند. در این‌جا که در کاخی به‌همین نام واقع است کسانی که متهم به‌ارتکاب جنایتی هستند ــ باستثنای قاتلین ــ می‌توانند تاموقعی که بتوانند احتیاجات خود را رفع کنند از دست قانون در امان باشند. بست تقریباً جای‌تنگی است وطول وعرض‌آن به‌زحمت به‌دویست قدم درصدقدم می‌رسد؛ مع‌هذا برای کسانی که بدانجا پناهنده شده‌اند در جناح چپ اطاقهای مورد لزوم خواب را تعبیه کرده‌اند. در طرف راست باغ کوچکی است با باغچه‌هائی محقر و حوضی باآب زلال برای گرفتن وضو، یك‌حوض دیگر نیز مانند این قبل از در ورودی سرپوشیده قرار دارد. در وسط حیاط بقعه‌ای که گنبد مرتفعی برفراز آنست و پایهٔ آن هشت ضلعی است قد برافراشته است. از هردو برآن یکی بدون دیوار است که از آنجا می‌توان به بقعه وارد شد؛ باوجود این باید بدون پله از آن بالا رفت که بادر نظر گرفتن ارتفاع سه‌پائی کف آن کاری تقریباً دشوار است. هریك ازبرهای هشت‌ضلعی ده‌پا طول دارد وبنابراین بااین مقیاس محاسبهٔ محیط آن‌کاری آسان‌است. این‌جا برای عبادت کسانی است که پناهنده شده‌اند و همچنین یساولان یا صوفیان شاه که طبق یك رسم قدیم جمعه‌ها در اینجا دورهم جمع می‌شوند تا با آوازی که جز وحشیانه نمی‌توان آنرا توصیف کرد خاندان صفویه را دعا کنند.

هیچ‌کس حق ندارد که باسلاح وارد بست بشود؛ هنگامی که

من علیرغم این قاعده در سومین دیدار خود از آن محل شمشیر باخود داشتم صدای خشمگین کسی را شنیدم که می‌گفت گویا یك نفر خارجی باید باشد که باشمشیر به کمربسته به‌اینجا پای گذارده است.

کاخ چهل‌ستون

در پایان راهروئی که قبلا ذکر آن گذشت انبارها و اطاقهائی برای حفظ ترازوها، مشروبات و انواع و اقسام ذخایر غذائی قرار دارد. پس از گذشتن از آنها ما به وسیع‌ترین باغ می‌رسیم که به تبعیت از کاخ چهل‌ستون که در آن قرار دارد و به داشتن ستونهای فراوان ممتاز است، چهل‌ستون نامیده می‌شود. تعداد ستونها در واقع فقط از هجده تجاوز نمی‌کند؛ ولی درزبان فارسی کثرت نامعین را به‌صورت اختصار باعدد چهل بیان می‌کنند.

این باغ بیش از سیصد متر طول و تقریباً به‌همین اندازه عرض دارد. چنارهای کشیدهٔ مرتفع که در طول آنرا صف صف غرس کرده‌اند زینت خاصی به‌این باغ بخشیده است. بدین ترتیب سه خیابان مشجر به وجود آمده که تمام عرض آنها به بهترین و مطبوع‌ترین وجهی در زیر سایه قرار گرفته است.

در وسط باغ ازدوکاخ آنکه بزرگتراست یعنی کاخ چهل‌ستون باشکوه واقعاً شاهانهٔ خود قد برافراشته. این کاخ که‌قسمتی ازآنرا باآجر و قسمتی دیگر را از سنگ تیشه‌ای ساخته‌اند در محوطه‌ای مفروش ازسنگ‌های صخره‌ای صیقلی قرار دارد. این‌محوطه چهار گوش است که دورتادور آنرا جویبار دل‌انگیزی بافواره‌های متعدد احاطه کرده است. این کاخ خود مستطیل شکل است و اطاقها، آلاچیق‌ها، دروازه‌ها، نرده‌ها و طاقهای متعدد دارد و سراسر همه نمودار لطیف‌ترین ذوق ایرانی در صنعت معماری است که البته باسلیقهٔ ما بیگانه است، جبههٔ شرقی کاخ را تالار وسیعی اشغال کرده است. سقف پیش‌آمدهٔ‌آن برسه ردیف ستون چوبی هشت‌ضلعی تکیه دارد و عرض آن چهل و پنج گام است.

کف کاخ به سه قسمت تقسیم شده. کف زیرین دو پا از کف حیاط ارتفاع دارد و به‌نوعی صحنهٔ نسبة بزرگ می‌ماند و در ضیافت‌ها میهمانان شاه در آنجا می‌نشینند. در اینجا حوض مربعی

است به ضلع هشت قدم بادوپله از مرمر سفید شفاف؛ از وسط این حوض فواره‌ای بلند می‌شود که لوله‌های آن نامرئی است. کف دوم که چهار پله از اولی بلندتر است برای نشستن بزرگان و محترمین هنگام صرف غذا به‌کار می‌رود. و سرانجام کف سوم یك پله بالاتر از کف‌قبلی است و کف واقعی کاخ به‌شمار می‌رود. در اینجا باز حوض دیگری است که خیلی بزرگ نیست اما سلیقهٔ بسیار در ساختن آن به‌کار رفته و فواره‌ای در میان آنست. در پشت این حوض است که ایوان بسیار مزین و زیبائی قرار دارد. در قسمت عقب در دیوار جایگاهی تعبیه کرده‌اند که مخصوص جلوس شاه است و او به‌هنگام صرف غذا در آنجا قرار می‌گیرد. سقف، ستونها، دیوارها، شبکهٔ پنجره‌ها، آلاچیق‌ها و طاقها همه توسط دستهائی خستگی‌ناپذیر به افراط تمام تزیین و نقاشی شده است و آنهم بیشتر در مایهٔ آبی باطلاکاری‌هائی در داخل آن.

آخرین قسمت از این تصویر پرشکوه چهل‌ستون بااستخری که چهل گام عرض دارد و آبی زلال همچون آئینه در آن است تکمیل می‌شود. نیمی از این استخر در پیش بنا و نیم دیگر در پشت آن قرار گرفته و درحال حاضر تا انتهای باغ ادامه یافته است. آن‌کس که‌این فواره‌های بیشمار، پرنده‌های شناور بروی دریاچه را با پرهای رنگارنگ و انعکاس تصویر درختان در آب ببیند و از این همه لطف لذت نبرد باید گفت که کج‌طبع جانوری است.

دومین کاخ باغ چهل‌ستون رو به‌جنوب است. این کاخ قدری از اولی کوچکتر است و آنرا در دیوار باغ خلوت ساخته‌اند بدان صورت که هردوباغ را جلوه‌ای بخشیده است. آن قسمت از کاخ که در این طرف قرار دارد به صورت یك پنج ضلعی است و سر پوشیده‌ای دارد که از نظر بنا بااین نقشه مناسب است. در اینجا نیز از ساختن انواع‌واقسام حوض‌ها وآبگیر‌ها چه درایوان ستوندار وچه‌درمقابل‌آن فروگذار نکرده‌اند، من به‌خصوص از بدایع‌این محل دوتابلو بزرگ دیواری را ذکر می‌کنم‌که درآن پرده‌ها صحنه‌هائی جنگی از تاریخ ایران را باخلوص و حوصلهٔ غیر قابل تقلیدی ــ آنهم برای اینکه از هنر سخنی نگفته باشیم ــ تصویر کرده‌اند. دربارهٔ بقیهٔ ساختمانهای کوچکتر باغ چهل‌ستون، دیوار دور تادور آن، جویها ویاباغسازی برجسته وممتاز آن دیگر نمی‌خواهم

وارد جزئیات بیشتر بشوم.

باغ خلوت

متصل به باغ چهل‌ستون، همان‌طور که قبلا گفته شد، باغ خلوت قرار دارد. طول این باغ ازدویست گام تجاوز نمی‌کند وعرض آن از این هم کمتر است. در دیوارهای دور تادور باغ به‌عنوان زینت طاقهائی احداث کرده‌اند به‌استثنای دیوار جنوبی که از سر احتیاط و محافظت حرمسرا ارتفاع حیرت‌انگیزی پیدا کرده است. در وسط دیوار غربی ساختمانی تعبیه شده است؛ درپایان آن دیوار که‌مجاور حرمسراست برج جسیمی قد برافراشته که فقط شخص شاه حق دارد از در آن عبور کند. جائی که دیوار به باغ چهل‌ستون می‌پیوندد باز چنین برجی به‌چشم می‌خورد که کبوترخانه است. سراسر باغ‌ازفرط گل‌وشکوفه می‌درخشد؛ خیابانهارا باسنگ‌ریزه مانند موزائیك فرش کرده‌اند. برای حفظ خیابانها درطرفین آنها حصارهائی به ارتفاع چهار پا تعبیه کرده‌اند زیرا از چنارهای اصلی باغ فقط دو ردیف در دوطرف به‌جا مانده است.

از دو کاخی که باغ آنها را احاطه کرده است آن یك که با باغ چهل‌ستون مشترك است از همه مهمتر است. قسمت اعظم این‌کاخ در عمل داخل باغ خلوت شده و در اینجا ایوانی را تشکیل می‌دهد که در خور دم و دستگاه دربار است. آن نیز مانند سایر نظایر خود از سه طرف باز است؛ سقف آن دارای هشت ستون است که از آنها هیچ‌کدام در وسط قرار ندارد. کف سرپوشیده که باسنگهای چهارگوش مفروش است و چهار پله ازکف خود باغ مرتفع‌تر است کاملا در زیر قالیهای شکوهمند ارغوانی و مخده‌ها از دیدها پنهان است و این در شأن قوم و ملتی است که عادت دارد بروی زمین غذا صرف کند. در وسط تالار از یك حوض مرمری چهارگوش آب سرریز می‌شود و به‌باغ جریان پیدا می‌کند. در وسط عقب تالار که تعداد زیاد درها و دهلیزهای آن‌چشم‌گیر است جائی را برای جلوس شاه خالی گذارده‌اند. از طبقهٔ بالا که نگاه بکنیم می‌توانیم یك سالن و چند اطاق را بایك طاق در وسط آن تشخیص بدهیم؛ تمام اینها پوشیده است از تزیینات و نقاشی‌ها.

کاخ دیگر باغ‌خلوت درکنار دیوار غربی است که انگورستان



آب کشی با گاو و خرمن کوبی

Habitus varii Persarum et civium Isfahanensium

Habitus utriusq; sexus Extraneorum Isfahani viventium

مردم اصفهان با لباسهای آن زمان

در پشت آن قرار دارد. وجه مشخص این بنا از عمارت دیگر فضای متوسطی است بایک گنبد برروی آن که از هرچهار سوی عمارت به‌اطاقهای‌غذاخوری‌باطاقهای‌قوس‌دار مربوط‌می‌شود. درکف‌عمارت که‌ازسطح‌زمین چندپائی بالاتراست حوض چهارگوشی‌از مرمربایک فواره ساخته‌اند که آب آن به‌صورت نامرئی خارج می‌شود و در حوضچه‌هائی که‌جلوی کاخ قرار دارد دوباره ظاهر می‌گردد. ازاین حوضچه‌ها به خصوص یکی قابل ذکر وبرجسته‌تر است که‌درقسمت جنوبی‌کاخ، روبروی درورودی حرمسرا قرار دارد: دورهٔ برجستهٔ این حوضچه از حالت چهارگوش به نحوی مطلوب به‌صورت حوضی مدور که دوپله از آن پائین‌تر است در می‌آید.

این کاخ باغ‌خلوت نیز درآن واحد به‌دو باغ تعلق دارد و بدین ترتیب دنبالهٔ ساختمان آن به انگورستان می‌رسد. دیوارهای کاخ را باکاشی‌های معرق آبی و طلائی پوشانده‌اند و باپرده‌های بزرگ نقاشی کار هنرمندان محلی آراسته‌اند. جائی‌که محورهای هردو کاخ باغ‌خلوت یکدیگر را قطع می‌کند، درست در وسط باغ و وسط خیابان مشجری که در طول آن کشیده شده میدان مدور دلربائی است که محیط آن سی‌گام است و چهار پا بالاتر از سطح زمین است و اطراف آنرا حائلی گذارده‌اند. این‌جور میدانها را تکیه می‌نامند و در شوارع عام نظایر آن دیده می‌شود. گویا این میدانها را برای این ساخته‌اند که تماشاگری که در آنجا می‌نشیند قدری به‌فراغ‌بال بیاساید و در ضمن بتواند از چشم‌انداز باز آنجا لذت ببرد و طبیعت را بدون رادع و مانع ببیند. تمام سطح این تکیه را باسنگ‌های کوچك به زیبائی فرش کرده‌اند؛ در وسط آن فوارهٔ هشت‌گوشی است که آب از آن فوران می‌کند. از آن گذشته جوی آبی این میدان کوچك را می‌شوید. این جوی از دوکاخ به‌این سوی می‌آید، در امتداد ردیف درختان به راه خود ادامه می‌دهد و سرانجام در آخر باغ از دیده پنهان می‌شود.

انگورستان

به این باغ، برای آن انگورستان می‌گویند که تاکهارا در آنجا بربالای میله‌های بلند جای داده‌اند. این تاکها را ردیف کاشته‌اند و مصرف انگور حرمسرا از آنجا تأمین می‌شود. هرچند

که بیشتر از تفریح و تفرج منظور عملی دیگری در کار تأسیس این باغ دخیل بوده و به همین دلیل به آرایش و پیرایش آن همت نگماشته‌اند باز به‌علت بناهای کوچك قشنگ، درختان و راهروها و بیش از همه به‌خاطر آب‌روهای خود سخت مورد تمجید است.

اصطبل

قسمت جنوب غربی حرمسرا محدود می‌شود به یك دیوار هلالی‌شکل و میدانی که مربوط به آن است و روزگاری عمومی بوده است. این میدان فعلا به‌صورت اصطبل تغییر شکل داده است. در اینجا چهل اسب را که همواره باید برای سواری شاه آماده باشند جای داده‌اند، بقیهٔ اسبهای اصطبل سلطنتی را برحسب رنگ، سن وارزش تقسیم کرده‌اند وآنهارا درخارج ازحدود دربار نگاه می‌دارند.

در آن طرف دیوار مزبور سه باغ دیگر قرار دارد که مختص شخص شاه است و وی می‌تواند بدون زحمت از در عقب حرمسرا بدانها وارد شود. این سه باغ عبارت است از باغ گلستان، باغ خیمه و باغ بلبل.

باغ گلستان

وجه تسمیهٔ این باغ برحسب گل سرخ فراوانی است که در آن می‌روید. طرح‌آن یك هشت‌ضلعی است باابعاد کمی کوچك،ولی در عوض با مراقبت بسیار درباغبانی این عیب‌آنرا جبران‌کرده‌اند. در دور تا دور باغ خیابانی است که دوطرف آن را چنار کاشته‌اند. یك جوی آب سنگی‌تامرکز باغ تعبیه شده است.

در وسط باغ یك کاخ دوطبقهٔ شش‌بر به‌چشم می‌خورد که قسمتی ازآنرا باآجرسفید وقسمت دیگررا باآجر رنگین‌ساخته‌اندو چنارهای مرتفع اطراف‌عمارت سایهٔ خود را برآن می‌افکنند. از هشت طرف خیابانهائی مانند شعاع به این کاخ که تالارها و ناهارخوری‌های طاقدار متعدد آن به بهترین وجه ساخته و تزیین شده‌است منتهی می‌شود. طرح ونقشهٔ‌خارجی آنرا به‌یك‌نگاه می‌توان تشخیص داد. برفراز بام یك محل نگاهبانی کاشی‌کاری شده ساخته‌اند که بی‌شباهت به‌یك طبقهٔ سوم نیست، به‌صورتی که

ارتفاع بنا تقریباً به‌ارتفاع درخت‌ها می‌رسد. همچنین زیرزمینی در این بنا هست که از نظر وسعت برسطح زیر بنای خود کاخ افزونی دارد و باید برای رسیدن به آن از دوازده پله پائین رفت. این زیرزمین به اطاقهای کوچك متعددی که طاق قوسی دارد تقسیم شده؛ کف آنرا باسنگ مرمر فرش کرده‌اند در حالی که دیوارها را در طرف پائین باسنگ قرمز ودرسایر قسمت‌ها باکاشی آبی پوشیده‌اند. ازاین‌ها گذشته‌می‌توان یادآور شد که‌درزیرزمین دو حوض هست که یکی از آنها باآبی که از باغ می‌آید پر می‌شود؛ از حوض دوم آب تازیر سقف فواره می‌زند.

یك کاخ کوچك دیگر، باطرح چهارگوش باهمین مصالح ساختمانی که داخل آنرا کاشی‌کاری کرده‌اند در کنار دیوار باغ‌بلبل قرار دارد. زینت اصلی آن عبارت است از یك حوض هشت‌گوش از مرمر شفاف که در وسط کف تعبیه شده است واز آن آب زلال فواره‌ها به طرف چهار دیوار قصر جاری می‌شود تاکمی پیش از آستانه باز از دیده پنهان گردد و در جویهای خارج از بنا یعنی جلوی قصر بار دیگر دست نخورده و تمیز آفتابی شود.

باغ اوچ‌مرتبه

باغ گلستان از طرف مشرق به‌یك میدان که از آن پائین‌تر قرار گرفته می‌پیوندد. باغبان به‌آن نام اوچ‌مرتبه داده و این کلمه به معنی «سه‌طبقه» است. در اینجا عمارات متعددی که باپشت‌کار هنرمندانه‌ای ساخته و پرداخته شده در فضائی تنگ در کنار هم قرار گرفته است. خیابانهائی که مرتفع‌تر از کف باغ است و آنها را باسنگهای صاف و صیقلی فرش کرده‌اند در این مقام قابل ذکراست.. در وسط این خیابانها جویهائی کم عمق ولی راست و مستقیم تعبیه کرده‌اند که آب آنها پس از جریان یافتن در تمام جویهای فرعی به خزینهٔ گرمابهٔ مجاور می‌رسد. در وسط میدانی که ذکر آنرا کردیم و با سنگهای کوچك سنگفرش شده سومین و در عین‌حال مرتفع‌ترین ساختمان باغ‌گلستان برپا شده که اسم این قسمت از آن اخذ گردیده چرا که سه‌طبقه دارد. ساختمان مستطیل شکل را نهری احاطه کرده که در گوشه‌های قصر و وسط جناحها تعریض و به‌حوض تبدیل می‌شود.

در داخل کاخ «اوچ‌مرتبه» تالارها و اطاقهای متعدد وجود دارد که در آنها طاقنماهائی چه باز و چه بسته تعبیه شده و همه را با نقاشی‌ها و کاشی‌های معرق به زیبائی آراسته‌اند. دور تادور بام را شبکه‌ای سنگی گذاشته‌اند تاازحوادث نامطلوب جلوگیری کنند. به‌طرف جنوب محل خاص دیده‌بانی است که‌می‌توان درآنجا نشست بدون اینکه کسی آدم‌را ببیند. تکیه‌ها یامحل‌های استراحت‌درچمن، جویبارهای دلپذیر و سایر ظرایفی را که در ساختن و پرداختن مجموعهٔ این بنا به‌کار برده‌اند دیگر ناگفته می‌گذارم.

مقابل چمن محدود به دیوار باغ پس‌از گذشتن از سرپوشیده تلمبه‌ای به‌چشم می‌خورد؛ در اینجا بکمك اسبی که دور محوری‌می‌گردد آب از عمق چاهی بیرون کشیده می‌شود و در یك برج چوبی که در جوار آنست می‌ریزد و از آنجا توسط لوله‌ها به‌حوضها وفواره‌های حرمسرا و بناهای مجاور جریان پیدا می‌کند. زیرا این آب که از عمق زمین بیرون کشیده می‌شود زلال‌تر ازآبی است که‌درجوی‌های شهر روان است و به همین دلیل به عنوان تنها آب آشامیدنی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

باغ بلبل یاهشت بهشت

در طرف مغرب متصل به باغ‌گلستان باغ بلبل و باغ خرگاه قرار دارد که من مجملا به‌توصیف آنها خواهم پرداخت. زیرا هرگاه بخواهم تمام شکوه و جلال تأسیسات، بناهای موجود، فواره‌ها، حوضها، خیابان‌ها، باغچه‌ها، ردیف‌های چنار و غیرهٔ آنرا برشمارم خود فصل مستقلی در این کتاب باید تحریر کنم.

این هردو باغ در ابتدای خیابان مجلل چهارباغ که‌من درفصل قبل بدان پرداختم قراردارد و در حدود بیش‌ازششصد قدم ازطول آنرا اشغال کرده است. هرگاه شاه رغبت سواری کند از دروازهٔ باغ خرگاه که اسمش حاکی از وضع آن است خارج می‌شود. درآنجا لشکریان و ملازمان در انتظار او هستند و من در قسمت پانزدهم این کتاب به تفصیل بیشتر در این‌باره سخن خواهم گفت.

این هردوباغ بنظر می‌رسد که جزء لایتجزای یکدیگر باشند؛ ردیف درختان، خیابانها، آب‌روها و سواره‌روها در هردو مشترك است. در حین عبور متوجه شدم که در مدخل سواره‌رو سوای یك

جفت ستون دوتوپ متحرك چدنی به‌اندازهٔ متوسط قرار داده‌اند. اسم استاد سازنده و تاریخ ریخته شدن یکی از توپ‌ها بروی آن حك شده است: Johannes Burgherus me fecit 862[1] به هرحال باغ بلبل از طرف شاه‌صفی، شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان فعلی چنان به وفور با خیابانهای مشجر، کاخها، باغچه‌ها و فواره‌ها مجهز شده است که ظاهراً از نظر زیبائی در سراسر ایران هیچ‌جای دیگر به‌پای آن نمی‌رسد و این امر به‌خصوص پس از تجدید ساختمانی که از نظر هنری در کاخ شد صادق است. جلال و جبروت و زیبائی بی‌نظیری که این باغ دارد باعث شده که به‌آن‌نام «هشت‌بهشت» بدهند و به‌همین علت تمام باغ نیز به همین نام شهرت یافته است.

دربارهٔ این کاخ می‌گوئیم ـ آنهم برای اینکه فقط به ذکر اهم مطالب دربارهٔ آن اکتفا کرده باشیم ـ که در وسط یك میدان عریض باز که با تخت‌سنگ‌های چهارگوش فرش‌شده قرار دارد. در فواصل معین یك ردیف نیمکت مرمری و همچنین یك جوی آب در دور آن تعبیه شده است. از همهٔ اطراف حاشیهٔ باغ پیاده‌روهائی که دور آنها را نرده‌های زیبائی گذارده‌اند و در هردوطرف آنها چنار کاشته‌اند به طرف کاخ کشیده شده است. در داخل، سلسلهٔ خیابانهائی که‌ازطرف شمال به‌جنوب‌کشیده شده‌است با باغچه‌هائی دلربا قطع‌می‌شود، درحالی که‌ردیف‌های شرقی ـ غربی آبی‌را که در چهارباغ در زیرزمین گرفته می‌شود به‌باغ هدایت می‌کند. این آب به‌کار پرکردن استخر می‌خورد که یازده قدم عرض دارد و از سنگهای چهارگوش ساخته شده است. مرغابی‌ها وقوها برسطح این استخر شناوراند.

کاخ هشت‌بهشت چهارگوشی است که‌زاویه‌های آن پخ واریب شده است. از هرطرف که شما وارد آن بشوید یك تالار مزین و دلربا را در برابر خود می‌بینید. سالن‌ها در اطراف به‌میدان محدود می‌شوند؛ در عوض درست در وسط ساختمان یك اطاق بزرگ است که برای استراحت و نفس تازه کردن کسانی که بدیدن آن آمده‌اند کاملا مجهز شده است. در یك حوض بزرگ آب باصدائی دلکش در جریان است و بادگیری که در سقف تعبیه کرده‌اند دائم

۱ـ «یوهان‌بورگرمرا در سال ۱۴۵۸ ساخت».

هوای اطاق را تازه می‌کند.

در اینجا فقط به‌ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که تقسیم فضا بین بقیهٔ اطاقها درحد اعلای خوبی و زبردستی انجام گرفته است؛ دقت در جزئیات ناچیز نیز ما را به این حقیقت معترف می‌کند که استادانی که دراینجا دست اندرکار بوده‌اند هنرمندانی بی‌بدیل بوده‌اند. انواع مرمرهای رنگین و سایر سنگها، حوضهائی که بادقت تمام ساخته‌اند، آئینه‌های بزرگ جام ونیزی که‌در استخوان لاك‌پشت آنها را قاب کرده‌اند، تابلوهای هنرمندان شهیر که آنها را در زیر شیشه‌های ونیزی آویخته‌اند، ترتیب طاقنماها و ایوانها به‌نحوی که به‌ما امکان داده می‌شود از همه طرف از مناظر بدیع لذت ببریم، پوشش دیوارها بامعرق واکلیل ــ واقعاً نمی‌توان گفت کدام‌یك از اینها بیشتر مایهٔ اعجاب‌است. از پرده‌های نقاشی بیش از همه از تصاویر یکی ازشاهان قرن هفدهم وهمچنین چندتن از ملکه‌های قرن شانزدهم لذت بردم ــ درست است که ایرانیان این پرده‌ها را کشیده‌اند ولی به‌هیچ‌رو نمی‌توان این آثار هنری را پست و حقیر شمرد.

آوای خوش‌دائمی ریزش آب از منفذ چلیپاواری که در مرمر سقف ایجاد کرده‌اند تماشاگر را آرامش و آسایش می‌بخشد چنانکه او مشکل می‌تواند ضمن تماشای این بازی باشکوه آب از به خواب رفتن خود جلوگیری کند.

درها را از چوبهائی‌که دارای طرحی خاص است تهیه‌کرده‌اند و الیاف چوب را روکش طلا کرده‌اند. بدین ترتیب می‌بینیم که هنرمندی استاد ایرانی وضع طبیعی چوب را صدمه‌ای نرسانده بلکه کاری کرده است که خصوصیات آن بهتر و نمایان‌تر بشود. حوضی بامحیط متوسط اما وزن زیاد از نقرهٔ خالص ریخته شده است. نسخ خطی و مینیاتورهای نادر را در صندوقهائی مشبك نگاهداری می‌کنند ــ خلاصه بگوئیم آدم باید صد چشم داشته باشد تابتواند تنوع غیر قابل وصف جلال و جبروت کاخ را دریابد. تازه بعداز همهٔ این حرفها باید در نظر آورد که این تالار بیش از سی قدم در سی قدم وسعت ندارد.

تفرجگاه‌ها

گذشته از باغهائی که در مجاورت حرمسرا واقع است شاه تعداد بیشتری نیز تفرجگاه در خارج شهر در اختیار خود دارد که در باغهای آن برای جای دادن میهمانان و ملاقات‌کنندگان، قصرهای گوناگونی ساخته‌اند. بعضی ازاین تفرجگاهها هم دارای قسمتهای قرق و محصور هستند که ساکنان حرمسرا می‌توانند در آنجا اقامت کنند. مشهورترین اینها عبارت است ازباغ قوشخانهٔ تقچی، باغ کمك، باغ‌یاران، باغ قل پادشاه که تمام ناحیه به‌آن نام مشهور شده، باغ سعادت‌آباد، باغ چال‌عراق که ظاهراً اوزون‌حسن امیر ترکمن در قرن پانزدهم آنرا احداث کرده است و سرانجام باغ هزارجریب که به‌باغ چهارباغ محدود می‌شود.

باغ هزار جریب

وجه تسمیهٔ هزارجریب برحسب سطحی است که آن باغ اشغال کرده است. شاه بیش از همه دوست دارد به‌این باغ برود وبه‌همین دلیل من بااختصار به‌شرح آن می‌پردازم.

اراضی باغ شیب مختصری دارد ومی‌توان گفت تقریباً مربع است و طول و عرض آن به‌بیش از یك هزاروسیصد قدم درعرض و طول می‌رسد. بادیواری که از وسط آن به‌صورت مایل کشیده شده این باغ به دوباغ تقسیم گردیده است و در ابتدا منظور این بوده که اهل حرم بتوانند در طول مدتی که شاه باملازمانش در قسمت جلو درنگ کرده است درباغ عقبی به‌سر برند. پادشاه فعلی این فاصله را بیش از اندازهٔ مطلوب دید و به همین دلیل در یك گوشهٔ دورافتادهٔ باغ جلوئی جائی برای اقامت اهل حرم بنا نمود.

تمام سطح باغ باخیابانهائی که به‌فاصلهٔ هشتاد قدم ازیکدیگر در عرض و طول آن احداث شده به مربع‌هائی تقسیم گردیده است. کف زمین شنی است وخشك ولی باسه رشته نهری که‌از زاینده‌رود منشعب است آباد و سبز و خرم می‌شود. یکی از آنها چهشه نامیده می‌شود و در فاصلهٔ سه ساعت راه در قسمت علیا از بستر رودخانه جدا می‌گردد، در حالی که دونهر دیگر به‌نام‌های بیست‌وپنجه و آب نیل به طرف جلفا سرازیر می‌شوند. نهری که در ابتدا از آن نام

بردیم به موازات دیوار خارجی بزرگ جنوبی جریان دارد وازآنجا در جویهای کوچکتر در طول‌خیابانها راه می‌افتد. این جویها سراسر باغ را مشروب می‌کند و گاه به آبگیرهائی تبدیل و باعث می‌شود که درختان و باغچه‌ها رشد و نمو قابل ملاحظه‌ای داشته باشند.

در قسمتی از باغچه‌ها انواع گیاه و سبزی ودر قسمتی دیگر درختان میوه (درگروه‌های معین) کاشته‌اندمثلا به، انار، زردآلو، هلو، آلو، زرشگ‌وغیره. درمواضع‌دیگر به‌متنوع‌ترین‌گیاه‌های‌زینتی برمی‌خوریم‌که ازآن جمله‌قابل‌ذکراست‌گل‌سرخهای چینی و ایرانی، سه‌نوع مختلف یاسمن، ازاینها گذشته Cristae pavonis Breynii، بیدمشك که نزد گیاه‌شناسان ما تا کنون نشناخته مانده‌است و درخت زیتون. دورچندتایی‌از خیابان‌های‌این باغ‌چنار کاشته‌اند، به‌خصوص آنهائی‌که درجهت طول‌باغ قرارگرفته‌است. برخلاف این‌خیابانها، خیابانهای دیگر فاقد هرنوع زینتی است. اما در عوض اطراف خیابانی که موازی با دیوار باغ است کاج غرس کرده‌اند.

خیابان مشجر وسطی که درست ادامه ودنبالهٔ چهارباغ است و در هردو طرف دو ردیف چنار بلند دارد زینت اصلی باغ هزار جریب به‌شمار می‌رود. در وسط جوئی که دوقدم عمق دارد و آنرا از سنگهای چهارگوش ساخته‌اند جاری است؛ این جوی از دور افتاده‌ترین عمارت باغ‌عقبی شروع‌می‌شود وتادهلیز کاخ ادامه‌پیدا می‌کند و مقدار شگفت‌انگیزی آب دارد که گاه آرام در جریان است، گاه از لوله‌ها می‌جوشد و می‌خروشد، گاه در آبگیرها ظاهراً بی‌حرکت مانده است و گاه نیز از پله‌های مرمرین فرو می‌ریزد و غوغابه‌پا می‌کند. جلومدخل‌دهلیز جریان‌آب ناپدید می‌شود تا بار دیگر در آن سوی قصر ظاهر گردد و به‌بازی خود در چهارباغ ادامه دهد.

از محاسن دیگرباغ هزارجریب دو استخر وسیع هشت‌ضلعی قابل ذکر است که آنها را از سنگ‌هائی که به‌دقت صیقلی شده ساخته‌اند و در وسط دو نیمهٔ باغ واقع شده است. سطح این استخر را بایك قایق می‌توان درنوردید و از منظرهٔ فواره‌های پرقدرت میان آن و همچنین فواره‌های کوچك کنار استخر لذت برد. در کنار استخر ساختمانهای کوچك آجری تعبیه کرده‌اند که

باقوسهای بزرگی به‌همهٔ اطراف باز است و در بیننده تأثیر مطبوع غیر آشنائی به‌جا می‌گذارد. در دوطرف آبشارها پله‌هائی سنگی کار گذارده‌اند تا کار مشکل صعود از آن موضع را تسهیل کرده باشند.

رشتهٔ خیابان بزرگی که در وسط قرار دارد و در طرفین آن چنار کاشته‌اند با سه ساختمان قطع می‌شود. یکی از آنها در مدخل باغ قرار دارد و در عین‌حال حاکی از این است که چهارباغ به انتها رسیده؛ساختمان دوم در تقاطع خیابان مشجر و دیوار بین دو قسمت باغ، یعنی درست در مرکز باغ هزار جریب واقع است؛ سومین عمارت سرانجام در پایان این خیابان مشجر بنا گردیده است. همهٔ این‌ها چهارگوش، تقریباً مرتفع و مطابق قواعد معماری ایران باسلیقهٔ بسیار از آجر ساخته شده است. یك عمارت مخصوص زنان که به‌سیاق خوابگاههای عمومی یا کاروانسراها به ردیف حجره‌های پهلوی هم تقسیم شده این میدان چهارگوش را درست در وسط مسدود می‌کند. بلافاصله پس از آن راه سواره‌رو باستونها و میله‌ها آغاز می‌شود. در این راه نیز بعضی آبگیرها و فواره‌ها تعبیه کرده‌اند.

از این‌ها گذشته باید از چهار کبوترخانه یاد کرد که معمار در چهارگوشهٔ زمین بنا کرده است. این‌ها را به‌شکل برج قلعه‌ها و از خشت خام ساخته‌اند. سقف آن دارای سوراخهای متعددی برای کبوترهاست و کنگره‌ای نیز برای آن ساخته‌اند. در داخل آن‌ها هزارها لانهٔ ردیف هم دیده می‌شود که کبوتران در آنها قرار می‌گیرند. منظور از ساختن این کبوترخانه‌ها فقط اینست که فضلهٔ کبوتر را که به‌کار کود دادن صیفی‌کاری و تاکستانها ـ هرسال دوبار ـ می‌خورد به‌دست آورند. به‌کبوتران نیز کسی صدمه و زیانی نمی‌رساند. اما اغلب این برجهای مخصوص کبوتر را از آن جهت می‌سازند که به‌خانه آبرو و حیثیتی بدهند؛ زیرا این کبوترخانه‌ها از سایر بناها مرتفع‌تر است و از دور نگاه بیگانگان را به‌خود جلب می‌کند.

مقر ییلاقی تخت سلیمان

در آن سوی باغ‌هزار جریب و تقریباً با دویست متر فاصله از آن در دامنهٔ کوه‌صفه یك تفرجگاه کوچك تابستانی است که آنرا به‌تبعیت از نام سازندهٔ آن‌یعنی‌شاه‌فعلی تخت‌سلیمان‌نامیده‌اند.

درحین صعود و گذشتن از زمین‌های شنی ما در طرف راست خود گبرستان یعنی محل اقامت زرتشتیان و همچنین گورستان گستردهٔ حومهٔ ارمنی‌نشین را می‌بینیم، در طَرف چپ ما تپهٔ مخصوص دفن اجساد گبرها قرار دارد. برجی را که قبلا برفرازآن قرار داشت و پارسی‌ها اجساد مردگان خود را بربالای آن می‌گذاشتند شاه‌عباس دوم از باغ هزارجریب باگلولهٔ توپ ویران‌کرد زیرا نمی‌خواست ناظر اجرای مناسك غیراسلامی در نزدیك باغ خود باشد.

کمی آن‌طرف‌تر برج دیگری دیده می‌شود که در حدود یك ساعت راه (یك‌فرسنگ که معادل است باشش کیلومتر) از حوزهٔ دربار فاصله دارد؛ به‌این برج «میل شاطردوانی» می‌گویند. اصل مطلب از این قرار است: اگر کسی تقاضا کند که جزو شاطران شاه پذیرفته شود باید از عهدهٔ امتحانی برآید و آن چنین است که وی باید فاصلهٔ بین میدان‌شاه تا میل شاطردوانی را دوازده‌بار طی کند و برای اثبات اینکه درست از عهدهٔ امتحان برآمده است هربار نیزه‌ای باخود برمی‌دارد و آنرا در مقصد می‌گذارد و باز از مقصد نیزهٔ دیگری باخود برمی‌گرداند. یك چنین واقعهٔ ورزشی درحضور درباریان واهل شهر که به‌شوق آمده‌اند انجام‌می‌گیرد؛ اصفهانی‌ها در دو طرف مسیر دونده می‌ایستند وبانواختن موسیقی و فریاد‌های هلهله دونده را تشویق می‌کنند. دونده هیچ حق ندارد که در اثنای راه استراحت کند، ادرار کند یا چیزی بیاشامد. هرگاه وی در فاصلهٔ بین طلوع و غروب آفتاب مسافت مقرر را دوازده بار طی کرد (که مسافتی در حدود ۷۲ کیلومتر می‌شود) دیگر وی در سلك شاطران شاه درآمده و مزد خوبی از دربار می‌گیرد.

رؤیت تخت‌سلیمان بیننده را اندوهناك وناراحت می‌کند. کارگرانی‌که بیگاری‌داده‌انداین بنارادرصخره‌های پرتگاه‌ساخته‌اند. این ساختمان عبارت است از چهار صفهٔ کم‌عرض که در طول روی

یکدیگر قرار گرفته‌است. باید از پله‌هائی که آنها را بعضاً در دل صخره کنده‌اند بالا رفت. من در این ساختمان چیزی و نکته‌ای با عظمت نمی‌بینم که در شأن بانی‌آن باشد؛ تنهاچیزی بدیع‌که می‌توان در این بنا یافت منظرهٔ زیبای آن است و همچنین بعضی سردابهائی که می‌توان در آنها مخفی شد و چندتائی برج درشت و زمخت که با لانه‌های چلچه قابل مقایسه است. اما از آنجا که هرچه ساخته و پرداختهٔ کسی باشد مورد علاقهٔ او نیز هست شاه هم دوست دارد که در معیت حرمسرای خود به‌اینجا بیاید. اما به‌همراه‌آوردن زنان، کم‌باعث ناراحتی ساکنان جلفا نمی‌شود زیرا بمحض‌شنیدن فرمان قرق باید خانه و زندگی خود را بگذارند و بگریزند.

بربالای دامنهٔ کوه بقایای قلاع و دهکده‌های ویرانی هست که بزحمت می‌توان به‌آنها دست یافت. یك رشتهٔ دیگر از این سلسلهٔ جبال، تقریباً به‌مسافت یك فرسنگی که نام رستم پهلوان افسانه‌ای ایران را برخود دارد در قلهٔ خود دارای ویرانه‌های برجی است که من با به‌جان خریدن خطر به‌تحقیق در آن پرداختم. به‌مسافت‌کمی از آن، یعنی پای کوه غاری هست که بندیان هندی در اوقات‌معین در آنجا جشن‌های خود را برپا می‌کنند.

باآن چه گفته شد من به‌پایان شرح خود از باغهای پادشاه رسیدم که هرچند نتوان آنها را با باغهای سمیرامیس یا هسپریدها[1] مقایسه کرد باز می‌توان گفت که از نظر زیبائی بر باغهای تمام پادشاهان مشرق‌زمین برتری دارد. اما به‌هرتقدیرمن آنها را با باغهای امرای مغرب‌زمین خودمان در یك ردیف نمی‌دانم زیرا باغهای ما هرگز از نظر جلال وابهت به‌پای آنها نمی‌رسد و حتی من ادعا می‌کنم که هیچکس مانند شاه واسلافش در عرصهٔ زمین باغهائی به‌این زیبائی و نظم و ترتیب احداث نکرده است و از آنها نگاه‌داری نمی‌کند آنهم نه‌تنها در پایتخت بلکه حتی در دورافتاده‌ترین شهرها و نقاط. هیچکس مانند شاه ایران برای نگاهداری باغها مبالغی به‌این گزافی را به‌این سهولت خرج نمی‌کند. زیرا هیچ لذتی برای ایرانیان برتر از این نیست که بازنهایشان به‌گوشهٔ دنج و آسودهٔ باغی که گیاهان و درختان

۱ـ Hesperiden در اساطیر یونان دخترهای اطلس هستند که از سیب‌های طلائی در باغ خدایان مراقبت می‌کنند.

آنرا خودشان بادقت بسیار و به‌سلیقهٔ شخصی غرس کرده‌اند پناه برند؛ آنها از اینکه باغهای جدیدی در بد آب و هـواترین و دور افتاده‌ترین نقاط ایجاد کنند واهمه‌ای ندارند. شاه‌عباس‌کبیر که پایتخت کشور را از قزوین به‌اصفهان منتقل کرد در آنجا نه‌تنها شخصاً موقع دربار و حدود و ثغور شهررا تعیین‌کرد بلکه‌گویا اندازه و نقشهٔ باغهای موصوف را هم در تناسب با زمین‌های اطراف او تصویب کرده باشد؛ می‌گویند در هنگام طرح نقشهٔ چهارباغ خود شاه‌عباس خط‌کش به‌دست گرفته است تا خود را جانشین راستین کوروش‌کبیر نشان دهد. چنانکه از مطالعهٔ کتاب گزنفون برمی‌آید کوروش باغ‌سازی را از مشاغل لایق مقام سلطنت می‌شمرده و به‌همین دلیل به‌کرات خود به‌کاشتن درخت پرداخته و حدود ردیف درختان را معلوم کرده است.

۱۴

حرمسرای پادشاه

۱ـ وضع حرمسرا

در مقابل قسمت حقیقی حرمسرا حیاط نسبةً وسیعی قرار دارد که از در حیاط حرمسرا یا دروازهٔ پادشاه بدان وارد می‌شوند. این در به‌فاصلهٔ هشتاد قدمی جبههٔ قدامی عمارت اصلی تعبیه شده. این عمارت که از سنگ ساخته شده و ارتفاع متوسطی دارد از ایوانهائی که دورتادور حیاط را گرفته بلندتر نیست.

در خارجی اصلی حرمسرا که در کنار میدان شاه واقع است توسط چند جوخه تفنگچی از قلرهای سلطنتی حفظ و حراست می‌شود؛ برحسب اقتضا این قوا بایك یا چند جوخه پیادهٔ عادی که در سایر مواقع در طول دیوار خارجی حرمسرا پاسداری می‌کنند تقویت می‌شود. یك راهرو بدون سقف که دوازده قدم عرض دارد و با سنگ حقیقی مفروش شده به‌حیاط حرمسرا می‌پیوندد؛ در هردوطرف این راهرو دیواری است که در آن طاقنماهائی‌تعبیه کرده‌اند. این راه توسط گروهان‌های جزائری نگهبانی می‌شود.

پس از گذشتن از این معبر که یکصد و پنجاه‌قدم طول دارد به‌دروازهٔ دوم حرمسرا می‌رسیم، که در خارج توسط یساولان صوفی و از داخل توسط خواجه‌سرایان سفیدپوست اشغال شده است. این دروازه تمام برنگ آبی کاشیکاری شده و دارای علامت خورشید بزرگی است که از آن اشعهٔ طلائی دایره‌وار ساطع می‌شود. این نشانهٔ اسرارآمیز قدرت نامحدود در جنگ نیز پیشاپیش قوا حرکت داده می‌شود. در بقایای بناهای ایران قدیم نیز نقش

شیر که آنرا در سنگ حک کرده باشند اندك نیست؛ این رمز از دیرباز با پادشاهان ایران ارتباط داشته ولی در نشان‌ها اغلب آنرا به‌همراه خورشید نمایانده‌اند. در این نشان‌ها اغلب‌شیر، خورشید را در دهان باز خود نگاهداشته است. این تصاویر نیز انواع و اقسام مختلف دارد ولی چیزی که در همه مشترك است این است که همواره شیر را در حال قیام و مغرور نشان می‌دهند. از آنجا که هنوز هم شاه را «برادر خورشید» می‌نامند پس، از اینکه در مدخل حرم تصویر خورشید را نقش کرده‌اند نباید در شگفت‌شد[1].

حوزه حرمسرا که از هرطرف تنگ در میان دیوارهاست سطحی را اشغال کرده که حداکثر سه هزار پای مربع وسعت دارد و دارای اضلاعی نامنظم‌است و بی‌شباهت به‌مثلث نیست. جناح‌شرقی‌این‌مثلث روبروی میدان شاه قرار دارد در حالی که ضلع شمالی آن به‌باغها محدود می‌شود. ضلع سوم آن را رشته دیوارهائی تشکیل می‌دهد که از طرف جنوب شرقی به‌جهت شمال غربی امتداد دارد.

در مدخل حیاط حرمسرا بدواً به‌مهتر برمی‌خوریم که علی‌الرسم یك خواجهٔ سفید پوست است؛ اما فعلا او در شهر زندگی می‌کند. تقریباً پنجاه خواجهٔ سفید پوست دیگر او را احاطه کرده‌اند که در آستانهٔ پنجاه اطاق مخصوص زنان پاسداری می‌کنند و فقط هنگامی به خود جسارت ورود به‌آن اطاقها را می‌دهند که شاه آنها را احضار کرده باشد. در همان نزدیکی اطاقی است که صاحب‌منصبان‌مملکتی را که‌بخواهند به‌حضور شاه‌شرفیاب شوند به‌آنجا وارد می‌کنند؛ بزرگان و محترمین با پسرانشان هنگام پاسداری شب در آنجا حاضر می‌شوند. در آنجا به‌احترام شاه سه‌نفر سه‌نفر کشیك می‌دهند و قبلا اسم خود را در فهرستی ثبت می‌کنند تا هرگاه شاه میل کرد آن فهرست‌را از مهتر بخواهد و ملاحظه کند.

از این‌پس می‌رسیم به‌خواجه‌سرایان سیاه‌پوست که دروازهٔ حیاط حرمسرا را از داخل اشغال کرده‌اند و در عین‌حال برحسب

۱ـ قسمت مربوط به علامت شیروخورشید (در متن اصلی کمپفر صفحات ۱۹۹ و ۲۰۰) به‌علت اشتمال بربعضی سوءتفاهمات دراین‌جا مختصر شد. دراین مورد به مأخذ زیر نیز می‌توان رجوع کرد:

W. Hinz, Das iranische Löwen-Sonnen-Wappen in: Z.D.M.G. Bd. 91, Leipzig 1937, S. 71/79.

درجه ومقام خود اطاقهای زنان و ساکنان آنرا مراقبت می‌کنند. آنها مجاز هستند که تمام زوایا و گوشه‌های حرمسرا را جستجو کنند، همچون خفاش هریك از اهل حرم را غافلگیر کنند وبه‌اعمال هرکس به‌چشم خرده‌گیری بنگرند و تجسس در کار همه را حق‌خود پندارند.

در داخل حوزهٔ حرمسرا بدواً به‌حیاطی برمی‌خوریم که پیش از این نام بردیم و این حیاطی است که در دورتادور آن که چهار-گوش است مانند کاروانسرا طاقنماهائی احداث کرده‌اند. در وسط دیوارهای جناحی ایوانی ساخته‌اند که روبه‌حرمسرا باز است. کف عمارت را که باصعود از دو پلهٔ مرمری سفید بدان می-توان رسید باقالیهای قیمتی فرش کرده‌اند؛ دیوارها را بااکلیل آراسته‌اند، طاق مقوس را باکاشی‌های معرق رنگارنگ زینت داده‌اند چنانکه سخت‌گیرترین و متوقع‌ترین افراد هم دیگر در آن جائی برای خرده‌گیری نمی‌بینند.

خودصحن حیاط به‌صورت یك‌نواخت سنگ‌فرش شده؛ در وسط حوضی است که روی تمام سطح آن یك صفحهٔ نازك نقره کشیده‌اند و دارای لوله‌های طلائی است. یکی از این لوله‌ها که بزرگ‌تراست‌در وسط‌قرارگرفته ولوله‌های‌کوچکتردیگردرحاشیه‌ها ساخته شده است. هنگامی که در غیاب شاه و زنانش مشغول ساختن این حوض بودند من توسط استاد وارنیوس[۲]، سرپرست کارگران آن‌جا به‌عنوان متخصص به‌درون حرمسرا راه یافتم و توانستم ساختمان‌های این قسمت حرمسرا را ببینم. بقیهٔ قسمتهای حرمسرا را البته ندیدم، اما شنیدم که می‌گفتند در پس این بنا انواع و اقسام تأسیسات باکوشك‌های گوناگون، گردشگاهها، کلاه‌فرنگیها و خانه‌های مسکونی که ردیف هم ساخته شده وجود دارد و از آن میان بناهائی که متعلق به‌ملکه و سایر زنان سوگلی شاه است از نظر معماری نیز اهمیت دارد. اما در عوض این تأسیسات گویا دخمه‌های زشت و محقری نیز وجود دارد که در آنها بیماران و همچنین بعضی زنان سالخورده وخواجه‌های پیر و علیل سکنی گرفته‌اند. در حجره‌های زیرزمین‌ظاهراً شاهزادگانی راکه به‌فرمان شاه نابینا کرده‌اند جای داده‌اند. سرانجام باید ذکر

۲– Varenius

بعضی از عمارات کوچکتر را که خارج از حوزهٔ حرمسرا قرار دارد کرد. در این ساختمان‌ها ملکهٔ مادر، خاله‌ها وعمه‌های شاه و سایر خانمهای مسن اصیل سکونت گرفته‌اند. مثلا یکی از باغبانها خانهٔ ملکهٔ مادر را که در گوشهٔ انگورستان قرار داشت بمن نشان داد و مرا از نزدیك شدن بدان برحذر داشت. در قسمت جنوبی حوزهٔ حرمسرا کاخ آراستهٔ باشکوهی انظار را جلب می‌کند که ساختمان دودکش مانندش از دیوارها بلندتر است؛ این بنای نادر بادگیر است و باکمك آن اطاقهای زیرین دائم هوای تازه می‌گیرد.

هرچند مجموعهٔ این بناها و تأسیسات تنگ و کج ومعوج به نظر می‌آید باز در حرمسرا درختان متعدد سایه‌افکن، باغچه و فواره، آلاچیق‌های خنك و انواع واقسام وسایل دلپذیر برای‌تجدید قوا واستراحت بسیار است. هرگاه تنگی‌جا موجب‌کسالت و دلتنگی شود باز هفت‌باغ وسیع دیگر که در بالا بدان اشاره شد در دسترس قرار دارد. بدون اینکه نیازی به‌اسب‌سواری یا ظاهرشدن در برابر مردم باشد شاه از یکی از درهای عقب حرمسرا به‌این باغها وارد می‌شود تا در آنجا بامیهمانان و درباریان صحبت کند یا بدون مزاحمت احدی بازنان خود سرگرم شود. به‌همین دلیل در برابر درهای عقب نگهبانانی گماشته‌اند. البته تعداد اینها باندازهٔ نگهبانان مدخل حرمسرا نیست. اینها وظیفه دارند که مانع ورود میهمانان ناخوانده شوند؛ زیرا هرگاه چشم یك نفر بی‌احتیاط به هنگام ورود به‌پارك به‌بانوئی بیفتد باید دیگر از زندگی خود دست بشوید. البته هیچگاه کسی مانع ورود من نشد زیرا من‌به‌عنوان طبیب‌شهرت‌داشتم وتاعلت قانع‌کننده‌ای‌در دست‌نباشدهرگز طبیبی را از دخول مانع نمی‌شوند.

۲ــ ساکنین اطاقهای زنان

انجام دادن کارهای حرمسرا به‌عهدهٔ در حدود پانصد تن از خواجه‌سرایان سیاه‌پوست است و این رقمی است که خود آنها ذکر می‌کنند؛ اما همهٔ اینها همواره حاضر به‌خدمت نیستند. بعضی‌ها به‌فرمان شاه به‌عنوان پیك، خبرگیر و بازرس در اکناف مملکت در حال سیر و سفرانند؛ بعضی دیگر در مرخصی و یا دست

اندرکار اجرای فرمان شاه دایر برساختن مؤسسات عام‌المنفعه مثلا کاروانسرا، حمام یا پل یا چیزهای دیگری از این قبیل هستند.

از طریق این خواجه‌سراها نتوانستم به‌تعداد زنانی که در حرمسرا مقیم‌اند پی‌ببرم. به‌محض اینکه سئوالی در این باب می‌کردم مخبرهای من چون افعی‌های سمی ابرو در هم می‌کشیدند و انگار نه‌انگار چند لحظه پیش آنقدر بامن خودمانی بوده‌اند. به هرحال من اطلاع حاصل کردم که شاه فقط یك زن را توسط شیخ‌الاسلام به‌عقد زوجیت خویش درآورده است. باری دراثر یك تصادف خوشمزه من توانستم به‌تعداد بقیهٔ زنان نیز پی ببرم.

قضیه بدین‌قرار است که روزی شاه سواره از جلفا می‌گذشت و عده‌ای از زنان حرم پای پیاده در التزام رکاب وی بودند. در این موقع یك دختر ارمنی خواست که این دسته را تماشا کند و به‌همین دلیل به‌شتاب از خانه به‌خیابان دوید. اما دیگر وقت‌گذشته بود؛ او فقط آخرین صف‌زنان‌را دید. یکی‌ازنان روی برگرداند و ناسزاگویان او را چنین مخاطب قرار داد «تو هم دویدی آمدی تا این آلت را که ما چهارصد نفر به‌خاطرش توی سر وکول هم می‌زنیم از چنگ ما دربیاوری؟»

هرگاه این رقم درست باشد باز باید در آن تغییراتی را وارد دانست؛ زیرا همان‌طور که شاه اسب‌ها واسترهای پیر وفرسوده‌اش را از خدمت مرخص می‌کند و می‌بخشد، همخوابه‌هائی را نیز که بر جبین آنها گردش روزگار چین و شکن افکنده و یا به‌دلیلی مورد بی‌مهری او قرار گرفته‌اند از خود می‌راند. به‌جای این رانده شدگان افرادی دیگر که به‌علت تازگی محبوبیتی دارند وارد حرمسرا می‌شوند. همین اواخر از شاه سؤال شد که آیا نمی‌خواهد یکی از دختران ارمنی را که تازه ربوده بودند و آنها را برای انتخاب شاه آرایش کرده بودند با آمیزش خود مباهی و سرفراز کند. شاه بلافاصله در جواب گفت بزودی ضیافت مفصلی ترتیب خواهد داد و دخترها را به‌این مناسبت بین صاحب‌منصبان تقسیم خواهد کرد.

تمام زنان مقیم حرمسرا همخوابهٔ شاه که به‌فارسی به‌آن‌کنیز می‌گویند نیستند؛ بعضی هم هستند که آنها را برای خدمتگاری خریده‌اند. دستهٔ دیگر، دختران بزرگان مملکت هستند که برای

کسب‌افتخار، ندیمهٔ همسران شاه شده‌اند و البته هرگاه شاه به آنها رغبت کند در اختیار وی قرار خواهند گرفت. هر صاحب‌منصبی می‌کوشد که حداقل یکی از دختران خود را به‌حرمسرای شاه بفرستد تا نزد وی برای خود شفیعی داشته باشد. اما دختر نیز در این ماجرا دارای حامی مقتدری می‌شود که در موقع مناسب او را به‌مرد اسم و رسم‌داری به‌زنی می‌دهد.

هرگاه شاه یکی از زنان حرمسرای خود را به‌مردی واگذارد زن باید به‌قید سوگند موکد تعهد کند که ازآنچه درحرمسرا دیده یاشنیده‌نه به‌شوهرش‌ونه به‌احدی‌دیگر چیزی‌نگوید. چنین‌زنی‌برای شوهر جدید خود واقعاً در حکم سوهان روح می‌شود زیرا وی که به‌اسراف و زندگی مجلل عادت کرده و ازمعاشرت باشاه غرق نخوت است همواره می‌خواهد در منزل یکه‌تاز میدان باشد واز شوهرخود توقعاتی دارد که ارضاء آنها از حد ثروت و مکنت او فراتر می‌رود. طلاق دادن چنین زنی هم در عمل غیر ممکن است زیرا مرد با این کار عنایت شاه و حتی گاه زندگی خود را از دست می‌دهد.

سلسلهٔ مراتب زنان

اهل‌حرم ناچار به‌تبعیت از سلسله مراتب دقیقی هستند که در آن‌جا حکمفرماست. مقام ومنزلت درجه اول از آن مادرشاه است که فعلا یك زن چرکس است؛ پس از او نوبت به‌زنان‌شاه ومتعه‌های مورد توجه او می‌رسد. بعضی از این‌ها نام واقعی خود را رها می‌کنند ونام‌های دیگری می‌گیرند مانند «روشنك، سپیده، ستاره، زینت، گل‌حرم»[۳]. تعداد خواجگانی که درخدمت این زنان قرار دارند بستگی دارد به اینکه زن مورد بحث تا چه‌اندازه موردعلاقه و لطف فرمانروای خود قرار گرفته است.

اگر تصور کنیم که این زنان موجودات بی‌کار و بیعاری هستند که فقط در حرمسرا می‌خورند ومی‌خوابند به‌خطا رفته‌ایم. بسیاری از زنان حرمسرا هستند که به‌هنرهای گوناگون آراسته‌اند و روز را بااشتغالات هنری به‌سر می‌آورند. بعضی خوب‌چیز می‌بافند، بعضی دیگر نقاشی می‌کنند، گروهی دیگر در نساجی و

۳ـ این اسامی از زبان آلمانی ترجمه شده است بنابراین از آنها نمی‌توان برای تحقیق در نامهای رایج در حرمسرای شاه‌سلیمان استفاده کرد (مترجم).

ریسندگی چیره‌دست‌اند و یا آوازخواندن، ساز زدن، رقصیدن و هنرپیشگی را آموخته‌اند. آنانکه در این کارها ممارستی ندارند در رشته‌هائی که گفتیم کارآموزی می‌کنند تالطف شاه یازنان‌اصلی او را بتوانند به‌خود جلب کنند. می‌گویند که حتی بعضی از این زنان در انواع علوم و بیش از همه در ریاضیات دست دارند؛ هستند چندتائی هم که در تیراندازی و کمان‌داری قدرت‌نمائی می‌کنند و به‌همین‌دلیل نیز شاه آنها را در شکارها همراه خود می‌برد. هرگاه از این یك یا آن‌یك هیچ‌کار و هنری برنیاید شاید بادلبری وطنازی بتواند گلیم خود را از آب بکشد.

خواجه‌سرایان

خواجه‌سراهای سیاه‌پوست از نظر مقام و منزلت با یکدیگر تفاوت دارند. در رأس آنها مهتر قرار دارد؛ پس از او خزانه‌دار حرم وایشیك‌آقاسی‌باشی‌حرم هستند. فرداخیرالذکراغلب‌یك‌خواجهٔ سفیدپوست است. پیشکار مالی ملکهٔ مادر که مراقب وصول منظم درآمد اوست ــ ممر این درآمد مسیحیان جلفا هستند ــ و همچنین پیشخدمت‌هائی که بهنگام صرف غذا در کنار شاه قرار می‌گیرند از زمرهٔ خدمهٔ عالیمقام حرمسرا محسوب‌اند. این پیشخدمت‌ها عبارت‌اند از ساقی تا آبدارباشی و خواجگانی که در کنار وی ایستاده‌اند و مهر، کمان، ترکش، تیر، تفنگ وکفش او را نگاه می‌دارند.

از بین‌این خواجه‌سراها، پیشکارهای‌زنان اصلی ومتعه‌های‌مورد توجه، مربی و سرپرست برای شاهزاده‌ها انتخاب می‌کنند. معلم‌های ساکن حرمسرا نیز از این جمع برگزیده می‌شوند و زنان حرمسرا از اینان فقه، نوشتن وسایر بازیها وهنرها را می‌آموزند. از آن گذشته خواجه‌سرایانی هستند که تازه واردین را ابتدا با آداب دربار و حرمسرا آشنا می‌سازند و بعد آنها را به‌خدمت‌شاه می‌برند. یکی از آنها وظیفه داردکه ابعاد بدن همخوابه‌های تازه را مراقبت کند؛ به‌کمك یك‌کمربند او درمی‌یابد که آیا ازاندازه‌های مقرر تجاوز شده است یا نه و در چنین صورتی زن چاق را وادار به‌امساك در غذا می‌کند. غذای چنین زنی به‌آب و برنج محدود می‌گردد تا باندازهٔ کافی لاغر و رعنا شود. باوجودهمهٔ‌اینها

زنان مورد علاقهٔ شاه فعلی باید چاق و گوشت‌آلود باشند.

بعد از همهٔ اینها باید از خواجه‌سرایانی نام برد که وظیفه دارند همه شب دوازده متعه را برای خدمت در اطاق خواب شاه بزك کنند و به‌آنها روغن‌های خوشبو بمالند تا هرگاه شاه خواست با یکی از آنها هم بستر شود آماده باشند. به‌قرار مسموع از این تعداد فعلا کاسته شده و گویا فقط شش نفر را برای همخوابگی حاضر می‌کنند.

قرقچی‌ها

قبلا به‌کرات از قرقچی‌ها که منع توقف در مکانی‌را برای مردم اعلام می‌کنند صحبت کرده‌ایم. آنها تمام افراد نسل ذکور را که بیش از شش سال داشته باشند از خیابانها و راههائی که شاه با زنهایش می‌خواهد از آنها بگذرد دور می‌کنند. از روز قبل با نواختن بوق قرق را اعلام می‌دارند. در روز عبور شاه یك جوخه از صوفیان چند ساعت قبل از حرکت‌حرمسرا پیشاپیش به‌راه می‌افتد تا قرق را اعلام دارد و به‌همین‌دلیل هم هست که به‌آنهاقرقچی خطاب می‌کنند. در این مورد به‌سخنان طولانی احتیاج نیست؛ چند بار گفتن قرق به‌صدای بلندکافی است که هرکس را که‌نخواهد طعم ضربهٔ تازیانه را بچشد بگریزاند، حال فرق نمی‌کند که او در بیرون منزل است یا در داخل خانهٔ خود.

هرگاه بقیهٔ صاحب منصبان باحرمسرای خود سفر کنند یا به گرمابه بروند سواری را پیشاپیش خودمی‌فرستند واعلام می‌دارند که باید از سرراه دور شد. هنوز طنین صدای قرق بگوش می‌خورد که هرکس به‌خفاگاهی‌پناه می‌برد و همانجا می‌ماند تاآن بزرگواران دور شده باشند. باوجود همهٔ اینها زنان چه سواره باشند و چه پیاده باحجابی خود را مستور کرده‌اند؛ گاه زنان در تخت‌روانهائی آویخته که توسط شتر حمل می‌شود طی طریق می‌کنند. اگر خدای ناکرده کسی براثر تصادف نامطلوبی بازنان همراه شاه مصادف شود ــ و این امر در مورد دهاتی‌های بی‌احتیاط گاه اتفاق می‌افتد ــ او را بلافاصله و در هرحال که باشد در جا یا به‌تیر می‌زنند و یا باخنجر از پای در می‌آورند و براین مدعای من شواهد دلخراش متعددی هست.

شورای خواجه سرایان

شاه باصلاحدید مادرش اغلب از رأی تعداد کثیری از خواجه‌سرایان معمر حتی در امور عمومی مملکتی استفاده می‌کند. گاه حتی اتفاق افتاده که تصمیماتی که درخارج در دیوان‌عالی اخذ شده در اثر اعمال نفوذ ملکهٔ مادر و خواجگان سیاه‌پوست لغو گردیده است. دو خواجه‌سرای‌سیاه‌پوست‌بنام آغامبارك و آغا کافور که درخدمت شاه بوده‌اند و به‌تازگی در سالخوردگی چشم از جهان پوشیده‌اند اغلب مورد تجلیل درباریان قرار دارند. در اثر هوش و فراست و توصیه‌ها و راهنمائی‌های اندیشیده و زیرکانه، این دو تن چنان نفوذی یافته بودند که شاه در هیچ امر مهم و حیاتی بدون صوابدید آنها جرأت اقدام نداشت.

۱۵ موکب شاه ایران

۱ـ کلیات

برای اینکه شرح جلال و شکوه دربار را در اصفهان به‌پایان برم در اینجا به‌وصف این می‌پردازم که شاه چگونه براسب می‌نشیند.

سواری شاه برسه‌گونه است: اول سواریهائی‌که شاه باملازمان اندك و به‌دفعات زیاد هنگامی که .هوا خوب است انجام می‌دهد، هدف از این سواریها تفریح و تمدد اعصاب است؛ دوم سواریهائی که رسمی است و باملازمان بسیار و کبکبه و شکوه بسیار صورت می‌پذیرد و این در مواقعی است که شاه بخواهد در جشن‌ها شرکت کند، به‌شکار برود یا به‌استقبال‌میهمانان‌رسمی‌مملکت بشتابد؛ سوم سواریهائی است که برای رفتن به‌ییلاق و یاسفر به‌یکی از نواحی مملکت انجام می‌پذیرد و شاه خیال دارد برای مدتی دراز از پایتخت دور بماند. در این مورد است که تهیه و تدارك زیاد مـی‌بینند و تجمل و مخارج آن بسیار و تعداد ملتزمین رکاب شاه نامحدوداست.

سواریهای تفریحی

سواریهای از دست اول درماههای تابستان تقـریباً هـرروز بمحض اینکه در بعد از ظهر ازشدت هواکاسته‌شد انجام می‌گیرد مگر آنکه حال شاه خوش نباشد و یا آنکه ستاره‌شناسان با ملاحظهٔ علایم فلکی او را از خارج شدن از منزل منع کرده باشند. مقصد این گردش یکی از باغهای تفرجگاه خارج شهر است؛ اغلب به‌باغ

هزارجریب می‌روند و شاه با همراهانش باسهولت از چهارباغ می‌گذرد و به‌مقصد خود می‌رسد. در آنجا شاه پیاده مختصری گردش می‌کند و یا در جائی به‌استراحت می‌پردازد تا وقت را به بازی و ورزش بگذراند. شبانگاه دوباره به‌حرمسرا باز می‌گردد.

در این‌نوع سواریها ترکیب ملتزمین رکاب بدین‌قرار است:

شاه که باایشیك آقاسی‌های حرم از حرمسرا خارج شده در ابتدای‌خیابان‌مجلل چهارباغ‌ملتزمین رکاب‌را درانتظارخودمی‌بیند. در اینجا جلودار باشی سه اسب حاضر یراق را به‌جلو می‌آورد وشاه ازآن میان یکی را برمی‌گزیند؛ اوزنگی قورچی‌سی‌باشی در اینجا رکاب را برای او نگاه‌میدارد و او را برای سوار شدن کمك می‌کند در حالی که شاطرباشی لگام را گرفته است.

پیشاپیش این گروه دو واحد جزائری پیاده در حرکت‌اند. این جزائری‌ها باتفنگ‌ها، شمشیرهای منحنی که از فولاد دمشقی ساخته شده و چون نقره برق می‌زند مسلح‌اند و لباسهای آنها که دارای الیاف طلاست و همچنین کمربندهای سیمین، پرها و سایر تزییناتشان جلب توجه می‌کنند. اینها آنطور که در کشور ما رسم است‌درصف‌های‌چهارنفری، پنج‌نفری وشش‌نفری حرکت نمی‌کنند بلکه‌صفهای مضاعفی‌تشکیل می‌دهندکه ازیکدیگرخیلی‌فاصله دارد به‌طوری که نگاه شاه از میان آنها به‌راحتی می‌تواند متوجه اطراف بشود. به‌همین‌ترتیب هم‌خدمهٔ درباری می‌توانند بدون مانع سواره بالا و پائین بروند. در خارج از صفوف به‌چند فرماندهٔ سوار بر می‌خوریم که مسئولیت حفظ نظم و ترتیب موکب شاه را به‌عهده دارند.

از زمرهٔ خود ملازمان باید از علمدار یاد کرد که در طرف راست علمی را که به‌شکل چتر و نشانهٔ حضور شاه است حمل می‌کند؛ روی‌علم پارچه‌ای‌سرخ‌کشیده‌اند وآن پارچه طوری تاشده که به‌یك چتر آفتابی هندی شباهت پیداکرده است. البته باید دانست که سابقهٔ این علم به‌همان چتر هندی هم می‌رسد و پرتغالیها به آن Quitasol می‌گویند. در فاصله‌ای معین ایشیك‌آقاسی‌باشی سواره بر اسب ودر عین‌حال به‌عنوان فرماندهٔ قوای مسلح ملتزمین به‌دنبال شاه در حرکت است. پشت سر وی، آنهم تنها مهتر، سوار براسب می‌آید. پس از آنها در حدود بیست صوفی سوار بافرمانده خود

می‌رسند، اینها همه عمامهٔ سرخ دوازده ترك برسر دارند. بعضی از اینها پرهای بسیار زیبائی برعمامهٔ خود دارند ولی عمامهٔ دیگران ساده و بدون زینت است. اینها در حرکت خود ترتیب خاصی را رعایت نمی‌کنند و به‌دلخواه خود از صف خارج می‌شوند، دریك‌جا نظم را برقرار می‌سازند، در جائی دیگر فرمانی صادر می‌کنند و علی‌الدوام مراقب امنیت شاه و حفظ جان او هستند. اینها در کمر خود شمشیری خمیده دارند و در دست چوبدست یا چماقی گرفته‌اند تا هرگاه مردم راه موکب شاه را سد کردند آنها را متفرق کنند.

از این پس‌دیگر شاه می‌رسد در حالی‌که دوازده شاطر سوار مزین به‌جواهر با رانهای برهنه وشنلی سبك‌اورا احاطه کرده‌اند. به‌خصوص جلال و شکوه کلاه شاه توجه ها را به‌خود جلب می‌کند. در پشت سر شاه در طرف راست وزیر اعظم و یا اگر او به‌عللی موجه ومن‌جمله بیماری غایب باشد یك صاحب‌منصب دیگر که عالیترین مقام را داشته باشد در حرکت است.

در بقیهٔ موکب بدواً بیست نفر خواجه‌سرا، پیشخدمت‌های پیر و جوان، چه سفیدپوست و چه سیاه‌پوست بدون اینکه پای‌بند نظم و نسقی باشند به‌چشم می‌خورد. این‌ها سلاح و لوازم شاه مثل تفنگ، کمان و ترکش، یك بادبزن، یك قلیان، یك منقل و گاهی حتی بازها و از این قبیل را حمل می‌کنند. پس از پیشخدمت‌ها درباریانی که موظف‌اند در ملاء عام شاه را احاطه کنند و حق دارند با او برسر یك سفره بنشینند می‌آیند. به‌دنبال آنها پسران بزرگان و اعیان می‌رسند. این‌ها باعث مباهات خود می‌دانند که بتوانند درالتزام رکاب شاه باشند. معمولا موکب شاه به‌غلامان سوار قلیان به‌دست ختم می‌شود. آخر مردم این مملکت به قلیان سخت دلبسته‌اند. یك طبیب و ــ هرگاه میسر شود ــ یك ستاره‌شناس نیز باید حاضر باشند؛ اولی دواخانه خود را به‌همراه دارد و دیگری اصطرلاب خود را برای مراقبت در سیر اجرام فلکی از خود دور نمی‌کند تا بتواند در هرلحظه شاه را از خطرات نامرئی که از جانب کواکب متوجه اوست آگاه گرداند، در چنین مواردی برای اینکه بلارا بگردانند، به‌طرفة‌العینی از راه دیگری می‌روند. سرانجام باید از راه بازکن‌ها یاد کرد که تبرهائی در دست دارند

ودرموقع لزوم پیشاپیش همه می‌دوند تاموانع‌سرراه مانندديوارها، نرده‌ها، بقایای عمارات را از سر راه بردارند و این کار با چنان سرعتی انجام می‌پذیرد که در سرعت سیرشاه به‌هیچوجه وقفه‌ای حاصل نمی‌گردد.

۲ـ براسب نشستن شاه برای حضور در مراسم عید قربان

در تصویر قربانی می‌توان ملازمان بسیاری را که در دهم ذوالحجهٔ سال ۱۰۸۵ هجری[1] شاه را در راه رسیدن به‌محل مراسم قربانی همراهی‌کرده‌اند مشاهده نمود. این‌مراسم چنین برگذارشد: اول همهٔ سکنهٔ اصفهان محله به‌محله در جائی که قرار بود قربانی انجام گیرد و در نزدیکی باغ هزار جریب واقع است حاضر شده بودند. حیوانی را که‌قرار بود قربانی شود یعنی یك شتر سالم پروار از بهترین نوع و نژاد بایك قالیچهٔ ارغوانی پوشانده، به‌بهترین نحو آرایش کرده و از ده روز پیش از عیدقربان باصدای طبل و نقاره در تمام کوچه‌های شهر گردانده بودند. شتر در روز عید باپاهای‌بسته برروی‌زمین خوابیده بود وچندهزار تن ازمردم‌آنرا احاطه کرده بودند. بسیاری از تماشاکنندگان،مقابر مجاور یا نردهٔ باغها را اشغال‌کرده‌بودند تا از آنجا نمایش‌را ببینند. دیگر تمام چشمها در انتظار ورود شاه بود تا بادستهای مقدس خود قربانی را شروع کند.

توضیحات مربوط به‌تصویر

سرانجام مقارن ظهر اعلیحضرت با ملازمان پرشکوه خود سر رسید و آنهم به‌ترتیبی که از این تصویر برمی‌آید و من در این مقام راجع به‌هرنکته توضیح می‌دهم:

A صحبت یساول‌باشی یا فرماندهٔ صوفیها.

bbb ـ صوفی‌ها یا یساولان، تقریباً شصت‌نفر و قدری بیشتر؛

۱ـ این تاریخ که مطابق است با هفتم مارس ۱۶۷۵ مسیحی نمی‌تواند درست باشد زیرا کمپفر در سال ۱۶۸۴ به اصفهان آمد؛ به احتمال باید منظور وی سال ۱۰۹۵ هجری (هجدهم نوامبر ۱۶۸۴) باشد.

اینها با چوبهائی که در دست دارند در این ازدحام برای دستهٔ قربانی جا باز می‌کنند.

ccc ــ ششصد نفر پیاده که درطرف جلو نامرتب هستند و در عقب صفهای مضاعف تشکیل داده‌اند؛ در ردیف چپ جزائری‌ها و در ردیف راست تفنگچی‌ها.

D ــ علمدار.

E ــ ایشیک‌آقاسی‌باشی.

F ــ مهتر.

ggg ــ دوازده شاطر.

H ــ شاه که عمامهٔ مزین به‌جواهرش جلب‌نظر می‌کند. اسب‌او سراپا سفید بود و شکم آنرا باهنرمندی با حنا برنگ قرمز روشن رنگ‌کرده بودند؛ این سرخی‌شکم درپهلوها به‌شکل‌زبانه‌های‌آتش‌در آمده بود. سراسب را با پری برنگ گوشت تزیین کرده بودند؛ تنگ و دهنهٔ آن را طلاو جواهر نشان کرده بودند.

I نزدیك شاه طرف راست قدری عقب‌تر از او وزیراعظم سوار براسب دیده می‌شود.

kkk پیشخدمت‌ها (دوازده خواجه‌سرای سفیدپوست).

lll در همین حدود خواجه‌سراهای سیاه‌پوست.

mmm گروه قزلباشها یا بزرگان ومحترمین دربار؛ پس از آنها پسرانشان وسرانجام غلامان‌زرخرید، رویهمرفته درحدودهزارتن.

بقیهٔ حروف حاکی از جای‌هائی است بشرح زیر:

n کبوترخانه در گوشهٔ باغ هزارجریب.

o تفرجگاه تخت سلیمان در دامنهٔ کوه.

p خرابه‌های یك برج یا یك روستا برقلهٔ کوه‌صفه.

q محل قراردادن اموات گبرها یا پارسیان.

r میل شاطر دوانی.

s مقابر.

در اینجا اشتباهی را که گراورساز مرتکب شده است نمی‌توانم از نظر خوانندگان پوشیده بدارم. او بدون توجه به‌طرحی که من به‌دقت تهیه کرده بودم و بین صفوف قشون فاصلهٔ زیاد قائل شده بودم فواصل را به‌هم نزدیك‌تر کرده است. به‌همین علت هم در صفوف بهم مرتبط واحدها تقسیمات جزئی‌تر قائل شده فقط‌برای

اینکه شخصیت‌های برجسته‌را درآن‌میان‌نمایان‌ترکند. ترکیب‌موکب شاه برای قربانی چنین بود و من اکنون به‌شرح آن واقعه می‌پردازم.

قربانی

همینکه شاه به‌محل قربانی رسید، از اسب فرودآمد. داروغهٔ اصفهان نیزه‌ای به‌وی تقدیم‌داشت تا حیوان قربانی را باآن‌بکشد. شاه سه‌بار برنیزه بوسه داد و پس از آن آنرا به‌داروغه برگرداند و داروغه باآن چنان زخم عمیقی به‌سینهٔ حیوان وارد کرد که هنگام بیرون کشیدن نیزه حیوان دیگر بزمین درغلتیده بود. اکنون دیگر برجسته‌ترین مردم شهر از اطراف هجوم آوردند تا بادست خود در کار قربانی شریك‌شوند. بدواً گلوی‌شتر را بریدند، سر را از تن حیوان جدا کردند و بدون اینکه پوست آنرا بکنند آنرا به‌دوازده قسمت تقسیم کردند و هریك از این قسمت‌ها را هدیهٔ یکی از دوازده محلهٔ شهر کردند. جمجمه و احشاء را در حصیری پیچیدند و به‌احترام آشپزخانهٔ شاهی به‌کناری نهادند تا در صورت تمایل مورد استفادهٔ آن قرار گیرد.

هنگامی که این کارها انجام شد باز شاه براسب سوار شد و به همان ترتیب در بعد از ظهر به‌شهر بازگشت. مردم به‌دور بیرق‌های خود جمع شدند و سهم قربانی خود را که سواری آنرا جلوی خود بروی اسب گذارده بود به‌طرف محلهٔ خود بردند و با زدن بوق و طبل درست حکم قشون ظفرنمونی را پیدا کرده بودند. در طول چهارباغ تا میدان بزرگ جمعیت چون سیلی بی‌وقفه و در عین‌حال در کمال نظم حرکت کرد بدون اینکه بین حیدری‌ها و نعمتی‌ها زد و خوردی روی دهد. از میدان شاه به‌بعد مردم دسته دسته به‌طرف محله‌های خود براه افتادند تا گوشت قربانی را بین محترمین تقسیم کنند و باشادی و خوشحالی به‌نوشخواری بپردازند.

هنوز درست مردم از آن محل دور نشده بودند که اراذل و اوباش باکشیدن نعره به‌بقایای قربانی حمله‌ور شدند و آنرا با فضولات حیوان و خونی که از اوجاری بود بادعوا و زد و خورد غارت کردند. حتی آثار خون را نیز با پارچه‌های ابریشمین به‌دقت تمام از زمین ستردند به‌صورتی‌که پس از رفتن آنها غیر ممکن‌بود

به‌محل قربانی پی برد. آنها که دست‌خالی رفتند پیشانی خود را قدری خون مالیدند تا معلوم شود آنها هم در این مراسم شرکت داشته اند.

به‌هر رئیس خانوار اصفهانی به‌اندازهٔ یك فندق یا یك گردو ازگوشت این قربانی می‌رسدکه آنرا باگوشت‌گوسفند مخلوط می‌کنندو می‌پزند و بعد با برنج می‌خورند. اصفهانی‌ها بقیهٔ روز را در میان اعضاء خانوادهٔ خود می‌گذرانند؛ هرکس در خانه سور و سروری نداشته باشد به‌میدانها و قهوه‌خانه‌ها می‌رود و هنگامی که آخرین دینار خود را خرج کرد به‌تماشای تردستان و شعبده‌بازان می‌نشیند تا لااقل در محیطی باشد که جشن برآن حاکم است. قصابی به‌من گفت که در این روز در اصفهان تنها بیش از یکصدهزار گوسفند قربانی شد؛ هرچندکه این رقم به‌نظرمن‌فوق‌العاده اغراق‌آمیز می‌آید باز نخواستم آنرا از نظر خوانندگان خود پنهان‌دارم.

سواری‌هائی که به‌خاطر پذیرائی یا شکار صورت می‌گیرد

هرگاه شاه برای اسقبال از میهمانان جلیل‌القدر خود که از خاندان‌های سلطنتی‌باشند براسب بنشیند و نیم میل به‌استقبال‌آنان بشتابد ترکیب موکب شاه درست به‌همین وضع است. وی جانشین خود را باملازمینی از اعیان و هفت‌هزار تفنگچی یك فرسنگ‌جلوتر می‌فرستد تاتشریفات پذیرائی را انجام دهند. اهالی که لباسهای فاخر به‌تن دارند در طرفین جاده می‌ایستند و پارچه‌های زربفت و سیم‌بفت را در پیش‌پای اسبی که‌میهمان سوار برآنست می‌گسترانند. مثلا یك چنین موردی در سال ۱۶۷۰ پیش‌آمد و شاه، عبدالعزیزخان ازبك را که پس ازکناره‌گیری به‌زیارت مکه می‌رفت بااین‌تشریفات به‌حضور پذیرفت. همین اواخر در بیست و چهارم ژانویهٔ ۱۶۸۸ باز شاه به‌همین‌ترتیب به‌استقبال سلطان اکبر، سومین پسر اورنگ زیب پادشاه مغولی هند که به‌وی پناهنده شده بود رفت.

موکب شاه در سواریهای نوع دوم عیناً مانند هنگامی است که شاه به‌شکار می‌رود. هرگاه شاه در شکارها زنان خود را نیز همراه ببرد دیگر بایدگفت‌جماعت‌عظیمی به‌راه‌می‌افتد که‌در دوگروه‌مجزا سفر می‌کنند. زیرا بدواً مردان درباری براه می‌افتند و تازه پس از گذشتن مدت‌زمانی اهل حرم به‌دنبال‌آنان می‌روند. این‌هردو قسمت

هر کدام به صورتی مستقل و بدون اینکه یکدیگر را ببینند شکار چهارپایان و پرندگان برخوردار می‌شوند. اما شاه گاه به‌یك گروه و گاه به‌گروه دیگر می پیوندد.

۳ـ رفتن به‌ییلاق

سواری از نوع سوم هنگامی است که شاه می‌خواهد به نواحی مازندران به‌ییلاق برود و این کار با حداکثر شکوه و جلال ممکن انجام می‌گیرد. کاروان بزرگی از حیوانات بارکش به‌دنبال اردوی سلطنتی روان است تا همهٔ چیزهائی که برای اقامت طولانی در نقطه‌ای ضرورت دارد آماده باشد. من از گزارشی که در زمان‌شاه فعلی (که سخت به سفر به نواحی ساحلی دریای خزر دلبسته است) تهیه شده نکاتی را استخراج کرده‌ام که آنرا باکمال دقت در اینجا ذکر می‌کنم.

بدواً چند نفری را به‌خارج می‌فرستند تا در مناطقی که باید از آن گذشت تجسس کنند و زیباترین مناطقی را که می‌بینند به عرض برسانند و مقتضیات طبیعی، چشمه‌ها، مراتع، بیشه‌ها و کوه‌ها، شهرهای مجاور، روستاها، جاده‌ها، رودخانه‌ها و غیره را در نظر وی مجسم سازند. پس از بازگشت این چند تن شاه گزارش آنها را می‌خواند و جای مناسب را انتخاب می‌کند. اکنون دیگر در حدود هفت هزاز شتر باخیمه‌ها، قالی‌ها و سایر لوازم منزل و با شتربانان و خدمهٔ مناسب این تعداد پیشاپیش به‌محل موعود اعزام می‌گردند.

چند روز بعد قرقچی‌هاکه با تیراندازی دائمی‌تمام نسل‌ذکور را به‌فرار فوری وادار می‌کنند به‌دنبال آنها‌به‌راه می‌افتند. از این پس اهل حرمسرا که خواجه‌سرایان در معیت آنها هستند و البته فقط شامل زنانی می‌شوند که در آن زمان مورد توجه خاص پادشاه قرار دارند حرکت می‌کنند. آنها پوشیده ومستور در کجاوه‌هائی که پارچه روی آنها کشیده‌اند و از دوطرف شتر آویخته است سفر می‌کنند. شتربانان حرمسرا حق نزدیك شدن به‌اردو را ندارند و خواجه‌ها علی‌الدوام آنها را از آن نقطه دور می‌کنند؛ آنها تنها هنگامی مَجاز هستند برای علیق‌دادن و تیمار حیوانات سواری و

بارکش حاضر شوند که زنان در خیمه‌ها از نظرها پنهان شده باشند. خواجگان سوار براسب که دائماً در خیابان بالا و پائین می‌روند موقع حضور آنانرا اعلام می‌دارند.

هنگامی که حرمسرا گذشت وقرق شکست شاه باهمهٔ ملازمانش که ترکیب آن عیناً همان است که شرح دادم عازم سفر می‌شود. جلودارباشی با زیردستانش که هرکدام پنج یاشش اسب اصیل را یدك می‌کشند پیشاپیش قافله حرکت می‌کنند. تقریباً شصت قورچی در دو صف با رؤسای خود که یکی از آنها در جلو و دیگری در پهلو اسب می‌تازد حفظ جان شاه را به‌عهده دارند.

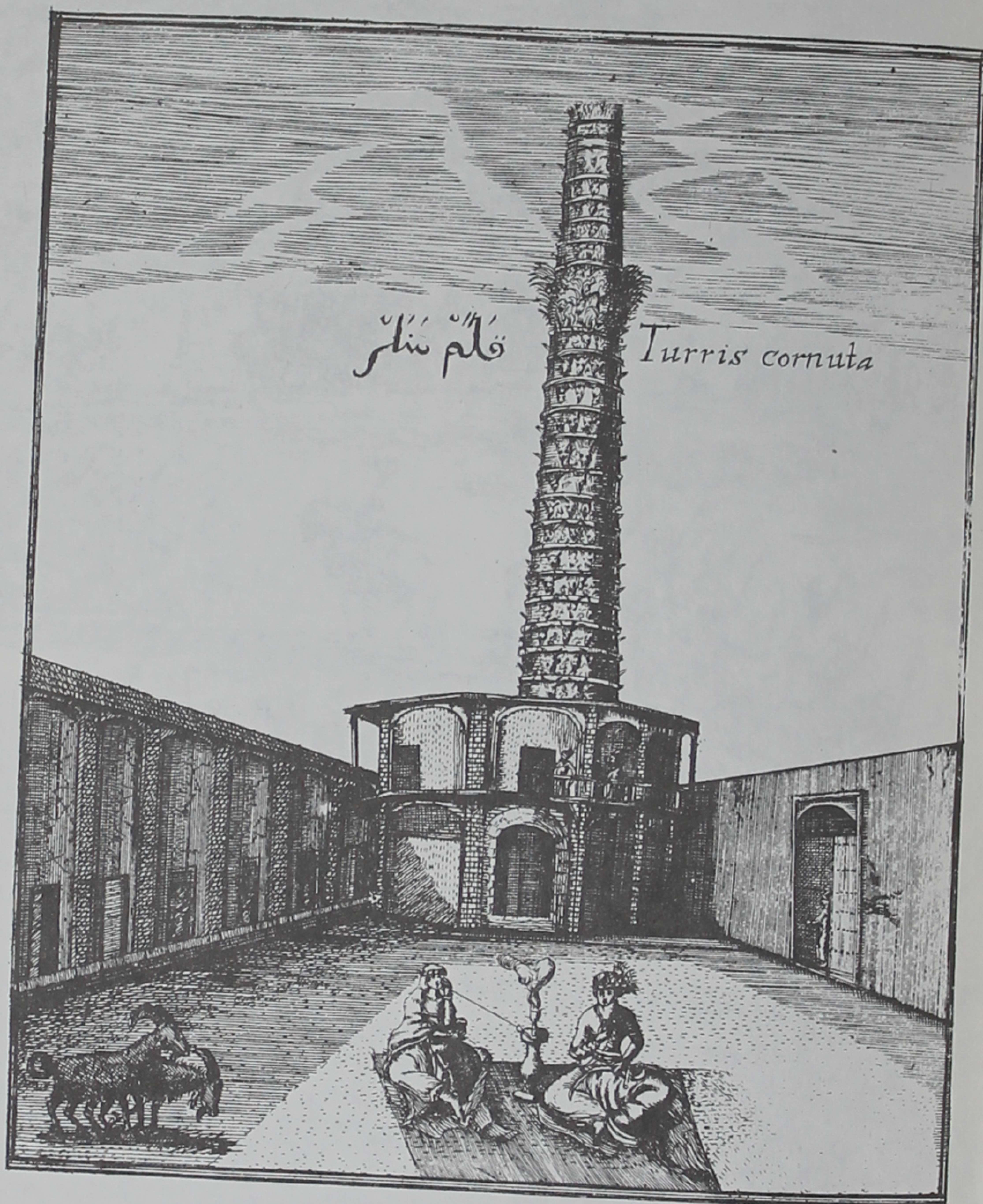
قسمت واقعی ملازمان تحت سرکردگی علمدار است که همواره حضور شاه را اعلام می‌دارد. در فاصلهٔ معینی مهتر وایشیك آقاسی باشی قرار دارند؛ بعد از مهتر میرشکارباشی است که قوشچی‌های متعددی پیاده در حالی که قوشها را روی مشت گرفته‌اند در معیت او هستند. بعد نوبت به‌سگبان‌باشی می‌رسد باچند سگ شکاری که توسط سگبان‌های پیاده باطناب هدایت می‌شوند؛ این‌ها وظیفه دارند که هرگاه در بین راه حیوانی درنده یا پرنده‌ای شکاری به‌چشم خورد برای تفریح خاطر شاه سگها را رها کنند زیرا طبق قواعد شرع هیچ شکاری که بین دندان یا پنجه‌های یك حیوان‌دست‌آموز جان داده باشد قابل خوردن‌نیست. یساولان آخرین حلقهٔ این گروه را تشکیل می‌دهند.

حال دیگر شاه ظاهر می‌شود در حالی که‌دوازده شاطر دو نفر دونفر که نیمی از آنها پیشاپیش و نیم دیگر در پهلوی وی حرکت می‌کنند در کنار او هستند. بلافاصله پس از شاه بزرگان و اعیان دیوان‌عالی و همچنین پیشخدمت‌ها برای رفع حوایج شخصی شاه می‌آیند. در پایان موکب، غلامان زرخرید متعددی سوار براسب دیده می‌شوند. قلیان دارها که قلیانهای شاه را حمل می‌کنند و یخداندارها که مأمور حفظ جعبه‌های صندوق مانندی هستند نیزدر این شماراند. این صندوقها چهارگوش هستند و روکش چرمی دارند و آنها را به‌کمك تسمه‌ای‌از دو طرف قاطرها و اسبها آویخته‌اند؛ در این صندوقها یخ، قند و شکر، نان و سایر قاتق‌ها را حمل می‌کنند. آنگاه مفرش‌دارها با قالیها، حصیرها و بالشها فرا می‌رسند تا در اردو کردن بین راه از آنها استفاده کنند؛ خیمه

دارها را می‌بینیم باخیمه‌های سبك و سایبانهابرای استراحتی‌کوتاه و سرانجام سقاها بامشك‌هائی که برشترها و قاطرها بار شده تاآب مصرفی آدم و حیوان در بین راه تأمین شود.

در بین راه شاه عادت دارد در تفرجگاههائی که جدش (شاه عباس‌کبیر) در راه بین اصفهان و مازندران ایجاد کرده و در هرچهار یا پنج فرسنگی (۲۴ تا ۳۰ کیلومتر) یکی از آنها هست استراحت کند. دور این استراحتگاه‌ها را دیوار کشیده‌اند و در میان آنها جوی آبی جریان دارد (ولی آب برحسب اقتضای این‌ناحیه اغلب خوشگوار نیست). حمام و کبوترخانه و کلاه‌فرنگی باغ را چنان باسلیقه ساخته‌اند که شاه باهمهٔ درباریانش شب رابراحتی می‌تواند در آنجا به‌سر آورد.

درپایان بایدبگویم باچندساعت فاصله از اردوی‌دربار جمعی‌از رقاصان در حرکت‌اند یعنی‌دوازده رقاصه‌ای‌که از زیبائی‌استثنائی برخوردارند و هیچگاه نمی‌شود در مسافرت‌ها همراه شاه نباشند؛ زیرا وظیفهٔ آنها اینست که در حین صرف غذا شاه را بارقص‌های سه‌ضربی و نشان دادن نرمی بدن خود خوشحال کنند. هریك از این رقاصه‌های درباری حقوقی دریافت می‌دارد که برای تأمین مخارج البسهٔ باشکوه و حتی نگاهداری دو غلام زرخرید کاملا کفایت می‌کند. بدین‌ترتیب رقاصه‌ها می‌توانندبدون هیچ‌ناراحتی باخیمه و خرگاه و سایر لوازم خود در این سفر همراه باشند. اینها از این گذشته بافروختن تن خود عواید سرشار دیگر نیز دارند. برای همخوابه شدن بااینها در طول یك شب باید دوتا سه تومان (۳۵ تا ۵۰ تالر) پرداخت.



مناری از شاخ حیوانات



مراسم عید قربان با نمای برج کبوتر

۱۶

پذیرائی‌های رسمی دربار

۱ـ صحنهٔ پذیرائی از سفرا

سفرای خارجی فقط به‌مناسبت میهمانی‌های عمومی که تمام درباریان باشکوه و جلال بسیار درآن شرکت می‌کنند و ایرانیان به‌آن مجلس می‌گویند به‌حضور پادشاه بار می‌یابند. از این ضیافت‌ها در سال چندین‌بار برپا می‌شود، چه برحسب دلخواه شاه و چه به اقتضای ضرورت سیاست دولت.

شاه ضرورتی نمی‌بیند که حتماً در جای معینی به‌سفرا بار بدهد؛ بلکه وی در هرموقع به‌دلخواه یکی از کاخهای خود را که واقع در یکی از باغهاست برای این منظور معین می‌کند. بدیهی است که این ساختمان باید دارای تالاری درخور پذیرائی گروه کثیری از میهمانان باشد.

در چنین مواردی از فراهم آوردن شکوه و جلال بی‌بدیلی خودداری نمی‌کنند تامیهمان را دچار اعجاب و شگفتی سازند. در اینجا دیگر ازحیواناتی که به‌غایت تمیز وتیمار شده‌اند مانند فیل، کرگدن، شیر وببر، اسبهائی که‌پوشش آنها باطلا و جواهر آراسته شده، از کوزه‌های بسیار بزرگ، آش‌خوری‌ها و پشقابهائی که از طلا و نقرهٔ خالص ساخته شده است، از سربازانی که با لباسهای زربفت رژه می‌روند هیچ کم و کاستی در میان نیست؛ مرمرهای قیمتی حوضها، فواره‌های خروشان، فرشها و نمدهای قیمتی که همه‌جا گسترده شده، سوزن‌دوزی‌ها، دیوارهائی که آنها را باطلا آراسته‌اند، تاج پرشکوه و چشم‌گیر شاه، طنین نامأنوس سازها و

آواز ایرانی، غذاها و تنقلاتی که چون کوه به روی هم انباشته‌است ـ تمام اینها را برای آن‌می‌کنند که‌سفیر و همراهانش را تامدتی مدید تحت تأثیر قرار دهند. پس از آنکه او برای ادای تهنیت به طرف شاه رفت و خطابهٔ کوتاه خود را ایراد کرد در بین میهمانان جائی به‌وی تعارف می‌شود.

در میهمانی‌های ایران بروی صندلی و پشت میزهای پایه‌بلند نمی‌نشینند بلکه روی قالی‌ونمد که زمین را باآنهافرش کرده‌اند قرار می‌گیرند. میهمانان صفهای بلندی تشکیل می‌دهند به‌طوری که روی هرکس به شاه باشد: آن طرف قالیها را که به طرف سفره است خالی می‌گذارند.

پذیرائی از سفیر

در زبان فارسی کلمهٔ ایلچی بدون هیچ تفاوت هم به یك سفیرکبیر اطلاق می‌شود هم به نمایندهٔ سیاسی و هم به یك پیك سادهٔ دولت. هرگاه ایلچی وارد خاك ایران شود بلافاصله ورود خود را به داروغهٔ نزدیکترین محل و توسط او به والی اعلام می‌کند. در این اعلام رسمی باید نام رئیس مملکتی که ایلچی را فرستاده ذکر شده باشد و همچنین اطلاعاتی را دربارهٔ شخص سفیر وتعداد همراهانش واجد باشد. پس‌ازاین والی بدون تأخیر یك پیك‌سوار به‌دربار می‌فرستد واو به وزیر اعظم یا ناظر مطلب را گزارش می‌دهد. این‌ها توسط همان پیك تعلیمات لازم را به والی می‌دهند و یادآوری می‌کنند که باایلچی چه رفتاری داشته باشد و در عین حال دستور می‌دهند که در بین راه خورد و خوراك اورا تأمین کنند و یك مهمان‌دار و اغلب یك‌یوزباشی برجسته باچند نفر سرباز را هم همراه او می‌کنند. این‌ها مراقب‌اند که در توقفگاه‌های بین راه جای مناسبی برای آنها پیدا شود، میهمانان خارجی در امن سفر کنند، سفر آنها آسان باشد و اسباب و وسایل مسافران صحیح و سالم حمل گردد. نواحی که‌ازآنها عبور می‌کنند مسئولیت پذیرائی از آنها و آماده داشتن اسب‌های سواری وحیوانات بارکش را به‌عهده دارند. به‌هیأت سفارت ما چهل اسب و به‌همین اندازه شتر برای حمل‌بار داده شد؛ اما چون ما به‌این تعداد حیوان بارکش احتیاج نداشتیم مقداری از آنها را طبق رسم مملکت برنج و

چیزهای دیگر بار کردند.

همینکه درضمن مسافرت هیأت سفارت به‌ولایت جدیدی برسد والی آن‌دیار یاجانشین‌او باملازمان‌کافی به‌استقبال آنها می‌شتابد، باخوش‌روئی آنهـا را درود و تهنیت می‌گوید و تاشهر یامحل کارشان بدرقه می‌کند، چه بسا که والی بیگانگان را برای صرف غذا به منزل خود می‌خواند؛ بـه هرحـال برای آنها از مطبخ و انبار خود غذا، میوه، گوسفند، مرغ می‌فرستد و بااین کار خود در عین‌حال می‌فهماند که او به‌میهمانان خوش‌آمد می‌گوید. فردا یا پس‌فردای آنروز آنها را بااعزاز و احترام تمام مرخص می‌کند و یك مهمان‌دار و یك واحد سرباز به‌خدمتشان می‌گمارد تادر پناه آنها در کمال اطمینان و آسایش تـاسرحد ولایت بعدی مسافرت کنند.

در تمام نقاطی که هیأت سفارت در مسیر خود ناچار شب را در آنجا به‌روز می‌آورد حکام وداروغه‌های محل عیناً به‌همین ترتیب عمل می‌کنند. ادب و نزاکت حکم می‌کند کـه از طرف سفیر بـه مأموران محلی هدایـائی داده شود. این گشاده‌دستی جـای دوری نمی‌رود چرا که ارزش هدیه‌ای که متقابلا به‌سفیر می‌دهند ازقیمت هدیهٔ خود سفیر بسیار زیادتر است؛ زیرا ایرانیان بـه این هدیه که‌میهمانان باخود آورده‌اند سخت‌اهمیت‌می‌دهند وارج‌می‌گذارند. تقدم در این مسابقهٔ هدیه‌دادن اغلب بامأمورین محلی است زیرا آنها همان‌طور کـه قبلا گفته شد بلافـاصله پس از ورود سفیر برایش خوار بـار می‌فرستند. در بعضی از ولایـات مـردم آنقدر میهمان‌دوست هستند که باساز و دهل درخارج شهر بـه استقبال میهمانان غریب می‌روند و به آنها گل، شراب ومیوه هدیه می‌دهند و باشکوه و جلال آنها را تامنزلشان بدرقه می‌کنند.

هنگامی که کاروان سفارت به اصفهان نزدیك می‌شود ازطرف مهماندارباشی کـه روز قبل از ورود آن مطلع شده بـااسکورت نظامی استقبال می‌شود. مهماندار آنهـا را در داخل شهر به یك میهمانخانه یایکی ازباغ‌های سلطنتی هدایت می‌کند تادرآنجا بدواً از نـاراحتیهای سفر بیـاسایند. امـا پس از مدتی نسبةً کوتـاه مهماندار سفیر و همراهانش را به‌یك عمارت جـادار که بتواند تمام میهمانان را در خود جای دهد می‌برد. هرگاه تازه‌وارد سفیری

از مغرب‌زمین باشد تمام اروپائیهای مقیم اصفهان در مراسم استقبال رسمی شرکت می‌کنند.

میهمانخانه

برای اینکه حتی‌المقدور وسایل راحت سفیران خارجی را فراهم آورند به آنها یك قطعه زمین یاعمارتی بزرگ که تعداد کافی اطاق داشته باشد می‌دهند. در این عمارت در هرحال یك تالار مفروش باقالی، یك حوض بافواره و همچنین یك اصطبل وجود دارد. هرگاه‌چیزی ازاین‌ها کم‌باشد یاباتوقعات‌هیأت سفارت تطبیق نکند در هرحال سفیر می‌تواند از پذیرفتن منزل خودداری ورزد و خانه‌ای بهتر از مهماندار بخواهد. ما هم دوبار منزل خود را عوض کردیم تاسرانجام در عباس‌آباد که از محله‌های جدید و تمیز شهر است و در آن باآبرومندی وآسایش می‌توان زندگی‌کرد سکنی گرفتیم. اغلب از خانه‌هائی به‌سفرا داده می‌شود که به علت قصور مالك آنها از طرف شاه مصادره شده است.

زندگی رایگان

تمام مخارج سفیری که در دربار ایران زندگی می‌کند باید مطلقاً از خزانهٔ دربار پرداخت شود؛ هرگاه سفیری به این امر رضایت ندهد فوراً به‌همه قدغن اکید می‌شود که از فروش خواربار به‌نزدیکان واتباع سفیر به‌شدت خودداری ورزند وهرچه بیگانگان در این مورد قیمت زیادتری بپردازند در فروشندگان کاملا بی‌اثر می‌ماند. اما به‌هرحال هرسفیری آزاد است که خواربار خود را از انبارهای شاهانه تأمین کند و مثلا برنج، آرد، کره، تخم‌مرغ، پرنده، گوسفند یامیوه و شراب واز آن گذشته هیزم وعلیق اسبهای خودرا از آنجا بگیرد ویابارجوع به‌ادارهٔ محاسبات دربار مبلغ مورد احتیاج خود را نقداً دریافت دارد و خود از بازار خرید کند.

اروپائی‌ها عموماً نوع دوم را ترجیح می‌دهند چرا که از نظر خواربار و به خصوص شراب هیچ مضیقه‌ای وجود ندارد؛ اما وضع هیزم به قرار دیگری است زیرا آنرا از دورافتاده‌ترین نقاط کوهستانی حمل می‌کنند و به صورت کشی‌منی به قیمت گزاف می‌فروشند، مبلغی که از طرف دربار برای سفارت‌خانه‌های بیگانه

در نظر گرفته شده براین مبناست که برای هرنفر یك عباسی در روز حساب می‌کنند (یك چهارم اونس یا ۲/ ۰ تالر)؛ در مورد ملازمان فرودست‌تر مقرری فرق می‌کند و تقریباً یك محمودی (یك هشتم اونس یا ۱/ ۰ تالر) را مبنای کار قرار می‌دهند. به‌هرتقدیر مقداری که تعیین شد دیگر لایتغیر می‌ماند و در نظر نمی‌گیرند که هیأت سفارت مدتی بسیار دراز در اینجا می‌ماند و یااینکه یکی یاچند نفر از اعضاء سفارت می‌میرند مگر آنکه کسی بخواهد این مقرری را افزایش دهند و این همان کاری است که روسها و تاتارها می‌کنند.

مهماندارباشی وظیفه دارد هنگام غروب به ملاقات سفیر بیاید، باگفتگو باعث سرگرمی او شود، به بیوتات دربار دستورهای لازم را بدهد و کاری کند که طبق میل آنها رفتار شود. همچنین نباید برحسب موقع از تحقیق و تجسس در امور سفارت و گزارش آن به‌ناظر غفلت ورزد. شخص اخیر حاصل تحقیقات مهماندار را به عرض شاه باید برساند.

دستور عمل برای سفارت‌ها

هرسفیر خارجی باید بداند که قبل از پذیرفته شدن به‌دربار نباید تمایلات رئیس مملکت خود را باحدی در میان بگذارد زیرا در غیر این‌صورت از حیثیت و اعتبار خود به‌میزان قابل ملاحظه‌ای خواهد کاست. اما پس از بار یافتن مجازاست که موضوعی را که برای حل وعقد به‌او محول کرده‌اند وتأخیر درآن جایز نیست وارد مرحلهٔ عمل کند و یاآنرا به‌صورت شفاهی برای ناظر توضیح دهد واز وی بخواهد که مطلب را به عرض شاه برساند.

شاه معمولا در یکی از روزهای ماه نو سفیر جدید را به‌صورت رسمی می‌پذیرد و این در صورتی است که ستاره‌شناسان وقت دیگری را مساعدتر اعلام نکرده باشند. پس از اینکه سفیر از حضور شاه به‌منزل باز گشت می‌بینند که در منزل او نگهبانانی ایستاده‌اند و آنها از آن پس در تمام طول اقامت سفیر در پایتخت شخص او ودار و ندارش را تحت حمایت می‌گیرند. تازه از این زمان است که او درپناه حمایت شاه قرار گرفته‌است. هرگاه سفیری یك بار درد‌ربار شرفیابی حاصل کرد دیگر باید او را تا

هنگام تقدیم‌نامهٔ خداحافظی‌اش در تمام میهمانی‌های درباری دعوت کرد مگر اینکه از پیش قرار گذاشته باشند فقط تعداد محدودی را پذیرائی کنند. اغلب می‌شود که هیأت‌های سفارت خارجی را مدتی خیلی طولانی در دربار ایران نگاه میدارند و گاه مدت این توقف به سه سال می‌رسد زیرا می‌خواهند بااین‌کار سفرای کشور- های دوست را به‌طور خاص سرافراز و مباهی کنند. به‌همین دلیل گاه هست که‌چنین سفیری اظهار بی‌قراری می‌کند یابه‌هرحال چنین می‌نمایاند که از تأخیر دربازگشت به‌وطن شکوه دارد؛ این شتاب تصنعی اغلب بااین مطلب نیز بی‌ارتباط نیست که این شخص نمی‌تواند شاهد رباخواری‌ها و شهوترانی‌های بی‌اندازه که در این مملکت رایج است باشد. اما براثر شکایت خود معمولا سفیر این جواب دلنشین‌را دریافت‌می‌دارد: عواطف‌دوستانهٔ‌شخص اعلیحضرت مانع آنست که باتقاضای مرخصی نمایندگانی که آنها را بیش از همه دوست دارد به‌این زودی موافقت فرماید.

من خود چندین بار در دعوت‌هائی که از سفیر پادشاه سوئد کارل یازدهم شد حاضر بودم ومی‌توانم بگویم که‌جزئیات تشریفات رسمی به‌حضور پذیرفتن شاه از چه قرار است. از این چهار پذیرائی من جریان اولین آنرا طبق یادداشت‌های سفر خود بازگو می‌کنم.

۲- بار یافتن هیأت سفارت سوئد

هرچند ما درسی‌ام مارس ۱۶۸۴ به اصفهان وارد شده بودیم تازه درسی‌ام ژوئیه باتقاضای شرفیابی ما موافقت شد. فاصلهٔ بین این دو تاریخ را شاه صرف برآسودن از هیجاناتی کرد که در حرمسرا بدان دچار شده بود. ستاره‌شناسان گفته بودند که اگر او جز این کند بلای سختی نازل می‌شود. جریان این حادثه ناگوار یعنی مرگ ناگهانی یکی از صیغه‌هائی را که شاه درحال مستی باوی شوخی کرده بود من قبلا شرح داده‌ام. پس از اینکه ستارگان برسر مهر آمدند شاه مجلسی در باغ سعادت‌آباد برپا کرد.

باغ سعادت‌آباد

این باغ در حاشیهٔ شرقی شهر در امتداد ساحل رودخانه قرار دارد. یك ساعت پس‌از طلوع آفتاب یك یوزباشی سوار که در جمع مشایعین ما وظیفهٔ مهماندار را به‌عهده داشت دوازده اسب سواری آورد. در راه رسیدن به‌باغ سعادت‌آباد ما به‌ترتیب زیر به دنبال این مرد حرکت کردیم.

بدواً یك نقاره‌چی ودوشیپورزن سوار پیشاپیش هیأت‌درحرکت بودند؛ آنگاه دوازده نوکر پیاده که سراپا ملبس به‌لباسی ازابریشم سبز بودند ودبیر سفارت سوار براسب‌راه‌می‌پیمودند. دبیر سفارت نامهٔ پادشاه سوئد را که در پارچه‌ای زربفت پیچیده بود در دست خود که پیشانیش را لمس می‌کرد نگاهداشته بود. پس از او لودویش فابریتیوس[1] سفیر در لباس سرهنگ سوار اسب می‌راند، شش پادو اسب او را هدایت می‌کردند و چهار یساول در اطراف او پیاده می‌رفتند. به‌دنبال او نجیب‌زادگان سوئدی و همچنین شش نفر عضو سفارت می‌آمدند. در شمار نجیب‌زادگان باید از آقای کلینگن‌ستیرنا[2] که‌یك نفر سوئدی تحصیل کرده، فعال و نجیب‌زاده است، پریستاف[3] اصیل، حقوقدان‌وپیك‌سلطنتی که‌بهنگام‌بازگشت به روسیه که‌کمی پس‌از آن اتفاق افتاد در جنگ باترکها به‌افتخار سرهنگی نائل شد، و همچنین لیونانکر[4] نجیب‌زاده، پسر مدیر تجارتی سوئد که آیندهٔ تابناکی برای وی می‌توان پیش‌بینی کرد یاد نمود. از بقیه در این مقام دیگر به صورت جداگانه ذکری به

۱ـ Ludwich Fabritius در مورد شرح‌حال این‌شخص رجوع شودبه‌کتاب زیر که به تشویق پسرش رودلف فابریتیوس تألیف یافته:

Johan Kempe. Kongl. Swenska Envoijen Ludwich Fabritii lefwerne, Stockholm 1762.

۲ـ Klingenstierna باید همان کاستن کلینگن‌ستیرنا باشد که در سال ۱۶۵۱ متولد شد و بعدها به عنوان پیشکار کارل دوازدهم همراه وی به ترکیه رفت و در بیست‌وپنجم ژوئیهٔ ۱۷۱۳ در دموتیکا دیده از جهان فرو بست. (Riksarkivet از استکهلم این اطلاع را از راه لطف به من داده است).

۳ـ کمپفر در اینکه پنداشته Pristaff اسم خاص است به خطا رفته است؛ این لغت در زبان روسی (pristav) به معنی ناظر یا کمیسر است و دراین‌جا به‌خصوص باید مرادکسی باشد که امور مسافرت را اداره می کند و زیرنظر می گیرد.

۴ـ Daniel Leijonancker است که در سال ۱۶۶۶ متولد شد و بعدها به درجهٔ سروانی رسید و در سال ۱۷۱۰ بدرود زندگی گفت. برای دست یافتن به اطلاعات بیشتر دربارهٔ کلینگن‌ستیرنا و لیونانکر رجوع شود به قسمت چهارم اثری که الگن‌ستیرنا (Elgenstierna) تحت‌عنوان زیر منتشر کرده است:

Den introducerade svenska adelns ättartavlor, Stockholm 1928

(Riksarkivet از استکهلم این اطلاع را از راه لطف در اختیار من گذارده است)

میان نمی‌آورم.
پس از یك ساعت سواری ما به‌مقصد رسیدیم و در آنجا در مدخل باغی ما را در تالاری جای دادند. ازما چهار نفر که‌قرار بود با شاه غذا بخوریم دعوت شد که‌روی‌قالی بنشینیم. درآنجا به‌سفرای لهستان، روسیه، سیام، عربستان، ترکستان و گرجستان که قبل از ما به‌آنجا هدایت شده بودند و از سپیدهٔ سحر منتظر بار یافتن بودند برخوردیم. بعضی از والیان که از فرط انتظار به‌جان آمده بودند از جای خود برخاستند تادرباغ قدم بزنند.
باغ تمام کنار زاینده‌رود را اشغال کرده و چنان بوته‌ها و درخت‌ها آنرا فرا گرفته‌که‌تقریباً بابیشه‌ای‌قابل‌قیاس‌است؛ اینطور گمان می‌کنم که عالماً و عامداً در این نقطه از باغبانی صرف‌نظر کرده‌اند. به‌خصوص منظرهٔ رودخانه که در جای مسدود شدن نهر در کنار پل خواجو به‌دریاچه‌ای بدل شده دلکش است. بدین وسیله یك منطقهٔ کوچك سبز و خرم که روبروی شهر است توسط آب احاطه گردیده به‌طوریکه فقط از روی یك پل چوبی قشنگ و بااستفاده از قایقی که آنرا باهنرمندی بسیار ساخته‌اند می‌توان بدانجا گام نهاد؛ و اینجا رویهمرفته گوشهٔ دنج و خلوتی است برای متعه‌های شاه‌سلیمان؛ از این گونه زاویه‌های خلوت درتمام باغ‌های سلطنتی پیدا می‌شود.
در وسط باغ بریك شالودهٔ هشت ضلعی عمارت باشکوهی ساخته‌اند و اطاقهای داخل آن را به ظرافت آراسته و نقاشی کرده‌اند. پنجره‌ها را باشبکه‌های چوبی زیبا بسته‌اند. به‌طرف شمال یعنی به سوی ساحل رود عمارت به‌دوجناح تقسیم می‌شود. تالاری که تازاینده‌رود می‌رسید برای پذیرائی میهمانان در نظر گرفته شده بود.

کاخ پذیرائی

تالار چهارگوشی که آنرا باصحنهٔ نمایش می‌توان مقایسه کرد در حدود شصت گام طول و چهل گام عرض دارد؛ تقریباً می‌توان گفت که همهٔ آنرا باطلا و تنها گاهی باکاشی پوشانده‌اند. نیمکت‌هائی که‌برای استراحت درآن گذارده‌اند دارای تکیه‌گاههای چوبی به‌ارتفاع دوپاست و این برای اینست که بهتر بتوان روی

آنها استراحت کرد. تالار از طرف بالا به‌یك سقف مسطح محدود می‌شود و نقاشان و منبت‌کاران دیگر هنر خود را در آنجا تمام کرده‌اند. این سقف بربیست و دوستون کشیدهٔ چوبی که در شش ردیف مرتب شده وطرح گلهائی طلائی برآنها نقش‌است تکیه دارد.

این تالار پذیرائی به طرف رودخانه به سه صفه یا صحنهٔ رویهم تقسیم شده است. صفهٔ بالا که بـه‌یك محوطهٔ مدور سنگی ختم‌می‌شود مخصوص تخت‌شاه‌است، صفه‌دوم مخصوص دیوان‌عالی‌و همچنین والی‌ها (بیگلربیگی‌ها) است در حالی که صحنهٔ پائین را سفرای خارجی و یاسایر میهمانان باید اشغال کنند. در وسط صفهٔ پائین حوضی است که دور آنرا چهار ستون گرفته و معلوم نیست آب روان آن از کجا می‌آید و به کجا می‌رود.

۳ـ پیش‌درآمد

از تشریفات پذیرائی رسمی انواع و اقسام نمایشهائی است که آنرا باید پیش درآمد پذیرائی واقعی تلقی کرد. در یك حیاط خیلی بزرگ جلوی باغ انواع و اقسام حیوانات جسیم یعنی سه‌فیل سیلانی که زیر شکم آنها را به رنگ قهوه‌ای درآورده‌اند وبرپشت آنها پارچه‌های سیم‌بفت و زربفت افکنده‌اند دیده می‌شود؛ از آن گذشته یك کرگدن بسیار زشت بزرگ که دست راست و پای چپ او را بازنجیرهای محکم بسته و او را برروی یك پارچهٔ گستردهٔ سرخ رنگ نگاهداشته‌اند، برپشت کرگدن دیگر چیزی نیست. برای آنکه از سختی پوست وی بکاهند تمام تن آنرا باروغن چرب کرده‌اند.

در داخل خود باغ، در طرف راست خیابانی که‌به‌کاخ پذیرائی منتهی می‌شود دویست‌تن جزائری صف‌کشیده‌اند. این‌ها باغروری ناشی از زیورهای ساعدپوش نقره‌ای، خنجرهای ایرانی و تفنگهایشان که از فولاد دمشقی ساخته شده و برانتهای آنها پرچم قرمزی در اهتزاز است استوار ایستاده‌اند. برسر آنها عمامه‌های زیبائی است و در طرف راست آن پری را در لوله‌ای نقره‌ای جای داده‌اند. جامهٔ آنها از ابریشم رنگین است و تازانویشان می‌رسد؛ کمربندهای آنها با روکوبهای طلا یانقره مزین است.

طرف چپ خیابان را یك واحد از یساولان، در حدود شصت نفر اشغال کرده‌اند. اینها علاوه برخنجر ایرانی شمشیر منحنی نیز باخود دارند که در طرف راست خود محکم کرده‌اند؛ در دست خود چماق خشن رنگ کردهٔ کوتاهی دارند؛ پوشش سر آنها عبارت است از یك تاج صفوی قرمز که‌یك بند سفید سبك دور آن پیچیده شده و در قسمت پیشانی سه پر دارد که تنگ در پهلوی هم قرار گرفته‌است. جامهٔ اینها تاماهیچهٔ پا می‌رسد؛ سلاح آنها مانند سلاح جزائری‌ها باطلای بسیار آراسته شده و آبدیده است.

پس از یساول‌ها به‌ترتیب دوازده اسب تیمار شده که روکوب دهنه، رکاب وغیرهٔ آنها همه از طلای ناب‌است به‌چشم‌می‌خورد؛ تمام لوازم دیگر اسب‌ها از زین، عنان، زینت سر و سایر لوازم همه به وفور باطلا، مینا و جواهر ترصیع یافته. در بعضی از آنها الماس، مروارید و یشم درشت، سنگ لاجورد و یاقوت می‌درخشید؛ پوشش پشت آنها کاردست ناحیهٔ آناتولی و به‌گلدوزی و نقوش زیبا آراسته بود در حالی که از هردوسوی یال رشته‌های زینتی که از الیاف طلائی و ارغوانی بافته شده آویخته است. شکم اسب‌ها را تا ارتفاع رکاب به‌رنگهای چشم‌گیر زردلیموئی، نارنجی و سرخ آتشین رنگ کرده‌اند. وسیله‌ای که ایرانیان طبق یك رسم آباء و اجدادی باآن رانهای اسب‌های خودرا از یکدیگر جدا نگاه می‌دارند همه دارای الیاف طلا، نقره وابریشم است و آنرا به‌میله‌هائی که به‌زمین کوبیده شده محکم کرده‌اند، دو مأمور مخصوص با پتك‌های طلائی سنگین به‌شکل خاص در آن‌کنار ایستاده‌اند تا بمحض اینکه یکی از این میله‌ها سست شود آنرا بکوبند، تعداد خدمهٔ مشغول به‌کار اصطبل درست باتعداد اسبان مطابقت می‌کند؛ از این خدمه نیز برازنده‌ترین آنها را برگزیده‌اند.

از اینها گذشته در آنجا به‌دوطشتك بزرگ طلا برمی‌خوریم که بیشتر آنها را برای جلال و جبروت در آنجا گذارده‌اند تا برای استفاده. درپشت این طشتك‌ها، در قسمت جلو تالار دوپلنگ بسیار بزرگ، دو شیر و یك یوزپلنگ را به‌تماشا گذارده‌اند؛ یك‌یوزپلنگ دیگر همین اواخر به‌علت آنکه به‌کودکی حمله کرده بود کشته شد. این حیوانات درنده روی پارچهٔ پشمی سرخی نشسته‌اند. شاه در باغ‌وحش خود باز هم حیوانات درندهٔ دیگری

ازاین قبیل دارد اما آنها به‌آن اندازه رام نشده‌اند که بتوان آنها را بدون احساس خطر در معرض نمایش عموم گذاشت. برای تأمین آب آشامیدنی میهمانان در اینجا دو ظرف بزرگ طلای دیگر گذاشته‌اند که از طشتك های مذکور در فوق نیز بزرگتر است. پهلوی آنها چندتن‌مستخدم‌درلباسهای زیبای‌سرخ‌رنگ‌ایستاده‌اند.

مدخل تالار را بایك سبوی غول‌پیکر طلا که در دارد و تقریباً به‌شکل تخم‌مرغ است و آنرا در چهارچوبی نقره‌ای قرار داده‌اند زینت‌کرده‌اند. هرگاه من‌ظرفیت آنرا بایك خمرهٔ آبجوی‌هامبورگی برابر بدانم در گفتهٔ خود هیچ مبالغه نکرده‌ام. در آستانهٔ تالار هیچ‌کس حق درنگ ندارد زیرا نگاه شاه باید از مقر خودش بدون رادع ومانع همه‌جا را سیر کند. قورچی‌های مأمور حفظ وامنیت شاه که یساولان متعددی نیز برای خبر رساندن یا انجام دادن دستورهای شاه در جزو آنان هستند یك طرف تالار را اشغال کرده‌اند. بسیاری‌از اعیان و پسران صاحب‌منصبان برای تماشا و از آنها گذشته کسانی که عریضه داشتند نیز در نزدیکی قورچی‌ها ایستاده بودند.

طرز آرایش تالار پذیرائی

من بهترین زینت تالار پذیرائی را فرش ذکر می‌کنم. هر سه صفه را باوفور تمام با قالیهائی که دارای نقش حیوان است وآنها را از بهترین کرک‌ها بافته‌اند فرش کرده‌اند. بیشتر فرشها متعلق به‌کرمان است. برای آنکه لبه‌ها و حاشیه‌های قالی جمع نشود در فواصل معین منگوله‌هائی از طلا تعبیه کرده‌اند. هرگاه به‌سخنان‌ناظر و استعداد برآورد وتخمین دستهای خود اطمینان کنم باید بگویم وزن هریك منگوله بالغ بردوازده پاوند بلژیکی می‌شد.

زینت هریك از صفه‌ها کاملا با دیگری متفاوت است. در صفهٔ نخستین (پائین‌ترین آنها) دو مشربه از طلای خالص را در مقابل یك لگن قرارداده‌اند، طرز ساخت این مشربه‌ها استادانه است؛ یکی از این مشربه‌ها روی پشقابی باز از طلا قرار گرفته است، آخر طبق رسوم قدیمی فلزی کمتر از طلای ناب نباید از آستانهٔ تالار پذیرائی شاه به‌درون راه یابد! این دو مشربه نیز که به‌شکل تخم‌مرغ ساخته شده به‌سبوئی از طلا که در مدخل قرار داشت

و من در بالا ذکر آنرا کردم شباهت دارد ولی البته از نظر حجم به‌پای آن نمی‌رسد.

صفهٔ دوم با دو عودسوز طلا که در وسط تالار قرار گرفته و با مشبک‌کاری انواع و اقسام علائم و نقش‌های شطرنجی را روی آن نمایانده‌اند مشخص می‌شود. ماده‌ای که روی آنها می‌سوزد تمام مجلس را آکنده از بوی خوش مطبوعی کرده است. دور تا دور این صفه را هشت چراغ پایه‌دار گرانبهای طلائی به‌ارتفاع متوسط که هنر بسیار در ساختن آنها به‌کار رفته گذارده‌اند. ماده‌ای سفید با انتهائی ضخیم‌تر که می‌سوزد و دود می‌کند و آنرا بالای چراغها تعبیه کرده‌اند بوی عطر بسیار دلکشی در فضا می‌پراکند. سنگینی این عودسوزهای پایه‌دار را من برحسب حجم آنها به پنجاه پاوند تخمین می‌زنم.

در بالاترین صفه در برابر جایگاه شاه دوازده کاسه در کنار یکدیگر دیده می‌شود که پر از شکوفه‌های یاسمن است و مراد از تهیهٔ آنها اینست که شاه از دیدار آنها و استشمام عطر خوشی که می‌پراکند مسرور شود. جایگاه شاه به‌یك تکیه‌گاه که از طلای ناب ریخته شده منتهی می‌شود. این تکیه‌گاه را باتزییناتی نیم برجسته و نیم مشبك آراسته‌اند. این تکیه‌گاه به‌طرف عقب‌دارای دوزائده‌است؛ اندازه‌وسنگینی‌آن‌بدون‌هیچ‌تمهیدی‌دیگر باعث‌می‌شود که در وضعی مستقر قرار داشته باشد و جلو و عقب نرود.

۴- مجلس درباریان

دراین پذیرائی رسمی، شاهنشاه به‌رسم پدران خود چهار زانو در وسط تالار روی بالش‌نرمی از پنبه که روی آن گل‌دوزی شده نشسته بود ومختصری به‌تکیه‌گاه طلا که قبلا ذکر آن شد تکیه داده بود. دربرابراین تکیه‌گاه‌بازبرای تأمین‌آسایش‌بیشتر بالشی که‌چون طلابرق‌می‌زدگذارده‌بودند. وی عمامه‌ای‌به‌سفیدی‌برف‌که‌آنرابادقت بسیار پیچیده بودند والیاف‌طلادرآن برق‌می‌زد برسرنهاده‌بود. در طرف راست عمامه دیهیم گرانبهائی می‌درخشید. این‌دیهیم‌عبارت بود از الماسهائی به‌درشتی غیرعادی که اطراف آن مروارید کار گذارده بودند. در لوله‌ای ظریف که برآن استوار شده بود

ردیفی از پرهای سفید و سیاه قرار داشت. شاه جامهٔ ابریشمین زرد رنگی پوشیده بود که هنگام ایستادن تا ماهیچه‌های پایش می‌رسید در حالی که در حین نشستن این جامه طبق آداب ایرانی پای بدون‌کفش وی را می‌پوشاند. من چیزی غیرعادی در این لباس نتوانستم کشف کنم هرچندکه در آن الیاف طلا به‌کار رفته وبا پارچهٔ پشمی آستر شده بود؛ احتمال دارد که این لباس برحسب ذوق و سلیقهٔ شاه‌سلیمان که عادت به‌پوشیدن لباس سنگین ندارد به خصوص سبك و نرم باشد. دولایه پارچه که به‌سستی به‌هم بسته بود و یکی از طلا ودیگری از کرك لطیف کرمان بافته شده بود رانهای شاه را می‌پوشاند. در اطراف راست این «شلوار» خنجری از طلا، میناکاری شده و گوهرنشان آویخته بود.

پشت‌سرشاه بیست‌ودوتن خواجهٔ سیاه و سفید نیم‌دایره‌ای تشکیل داده و آمادهٔ خدمت وی بودند. از طرف راست شش پسر گرجی بازیبائی کم‌نظیر بافاخرترین جامه‌ها و برخلاف رسم رایج مملکت‌باسر وزلفی بلند ونتراشیده به‌این‌خواجگان پیوسته بودند. یکی از این پسران کاملا نزدیك شاه ایستاده بود و با بادبزنی از موی سفید اسب او را آهسته آهسته باد می‌زد. یکی دیگر قلیان را نگاهداشته بود، سومی‌سلفدانی در دست‌داشت، چهارمی‌از عودسوز مراقبت می‌کرد و بدین‌ترتیب هرکس وظیفهٔ مخصوصی به‌عهده داشت. از خواجگان سیاهپوست یکی خنجر شاه را به‌دست داشت، دومی کفش شاه را، دیگران تفنگ وی را، ترکش وی را، کمان وی را وقس‌علیهذا. مهتر بدون رعایت توقف درجائی معین بلافاصله نزدیك شاه می‌ایستاد. او در جعبه‌ای که از شانه‌اش آویخته است انواع و اقسام دستمال‌ها و موادمخدر را برای مصرف شاه نگاه می‌دارد.

میهمانان صفهٔ وسط

در قسمت وسط دو ردیف از صاحب‌منصبان برجسته کنار سفره نشسته بودند. در ردیف دست چپ شاه بلافاصله بعد از وی وزیراعظم نشسته بود؛ پس از او ناظر، وقایع‌نویس، مستوفی‌الممالك، میرآخورباشی، حکیم‌باشی، آنگاه یك اسیر گرجی مسیحی که به‌عنوان گروگان برادر حاکم[۵] خود در دربار ایران به‌سر می‌

۵ـ درآن هنگام در تفلیس گئورگی یازدهم حکومت می‌کرد که از سال ۱۶۷۵ تا ۱۶۸۸

برد و والی خوزستان (واقع در جنوب غربی) قرار گرفته بودند.

در ردیف سمت راست شاه (به‌همین‌ترتیب) قورچی‌باشی، قلرآقاسی، تفنگچی‌لرآقاسی، میرشکارباشی، دونفر منجم و دو بیگلربیگی نشسته بودند.

در پشت سر دو ردیف مزبور با چهارقدم فاصله قورچی‌های محافظ جان شاه که قبلا ذکر آنها به‌میان آمد ایستاده بودند. بااین دسته تعداد زیادی از پسران اعیان و سایر کسانی که آرزومند و منتظر ارجاع خدمتی و منصبی در دربار بودند بدون‌دریافت دعوت مخلوط شده بودند؛ ولی بدیهی است که اینان در ضیافت شرکت نمی‌کردند.

میهمانان صفهٔ پائین

پائین‌ترین قسمت تالار را که از نظر سطح وسیع‌تر از هرسه قسمت بود بامخده‌های بسیاری آراسته بودندکه از آنهادوردیف‌با فاصلهٔ سه‌قدم از یکدیگر در دوطرف آب‌نما قرار داشت، درحالی‌که دو ردیف دیگر تا طرفین تالار ادامه داشت و بدین ترتیب عمود برمسند شاه قرار گرفته بود. این چهار ردیف مخده به خارجیان وهمچنین بیش از چهل تن میهمان ایرانی اختصاص داشت.

بین بیگانگان من دو روحانی عالیمقام مسیحی را دیدم که از فرقهٔ صابئین یا از سرسپردگان یحیی تعمید دهنده بودند؛ اینها ریشهای بلند و جبه‌های سیاه داشتند و برروی‌سینهٔ خود خاچی طلائی آویخته بودند. علاوه براینها سفیر پادشاه سوئد کارل یازدهم، سفیر یوهانس سوم پادشاه لهستان، سفیر لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه، نمایندگان شاهزادگان بزرگ روسیه ایوان و پطر، نمایندهٔ امیر گرجستان و چرکسها حاضر بودند. با هریك از این نمایندگان حداقل يك نفر دیگر هم به‌عنوان هم‌سفر حضور پیدا کرده بود. چنین رسم است که از تعداد همراهان سفرا بیش از يك یاحداکثر دو نفر در ضیافت‌های درباری دعوت نمی‌کنند. ولی در مورد ما استثنائی قایل شده بودند به‌این صورت

← و از سال ۱۶۹۱ تا ۱۶۹۵ برتخت جلوس کرده بود و در سال ۱۷۰۹ نزدیك قندهار به قتل رسید.

که سوای من که منشی بودم دو نجیب‌زادهٔ سوئدی دیگر را نیز دعوت کرده بودند.

در بین میهمانان ایرانی بیست و دوتن از صاحب‌منصبان متوسط را نیز که معمولا در ضیافت‌های درباری حضور دارند دعوت کرده بودند. غیر از آنها چندتن از حکام و داروغگان هم که همان اواخر به‌اصفهان احضار شده بودند در میهمانی شرکت داشتند.

در مدخل تالار در طرفین به‌صورت مورب در هرطرف پانزده نوازنده نشسته بودند و جمعاً دو ارکستر را تشکیل می‌دادند که میهمانان بین آنها فاصله‌ای ایجاده کرده بودند. اینها به‌نوبت نی، سنتور و سازهای متنوع سیمی دیگر را می‌نواختند. طنین عجیب و غریب این سازها اغلب باآواز یا نواختن طبل قطع می‌شد. رویهمرفته این هنرنمائی‌ها کمتر به‌موسیقی شباهت داشت تا به سر و صدائی ملایم. زیرا ایرانیان هیچ تصوری از قوانین علم هم‌آهنگی (هارمونی) ما در مغرب‌زمین ندارند. به‌هرحال طرز نوازندگی این ارکستر سلطنتی بی‌قاعده و بی‌بند وبار خالی‌ازلطف هم نبود و چون باستثنای آوازگوش‌خراش و زیر خواننده به‌طرزی ملایم نواخته می‌شد مانع صحبت‌کردن حضار در ضیافت نمی‌گردید.

به‌هنگام راهنمائی میهمانان به‌سرجایشان رعایت درجه ومقام میهمانان را می‌کردند؛ چنین ادعا می‌کنند که هرکس زودتر آمده باشد حق دارد جائی را بالای سفره اشغال کند. اما ایرانیان برای آنکه کسانی که بعد آمده‌اند ناراحت نشوند دستور دیگری را بااین قاعده توأم می‌کنند ومی‌گویند درحضور شخص‌شاه همه‌یکسان‌اند و در بین میهمانان شاه به‌این ترتیب دیگر اختلاف درجه ومقامی وجود ندارد. اما این‌ها همه ظاهرسازی است و در واقع آنها اعتقاد دیگری دارند. به‌این‌دلیل همان‌طور که قبلا ذکر شد به‌هنگام هدایت سفرا برحسب اهمیت و مرتبه‌ای که نزد شاه دارند به آنها جا نشان داده می‌شود.

امتیازات خاص سفیر سوئد

در مهمترین و رسمی‌ترین پذیرائی‌ها یعنی در پذیرائی نوروز (بیست و یکم مارس ۱۶۸۵) از سفیر سوئد خواسته شد که

بین صاحب‌منصبان دولتی جای بگیرد زیرا شاه سفیر سوئد را از بین سفرای فرنگ بیش از همه گرامی می‌داشت. چون او نه‌تنها راه طولانی‌تری را طی کرده به‌سفری پررنج‌تر تن در داده بود تا باشاه ایران قراردادی برای جنگ باترکها منعقد کند و همچنین مناسبات بازرگانی برقرار نماید بلکه شخصاً نیز تأثیری بسیار نیکو در شاه به‌جای گذارده‌بود. شخصیت سیاسی و نظامی وی و همچنین طرز معاشرت او در دربار چنان بود که گفتی او را برای این سمت خلق‌کرده‌اند، در حالی که سفرای دیگر یا از زمرهٔ روحانیون بودند یا از جمله‌کسانی‌که‌کار سفارت‌پیشهٔ آنها نیست و تخصصی در این حرفه ندارند.

در همین پذیرائی نوروزی قرار بود که به‌بیست ویك‌نمایندهٔ قلماق که حامل نامه‌های همین تعداد از شاهزادگان طایفهٔ خود بودند نیز بازداده شود. اما فقط دو تن از این جمع را دعوت‌کرده بودند و شاه نیز که می‌خواست آنها را تحقیر کند دستور داه بود آنها را بین نوازندگان بنشانند. هنگامی که اینان دراثر این‌رفتار تحقیرآمیز رنجیدند، بلند سخن گفتند و حتی خواستند از تالار به اعتراض خارج شوند به‌اشارهٔ شاه جائی بهتر به‌آنها داده شد یعنی بلافاصله پیش از نوازندگان جائی برایشان خالی کردند.

طرز چیدن سفره

مقابل جاهائی که شاه و میهمانان باید در آنجا بنشینند خوراکی‌هائی گذارده بودند که ما آنها را دسر تلقی می‌کنیم اما ایرانیان آنها را پیش غذائی می‌دانند. در اینجا کوهی از میوه‌های خوشمزه که روی آنها لایه‌ای از شکر گرفته بودند، میوه‌های‌تازه، شربت وانواع واقسام شیرینی‌ها و نان شیرینی‌ها دیده می‌شد. همهٔ اینها را ردیف ردیف در سینی‌ها یاپشقابهای چوبی چهارگوش روغن جلا خورده گذارده بودند. ظروف معمولا از طلائی بود تقریباً خشن و کم‌کار، گاهی هم ظرفهای چینی در آن میان بود. برای خوردن شربت ظرفهای چوبی توخالی را که به‌قایق شبیه بود مورد استفاده قرار می‌دادند. سفرهٔ حریر پشت‌گلی که آنرا باپارچه‌ای ازهمان‌جنس‌آستر کرده بودندحاشیهٔ‌سفیدی‌داشت به‌عرض یك وجب. دستمال سفره‌ای که جلو شاه قرار داشت چهارگوش و

دستمال سفرهٔ میهمانان دراز بود، با چهارپا عرض کـه آن را بـا ریشه زینت داده بودند و در متن آن به‌رنگ طلائی گلدوزی کرده بودند. ظرفهای کوچکتر طلا نیز باجای مخصوص دهان و حاشیهٔ پهن به‌تعداد میهمانان گذارده بودند که اگر خواستند آب‌دهان را در آن بیندازند، اما این‌ظرفها چندان سنگین بود که بزحمت‌کسی ممکن بود آنها را به‌نزدیك دهان خود ببرد.

مراقبت در میهمانی

در واقع مراقبت و نظارت در میهمانی به‌عهدهٔ ایشیك‌آقاسی باشی بود؛ اما چون وی چشم از جهان پوشیده بود وظیفهٔ وی را موقةً دیوان بیگی به عهده داشت. عصائی از طـلا کـه مزیـن به جواهر بود در دست‌گرفته‌بود و جای او که به‌طرف‌شاه بود در وسط تالار قرار داشت. وی در آنجا مستقر بود و در حالی که چشمهای تیزبین خود را به‌سوی شاه داشت مترصد بود تا کوچکترین اشارهٔ شاه را از نگاههای وی بخواند و بلافاصله توسط زیردستانش به موقع اجرا بگذارد. این‌زیردستان‌بافواصل زیاد درتمام طول‌تالار تا مدخل آن ایستاده بودند. اینان نیز مزین به‌علامت شغل خود بودند یعنی عصائی در دست داشتند. دستور شاه بلافاصله از دستی بـه دست دیگر می‌رسید بدون اینکه کـوچکترین اغتشاش و بـی‌نظمی ایجاد شود.

در فاصلهٔ کمی از دیوان‌بیگی که مراقبت کارها را به‌عهده داشت مهماندارباشی و دقیقتـر بگوئیـم برادر مهماندارباشی متوفی ایستاده بود. وی در صفهٔ پائین ایستاده بود و پهلـوی وی برادرزاده‌اش قرار داشت که قرار بود بعدها ـ اکنون برای تقبل شغل مهماندار باشی خیلی جوان بود ـ شغل پدرش را تقبل کند. هردو سخت منتظر دریافت دستور شاه بودند تا میهمان جدیدی را به‌داخل تالار هدایت کنند. در تمام تالار هیچکس مانع دیـد شاه نبود حتی دیوان‌بیگی نیز در حین خدمت باترس و لرز مراقب آن بود که مانع دید آزاد شاه نشود.

۵ـ باریافتن سفیر سوئد

پس از آنکه مدعوین مدت کوتاهی بیرون پشت‌در باغ منتظر شدند آنها را جدا جدا صدا کردند و توسط مهمان‌دارباشی به داخل تالار هدایت نمودند.

سفیر سوئد یکی از نخستین کسانی بود که با سه تن همراهش اذن ورود یافت. در تالار پذیرائی، دیوان‌بیگی که کار نظارت را به‌عهده‌داشت به‌سوی‌او آمد و زیربازوی‌راستش‌راگرفت و او را از پله‌ها به‌بالا تا صحنهٔ وسط هدایت‌کرد. بعد در آنجا از او خواست که مراسم رسمی درود و تهنیت رایج در دربار را انجام دهد. کرنش بلندی که آقای فابریتیوس طبق رسوم رایج در مغرب زمین کرد با رسوم ایرانی مطابقت نداشت؛ زیرا در اینجا رسم چنان است که کسی که به‌حضور شاه بار می‌یابد باید برزمین بیفتد و سه‌بار قالی را ببوسد و در عین‌حال پیشانی برکف اطاق بمالد. در این حیص و بیص دیوان‌بیگی دست مرا گرفت و درهمین احوال به‌دو تن نجیب‌زادهٔ سوئدی قدری عقب‌تر از من از طرف بعضی از کارکنان تکلیف شد که مراتب احترام خود را نشان‌دهند.

سفیر سوئد در ضمن تعظیم خود نامه‌ای را که پیش از مدخل تالار از من گرفته بود به‌دیوان‌بیگی داد تا آنرا نگاهدارد؛ حال دیگر وی شخصاً بادست خود آنرا تقدیم حضور شاه کرد؛ شاه آنرا بانوك انگشتان لمس نمود و آنگاه آنرا به وزیر اعظم داد. درهمین حال شاه با خوشروئی به‌ما خوش‌آمد گفت و یادآور شد ما که از سفری دور و دراز آمده‌ایم میهمانان عزیز او هستیم. پس از آن از حال پادشاه سوئد، دوست معظم خود جویا شد و هنگامی که در این باب به‌صورت شایسته اطلاعاتی به‌عرض‌رسید او از اینکه ماز عهدهٔ این سفر طولانی چه در دریا و چه در خشکی برآمده‌ایم به‌ما تبریك گفت. حالا دیگر می‌بایست در اصفهان از رنج این سفر و محرومیت‌ها بیاسائیم؛ تمام صحبت وی در همین باره‌بود؛ حال‌دیگر از ما خواسته شد تا برچهارپایه‌هائی که روی آن‌ها پارچه‌های مرواریددوزی گرانبهائی کشیده بودند بنشینیم. اما نشستن‌روی این‌چهارپایه‌هاکه‌ارتفاع‌آن‌اززمین به‌زحمت به‌یك‌وجب‌می‌رسید برای ما سخت‌تر وناراحت از این بود که چون دیگران به‌روی زمین

بنشینیم.

نامهٔ پادشاه سوئد

نامه‌ای که از طرف ما تقدیم شد به‌زبان سوئدی تحریر شده بود و مضمون آن تقریباً بدین‌قرار بود: پادشاه‌کارل یازدهم علاقمند است روابطی را که مختصرزمانی است با شاه برقرار شده تحکیم و آنرا باموافقت‌نامه‌ای بازرگانی تکمیل کند، تا رعایای هردو مملکت متقابلا بتوانند بدون رادع ومانعی به‌فعالیت‌های تجاری بپردازند؛ از این گذشته باید قراردادی نظامی و جنگی برضد ترکها منعقد گردد. سفیر که شاه او را به‌مرحمت و لطف خود خواهد پذیرفت وظیفه دارد که از هیچ کوششی برای‌رسیدن به‌این سه هدف ــ دوستی، تجارت، اتحاد ــ فروگذار نکند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست بگوییم پس از آنکه سفیر چندین بار اظهار علاقه کرد که دستوری را که شفاهاً دریافت کرده و همچنین مضمون نامهٔ شاه را در جلسه‌ای از دیوان‌عالی مشروحاً مطرح کند سرانجام در بیستم سپتامبر ۱۶۸۴ ماموری از جانب دربار حاضر شد و خواست که سفیر تقاضاهایش را کتباً بنویسد. من(به‌عنوان منشی بلافاصله دست به‌کار شدم و تمنیات خود را به‌زبان لاتینی تحریر کردم؛ این مکتوب را قرار بود رافائل‌دومن[۶] (مردی‌که در دربار از حیثیت فراوان برخوردار و بسیار دانا و مطلع بود) به‌عنوان مترجم مورد بحث قرار دهد و نکات آنرا تشریح کند. آنچه تحریر شد مربوط می‌شد به‌چهار نکتهٔ زیر:

۱ــ پادشاه سوئد به‌تمایلی که از طرف شاهنشاه ایران این اواخر ابراز شده به‌صورتی شایسته ارج می‌گذارد وسخت از آن خرسند است زیرا امیدوار است که این ابراز تمایل باعث شود که روابط تجاری فیمابین برقرار و نفع آن عاید رعایای مملکتین گردد. بدین‌لحاظ وی از شاه خواهش دارد که متقابلا با گسیل داشتن هیأت سفارتی به‌تحکیم این رشتهٔ مودت بپردازد و این نیت خود را علناً اعلام دارد.

۲ــ دربارهٔ برقراری روابط تجاری باید گفت که تعداد کثیری از تجاری که تابعیت ایرانی دارند از کارل یازدهم استدعا

۶ــ Pater Raphaël du Mans

کرده‌اند از شاه ایران موافقت لازم تحصیل شود که بتوان با سفاین مناسب در دریای خزر به‌کشتیرانی پرداخت زیرا عدم کشتیرانی در این دریا باعث شده که دو ملت ازمدتها پیش‌نتوانند باهم مراودهٔ تجاری داشته باشند. در این مورد کارل یازدهم با خوشوقتی اعلام می‌دارد که پس از مطالعهٔ اطراف و جوانب امر از هیچ‌کمکی دریغ نخواهد ورزید. زیرا هرچند که از لحاظ‌کشتی نگرانی نیست و یا رعایای اعلیحضرت می‌توانند کشتی‌های لازم را بسازند باز به‌اندازهٔ کافی آنها در کشتیرانی تبحر و تجربه ندارند تا بتوانند باطوفانهای دریا و راهزنی قزاقها که درسواحل در کمین هستند مقابله نمایند. پادشاه سوئد اعلام آمادگی می‌نماید که از کشتی ساز و آهنگر و مردان بحری به‌تعداد لازم گسیل دارد تا باکمك آنها بتوان در دریای خزر کشتی ساخت و آنها را مجهز نمود.

۳ـ در صورتی که اعلیحضرت بااین پیشنهاد موافق باشند سفیر، آقای فابریتیوس وظیفه‌دارد تحقیق کند که آیا در کناره‌های‌خزر درختانی‌که برای‌کشتی‌سازی مناسب‌باشدوجود دارد یانه. در صورتی که چنین درختانی در آن دیار نروید دیگر از این فاصلهٔ بعید گسیل داشتن کارگران و پیشه‌وران مفید فایده‌ای نخواهد بود. در نتیجه سفیر باید به‌عنوان کسی که در کار کشتی سازی بصیرت دارد به‌مازندران سفر کند و آن صفحات را از نظر درختان، وضع وخصوصیات ساحلی مورد تحقیق قرار دهد وپس از آن بدون تأخیر تعداد کارگران لازم را تقاضا کند.

۴ـ پادشاه عثمانی دشمن صلبی وبطنی اروپا و همچنین ایران است. وی به‌کرات قراردادهای مقدس را نقض کرده است و به آلمان و قیصر رومی ملت آلمان حمله برده تا اینکه در حال حاضر به‌ضرب اسلحهٔ مغرب‌زمین رو به‌هزیمت نهاده است. سلاطین اروپا همواره سرگرم سربازگیری و گسیل داشتن قوای کمکی هستند. پادشاه سوئد به‌ابتکار شخصی خود قول داده است که دوازده فوج برای قیصر و شش فوج برای متفق و هم‌پیمان او پادشاه لهستان بفرستد واین قوا در اسرع وقت اعزام‌خواهندشد. این خود برای ترکها تهدید عظیمی محسوب است و به‌همین‌دلیل هم آنها به‌آسیای صغیر عقب‌نشسته‌اند. پادشاه سوئد بهرحال از

شاه تقاضا دارد برمبنای روابط موجود دوستانه تحمل این را نکند که خصم دیرینه یعنی دولت عثمانی که روزی برخلاف حق عراق عرب را از خاك ایران غارت کرده است در مرزهای شرقی پنهان گردد. هرگاه ترکها سرانجام به‌صورتی قطعی مقهور و منکوب شوند این امر هم به‌سود پادشاهان غربی خواهد بود و هم بـه‌سود شاهنشاه ایران. در صورت هزیمت ترکها دیگر آسایش عمومی وامنیت عامه مختل نخواهد شد و مورد تهدید قرار نخواهد گرفت.

این مراسله به‌امضای سفیر یعنی لودویش فابریتیوس رسید. در مورد فقرهٔ چهارم به‌خصوص فرستادگان لهستان کـه در عرض سه‌سال سه‌سفیر به‌دربار ایران فرستاده بودند اصرار می‌ورزیدند. هنوز آخرین نفر آنهابرای عزیمت به‌مملکت خودراهی نشده بودکه نخستین‌سفیرآنها به‌نام بوگدانبگ[۷] درسال ۱۶۸۷ مجدداً به‌اصفهان وارد شد. همه می‌کوشیدند که شاهنشاه را به‌عقد قراردادی جنگی وادار کنند اما همهٔ‌کوششها در این‌زمینه بی‌فایده بود. تمام نامه‌هائی که آنها باخود می‌آوردند فقط وفقط در این باره بود؛ من آخرین نامهٔ آنها را در این مقام ذکر می‌کنم.

نامهٔ پادشاه لهستان

یوهان سوم، به‌مرحمت پروردگار، شاه لهستان، شهریار لتونی، روسیه، پـروس، مـاسووی، شامائیت، کیف، ولهینـی، پدولـی پودلاشی، لیونی، سمولنسك، سوری و چرنیگوف خطاب به‌امیر و شاه بزرگوار شاه‌سلیمان، شاه‌ایرانیان، دوست معزز ما. –

شهریار بزرگوار، دوست عزیز!

آن اعلیحضرت البته هرگز تردیدی در این ندارند کـه تمام اتفاقات واموری که در روی زمین رخ می‌دهد تحت تأثیر کـواکب است واز این طریق در تقدیر مردم مشیت قدرتی والاتر نمـودار می‌شود.

به‌همین نهج نیز ما متحدین، یعنی لهستانیهـا، آلمانیها و ونیزی‌ها که از سه‌سال پیش جنگ ظفر نمونی را باترکهـا آغاز

۷– Bogdanbek

کرده‌ایم رجاء واثق داریم که شخص اعلیحضرت نیز به‌آن کواکب ایمان دارند و از وضع آن اختران درخواهند یافت که مشیت آنها به‌جنگ مشترکی برضد ترکها قرار گرفته به‌نحوی که از این پس سلاحهای پرآوازهٔ ایرانیان به‌سوی این خصم جانی که در حال ضعف و رخوت است متوجه گردد.

ما از ابتدای این جنگ با نامه‌ها و چندین هیأت سفارت اطلاعاتی در اختیار آن اعلیحضرت گذارده‌ایم؛ همهٔ اتفاقات، فیروزی‌ها و غنائم به‌آن اعلیحضرت گزارش داده شده است. ما به‌این نکته اشاره کردیم که درست اکنون چه موقع مساعدی است که می‌توان جنگ را در آن آغاز کرد و تمام بی‌عدالتی‌ها را جبران نمود و سرزمین‌هائی را که من‌غیر حق عثمانیها از خاك ایران‌جدا کرده‌اند دوباره مسخر ساخت. ما نیز سرانجام به‌قید سوگند متعهد شده‌ایم که به‌صلح جداگانه تن درندهیم بلکه شخص اعلیحضرت را نیز مانند متفقین خود در قرارداد دخالت دهیم.

باکمال حیرت تاکنون در مقابل پیشنهادات‌خود جوابی دریافت نداشته‌ایم و این‌همه رادراثر سستی، تکاهل و قصور بی‌اندازهٔ نمایندگان مقیم خود در آن دربار دانسته‌ایم زیرا متصور نیست که هرگاه این نمایندگان وظایف خود را باجدیت و اصابت‌نظر انجام داده بودند شخص اعلیحضرت این فرصت مهم و قابل ستایش را نادیده بینگارند.

در نتیجه ما پیشنهاد خودرا بدین‌وسیله تکرار می‌کنیم، باشد که شخص اعلیحضرت به‌رقابت باموفقیت‌های دائمی ما برخیزند. همین اواخر آلمانیها با تأییدات یزدانی امپراطوری مجارستان را از چنگ ترکها خارج کرده‌اند؛ ما لهستانیها نیز سرزمین وسیع اوکرائین و همچنین سراسر پدولی را تنها به استثنای قلعهٔ کامینیك (Kamenec Podolsk) مسخر ساخته‌ایم؛ ونیزیها قسمت اعظم سرزمین مورآ را که از قدیم‌الایام شهرت دارد و پلوپونزی را اشغال کرده‌اند و بدین‌ترتیب‌جزایر اژه را ازتحت‌اختیار عثمانیها به‌مقدار زیاد خارج ساخته‌اند. تصمیم داریم که در بهار آینده شخصاً باتجهیزات وسیع به‌داخل خاك دشمن بتازیم؛ قیصر آلمان نیز با قوائی قابل ملاحظه ترکها را که قبلا از مجارستان رانده شده‌اند در خاك اصلی خودشان مورد حمله قرارخواهد داد.

ونیزی‌ها در زمین و دریا سرگرم تجهیزات سپاه هستند. ما حتی کمی پیش هیأت سفارتی برای عقد قرارداد جنگی نزد شهریار مسکو گسیل داشتیم؛ فرستادگان من در عین‌حال نامه‌هائی از طرف پاپ، لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه و سایر پادشاهان و شهریاران اروپا که اتحاد ما را مورد تأیید و حمایت قرارداده‌اند باخود برده بودند.

نمایندگان مقیم ما در دربار اعلیحضرت نیز می‌بایست دربارهٔ این مطالب توضیح داده باشند. حال هرگاه اعلیحضرت بخواهند با تجدیدخاطرهٔ نام‌آوری‌کهنسال ایرانیان‌دراین وقت‌مساعد مشترکاً با ما به‌لشکرکشی دست بزنند و از پشت‌سر به‌این‌مرد ترک‌حمله‌ور شوند تاهنگامی که وی سرگرم مقابله باقوای ماست اعلیحضرت فرصت خواهند یافت که سرزمین‌هائی را که جزء اراضی موروثی شماست و برخلاف حق آنها را غصب کرده‌اند دوباره تسخیر نمایند. اکنون هنگام تسخیر مجدد عراق فرارسیده است. هیچگاه دیگر اعلیحضرت فرصتی به‌خوبی حال به‌دست نخواهند آورد. در چنین فرصتی است که ایرانیان امکان آنرا دارند که بار دیگر شهرت‌خودرا به‌گوش جهانیان‌برسانند. اکنون است‌که اعلیحضرت می‌توانند به‌ضرب اسلحه پایه‌های یك صلح دائمی را بگذارند.

با تقاضای عاجل برای اخذ تصمیم فوری و تحریر جواب این مراسله آرزوهای قلبی خود را برای سلامت پایدار ودوام موفقیت آمیز سلطنت آن اعلیحضرت ابراز می‌داریم.

تحریر شد در رویسن، در کاخ موروثی زولکیف (Zolkiew) در بیست و هشتم ژانویه ۱۶۸۶ پس از میلاد آقای ما مسیح، در دوازدهمین سال سلطنت خودمان.»

در این مورد لازم به‌یادآوری می‌دانم که: این نامه هرچند در تاریخ بیستم ژوئن ۱۶۸۶ در مجلس دربار تقدیم شد، تازه در بیستم نوامبر آنرا ترجمه کردند؛ زیرا در همان روز، چون من در بندرعباس بودم، رافائل‌دومن که من همواره مراتب صداقت و فرهنگ بی‌نظیر وی را باید تکرار کنم و یادآور شوم رونوشتی از آن برای من فرستاد. از این مطلب می‌توان به‌میزان بی‌خیالی واتلاف وقتی که در دربار ملت ایران حکمفرماست پی برد. این‌جا مقام[8] آن‌نیست که دربارهٔ میزان موفقیت مأموریت‌خود

۸ـ در این مورد رجوع شود به فصل چهارم: وزیراعظم، سیاست وزیراعظم فعلی.

گزارشی بنویسم؛ بدین‌جهت به‌توصیف پذیرائی رسمی می‌پردازم.

۶- نمایندگان سیام

بلافاصله پس از سفیر سوئد سفیر سیام را داخل کردند که اصلا ایرانی بود ومدت خدمتش به‌پایان رسیده بود. همانطور که هنگام ترخیص سفرا رسم است به‌وی و همچنین به‌مردی زنگی که به‌عنوان همراه با سفیر آمده بود خلعت داده شد. وقتی که وی طبق رسم رایج دربار پای‌شاه را بوسید وجواب‌مکتوب پادشاه‌خودرا دریافت‌کرد ودرست‌تر بگوئیم‌دیوان‌بیگی وناظر آنرا به‌پیشانی‌بند او محکم کردند وی به‌خارج هدایت شد. زیرا این رسم در ایران است که کسی را که وداع می‌کند باترتیب دادن ضیافت خداحافظی معطل نمی‌کنند؛ این کار این امتیاز بزرگ را دارد که دیگرکسی که می‌خواهد به‌وطن خود برگردد نباید منتظر ترتیب دادن مجلسی از درباریان باشد بلکه بمحض پیدا شدن موقعیتی هنگامی که شاه براسب می‌نشیند و از منزل خارج می‌شود فرصت خداحافظی به دست می‌آورد. در این فرصت دیگر برپای شاه بوسه نمی‌دهند بلکه رکاب شاه را می‌بوسند.

استدعای سفیر سیام این بود که شاه باقوای دریائی ایران از شاه سیام در قبال امیر پگو که در مغرب سیام واقع است حمایت کند. زیرا باامیر پگو به‌علت رفتار خصمانه‌ای که باسیام دارد و در واقع به‌علت دعاوی قدیمی وی نسبت به‌کشور فیلهای سفید باید جنگید. سفیر، هدایای متعدد بسیار گرانبهائی باخود آورده بود که از آن میان ظروف طلا، چینی‌هـای ساخت کشور چین و لاک‌کاری ژاپن، از آنها گذشته پرندگان نادر از انواع مختلف قابل ذکر است. این هدایا که به‌دویست هزار اونس یا دویست و شصت و هفت هزار تالر تخمین‌زده می‌شد توسط چهل‌نفر به‌حضور شاه حمل می‌گردید.

سفیر فرانسه

آنگاه سفیر فرانسه به‌نام فرانسواپیکه[۹] وارد شد. پاپ این شخص را بـه‌ریاست ارامنه‌ای کـه در آینده تغییر مذهب بدهند

۹- François Piquet

منصوب کرده بود؛ وی لقب اسقف بابل (بغداد) و جانشین پاپ را در ایران داشت و پس از آنکه تعظیم و کرنش مقرر را کرد با نامه‌ای جواب به‌لوئی چهاردهم مرخص شد. وی برای‌موقع بازگشت خود به ایران از شاه تقاضائی کرد و شاه نیز اجازه داد که بیاید ودر همدان به‌کارهای‌مربوط به‌رستگاری مسیحیان‌آنجابپردازد؛ منتهی علیرغم حمایت شاه از وی روحانیون همدان بااین شبان بیگانه و ناشناخته چنان رفتاری کردند که وی پس از شش ماه جان به‌جان آفرین تسلیم کرد.

پس‌ازسفیر فرانسه آقای‌سوسکی[۱۰] سفیر پادشاه‌لهستان وارد شد؛ پس از مرگ وی که کمی بعد از این تشریفات رخ داد سالومون‌زگورسگی[۱۱]، «کنت‌سوریه» کارهای سفیر لهستان‌را تقبل کرد. این هردو تن اصلا از ارامنهٔ یونان بودند، اولی اسمی خارجی برای خود انتخاب کرده و دومی حتی لقب کنتی به‌خود بسته بود.

پس از شرفیابی آقای سوسکی ازبکهائی که می‌خواستند به تاتارستان برگردند نامهٔ جواب شاه را دریافت کردند، در حالی‌که به‌نمایندهٔ جدید الورود جائی برای جلوس تعارف شد. ازبکها از این سفرا خیلی زیاد به‌دربار ایران می‌فرستادند و تکلیف آنها این بود که‌روابط‌حسنه‌موجودفیمابین را باحضور خود تحکیم کنند. اما در حقیقت آنها از این سفارت‌ها چنین منظور داشتند که درقبال‌هدایای ناچیزی‌که‌به‌همراه می‌آوردند (اسب، شتر، پوست، ریواس) هدایای گرانبهائی دریافت دارند. به‌خرج دربار ایران بخورند و بخوابند و اجناسی را که بدون عوارض گمرکی وارد کرده‌اند باسود سرشار بفروشند.

فرستادگان مسکو

همین مطلب برای فرستادگان روسیه نیز صادق است که دربار ایران در اصفهان اغلب گرفتار پذیرائی از آنهاست. همین اواخر هنوز هیأت سفارتی که دربار ایران را وداع گفته بود شهر را ترک

۱۰_Suski
۱۱_Salomon Zgórsky

نکرده بود که هیأت جدیدی تحت ریاست یك نفر یونانی الاصل به نام کنستانتین‌کریستوفوروویچ[۱۲] با سی نفر ملازم وارد شد. وی در عین حال مترجم زبان یونانی نیز در دربار ایران بود. پس از ازبکها نوبت به‌وی رسید؛ وی نسبت به‌شاه مراسم احترام را به‌جای آورد و اجازه یافت که برای صرف غذا بماند. با وجود این وی در مأموریتهای سیاسی‌خود توفیقی‌کسب نکرد. هنگامی‌که‌سه‌سال پیش با ملازمان متعدد به دربار پادشاه عثمانی فرستاده شد، یك بیماری رایج در ترکیه نیمی از ملازمان وی را که به‌پنجاه نفر بالغ می‌شدند در حین عبور از دریای سیاه از پای درآورد. وی نیز بعداز آن به‌دست یکی از ملازمان مسموم شد. اما چون زهر اندك‌اندك و متدرجاً اثر می‌کرد وی فرصت لازم را برای گرفتن انتقام به‌دست آورد: او پس از کشف جنایتکار وی را با پسربچه‌ای که از این امر اطلاع داشت بروی توده‌ای از هیزم گذاشت و هر دو را در باغ خود زنده زنده سوزاند و این درست در همان روز رخ داد که خودش نیز در چهل‌سالگی دیده از جهان پوشید. این مرد که در زبان یونانی واقعاً استاد به‌شمار می‌رفت و با من سابقهٔ دوستی نیز داشت حقیقةً لایق آن بود که مدتی درازتر زندگی کند.

سایر فرستادگان

از عراق عرب نیز دونماینده شرفیاب شدند. این دو نماینده از طرف طایفه‌ای نمایندگی داشتند که سرکردگان آن خیلی مایل بودند از تحت سلطهٔ عثمانیان خارج شوند و البته فقط شاه ایران می‌توانست برای‌حفظ وحمایت‌این طایفه دربرابر ترکها اقدام‌کند.

پس‌از اینها به‌ترتیب تعداد زیادی از حکامی که در پایتخت اقامت داشتند توفیق یافتند که پای شاه را ببوسند و برای صرف غذا بمانند. از گروه تماشاچیان علاوه براینها از یك نفر حاکم درجه دوم دعوت شدکه به‌صفهٔ پائین وارد شود زیرا وی می‌خواست به شاه دوازده باز هدیه کند. هنگامی که این بازها را از برابر تخت شاه سلیمان عبور دادند به‌خصوص دوتا از آنها مورد تمجید و تحسین وی قرار گرفت. وقتی که این پرندگان را بطور موقت به

۱۲-Konstantin Christoforowitsch

آورندهٔ آنها تحویل دادند از وی دعوت کردند که در ضیافت شرکت کند.

اکنون تازه نوبت به پدر روحانی الیاس از طریقت کرملی‌های برهنه پای رسید. او مردی است بلژیکی و بسیار با فرهنگ و مطلع. از شاه خواست که به نامه‌ای که سلف متوفای او سه سال قبل از طرف قیصر روم آورده بود جوابی مرحمت کند. هنگامی که متوجه سر تراشیدهٔ این راهب شدند از اطراف صدای خنده بلند شد، زیرا رسم چنین است که نامهٔ جواب را باید به موهای گیرنده محکم کنند. به‌جای این کار سند را به روی بازوان وی که با زاویه‌ای قائم خم شده بود قرار دادند تا او نامه را به‌این صورت بیرون ببرد. این نامه به‌قطع سه‌وجب در یك‌وجب بود و دریك لفاف ابریشمین قرار داشت و مهری طلائی برآن دیده می‌شد. در اینجا باید بگویم که این کاریست سخت نیندیشیده و مخالف شؤون مملکتی که نامهٔ رسمی پادشاه را به ملت مغرور ایران توسط نمایندگانی بفرستند که در این مملکت به‌آنها فقیر یعنی متکدی تنگدست می‌گویند. سفرای ممالك باید فقط مردانی باشند که از نظر برازندگی و فهم سیاسی کاملا ممتاز باشند. زیرا در غیراینصورت دربار ایران به صورتی غیر قابل اجتناب به‌این نتیجه می‌رسد که نزد ما سفرائی شایسته‌تر از این لباده پوشها یافته نمی‌شود.

سرانجام نوزده‌تن از گرجیانی که به اسلام گرویده بودند شرف حضور یافتند. اینها برای روی گرداندن از مسیحیت خلعت گرفته بودند و ضمناً اذن داشتند که در مدخل تالار ضیافت مراسم احترام خود را به‌شاه به‌جای آورند. اینها بلافاصله پس‌از انجام دادن تشریفات به‌خارج هدایت شدند. جای تأسف بسیار است که این قوم مسیحی که روزگاری به‌علت اختلاف عقیده‌های جزئی دربارهٔ مسائل دینی از کلیسای یونان جدا شد امروز فقط به‌دلیل بعضی از امتیازات کوچك تن به‌ختنه شدن در می‌دهد. فقط تعداد آن گرجیان اسلام آورده‌ای که در پایتخت ساکن‌اند به بیست‌هزار تن بالغ می‌گردد. به ندرت مجلسی در دربار تشکیل می‌شود که جدیدالاسلام‌ها در آن به‌شاه تهنیت نگویند هرچند که این افتخار نصیب هرکس که به‌مذهب شیعه‌گرویده باشد نمی‌گردد وفقط اعیان و

محترمین گرجی هستند که از این امتیاز خاص برخوردار می‌شوند.

گناه این مطلب به‌عهدهٔ بی‌اعتنائی و بی‌اطلاعی گرجیان از تعلیمات دین مسیح است. اینها فکر می‌کنند هروقت احترام به شمایل و کشیدن علامت صلیب را آموخته باشند و از همه مهمتر روزه بگیرند به‌اندازهٔ کافی از مسیحیت اطلاع حاصل کرده‌اند. رویهمرفته اینها فقط اسماً مسیحی هستند. بنابراین جای این نگرانی هست که اینها در طول چند قرن از مسیحیت روی بگردانند و به‌اسلام بگروند. در این مورد طبقات پائین در اثر توقع مزد و پاداش، شاهزادگان گرجی به‌علت جلب لطف و عنایت دربار ایران و چشمداشت احترام از آن مرکز اغوامی شوند.

۷ـ کارهائی که انجام شد

همزمان باشرفیابی نمایندگانی‌که ذکر کردیم کارها وامور مختلفی در مجلس دربار مورد اقدام قرار گرفت. قبل از همه عریضه‌های رسیده به‌عرض شاه رسید و دربارهٔ هریك توضیح داده شد. بیشتر عریضه‌ها از طرف وزیر اعظم تقدیم گردید که اصولا بیش‌از دیگران با شاه صحبت می‌کرد اما بعضی از عریضه‌ها نیزاز طرف ناظر وسایر صاحب‌منصبان به‌عرض می‌رسید و این‌دیگر بستگی داشت به‌نوع تقاضاها. از بعضی‌از متقاضیان خواسته بودند که در کنار و نه خیلی دور از شاه بایستند تا بدینوسیله شاه بتواند آنها را ببیند؛ دیگران در عقب ایستاده بودند و گویا بی‌جهت در انتظار آن بودند که فرا خوانده شوند.

در همین مجلس دربار که به‌ذکر آن پرداختم دوتن از داوطلبان در سلك صوفیان صفوی پذیرفته شدند؛ ضمناً به‌اینها حق استفاده و برسرگذاردن تاج یا شبکلاه دوازده ترك داده شد. این دوجوان را مشترکاً به وسط تالار آوردند؛ یکی از آنها در شهر گسکر (گیلان) شغل ناظر کاخ را داشت و دیگری هم دارای سمتی در همین حدود بود. هنگامی که وزیر اعظم خطبه ایراد می‌کرد دو داوطلب بدون حرکت ایستاده بودند تا اینکه شاه نگاه خود را متوجه آنان کرد و چون آنها را خوش قامت دید با درخواستشان موافقت نمود. در این

جا رئیس تشریفات، صحبت یساول باشی که رئیس یساول‌هاست و فقط زیردست ایشیك آقاسی باشی قرار دارد تالار را ترك کرد تا عمامهٔ خود را با تاج صفوی عوض کند. هنگامی که با لباس صوفیان باز گشت به داوطلبین دستور داد که روی شکم دراز بکشند اما دستها را به رانهای خود بچسبانند. آنگاه صحبت یساول‌باشی با چوبدست بلند کرده متوجه اشارهٔ شاه که در آن لحظه با هیجان مشغول صحبت بود شد؛ به محض دریافت اشاره‌ای مبنی برموافقت شاه وی به هریك با چوب سه‌ضربهٔ محکم در ناحیهٔ نشمین زد و در عین حال چیزی با خود زمزمه می‌کرد؛ با این تشریفات داوطلبین مبدل به صوفی شدند؛ تاج را برسر آنها گذاردند و به آنها اجازه دادند که برحسب لیاقت و استحقاق خود در تلاش رسیدن به‌تمام مناصب درباری و دولتی باشند. این هر دوجوان بلافاصله سر زانو بلند شدند و چوبی را که با آن مضروب شده بودند به علامت تسلیم و فرمانبرداری خود بوسیدند و به عبارت دیگر سه‌بار آنرا پشت سر هم برپیشانی و دهان خود فشردند. پس از آنکه صحبت یساول باشی خنجری به‌کمر آنها بست آنها با آگاهی کامل به‌مقام و مرتبهٔ تازه خود تالار را ترك گفتند.

پس از لحظه‌ای دو تن از قورچی‌ها که قرار بود به‌جای دو تن از صوفیان متوفی به‌کارمنصوب شوند توسط ایشیك آقاسی‌باشی‌فرا خوانده شدند. مراسم پذیرش آنها در صفهٔ پائین بارعایت همان تشریفات که قبلا شرح دادم عملی گردید. پس‌از ادای سوگند این دوتن سلاحهای خود را که قبلا آنها را از خود دور کرده بودند باز برداشتند و کلاهی را که‌تاآن لحظه برسر داشتند باتاج که درخور مقام جدید آنها بود عوض کردند.

در حالی که این وقایع رخ می‌داد دریك ظرف سفالی تقریباً بزرگ آب گرم به صحنهٔ بالا بردند و آنرا در کنار شاه قرار دادند. بلافاصله ناظر از شاه خواست که از راه لطف و مرحمت انگشتان خود را در آن آب فرو ببرد زیرا یکی از خدمهٔ عالیمقام شاه از بیماری کشنده‌ای رنج می‌برد و امیدوار است که به کمك نیروی درمان‌بخش شاه ازآن رهائی حاصل کند زیرا تمام تدابیری که تاکنون اتخاذ کرده بلااثر مانده‌است. آخر ایرانیها گمان دارند

که از بدن شاه پرتوهائی درمان‌بخش ساطع می‌شود زیرا وی از اعقاب ائمه است و ائمه بدون تجویز هیچ داروئی می‌توانسته‌اند بیماران را شفا بخشند. شاه سلیمان آنگاه انگشتان خود را در آب فرو برد، دوسه بار انگشتان خود را در آن گرداند و آنوقت دستور داد ظرف را بیرون ببرند.

۸ـ تقدیم هدایا

پس‌از آنچه گفته شد هدایائی را که سفرا تقدیم کرده بودند و همچنین هدایائی را که از خارج رسیده بود دریك صف طویل از برابر شاهنشاه گذراندند. یکی از رؤسای یساولان مواظب بود که حاملین هدایا آهسته حرکت کنند و در مدخل تالار بایستند تاشاه بتواند هدایا را خوب نگاه کند. این تماشا که از فاصلهٔ هفتاد قدمی انجام‌می‌شد به‌هرحال به‌طور سرسری‌وسطحی انجام می‌گرفت مع‌هذا من‌تردیدی دراین ندارم‌که شخص‌شاه‌سلیمان‌که به‌هدیه‌بسیار علاقمند است بعد از پایان مراسم کاملا آنها را مورد معاینه قرار داده است.

ناظر و رؤسای بیوتات و تأسیسات موظف هستند که همه‌چیز را به‌دقت تقویم کنند، زیرا در مورد تمام هدایائی که به دربار می‌رسد دوبرابر قیمت آنها برای اعطای هدایای متقابل تعیین می‌شود.

هدایائی که توسط والی خراسان فرستاده شده بود واو می‌خواست بااین اقدام میزان فعالیت خود را نشان بدهد پیشاپیش صف برندگان هدایا در حرکت بود: هدایای وی جمجمهٔ سی‌تن از راهزنان ازبك بود که آنها را برمیله‌های بلند کرده بودند و به علامت ظفر از جلوی شاه عبور می‌دادند. پس از جمجمه‌ها سه‌تن یاغی ازبك در حرکت بودند که گردن‌های آنها را در یوغی گذارده بودند؛ این‌طور شایع بود که بعد آنهارا برای مجازات پیش سگهای خونخوار و درنده خواهند انداخت.

فهرست هدایا

پس از آنچه گفتیم هدایائی که از برابر شاه گذرانده شد

به قرار ذیل بود:

سه اسب عربی سیاه‌رنگ، که هرکدام توسط مهتری هدایت می‌شد (اینها توسط فرمانروای آن ناحیه فرستاده شده بود)؛

شش باز که بروی مشت‌های شش بازبان نشسته بودند؛

هدایای پادشاه سوئد که عبارت بود از یك ساعت پایه‌دار که شش مرد آنرا حمل می‌کردند و نه تفنگ شکاری کار ایتالیا که هرکدام توسط یك نفر حمل می‌شد؛

هفت اسب باجل‌های رنگارنگ که دومهتر آنها را هدایت می‌کردند؛

پوستهای سمور فوق‌العاده زیبای سیبری، دو آئینه و یك صندوق شیشه‌ای به‌اندازه و شکل یك تابوت کوچك، این همه هدایای شهریار مسکو؛

پنج باز که از لهستان فرستاده بودند و همین تعداد مستخدم هم آنهارا ازجلوی شاه می‌گذراندند (ششمین‌باز بین‌راه مرده‌بود)؛

شتر، استر، اسب، گوزن‌که گاهی آنها را بیش از یك بار از نظر شاه می‌گذراندند، اسبابهائی از طلا و نقره، پارچه‌های نخی، ابریشمین و پشمین، لحاف و تشك، ترکش باکمان مربوط به‌آن، پوستهای قیمتی، چکمه و کفش و بسیاری چیزهای دیگر که دستیار من نتوانسته بود آنها را تشخیص بدهد. من وی را در باغ گمارده بودم واو وظیفه داشت که همهٔ اشیاء را صورت بردارد.

در بین هدایائی که آخر همه ارائه شد هشت ظرف به شکل تغار وجود داشت که از آنها یکی از رکابهای آهنی، دوتا از دهنه، دوتا ازسبزیجات وسه‌تا ازقاشق‌های چوبی وملاقه پر بود. سرانجام دو قاطر عبور داده شد که انواع و اقسام چیزها بار آنها کرده بودند. وزیر اعظم فهرست هدایا را در دست داشت و هروقت شاه پرسشی می‌کرد نام اهداءکننده را باطلاع او می‌رساند.

۹ـ صرف غذا

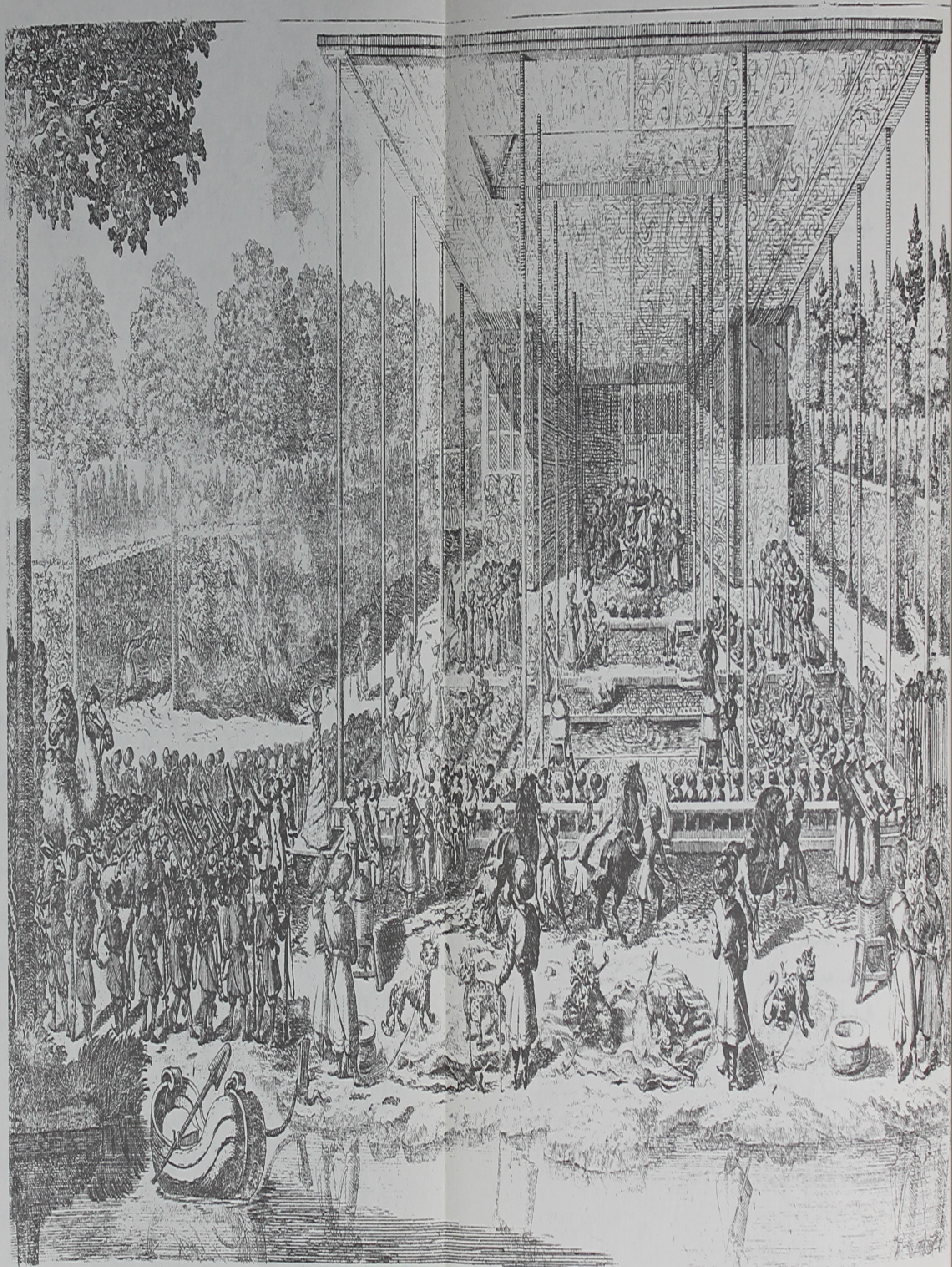
جریان آنچه در فوق گذشت روی همرفته در حدود سه ساعت طول کشید. تازه حالا موضوع صرف غذا به‌صورت جدی مطرح شد. سفره‌های تازه‌ای را آوردند و پهن کردند؛ از آشپزخانهٔ

دربار ظرف‌های سرپوشیده را که‌پراز انواع خوراکیها بود می‌کشیدند و می‌آوردند و در مقابل مدخل تالار روی قالیها قرار می‌دادند. این ظرفها در همان‌جا می‌ماند تااینکه علامت مخصوص کشیدن غذا داده شود (به تصویر رجوع شود).

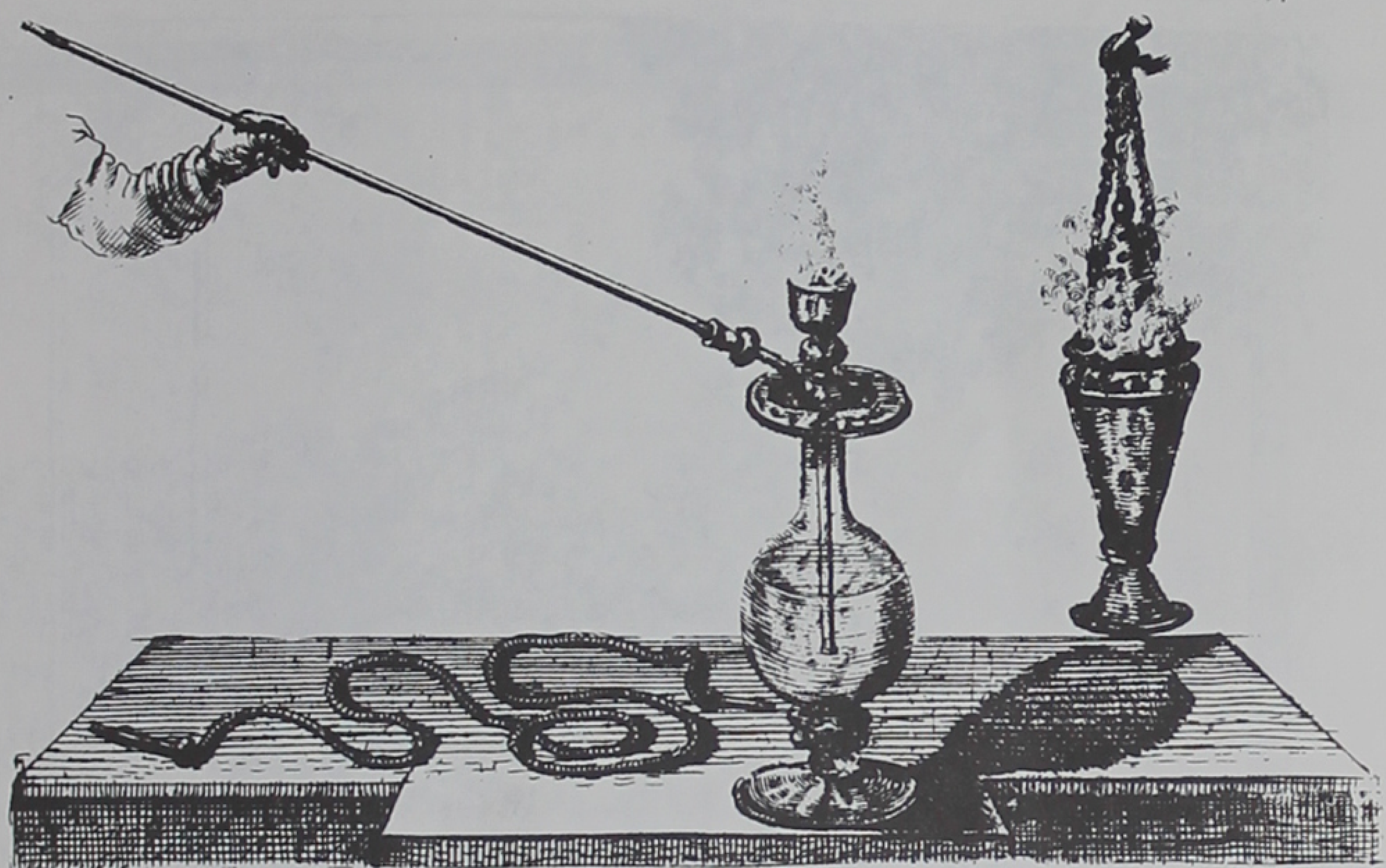
من درحدود یکصد ظرف‌را شمردم‌که‌همه ــ باسرپوشهایشان‌ــ از طلای ناب ساخته شده بود. هریك از این ظرفها آنقدر سنگین و بزرگ بود که حمل آن تمام قدرت یك مرد را به‌کار می‌گرفت. شکل شلجمی ونوك‌تیز سرپوشها کاملا باغذائی که در آن ظرف پر شده بود تناسب داشت؛ این ظرفها که سرپوش نوك‌تیز داشت معمولا مملو از پلو بود. ایرانیها به غذاهائی که از برنج آب‌کش شده تهیه می‌شود وانواع واقسام ادویه را به‌آن‌می‌زنند و آنرا با کبابهائی که به سیخ کشیده شده یا باگوشت پخته یا بامغزبادام و کشمش، یا باسیر و پیاز و سایر گیاهان مخصوص طباخی مخلوط می‌کنند پلو می‌گویند. این غذای لذیذ که اغلب روی آن انواع و اقسام چیزهای خوشمزه کمیاب می‌گذارند دارای رنگهای گوناگون است تاآنجا که طبق دریافت من می‌توان رنگهای سفید، قرمز، زرد، آبی، خاکستری، قهوه‌ای وارغوانی‌را درپلوها تشخیص داد.

تعداد کاسه‌ها و پیاله‌ها تقریباً بیش‌از ظرفهای غذا بود؛ ولی فقط قسمت کمی از آنها از طلا بود و اغلب آنها که برای ترشی و مخلفات به‌کار رفته بود از چینی بود. این‌ها بیشتر عبارت بودند از ادویه مثلا گرد پیاز خام، آچار، یعنی ترشی‌هائی از میوه و ریشه‌های گیاهان و از آن گذشته برای آب میوه و چاشنی‌ها.

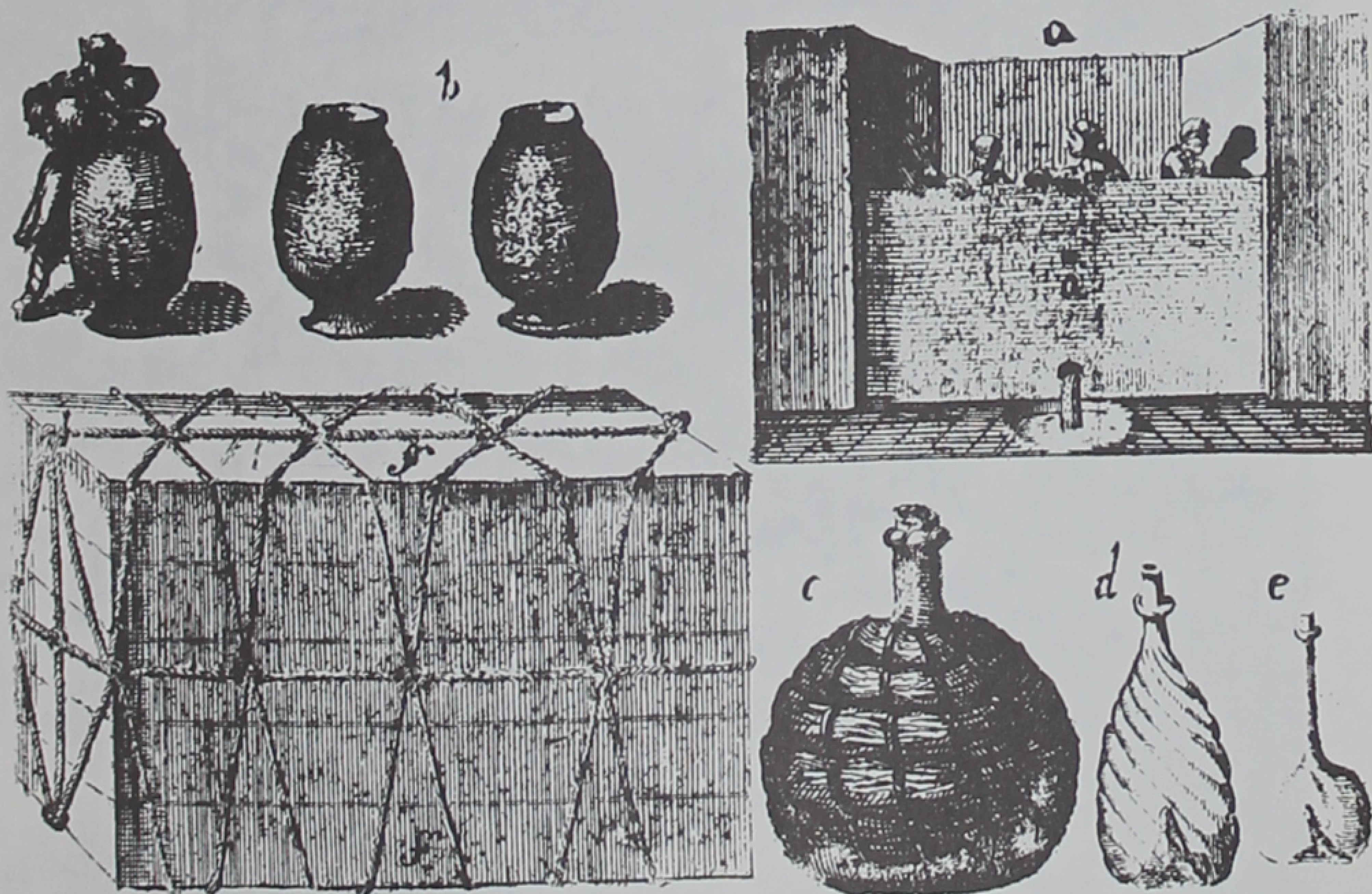
در این فاصله کسانی که مأموریت آوردن غذا را به‌عهده داشتند در بیرون چشم براه علامت ناظر بودند تاغذا را سر سفره بیاورند. پس از یك ساعت ناظر اشاره کرد. قبل از همه توشمال‌باشی که مانند ایشیك آقاسی‌باشی چوبدست بلندی داشت به‌شتاب به صفهٔ پائین رفت درحالی که گروهی از خدمتگذران به دنبال‌او بودند. درحینی که‌او چشمهایش‌را بادقت متوجه میهمانان کرده بود دستورهای لازم را صادر می‌کرد تابعد به‌کار صفهٔ وسط برسد. بااشاره‌ای وی به مهتر خاطرنشان ساخت که دستور بدهد شیرینی‌ها را از جلوی شاه بردارند. برای این‌کار خواجه‌سراهائی که شاه را احاطه کرده بودند جلوی او آمدند به طوری که مانع



مراسم پذیرائی



قلیان



تاپو، غرابه و یخدان

شدند میهمانان شاه را ببینند. در این موقع خواجه‌ای که در طرف چپ شاه قرار داشت سینی‌های چهارگوش پیش‌غذائی و آخر از همه ظرف مخصوص سلفدان را به آخر سفرهٔ شاهانه برد؛ در اینجا یك نفر دیگر اینها را از وی گرفت و همینطور این ظروف توسط خواجه‌سراها و مستخدمین که در صف طویلی در تالار ایستاده بودند دست به‌دست گشت و به‌خارج منتقل گردید. به همین ترتیب هم سفرهٔ میهمانان را جمع کردند و این کار باسرعتی اعجاب‌انگیز و بدون هیچ سر و صدا و صحبتی انجام پذیرفت. پیش غذائی‌ها و شیرینی‌هائی که جمع می‌شد توسط حلواچی‌ها که پشت حایلی ایستاده بودند بین دستیارانشان تقسیم می‌شد و آنها غذاهای اضافی، سفره و دستمال سفره‌های کثیف و ظرفها را به انبارهای مربوط به‌خود می‌بردند.

در این هنگام کارمندان موظف یعنی سفره‌چی باشی، چرك‌چی باشی ترشی‌چی باشی، یمشچی باشی، چینی کشیکچی باشی باخدمتگزاران و زیردستان خود وارد شدند. سفره‌چی‌باشی به مهتری که از همه نزدیك‌تر به‌او بود سفره‌ای را داد که از دست همهٔ خواجگان گذشت و سرانجام توسط آخرین نفر در برابر شاه گسترده شد. بقیهٔ سفره‌ها به دست مأمورین در برابر میهمانان پهن شد. تمام این سفره‌ها و دستمال‌ها از ظریفترین زری‌ها بود باپودهای یکسان که در آنها نقش گل از طلا و نقره تعبیه کرده بودند.

از این پس یك مستخدم خواجه بایك لگن طلا به‌شتاب به طرف شاه رفت و باآب زلال ملایم به روی دست او ریخت؛ باحوله‌ای کوچك که‌مهتر تقدیم حضور شاه نمود وی دستهای خود را خشك کرد. همچنین برای میهمانان برجسته در صفهٔ وسط نیز در ظرفهای طلا آب برای شستشوی دستها بردند،اما در این مورد مستخدمین عادی این کار را می‌کردند؛ به میهمانان، دیگر حوله نمی‌دادند؛ هریك از آنها پارچهٔ کوچکی از جیب لباس خود بیرون می‌آورد. ایرانیها عادت دارند که‌اشیائی را که باخود همراه دارند درجیب بگذارند زیرا کمربند آنها مانع پائین افتادن‌آنها می‌گردد.

پس‌از آن نان تقسیم شد. این نان‌های گندم گرد، به قطر انگشت و به‌طول دو وجب بودو بیشتر از آن به عنوان زیردستی و دستمال سفره استفاده می‌شد. به چالاکی انواع و اقسام آشامیدنی

سرد، آب میوه و سایر چیزهای نمك سود را آوردند و بلافاصله پس‌از آن غذاهای اصلی شروع شد. در ظرفهای بسیار بزرگ که سرپوش آنهارا برداشته بودند غذاهارا پی‌درپی آوردند. تعداد این ظرفها باتعداد مدعوین مطابقت داشت؛ اما در برابر شاه ظرفهای بیشتری بود، مثلا به‌جز کاسه‌ها دوازده سینی چهارگوش ودروسط یك ظرف بزرگ طلا که در همهٔ آنها پلو، غذاهای گوشتی و سایر خوراکی‌ها به صورت مخروط انباشته شده بود قرار داشت. هشت نفر ظرف خیلی بزرگی را به‌علت وزن زیاد آن برزنبه‌ای از طلا حمل می‌کردند آنهم نه‌از راه عادی یعنی طی سراسر تالار بلکه از در پشت صفهٔ بالا که راهی بود کوتاهتر.

پس‌از آنکه غذا به‌سر سفره آورده شد، خدمهٔ مطبخ باما‌مورین حمل از تالار خارج شدند باستثنای کسانی که برای تقسیم غذا مأموریت داشتند. مهتر به‌جای توشمال‌باشی پس‌از بردن نام الله به‌صدای بلند در برابر سفرهٔ شاه زانو برزمین زد و از غذاهائی که خود قبلا می‌چشید چهار کاسه پیش روی او قرار داد. بقیهٔ خدمه ملاقه‌های بلند طلا را که در کمر خود محکم کرده بودند بیرون آوردند تابرای میهمانان غذا بکشند. البته از غذاهائی که دور از دسترس آنها قرار داشت زیرا هرکس می‌توانست از نزدیك‌ترین ظرف خود باقدری خم شدن برای خود غذا بکشد.

هیچکس از کارد یاچنگال استفاده نمی‌کرد زیرا ایرانیان به استفاده از این وسایل عادت ندارند؛ اینها فقط بادست راست خود غذا می‌خورند (استفاده از دست چپ کاری در خورد نیست) و به همین دلیل گوشت را چنان نرم می‌پزند که بین انگشتان بدون زحمت می‌توان آنرا کوچك کرد. در ایران از قاشق فقط برای چشیدن آشامیدنیهای خنك استفاده می‌کنند. این‌آشامیدنی‌ها باعث می‌شود که آنها لثه‌های خود را باآن تر وتازه نگاهدارند. برای یك ایتالیائی که به‌اعتدال خو گرفته است حجم برنج و گوشتی که ایرانیان نجویده می‌بلعند غیر ممکن جلوه می‌کند. هرگاه دندان فقط به‌کار جویدن غذا می‌خورد می‌شد گفت که دندان برای ایرانیها چیزی زائد و بی‌فایده است. هیچکس نان نخورد، حتی ذره‌ای. گفتی بادرنظر گرفتن آنهمه غذای مطبوع خوردن نان کاریست ناشایست، از شراب خبری نبود؛ اطباء شراب را برای

شاه‌سلیمان که‌تازه شفا یافته‌بود ممنوع کرده بودند و بدین‌طریق در سراسر ایران همهٔ مردم مجبور بودند که در ضیافتهای خود در این مورد کف نفس کنند. به‌جای شراب یك نوشیدنی خنك عالی داده شد که شیرین‌تر از شراب و شهد بود و آنرا از گلاب، آب‌لیمو و انار، شکر و مخلفات لذیذ دیگری ساخته بودند. هرکس تشنه بود برایش به‌اشاره‌ای ازیك ظرف چینی به‌اندازهٔ دلخواه‌آب‌چاه‌می‌ریختند.

از رقاصه‌ها و آوازخوانان خبری نبود؛ آنها را به‌صحنه جشن راه نداده بودند تاشاه تحت تأثیر آنان قرار نگیرد و باز به سلامت مزاج خود صدمه‌ای نرساند. سرانجام باید گفت از شمشیربازان، کشتی‌گیران و نمایشگران که معمولا وقتی سرها از بادهٔ ناب گرم می‌شد آنها را احضار می‌کردند هم دیگر خبری نبود.

به محض شروع صرف غذا نوازندگان سازهای خود را کناری گذاردند تابتوانند بدون رادع ومانعی همپای دیگران به‌صرف غذا بپردازند. تمام میهمانان یك دل و یك‌جهت به‌خوراك روی آوردند چنانکه درتالار سکوتی عمیق حکمفرما شد. ما یعنی‌هیآت نمایندگی سوئد تااین لحظه باحیرت مترصد جریان ضیافت بودیم؛ هنگامی که خواستیم دست به غذا ببریم، شاه دستها را شست و بااین کار ناگهان صرف ناهار پایان یافت. در یك لحظه دست از طعام برداشتند؛ باسرعتی باور ناکردنی خدمه به‌داخل‌تالار ریختند و از غذا و ظرف هرچه بود بردند و در همین لحظه میهمانان صفهٔ پائین آغاز به‌خوردن کردند. صحنهٔ میهمانانی که همه سرگرم خوردن و نوشیدن بودند ناگهان عوض شد و جنبهٔ قناعتی سقراطی به‌خود گرفت. حال دیگر تعجب من از شتابی که میهمانان باآن به خوراکی‌ها حمله‌ور شدند زایل گردید. زیرا آنها می‌دانستند که صرف غذا بیش از یك ربع ساعت به‌طول نمی‌کشد؛ به‌همین دلیل هم می‌کوشیدند فرصت ناچیزی را که برای خوردن غذا دارند باافزودن برسرعت خوردن جبران کنند. اما در مورد ما چنین شد که در اثر عدم اطلاع برراه و رسم آنجا بافراغت به صرف غذا پرداختیم و در نتیجه ناگزیر شدیم باشکم خالی از سفره برخیزیم.

هنگامی که همه قصد خروج داشتند تنها کسانی که از دیگران به‌شاه نزدیکتر بودند باقرار دادن دست راست خود برپیشانی بدون اینکه دیگر کرنشی بکنند به شاه عرض ادب کردند. در همین حین

در میدان بزرگ سروصدای طبل و بوق و شیپور که از شب پیش پذیرائی رسمی دربار را اعلام می‌کرد خاموش شد.

پس از بازگشت به‌منزل خود دیدیم که‌درآنجا نگهبانان نظامی گماشته‌اند. تاآن‌موقع ما از این امتیاز محروم بودیم؛ همین افتخار نصیب بقیهٔ هیأت‌های نمایندگی هم شد که باما برای مرتبهٔ اول به حضور شاه بار یافته بودند.

از قدیمترین ازمنه ملت ایران به تجمل دلبستگی داشته است و خود این علاقه موجب شده که هرفرد ایرانی در زندگی پا را از گلیم خود فراتر بگذارد. از آنجا که مخارج تمام ضیافتها و پذیرائی‌های شاه در دفاتر محاسبات وارد می‌شود از آن ارقام می‌توان به جلال و جبروت این ضیافتها پی برد. مخارج احتیاجات روزانهٔ عادی دربار به سی و پنج تومان (۶۰۰ تالر) تخمین زده می‌شود، قیمت ناهار شاه فقط دوازده تومان است (۲۰۰ تالر). هرگاه یکی از بزرگان مملکت شاه را به میهمانی دعوت کند این بدان‌معنی نیست که وی شخصاً ضیافتی ترتیب داده است بلکه وی فقط مبلغ فوق را که‌از طرف ادارهٔ محاسبات تعیین شده به خزانهٔ دربار می‌ریزد. برای مصرف عادی،شاه از ظروف بلور و چینی به جای ظروف طلا استفاده می‌کند، آنهم بیست ظرف درناهار و دوازده ظرف در شام.

من از مخارج جشن‌ها اطلاعی ندارم؛ اما می‌دانم که جشن به همان اندازه که کوتاه مدت است پرطمطراق و توأم بافراوانی و اسرافکاری‌نیز هست اما درقبال وصول این‌هدایای‌زیاد آنهم نه‌تنها از طرف سفرا بلکه از جانب حکام و صاحب‌منصبان که در نوروز پیشکش‌های خودرا تحویل می‌دهند صرف این‌مبالغ چه‌اهمیتی‌دارد.

تعداد اسباب سفره و ظروفی که در انبار برای ضیافت‌های دربار نگاهداری می‌شود به‌هزارها می‌رسد و قیمت آنها بالغ برسیصد هزار تومان (پنج میلیون تالر) می‌گردد. قیمت اسباب و لوازم قیمتی‌تر ونادرتر به‌دوبرابر این مبلغ می‌رسد درحالی که بهای جواهرات سلطنتی (چه آنها که شاه در مراسم رسمی مورد استفاده قرار می‌دهد و چه‌آنها که درقلعهٔ طبرك نگاهداری می‌شود) به‌پنج‌برابر مبلغ موصوف یعنی ۲۵ میلیون تالر تخمین‌زده می‌شود.

دراینجا گزارش من از وضع فعلی‌دربارایران خاتمه می‌پذیرد.

فهرست عمومی اعلام

ط

ع

ف

ق

ك

فهرست کتابهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فلسفه

تیمائوس نوشتهٔ افلاطون ترجمهٔ محمدحسن لطفی	زیر چاپ
دورهٔ آثار افلاطون (۷ جلد) نوشتهٔ افلاطون ترجمهٔ محمدحسن لطفی و رضا کاویانی	۲،۹۴۵
آلبر کامو (چاپ دوم) نوشتهٔ کانر کروزاوبراین ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند	۱۵۵
فلسفهٔ تحلیل منطقی (چاپ دوم) نوشتهٔ منوچهر بزرگمهر	۲۱۵
فلسفه چیست؟ (چاپ دوم) نوشتهٔ منوچهر بزرگمهر	۲۳۰
تحلیل ذهن (چاپ دوم) نوشتهٔ برتراندراسل ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر	۳۱۵
مسائل فلسفه (چاپ دوم) نوشتهٔ برتراندراسل ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر	۱۷۵
قانون (چاپ دوم) نوشتهٔ دیوید کات ترجمهٔ رضا براهنی	۲۱۵
ژان‌پل سارتر (چاپ دوم) نوشتهٔ موریس کرنستن ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر	۱۶۵
منطق سمبلیك نوشتهٔ سوزان لنگر ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر	۱۹۰
انقلاب یا اصلاح (چاپ دوم) گفتگو با هربرت مارکوزه و کارل‌پوپر	۱۱۵
مارکوزه (چاپ دوم) نوشتهٔ السدرمك اینتایر ترجمهٔ حمید عنایت	۱۶۵
پوپر نوشتهٔ برایان مگی ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر	۲۴۵
کارناپ نوشتهٔ آرن‌نائس ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر	۱۹۵
ویتگنشتاین نوشتهٔ یوستوس هارت‌ناك ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر	۱۹۵
چه‌گوارا نوشتهٔ اندروسنکلر ترجمهٔ حیدرعلی رضائی	۲۱۵
خدایگان و بنده (چاپ سوم) نوشتهٔ هگل ترجمهٔ حمید عنایت	۱۰۵
افلاطون نوشتهٔ کارل‌یاسپرس ترجمهٔ محمدحسن لطفی	۲۶۵
سیاست ازنظر افلاطون نوشتهٔ الکساندر کویره ترجمهٔ امیرحسین جهانبگلو	–
سقراط نوشتهٔ کارل‌یاسپرس ترجمهٔ محمدحسن لطفی	۱۷۵

دین

نظر متفکران اسلامی دربارهٔ طبیعت نوشتهٔ سیدحسین نصر ۶۸۵
علم و تمدن در اسلام نوشتهٔ سیدحسین نصر ترجمهٔ احمد آرام ۴۸۵
تاریخ طبیعی دین (چاپ دوم) نوشتهٔ دیوید هیوم ترجمهٔ حمید عنایت زیر چاپ

آموزش و پرورش

فقر آموزش در امریکای لاتین (چاپ سوم) نوشتهٔ ایوان ایلیچ
ترجمهٔ هوشنگ وزیری ۱۷۵
آموزش ستمدیدگان نوشتهٔ پائولوفریره ترجمهٔ احمد بیرشك وسیف‌الله داد ۲۹۰

جامعه‌شناسی

ساختهای خانواده و خویشاوندی درایران (چاپ سوم) نوشتهٔ جمشید بهنام ۱۲۰
امریکای دیگر (چاپ دوم) نوشتهٔ مایکل‌هرینگتن ترجمهٔ ابراهیم یونسی ۲۵۵
جامعه‌شناسی فقر نوشتهٔ ژان‌لابن ترجمهٔ جمشید بهنام ۲۸۵

سیاست

تیتو نوشتهٔ فیلیس اوتی ترجمهٔ خسرو زندیفر ۵۷۵
نیه‌رره نوشتهٔ بنجامین براولی ترجمهٔ سروش حبیبی ۲۸۰
امریکای لاتین «دنیای انقلاب» (چاپ چهارم) نوشتهٔ ك. بیلز
ترجمهٔ و. ح. تبریزی ۲۹۵
ایالات نامتحد (چاپ دوم) نوشتهٔ ولادیمیرپوزنر ترجمهٔ محمدقاضی زیرچاپ
یادداشتهای روزانه (چاپ چهارم) نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ هوشنگ‌وزیری ۱۷۵
۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مردم چین (چاپ دوم) نوشتهٔ راس‌تریل ترجمهٔ حسن‌کامشاد ۳۴۵
سیمای پنهان برزیل (چاپ دوم) نوشتهٔ فرانسیسکو خولیائو
ترجمهٔ محمدعلی صفریان ۱۸۵
پرتغال و دیکتاتوری آن نوشتهٔ آنتونیو د فیگردو ترجمهٔ سروش حبیبی ۳۴۰
سرمایه‌داری امریکا نوشتهٔ ماریان دوبوزی ترجمهٔ محمد قاضی زیر چاپ
جنگ ویتنام (چاپ چهارم) نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ صمد خیرخواه ۲۱۵
عرب و اسرائیل (چاپ سوم) نوشتهٔ ماکسیم‌رودنسون ترجمهٔ رضا براهنی ۲۸۰
نیکاراگوا نوشتهٔ الهخاندرو بندانا ترجمهٔ سهراب بهداد ۲۰۵
تاریخ اجتماعی سیاهان امریکا نوشتهٔ بنجامین براولی ترجمهٔ سروش‌حبیبی ۳۲۵
استعمار میرا (چاپ دوم) نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمدامین کاردان ۲۴۵
انقلاب افریقا (چاپ پنجم) نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمدامین کاردان ۲۶۵
پوست‌سیاه و صورتکهای سفید نوشتهٔ فرانتس فانون
ترجمهٔ محمدامین کاردان ۲۲۵

وحشت در امریکای لاتین نوشتهٔ جان‌گراسی ترجمهٔ محمدعلی آقائی‌پور ـ محمدعلی صفریان ۵۹۰

سیاهان امریکا را ساختند نوشتهٔ بنجامین کوارلز ترجمهٔ ابراهیم یونسی ۲۸۵

در جبههٔ مقاومت فلسطین (چاپ دوم) نوشتهٔ روژه کودروا ـ فایض ا. سائق ترجمهٔ اسدالله مبشری ۱۶۵

ژاپن نوشتهٔ هرمان کان ترجمهٔ سروش حبیبی ۳۷۵

سفری در گردباد نوشتهٔ یوگنیا. س. گینزبرگ ترجمهٔ مهدی سمسار زیرچاپ

مسألهٔ فلسطین (چاپ دوم) ترجمهٔ اسدالله مبشری ۲۱۵

چهرهٔ استعمارگر، چهرهٔ استعمارزده (چاپ سوم) نوشتهٔ آلبرممی ترجمهٔ هما ناطق ۱۹۰

روزهای سیاه غنا نوشتهٔ قوام نکرومه ترجمهٔ جواد پیمان زیرچاپ

بیست کشور امریکای لاتین ـ چاپ دوم (۳ جلد) نوشتهٔ مارسل نیدرگانگ ترجمهٔ محمد قاضی ۹۷۵

هائیتی و دیکتاتوران نوشتهٔ برنارد دیدریچ وال برت ترجمهٔ سروش حبیبی ۳۱۵

آنگولا نوشتهٔ داگلاس ویلر و رنه پلی سیه ترجمهٔ محمد فخرداعی ۳۲۵

هیروشیما (چاپ دوم) نوشتهٔ جان‌هرسی ترجمهٔ چنگیز حیات داوودی زیرچاپ

تجارت اسلحه گزارش انجمن جهانی پژوهش در صلح ـ استکهلم ترجمهٔ ابراهیم یونسی ۳۷۵

آخرین نامه‌های محکومان به‌مرگ (با مقدمهٔ توماس‌مان) نوشتهٔ پیرومالوتسی ـ جوانی پیرلی ترجمهٔ هوشنگ وزیری ۳۴۵

آلبرت‌لوتولی نوشتهٔ مری‌بنس ترجمهٔ حسین ابوالحسنی ۱۴۵

زندگی من نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری ۸۲۰

زندگی من نوشتهٔ ایگور استراوینسکی ترجمهٔ کیکاووس جهانداری ۳۲۰

خاطرات بولیوی نوشتهٔ چه‌گوارا ترجمهٔ بهمن دهگان ۳۳۵

خشونت نوشتهٔ هاناآرنت ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند ۲۶۵

آنتونیو گرامشی نوشتهٔ جوسپه فیوری ترجمهٔ مهشید امیرشاهی ـ

در دادگاه تاریخ نوشتهٔ روی مدودف ترجمهٔ منوچهر هزارخانی ۱۱۵۰

آپارتهید نوشتهٔ الکس لاگوما ترجمهٔ کریم امامی ۴۶۵

اقتصاد

نفت و کشورهای بزرگ جهان (چاپ دوم) نوشتهٔ پیترادول ترجمهٔ امیر حسین جهانبگلو ۲۵۵

جهان‌سوم در بن‌بست (چاپ‌دوم) نوشتهٔ پل‌بروک ترجمهٔ امیرحسین‌جهانبگلو ۲۸۷

جهان سوم دربرابر کشورهای غنی (چاپ دوم) نوشتهٔ آنجلو پولوس ترجمهٔ امیرحسین جهانبگلو ۲۹۵

